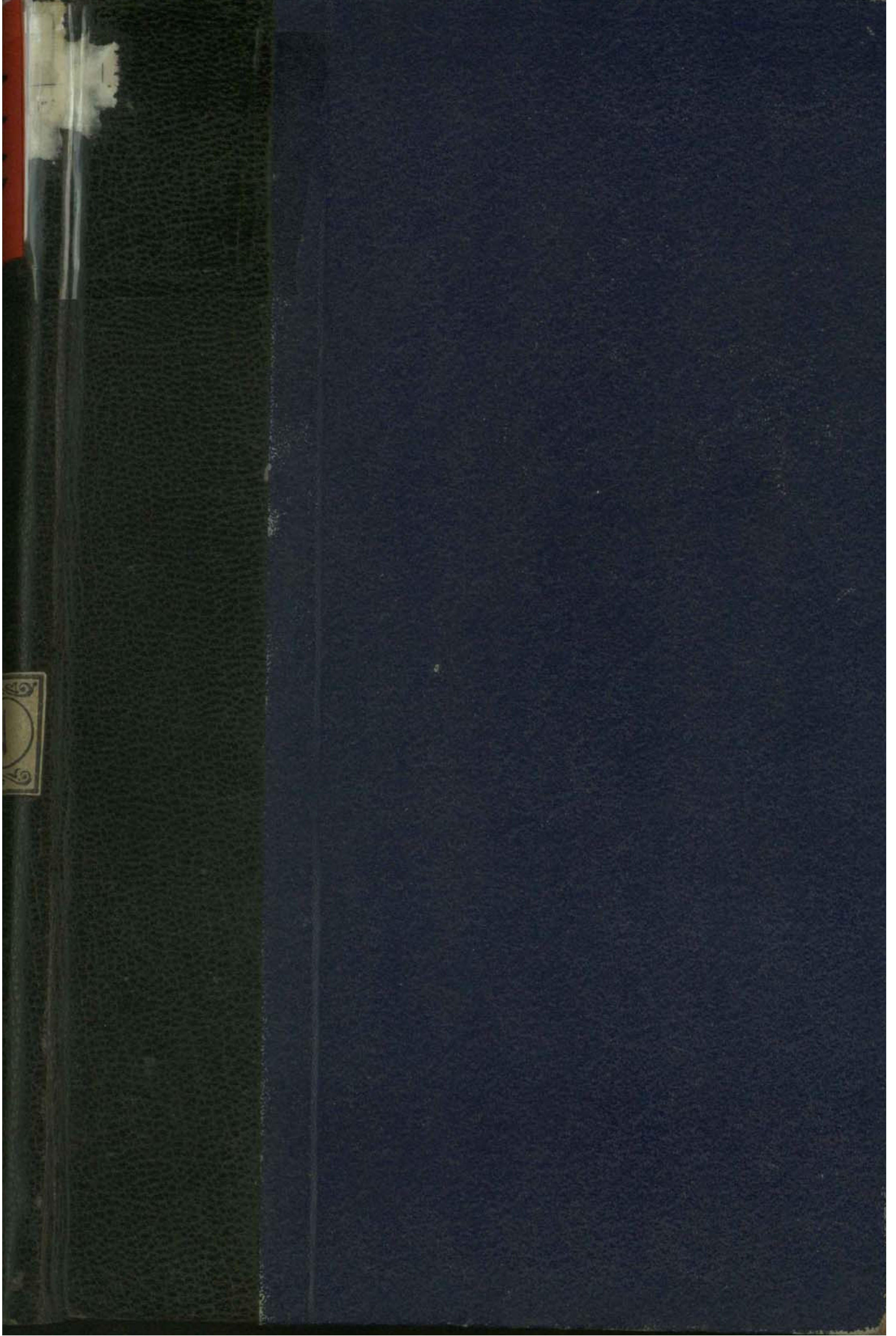


﴿ فهرست آنچه از بیانات ومطالب دراین نامهٔ پاك آورده شد ﴾

﴿ صحیفه ﴾



﴿ ميزان الموازين ، فى امر الدين ﴾

﴿ اخلاص باخداى سرمايهٔ نيك بختيها است ﴾

﴿ كلام ولى خدا على است ﴾

﴿ اثر خامهٔ دانش نجفعلى ﴾

در اسلامبول
در مطبعهٔ عامره طبع كرده شد
۱۲۸۸

MIZAN—UL—MAVAZIN
FI—AMRED—DIN

a

Treatise of the controversy Between Islam and Protestants

FOURTH
EDITION.

CONSTANTINOPLE
To The Imperial Imprimry
—1871—

﴿ هوالعلی الغالب ﴾

بسم الله الرحمن الرحیم

خدای راستایش آوریم که ذوات جهان آینهٔ جمال قدرت اواست . وذرات امکان مرآة کمال آلهیت او . احدیتش را آرایش ازشمار وتعداد نیست . صمدیتش را آلایش بمصاحبه واولادنی . مستغنی ازمشیراست و وزیر . منزه ازمانند است ونظیر . نفس کلی ازتولید روح ادراك ذاتش عقیم است . وعقل نخستین بمشاهدهٔ نجوم صفاتش مترنم بهانی سقیم . ناپیدایی که بنیاد جهان از پی پیدایی اواست . وباهمه پیدایی پیدا ونهان سرکشتهٔ پیدای ناپیدایی او *

﴿ فسبحان الله عما یصفون وسلام علی المرسلین ﴾

خاصه برپیغمبر رادی . که به بندکی افتخار آورد . وعبودیت را بررسالت پیش داشت ﴿ اشهد ان محمدا عبده ورسوله ﴾ بهترین موجودی که نخستین عدد است . وصاحب ابد . خاتم رسل است . وهادیٔ سبل . کل عقل است وعقل کل . سید کونین است وسرور عالمین . ملك وجودین است ومالك دارین . کاشف الظلم . شفیع الامم . صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم *

﴿ امابعد ﴾

جماعتی ازاهل مذاهب مبتدعه که درزمرهٔ عیسویانند . دراعتراض براسلام واسلامیان تألیفاتی بتکلفات نکاشته . وبرنشر آنها همت

کماشته وپنداشته اند . که متاعی رنکین دربازاردین آورده اند . واساسی متین درسرای آیین نهاده اند *

جمعی از برادران درمجمعی سخن از کفتهای آنکروه که در تألیف (میزان الحق) نام آورده اند درمیان نهاده اظهار افسوس کردند . وضرر بعضی از مندرجات آنرا در دلهای ضعفای اهل دین محتمل دانستند . وازمن بنده خواستند که برای یادآوری دلهای پاك . وآکاهی صاحبان ادراك . مختصری بنویسم . که سعادتمندرا مزید بصیرت شود . وفتنه جورا اتمام حجت کردد *

درحالتیکه مرا اشغال وعلایق بسیار فرا کرفته بود . وبعلت کمی آکاهی که داشتم . وخودرا مرد مبارزت درین میدانهانمی دانستم . وناچار ازپذیرفتن امر برادران شدم . که رد خواهش ایشانم ناکوار آمد . امتثال کردم . وبدانچه توانستم اقتصار نمودم . واز شرح وبسط درسخن اعتذار خواستم . وبرالطاف خدا وندی اعتماد آوردم . وازارواح مقدسهٔ انبیا واولیا استمداد جستم *

* ولاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم *

این نامه راکه برای سنجیدن هرکونه میزان صحیح وسقیم است . ونمودن راه راست ومستقیم . بیاری خدای درطی یك (مقدمه) وپنج (میزان) راستین قرار داده . وهر کدام ازمیزانهارا برده معیار مرتب داشتم . وقبول وتصدیق سخنان مندرجه درآن راکه جزاز راستی وحقیقت شناسی . وغیراز راه خدا پرستی نیست بانصاف صاف . وتمیز خالص بی اعتساف اهل ادراك . که ازتعصب جاهلیت رهایی دارند واکذاشتم . وخدای راوکیل امور دانسته . دست نیازبدرکاه او تعالی آورده درخواست میکنم . که مرا وهمکنان ازطالبان راه راست آلهی را ازخطا وزلل . ولغزش درقول ودر عمل وقایت کند . وکم شدکان را بصراط مستقیم خویش هدایت فرماید . انه علی کل شیٔ قدیر *

مقدمه

یاد آوری میکنم نکاه کنندکان این نامه‌را ٠ که ازروی راستی ودرستی
بمطالعهٔ آن همت کمارند ٠ وازآنچه طبایع ونفوس ایشان برآن
مألوف ومأنوس است چشم بپوشند ٠ که دوست داشتن هرچیزی
مردرا از دریافت عیبها کور وکر کرداند *

اخلاص را ازسحرهٔ فرعون بیاموز که پادشاه برآنها وعدهاداد
وملاطفتها کرد ٠ بل تملقها نمود وبعزت اوسوکند نمودند ٠ که
انالنحن الغالبون ٠ هماناچون معجزموسی کلیم آلهی رابرسحرهای خود
شان غالب دیدند ٠ سجده‌آوردند ٠ وایمان کردند ٠ وازهواهای
نفسانی مقهورنشده واز سلطان فرعونی وتخویف او باکی نکرده
وکفتند (فاقض ماانت قاض انما تقضی هذه الحیوة الدنیا)
زندکانی این جهان پست خواهد کذشت ٠ بهرچه خواهی
درحق ماحکم کن *

طالب راه خدای ازجدال وختل اجتناب کند ٠ وازمکابره وبی انصافی
دوری جوید * علم خداشناسی نوریست که بردلهای بندکان راستکار
انداخته میشود ٠ وتوفیق باخداونداست *

این نامه راکه بامرو التماس برادران مینویسم ٠ درغایت ایجاز
واختصارخواهد بود ٠ وبدین موجب کلمات وعبارات میزان پروتستانی را
کلمة بکلمة وحرفا بحرف نتوانم آورد ٠ که بعلاوهٔ مشاغل
وموانع که‌مراهست ٠ طبعا اقبال برآن ندارم که متعرض برعبارات
آنها علی‌التفصیل شده درنقض وابرام آنها پردازم ٠ وکتاب کثیر
الحجمی بنویسم ٠ زیرا که‌وقت خود واخوان عزیزم‌را شریفترازان
میدانم ٠ وبنا براین باکمال اعتذار عرض میکنم ٠ که درین اوراق
بذکر خلاصهٔ مطالب اکتفا خواهم داشت ٠ وبقدری که صاحبان
ادراك را که بفطرت پاك بشیمهٔ انصاف اتصاف دارند قانع توانم کرد
قانع خواهم شد ٠ ومن کفر فان الله غنی العالمین *

دربیان هرمطلبی که محتاج باقامهٔ برهان است ٠ راه استدلال رابابد

فهمید ٠ وهرمطلبی را ازمناسب آن برهان باید آورد ٠ ومابیاری
خدای بهرسه کونه دلیل ازحکمت ٠ وموعظت حسنه ٠ وجملهٔ دیکر
برهان ازمجادله بالتی هی احسن ٠ درطبق امرخدای بنیان بیانات
خودرامحکم خواهیم داشت ٠ وبطور مغالطات وخلط مبحث وتغییر
درترجمه وتفسیر پیش نیامده ٠ سخنان زشت وسقیم را باآرایش
دروغین نیاراسته ٠ براهل علم تأسی خواهیم جست ٠ وآداب سخنکویی را
مرعی خواهیم داشت ومانند ملحدان واهل تلبیس نخواهیم بود ٠
که بشیوهٔ زنان زناکار برای جلب شهوت جهال آلوده دامن خودرا
باآرایشهای دروغین بیارایند ٠ وازدرودریچه جویای مشتری شوند *
صاحبان اطلاع راپوشیده نیست ٠ که طایفهٔ پروتستان قریب
بپانصدسال پیش ازین پیداشدند (لوتر) و (کالون) نامان
دو رئیس درطریقهٔ آنها کردیده درآیین متدا ولهٔ میان عیسویان
تصرفات کردند ٠ بمخالف تمامی انجیلیان سخن کفتند وبرای
اساس طریقهٔ خود شان ازآداب واطواری که نفوس وطبایع
پسند تواند کرد آوردند عنوان ازمواسات وبرادری نهادند ٠
رهبانیت رابرداشتند ٠ اعتراف بکناهان درنزد علمای مسیحیه را
ممنوع داشتند احترامات معابد وکلیسیاهارا امرزاید کفتند ٠ دعا ونماز
وروزه‌وپرهیز وجملهٔ عبادات وتکالیف بازحمت وریاضات جسمانیه را
رد نمودند ٠ حکومت روحانیه راکه پاتریك وجاثلیق کنند بدعت
دانستند ٠ ودر نشان دادن نان وشراب وجود یعنی کوشت وخون
عیسی را آن دوکروه باهمدیکر اختلاف کردند ٠ ودر اینجا زیاده
براین تفصیل ازحالات واطوار وکفتارهای آن کروه آوردن بکارنیاید *
باعتقاد تمامی مسیحیان طایفهٔ مزبوره درمیان ملل عیسویه اهل
بدعت هستند بعلت آنکه تصرفات درآداب واطوار شریعت
کردن بی آنکه وحی آسمانی برسد ٠ ویاازجانب خدای اذن داده
شود ٠ درنزد هیچ صاحب دینی تجویز نخواهد شد ٠ والحاصل
شروع بمطلب خود کنیم وجنك آنهارابرآنها واکذاریم *

* جون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند *

تأکید میکنم وصیت خودرا در خصوص مطالعهٔ این کتاب که بثبات قدم درمقام انصاف باش • وامر دین راکار سهل وبازیچه مشمار • بکلی تعصب را ازخود دور کن *

همهٔ این بنی نوع از یك پدروازیك مادر زاده ایم • واختلاف وضع زمان بمرور دهور واعوام • هر کدامی را بسمتی ازاین کرهٔ خاك انداخته • درعادات واخلاق ولغات وآیین واطوار • این بنی نوع رامختلف کردانید • وبعلت حدوث اهل بدعت وکراهی درمیان صاحبان ادیان درهر قرنی از زمان ودوری مکان ازمکان • وکمی آکاهی در مردم • وقلت فهم وادراك در زمانهای پیش • ونبودن اسباب مراودات • وغلبات سلطان نفس اماره بسوء • وتسویلات هواهای نفسانی • ومطلوب بودن ریاسات وتسلطات مرطبایع را • وباقتضای حکمتهای چندی که میبایست در امر دین در دورهٔ باطله اختلاف حاصل آید • اینهمه اختلافات عظیمه • وحالات وخیمه • درمیان فرزندان یك پدر ویك مادر افتاد • وبرادر را از برادر بکلی بینونت آورد • وبدین علت کارادیان ومذاهب بجایی رسید که می بینی • دین حقیقی وراه مطلوب خدایی ازمیان برداشته شد • ودر اطراف عالم بطور های ناشایست منازعات مذهبیه شایع کردید *

اکنون اکراز روی واقع بنای تفحص در امر دین است • برادر وار دامن همت را برمیان زن • ملاحظات عارضیه را ازخود دور کن • انس وعادات بمعتقدات خویش را ترك نمای • دل خود را پاك دار • که دوکونه محبت دریك دل نکنجد • معنی انصاف را ازخود جدا مساز • ودر حضور شهادت خدای سخن را از روی بصیرت بشنو • وحق وباطلرا بمیزان راستین بسنج • وخدای را ولی توفیق دیده • بمقصود حقیقی که خدا وراه خداست برس *

﴿ میزان نخستین ﴾

دربیان بعضی ازاطوار خدا شناسی • وخدا پرستی • وآنچه متفرع

براین مطلب است • واین میزان برده معیار مشتمل است *

﴿ معیار اول ﴾

وجود صانع مطلق را اهل ادیان عالم بالاتفاق معتقدند • ودر توصیف اوبصفات کمال • وتنزیهش ازنقایص وازهر کونه تغیروزوال • صاحبان ادراك ومعرفت ازاهل هر دینی اقرار کنند • بل هر صاحب شعوری اکر تأمل نماید • وصانع رابعین الیقین شناسد • قطعا اورا ازنواقص امکانیه منزه ومعرا خواهد دانست • وبصفات کمالش موصوف خواهد شناخت *

درآغاز کتاب میزان پروتستانی کوید • خدای واحد وقدیم ومقدس وعادل ورحیم که ذاتش معرا از تغییر ومبرا از تبدیل است • ونیز کوید • خدا قدیم ومطلق ودر ذات وصفات خود عاری وبری ازتغیروتبدیل است • وازکتب آسمانی نیز درجاهای بسیار ازان کتاب همین مضامین را که دلالت ظاهره براتصاف صانع بصفات حسنه • وتنزه او از نواقص دارد آورده است • این مطلب را داشته باش • که مفتاح بسیاری ازامور دین خواهد بود *

پس ازآنکه دانستی که عیسویان ومانند آنها یعنی کروه پروتستان • ازروی منطوق انجیلی که دارند • خدارا موصوف بصفات کمال • ومنزه ازهر کونه تغیر وزوال • ومعرا از نواقص کفتند • افسوس داریم • ازاینکه نیز مسیح را پسر خدا داشتند • وپسر را در ذات پدر پنهان دانستند • وازان ذات بسیطش تولید کردند • تغیر حالات دراورا جایز دیدند • نقص امکانی را بر آنجا اوا ردساختند *
عجب است که هم ازانجیل آورده‌اند • که ذات پسر درذات پاك پدر مستجن ومستور بود • وشباهت وعلاقهٔ ازلیه • که پسر را باپدر میباشد • مانند علاقه ورابطه ایست • که کلمه بفکر وفکر بروح انسان دارد • واز ازل از اوظهور یافته • ومتولد کشته است •

لکن باز در ذات باپدر یکی است ۰ تاآنکه نیز ازانجیل ازقول عیسی کوید ۰ که کفت من در پدرم و پدر درمن است ۰ وپس ازاین تفصیل ۰ ازذات الهی تعبیر بثلاث واحد کرده ۰ از روح ونفس ناطقه وبدن مثال آورده ۰ وتمثیل دیکر ازنور وآتش ومانند آن کوید ۰ ودرتحقیق اقانیم سه کانه که (اب وابن وروح القدس) است شرحها میدهد ۰ وسخنها میکوید ۰ وروح القدس را که یکی ازخدایان است ۰ درقالب کبوتر بسوی خدای دیکر که پسر است بمنطوق آغاز انجیل متی نازل میداند *

برادران هوشیار تنافی واختلاف تمام درین دومطلب رامی بینند ۰ ومی دانند که کار ازد وقسم بیرون نیست ۰ یاآنکه عیسی پسر خدا ومستجن اندر ذات خدانتواند بود ۰ بعلت اینکه ذات الهی را تغیر وتبدل چه در ازل وچه درقدم وچه در حدوث بهیچ طوری عارض نتواند شد ۰ وعیسی کلمة الله را چنانکه همین تورية وانجیل نیز تصدیق میکنند ۰ بجز بندکی واحتیاج وشرف نبوت ورسالت ۰ هیچ مناسبت وخصوصیت دیکر ازجهت ذات وحقیقت ۰ باخدای نتواند بود ۰ چنانکه بیان مطلب در جای خود خواهد آمد ۰ ویاخود کسانی که نام خودرا از اهل توحید آورده ۰ بت پرستانرا مردود دانستند ۰ وبظاهر سخن خدای را بصفات کمال موصوف وازتغیر ونقصان منزهش کفتند ۰ دردعوی خودشان کاذبند * بت پرستی منحصر بستایش بر بت ظاهری نیست (اتعبدون ماتنحتون) ۰ استماع کننده ازهر سخنکوبی پرستش اورا کرده است ۰ هرکاه سخنکوی از خدا کوید مستمع پرستش خدا را کرده است ۰ واکر ازشیطان کوید عبادت شیطانرا بجای آورده است *

﴿ معیار دویم ﴾

معایب عقاید مذکوره چنانکه علی الاجمال درنزد اهل بصیرت وهوشیاری

آشکار است دراثنای بیانات نیز تفصیلی درآنخصوص خواهد آمد وبرصاحبان ادراك روشن خواهد شد ۰ که اولا انجیلی که در دست دارند محرف است ومجعول ۰ وآنچه دلیل برخلاف این بیاورند مردود است وغیرمقبول ۰ کلام خدایی ووحی خدای دریك جای امر بتوحید ۰ ودرجای دیکر امر بکفر وشرك والحاد نمیکند ۰ وثانیا ازاینکونه عقاید درحق مسیح وتعدد ذات خدای ۰ وازآنطرف اظهار توحید وتوصیف وتنزیه خدایی ۰ پایهٔ افهام ودرجهٔ دینداری آنها معلومست ۰ که یابعلت عدم فهم این همه تناقض وتنافی آشکار افهام آنهادر نهایت اعوجاج وانجماداست ۰ ویاخود درواقع اعتقاد بتوحید حقیق ندارند وآنکونه سخنان را ازروی مصلحت جویی خویش کویند ۰

درهر زمان ودرهر قومی ۰ اضلال ملل وطوایف ازراه خدای ۰ غالبا باینطورها بوده است ۰ که اشخاصی ازمیان آنها برخواسته ۰ بعنوان هدایت وتشیید امر آیین حق ۰ سخنان مقرون بحق وصواب را آورده ۰ وباطل را باحق ممزوج داشته ۰ مقصود خودشانرا حاصل کرده اند ۰ چنانکه عیسی علیه السلام مکررا کفت که بعد ازمن مسیحان وتعلیم دهندکان دروغکوی خواهند آمد ۰ وازا وصیای او کفتند ۰ که آنچه در کتب متقدمه کرده اند دراین نوشتجات مانیز خواهند کرد ۰ چنانکه بیان این سخن نیز ازانجیل درجای خود خواهدآمد *

﴿ معیار سیم ﴾

موحدین اهل ادیان صانع تعالی راجامع صفات کمال ۰ ومستجمع جمیع صفات حسنه دانسته اند ۰ ودلائل وبراهین ازروی عقل ودرائت ۰ وازبداهت اعتبار وادراك ۰ وازکتب والهامات الهیه ۰ وغیرآنها آورده اند ۰ وکتب وتألیفات بسیار نیز

در این خصوص نوشته اند * زاید نیست مانیز آزانچه دراین مقام بکار آیدیاد آورشویم که اساس دین قویم توحید است وخدا شناسی ومبعوث نکردیدند انبیا واولیا مکر برای راهنمایی مردم بمعرفت خدای وتوحیداو سبحانه • پس کوش خود راباز کن • وهوش وادراك خودرا درنزدمن بعاریت بکذار • وآمادهٔ فهم این معانی باش *

اول الدین معرفته

هرمدرکی را آلت ادراك ازسنخ مدرك باید باشد که میان مدرك ومدرك ازوجود مناسبتی ناچاراست • وچون خدایرا ازجهة ذات بامخلوقات نسبت ارتباط ومقارنت وعلاقه ومشابهت نتواند بود • پس ذات الهی را احدی از مخلوقات اونمیتواند ادراك واحاطه کند * وهمچنانکه من وتومخلوق هستیم • عقول وافئده وتمیزات وادراکات مانیز مخلوقند • وهرکز جاری وواقع نمیکردد برذات الهی آنچه اوجاری کرده است درمخلوقات خود • پس آنچه ادراك کنی وبفهمی یقینا خدا نیست • ومخلوقی است مانند تو ومردود است بسوی تو *

لاتحیط به الاوهام

وجود واجب رابجهات خلق وصفات مصنوع نتوانیم شناخت • وذات الهی‌را ادراك نمیتوان نمود بهیچ طوری ازاطوار امکان واکوان • ازقبیل عموم وخصوص • واطلاق وتقیید • وبطور کلّ وکلّی بودن • وجزء وجزئی بودن • وشناخته نخواهد شد بلفظ وبمعنی • وبکم وکیف • وبرتبت وجهت • وبوضع واضافت • وبارتباط ونسبت • ودر وقت ودرمکان • ونه‌ببودن بربالای چیزی • یابودن چیزی دراو • ونه ازچیزی • ونه ببروز یافتن ازچیزی • وچیزی مشابه ذات اونیست • وچیزی مخالف باآن نی • وتمامی اوصاف وجهات وصور وامثال ومانند آنها ازآنچه ممکن است فرض کردن آن یاتمیز وتعین آن یاابهام آن همهٔ آنهاغیر ازذات واجب تعالی است • وشناخته نخواهد شد هرکز

نه بانچه مذکورشد ونه بغیرآنها ونه بضد آنها • ومدرك نخواهد کردید ابدا بانچه در پنهان ودرآشکاراست • وبطور کلیت هرآنچیزی که درمخلوق ممکنست ودرمصنوع تواند شد درخالق آن ممتنع است ونتواند شد *

ندارد ممکن از واجب نمونه * چکونه داندش آخر چکونه

چون ذات پاك الهی را منزه ازجهات وصفات خلقیه دانستیم • وازین تنزیه وتقدیس ناقص خودنیز که درخور افهام وادراکات ماست منزهش داشتیم • وآنچه را که از اسماء وصفات آورده شود محض تعبیر وتفهیم بجای آوردیم • وازقبیل توحید نمله فهمیدیم که خدایرا صاحب دوشاخه میداند بعلت اینکه درابنای جنس خود آنرا صفت کمال می بیند • پس مانیز آنچه که درخود صفت کمال بینیم جناب احدیت را که جهات تعدد وکثرت درآنجانتواند بودو ورود اسماء ووقوع الفاظرا برآنحضرت جایز نتوانیم دید • باهمان اوصاف کمالیهٔ امکانیه بااذن خاصی که بتوسط مقربان درکاه اوبما رسیده است اورا میخوانیم • وکرنه مشتی خاکرا باآن عالم پاك چه مناسبتی تواند بود • این است که انبیا واولیا نیز درانمقام بعجز خویش اعتراف کردند • مکر آنکه ایشان بجهة نزدیکی بر مبدء که ظهور کلی صانع تعالی است قیودات امکانیه رامسلوب ازخود داشته • وحروف اسماء وصفات را درحقایق وذوات خود شان بخط واضح وجلی ازقلم صنع ازلی مکتوب یافته اند • وکتابهای تکوینیهٔ الهیه شده اند • این است که ایشان درسلامت ازجهل ونقصان وتغییر مانده اند • ومانند کتب تدوینیه محرف نشده اند *

وسلام علی المرسلین

چون راه وصول برآن مقام لاهوت را مسدود دیدیم • وطلب وخواهش رسیدن برآن ذات را مردود یافتیم • پس ناچاریم ازاینکه رجوع بعالم خود کنیم وحد خودرا بدانیم • خود رابشناسیم تاشناسایی بشناسایی او رسانیم • چنانکه درانجیل میفرماید *

ای انسان خودرا بشناس تاخدای خود را بشناسی • ظاهر تو برای فانی شدن است و باطن تو منم *

پس تدبر وتفکر کنیم که ما کیستیم وچیستیم • واز کجاییم وبرای چه هستیم • مارا مبدء کجا است وبازکشت تابکجا است • وآیا ازما که آفریده شدهٔ صانع حکیمی هستیم چیزی مقصود بوده است• وکاری برای ماشایسته هست که بجای آوریم یانه *

﴿ معیار چهارم ﴾

معلوم داشتیم که خدا یرا ازجهة ذات ممکن نیست ادراك نمود • پس ناچاریم ازاینکه ازآیات وعلامات او که در ذوات وحقایق آفاقی وانفسی است اورابشناسیم • وبقدریکه ازآثار اودریابیم در خدایی او واثبات صفات کمالیه برآن ذات پاك اقرار واعتراف آوریم *

بیاری الطاف آن هدایت کنندهٔ مهربان و براهنمایی عقل مستنیر نبور رحمن تفکر وتدبر کردیم دراطوار وآثار صنع خدای • ومطابق کردیم آنچه راکه فهمیدیم بابیانات کسانی که درخداشناسی پیش ازما بوده اند وکوی سبقت دراین میدانرا ربوده اند • ودانستیم بعلم الیقینی که منتهی بعین الیقین است که خدای صانع ماازکل جهات کامل است • یعنی تمامی صفات کمالیه رابطور اکمل درمقام موصوفیت عنوان ذاتش موجود بدانیم • وبکوییم خدا قادراست مطلقا حکیم است مطلقا غنی است مطلقا عالم است مطلقا فیاض است مطلقا • وهمچنین است تمامی صفات کمالیهٔ او • وبداهت عقل ودلائل حکمتی وتطبیق باالهامات الهیه همچنانکه بصفات کمالش موصوف دانستیم • تمامی نقایص واوصاف امکانیه‌را نیز ازحضرت اوتعالی مسلوب کرده ازجملهٔ آنها تنزیهش نمودیم وازاین توحید وآنکونه توصیف وتنزیه نیز منزهش داشتیم *

پس اکنون درآفرینش اوتدبر کنیم • وتصور نماییم که آیاهمچنان

کامل مطلق اکراقدام بکاری کند ازروی ملاحظهٔ فائده ومقصودی میکند • یاآنکه مانند اطفال ومجانین کارهای لغو وبازیچه ازو سر زند *

می بینیم که هیچ خرد مند باادراکی اقدام بکاری نمیکند مکر آنکه فائده وغایتی برای آن ملحوظ داشته باشد • خصوصا که خدای جهانرا بصفات کمالیه موصوف داشتیم واز نقایص منزهش دانستیم • وکدام نقص است بزرکتر ازجهل برنیکی وبدی وترجیح بد برخوب • که قطعاً کارbافایده کردن نیك است وکار لغو کردن بد • وخدای قادر کامل ازهمه جهات البته نیك را اختیار خواهد کرد وبدرامتروك خواهد داشت *

﴿ اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم ﴾

فعلی هذا جهان خدای موجودات رابرای غایت ونتیجهٔ بسیار بزرك آفریده باشد • ببرهان اینکه صانع چنان را مقصود بزرك بود *

﴿ کار هر کس بقدر همت اواست ﴾

اعتراف به بی‌نیازی صانع برما آشکار کرد که فوائد خلقت اشیاء بذات خدای عاید نتواند بود • که معنی بی نیازی مطلق وقدرت مطلقه جزاین نیست • پس به‌بینیم که علت غائیه وثمرهٔ ایجاد مخلوقات چیست وچکونه است • تاآنکه خودرا ونتیجه ایجاد خودرا بدانیم ومانند حیوانات وازکسانی نباشیم که بانعام خوانده شدند • واولئك کالانعام بل هم اضل کشتند *

﴿ هر کونکند بصورتت میل * درصورت آدمی دواب است ﴾

واقفان درمقام جهل وتاریکی را که درخارج انسانیت حقیقیه هستند سه مقام است • حیوانی است که شنیدی • ونباتی است که به خشب مسنده مانند شدند • وجمادیست که قلوب آنهارا کالحجارة اواشد قسوة کفته اند *

﴿ هر آدمی که مهر مهرت * در وی نکرفت سنك خارا است ﴾

بعدازتدبر دراطراف این مطلب که فائدهٔ ایجاد است بطور بداهت

فهمیدیم که اول تکلیف ماشنا ختن صانع است . وامتثال براوامراو واجتناب ازنواهی او . وبازکشت مانیز بسوی اواست . که خلقت ماباین طور نقصان ومقام دوری وحرمان نبوده باقتضای جودو کرم و بقدرت تامهٔ آن صانع کامل آفریده شده ایم . پس بایدبان مقام نخستین کهاز آنجا آمده ایم وآنجا وطن اصلی ما است برسیم . که حب الوطن من الایمان *

پس ثمرهٔ ایجاد وغایت خلقت . معرفت صانع است ودا نستن اوامر ونواهی او . که بسبب امتثال برآنهاواجتناب ازاینها خودرا ازاین منزل تاریکی رهایی داده بمقام قرب وموطن اصلی برسیم . که این بازکشت همان معنی معاداست *

﴿ افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینالا ترجعون ﴾

اکرچه صاحبان معرفت وادراك وارباب فطرت پاك آکاهی بشایسته ازاین مراتب ومطالب دارند . وشرح وبسط دراین نامه درنزدایشان مکرراست . لکن برای یادآوری برادران روحانی زاید نیست سخنان ربانی راکه دراین مقام مفید باشد بیا وریم *

﴿ هوالمسك ماکررته یتضوع ﴾

هست وهستی هست کنندهٔ خودرا مینماید . صنع ومصنوع وجودصانع خویش را آشکار کند . ودرتمامی اشیاء این مطلب ببداهت هویدا است بنایی راکه بینی بانی آنراخواهی دید . کتابتی راکه بینی کاتب آنرا ادراك میکنی . که هیچ فعلی بی فاعل نتواندبود وهیچ مصنوعی بی صانع نتواندشد واین معنی درهمهٔ اشیاء وجملهٔ افعال وصنایع وحرکات وسکنات جاری وپیداست . وآن فاعل ظاهر ازفعل همچنانکه بعد ازفعل است قبل ازفعل است ومع الفعل است . یعنی ازاوجدانیست وممکن هم نیست جدابشود . مکر آنکه آن مصنوع صرف عدم کردد . وعدم محض وفنای مطلق نیزدر مخلوقات نخواهدشد *

پس جملهٔ کائنات صفت صانعیت خدا است *

* عالم بندای بلیغ کوید که من صفة الله ام *

* وآدم بصدای فصیح شنواند که من صفوة الله ام *

مع ذلك هیچ یك از افعال وصنایع که دلیل وجود صانع و فاعل هستند نه خود شان ذات صانع را توانند ادراك نمود ونه دیکررا برمقام ذات اووادراك حقیقت او توانند رسانید * ببین کتابت را که مینماید نویسندهٔ برای آن هست لکن نمی تواند بنماید که آن نویسنده درچه شکل وهیئت وکدام صفت است اطوار اوچیست واوضاع اوکدام است وبجز اسم کاتب نامی برای او نتواند کفت . پس شناسایی اوصانع خودرادر خارج از حدود خود نخواهد بود *

﴿ بل تجلی لهابها وبها امتنع عنها ﴾

نهایت کار این است که اکرآن کاتب کسی است که درخارج اورا میدانیم وخط اودرمیان مامعروف کردیده بمحض دیدن آن کتابت خارجی درآیینهٔ ادراك خود اومنطبع شود . مانند آنکه کسی میرعماد یاحافظ عثمان رامیداند کهبدیدن خط آنهاازخط صرف نظرکرده کاتب را تواندديد . وخواهد کفت حافظ عثمان رادیدم . یعنی بدلالت اثراواین معنی بالطافت بسیار واضح است *

این معنی رایعنی طورنمودن اثرمؤثررادر حروف به بینیم کاتب حرف (١) را مستقیماً نوشت . این الف راستی واستقامت را دروجهی که تعلق برآن داردمی نماید . وبالفعل بشهادت حالیه میکوید که آن حرکت دست که متعلق برایجاد من است مستقیم است . ونداميکند مؤثرخود را باسم یامستقیم . واکرتوحید کند اوراخواهد کفت که استقامت اومنزه است ازاستقامتی که درمن دیده شد . وخواهد دید که ازآن استقامت چیزی درمقام اوکه الف است حلول نکرده وچیزی ازاو خارج نکردیده است *

اینجا است جای لغزش ومقام زلت اقدام که بسیاری ازمدعیان خدا شناسی درانیجا خطا کرده اند . وازاین صراط الهی که باریکتر ازموی وبرنده تراز شمشیراست نتوانسته اندبکذرند . پس هراثری

مشابه صفت مؤثر است نه مشابه ذات مؤثر . وهیچ اثر از ذات مؤثر متولد نتواند شد و در آنجا مستجن و از آنجا ظاهر و بارز نتواند کردید و این سخنان در نزد خداشناسان و صاحبان فطرت سلیمه از بدیهیاتست و بجز جاهل معاند کسی را جای اعتراض در آنها نتواند بود *

﴿ عبدی اطعنی اجعلك مثلی ﴾

اطاعت کن تا مظهر اوصاف آلهی شوی . مستقیم باش چنانکه در بدایت آفرینش مستقیم بودی . خدا را بشناس چنانکه خود را برای تو شناسانیده است . و اسماء و صفات خود را در حقیقت تو بقلم تکوین نوشته . کتاب خود را بخوان و بکار خلقت خویش برس *

﴿ اقرء کتابك کفی بنفسك الیوم علیك حسیبا ﴾

﴿ فانت الکتاب المبین الذی * باحرفه یظهر المضمر ﴾

خداتعالی که جامع صفات کمالش دانستیم باقتضای ربوبیت و قدرت وجود خویش وجود انسانی را که آیت معرفت و صانعیت صانع بود جامع صفات کمال آفرید . و آنچه ممکن بود که متعلق ایجاد کردد در آن مخلوق مکرم خود موجود ساخت . و اورا مرآة یعنی آلت رؤیت برای کمالات ربوبیت خود کردانید *

در توریة نوشت که خدا فرمود انسان را بصورت خویش بیافرینم اورا مشابه و مانند خود سازم . تا آنکه بر ماهیان بحار و طیور هوا و حیوانات و تمامی زمین و جملهٔ جنبندکان در روی زمین سلطنت و حکومت کنند *

﴿ خلق الله آدم علی صورته ﴾

آن انسان را که حقیقت انسان است بمقامات نازله و مراتب سافله آورد . که اورا چنانکه کامل بود مکمل و مکمل کرداند . و چنانکه خود را بر او شناسانیده بود مخلوقات خود را نیز بر او شناساند . و آن انسان باین مشاعر و مدارك عنصری مدرك نخواهد شد . مکر

بعد از تصفیهٔ تمام و تحصیل مناسبت * و بطوریکه کفته شد هر مدرکی را با مدرك از وجود مناسبتی ناچار است . و این انسان ظاهری را با ان مقام عالی بجز استعداد مظهریت و شایسته بودن بر اینکه آن صورت الهیه را قبول کند مناسبت دیکر نیست . و چنانکه شاعری در این مقام اورد این انسان لباس و قالب حقیقت است *

﴿ اینکه می بینی خلاف آدمند * نیستند آدم غلاف آدمند ﴾

پس انسان جمادی و ترابی که در نهایت مقامات است حامل و مظهر انسان حقیقی که باجمال معنی آن را فهمیدی تواند بود . و آن انسان از منازلی که آمد مأمور بباز کشت بسوی وطن که بهشت حقیقی است کردیده . و این جسد جسمانی را مانند خود کرده به تبعیت خود به بهشت خواهد برد یعنی مظهر صفات الهیه اش خواهد داشت *

هر کاه آن انسان حقیقی درهنکام بروز و ظهور در این عالم تولد جسمانی تغییر نداده است خلقت اولی را و در فطرت اصلیه باقی است و در این دنیا نیز تغییرش نداد معاد او در این دنیا حاصل است و قیامت او قائم کردیده که بموت اختیاری مرده است (من مات فقد قامت قیامته) و هر کس بخواهد قیامت را به بیند در وجود آن کامل مطلق تواند دید . و اطوار رستاخیز را از او آشکارا تواند فهمید *

﴿ هر که کوید کو قیامت ای صنم * خویش بنما که قیامت نك منم ﴾

این انسان برحسب مراتب کمال و کاملیت او و مقامات مظهریتی که دارد چون بشر را داعی و هادی و مبشر و منذر و یاد آورنده از عوالم بالا و نجات دهند کان جهانیان هستند . این است که ایشان را انبیا و رسل و اوصیا و اولیا و نقبا و علما و مانند اینها کفته اند . و کسانیکه خلقت اولی را بتغییر آورده مغشوش داشته اند آنهارا در این دار بلا و محنت که منزل وقوع امتحانات و اختبارات و شمول فتنهاست باداب و اطواری که در کتب آسمانی و بیانات صاحبان شرایع مقرر و مبین است ترقی داده . و چنانکه از آنها خواسته اند با سباب سلب عوارض و آلایشهای عوالم سفلیه آنهارا بمقامات قرب الهی رسانند .

تا داخل بهشتی شوند که در آنجا چیزهایی هست که هیچ چشمی ندیده وهیچ کوشی نشنیده وبرخاطر هیچ بشری خطور نکرده است * نمیدانم اینهـا را که میکویم بکد امین کوش میشنوی • وبکـد امین دل میفهمی • اکر بچشم اعتراض وکوش عنـاد ودل بغضنـاك می بینی ومیشنوی بیاوه خودرا زحمت نده وبرنغند خود میفزای • وبکار دیکر بپرداز • واکر وصایای مرادر کار داری ومقصودت فهمیدن است • امیـدوارم که بتوفیق خـدای ویاری روحانی ازانبیـا واولیا بهره یاب کردی *

هرکاه بخواهیم ازمقـامات نزول وصعود وکیفیات تکمیل انسـانی ووقوع امتحـانات وترتیب نوامیس وشرایع ازبد وعالم تا کنون وپس ازاین را عـلی التفصیل دراین نامه شرح وبسط دهیم • از وضـع کتاب که برای بیـان مطلب مخصوصی است بکلی بیرون رویم • علی هذا در انیجـا بهمین قدر اکتفا کنیم • ودر اثنـای بیانات در اطراف مطلب بدآنچه توانیم سخن کوییم *

﴿ علی نحت القوافی فی مواقعها * وماعلی اذالم یفهم البقر ﴾

﴿ معیـار پنجم ﴾

ذات صـانع را که بهمهٔ جهـات کامل دانستیم بحکم بداهت عقل نتوانیم کفت که چیزی ازآن ذات قدیم خارج شود • یاچیزی برآن والج وداخل کردد • اکرچه این دخول وخروج بغیرا طوار جسمانی ویابطور اعلاواشرف باشد • بحدیکه درامکان اعلاتر واشرفتر ازآن چیزی نباشد • بعلت اینکه (اولا) ولوج وخروج مطلقا ازصفات امکانست وکفته شد که آنچه درمخلوق ممکن است درخالق ممتنع است * (ثانیا) مغایر صفت کمال است زیرا که بسیط ازمرکب کاملتراست * (ثالثا) تصوراین مطلب در ذات الهی مستلزم احتیاج است • وقیام مرکب بااجزا وقیـام اجزا بامرکب بطور نیازاست • وکفته شد

که خدای غنی مطلق است *

(رابعا) آن داخل وخارج شونده اکرعین ذات است پس تعددی نیست واین سخن را مصداقی پیـدا نتوانیم کرد • واکر غیر ذات است پس هرکاه مخلوق است وحادث • ذات خدا مدخل ومخرج مخلوق نتواند شد • واکرقدیم است وخالق • خالق قدیمی که غیرخدا باشد سراغ نداریم • واکر برفرض غلط ومحال موجود باشد بذات غیرخود نتواند داخل شود ویاخارج کردد • ودرصورت غیریت منـاسبتی هم باهم نخواهند داشت • وکذشته از عـدم دخول باهم جنك ونزاع نیز خواهند کرد *

﴿ لوکان فیهما آلهة الاالله لفسدتا ﴾

خدای تعـالی منزه است ازاین توهمـات باطله تعالی الله عمـا یقول الظالمون علوا کبیرا *

(خامسـا) این دخول وخروج مستلزم تغیر احوال ومنـافی است باآنچه مصنف میزان پروتستانی خودکـفت که خدا منزه از تغییر وتبدیل است • زیرا که بالبدیهـه حال دخول چیزی برآن ذات غیر ازحال عدم دخول است • وحال خروج چیزی ازآن غـیر ازحال عدم خروج است • وهر متغیری حادثست • پس آنچه عیسویان یادیکران از اینقوله سخن کویند بالبدیهـه از عالم خدا شناسی وخدا پرستی دور خواهد بود *

چون سخن بدینجا کشید ازسر آفرینش خـدای وطور خلقت موجودات آکاهی جوییم *

واضح است که بعد ازبیـانات مذکوره ذات خدارا مبدء مخلوقات نتوانیم دانست : پس باقی نماند برای مبدئیت اشیـاء مکرفعل الهی که آن فعل واحد وبسیط است لکن بوحدت وبسـاطت امکانیه • وآن فعل امر خدا است ومشیت خدا است ومحبت خدا است * وچون تدبر کردیم بمستقیم ادراك وبعقل دراك وباتفـاق جمله خدا پرستان از اهل ادیان وملل وبمنطوق تمامی کتب آسمـانی ودلالت

آیات آفاقی وانفسی . آفرینش آفریننده کاملرا عزوجل اولین مخلوق دانستیم . که اوواحداست ویکتا واثر واحدیت ویکتایی صانعاست زیرا که واحد را اثر جز واحد نیست واثر مشابه صفت مؤثراست *

قل کل یعمل علی شاکلته

تصور کن کتابت را که خوردترین اثرهای آفاقی است . که شخص کاتب بیك حرکت دست یك الف بیشتر ننویسد . وگفتیم که جهـان خدای موجودات را برای شناسایی خویش آفرید . پس آن مخلوق نخستین بایدیکی و دارای جمله صفات کمالیه بطور اکملیت امکانیه بوده باشد . وازمساوی ونواقص منزه ومعرا باشـد تادلیل کمال صانع کردد *

اقتضای قدرت تامه وصفات کمال مطلقهٔ صانع تعـالی ازعلم وحکمت وغنا وکبریا وکرم وجود وفیـاضی او بجزاین نیست . که آنچنان مخلوق محبوب خودرا در کمال کاملیت کـند وازنوا قصش عادی وبری دارد . که درغیراین کونه آفریدن صانع باید عاجزویا جاهل ویابخیل ومانندا ینهابوده باشد . باآنکه همچنان مخلوقی متعلق خواست الهی نتواند بشود . وچون هیچکدام ازاینها نیست پس آن اشرف کائنـات بطور مطلق کامل . وتمـامی کمالات مبدء فیـاض را حائزوحامل است .

مع ذلك آن کامل بی مانند که ستوده از میان تمامی موجودات است ودرمبدء فیاض ایستاده واسطهٔ ایصـال فیوضات برمراتب نازلهٔ امکان واکوان درهمه اطوار وادوار وجـمله اوطارواکوار است . وپیغامات وجود وبقـای کائنات وحکایت تمامی اسمـاء وصفات وانباء شرع وجودی ووجود شرعی در جمله عوالم ومقامات . وبالجمله آنچه ممکن است در مراتب خلقیه ظاهر شود بوسـاطت آن اولین تعین است . وجود مقدس اورا در حضرت ازل تعالی فقرمحض واحتیاج صرف باید بدانیم . بعلت آنکه جهة مخلوقیت اوراوجودا هرکزفراموش نمیتوان کرد وچون پای مصنوعیت بمیان آید

سراپای وجودمصنوع نیاز است واحتیاج بصانع . اکرچه نسبت بعوالم سفلیه ودرمقام حکایت ازصانع همه غناوربوبیت است وفضل او برسایرین مانند فضل صانع است براو . زیرا که اواول عدد است وواحد است چانکه صانع احد است وفرق درمیان این دوتعبیرچنان است که احد داخل درشمار نیست وواحدداخل درشماراست . ونسبت آن واحد براعداد نسبت پدراست براولاد ومانندکلی است از برای افراد *

اکرچه تعبیرات مذکوره بجزدریك مقـامی بیشترجایز نیست . وآن مخلوق اول رامقام تفردی هست که درآنجا اعـداد وافرادرا ذکری نیست . نه نبی مرسلی را درآنجا راهست ونه ملك مقربی را . جبرائیل ومیکائیل رادرآنجابارنیست . روح القدس را درآن مقام نام نی *

اکنون ذهن مستقیم پاك ودل هوشمند باادراکی میخواهم . که مطلب را قدری روشنترکنم . ودلهای آکاه را بانوار غیبیه منورسازم *

این نامه رابرای اکمال نعمت برراست کاران واتمام حجت برمنکران نوشتیم . ومردسعاد تمند مطالعت دراین سخنان را اکر از روی خدا جویی وبطوربی غرضی کند بغایت مغتنم خواهد دانست. وپس ازآنکه متبصرانه ازمقدمه تاخاتمه رافهمید یقینا مسـارعت برانکاریك حرف ازان رانخواهدنمود . وازخدا یتعالی درخواست دارم که مراوجملهٔ طالبان سعادت را ازخطـا ولغزش نکاه دارد . والحاصل مخلوق اول را بشناسیم تا آنکه صانع ازل را شناخته باشیم *

حق بمثـال شناخته شودنه بجدال . واینکونه مطـالب عالیه در عالم محسوسات جسمانی بجزاز راه محسوسات نزدیك بفهم نشود . وآیات وعلامات خداشناسی راصانع مطلق مهربان درآفاق ودر انفس مابرای مانموده است . لهذامثالی دراین مقام بیاوریم . وازآنجاپی بمقصود بریم ومثل را ازجهت تشبیه مقرب دانیم وازجهـات دیکر مبعد . پس اکرکوینـدزیدمانند شـیراست ازجهة شجاعتست نه ازسـایر جهات واوصاف وهیئات (ولله المثل الأعلی) *

تمثیل ربانی

ذات ظاهرهٔ خدایرا مانند ظهور صورت انسان بفوتکرافی درمظهر ازلی ثانوی که اول مخلوق است · بتمامی ظهورات واوصافی که در حین مقابله واشراق انطباع آن ممکن است متجلی بدانیم *

وجود آن مظهر را مانند آینه وجامی فرض کنیم که جمال کلی ازلی درآن ظاهراست · وچون آن مقام مقام بساطت ووحدت است ظهور وآینه ومظهر را یکی دیده اطوار کثرت را از آنجا منفی دانیم · وآنچه درآنجا ازتعبیرات که موهم کثرت است وتعدد بیاوریم برای تنکی میدان الفاظ وبجهة تعبیر وتفهیم دانیم · پس صانع موصوف بصفات کالیه بتمام ظهور وکمال بروز واشراقی درآن مظهر اولی ظاهر باشد · بطوری که اکر کسی درمقام برداشتن پرده های اشارات برآن مظهر ازجهة انیت آن · وبعبارة اخری آن ظاهر را قطع نظر ازملاحظات اطوار ظهور ومظهر نظر کرده به بیند · خواهد کفت صانع ازل را دیدم *

درخودمان به بینیم · زید درآینهٔ بزرك بدن نمایی خود رامینماید بطوری که خود زید را غیر مرئی دانیم مکر از راه اشراق وظهور درآینه که بدیدن عکس در آینه توانیم کفت زیدرا دیدیم *

زیدرا ازاین تجلی واشراق درآینه تغییری درذاتش حادث نکردد · وزید من حیث الذات ربطی به آینه وظهور ندارد · وبلا کیف ظاهرشود · وآن مظهر که آینه است تمامی اوراینقدریکه ممکن است درآینه نمودارشود حاکی ونماینده است *

مقام مظهر راباز بدمقابل ملاحظه ومعلوم کردیم که در حضرت زید بجز احتیاج محض ونیاز صرف مالك برچیزی نیست · وهیچکاه جهت غنا وبی نیازی اورا از زید نتوانیم دید · که در هرآنی محتاج بامداد وابقای زید متجلی است · واکر اوخودرا ازمقابله بازکیرد صورت ظاهره درمرآت معدوم کردد *

اکرنازی کنداز هم فروریزند قالبها

عرض کردم که این بیانات وتمثیلات برای تقریب مطلب است برافهام · وکرنه سخن باریك است وجهان تاریك · واین بحر بی کران رادرظرف الفاظ کنجانیدن نامتصوراست چنانکه کفته اند *

معانی هر کز اندرحرف ناید * که بحر قلزم اندر ظرف ناید

کر بریزی بحررا درکوزهٔ

چند کنجد قسمت یك روزهٔ

اکر صورت زید که درآینه است بکوید من درذات زید بودم ودرآن پنهان بوده ازآنجا آمده‌ام غلط کفته است · واکر کوید او پدر من است · وازآن متولد شده‌ام ویااویکی بودم یاهستم وازاو منفصل شده وبراواست پیوستم خطا کرده است · زیرا که مبدء صورت مرآتی چنانکه دانستی ذات زید نتواند بود · بل تجلی کلی که فعل اواست مبدء آن است · واکر دقت کنیم تجلی کلی نیز ذاتا مبدء نیست · چه اکر هزار آینه درمقابل زید بکذاری وجهی وشعبهٔ فعلا ازآن کلی درهر کدام ازمرایا ظاهر شود وچیزی ازان کلی نیز کم نکردد وبسبب آن انعکاسات چنانکه درذات زید تغییری حادث نیست دراشراق کلی نیز تغیر وزیادت ونقصانی پیدا نشود پس صورت مرآتی شبحی است وعکسی است منفصل ازشبحی که منفصل ازصورت متصله بزید مقابل است *

اکردراین تمثیل ربانی تدبری کنیم بسیاری ازمطالب توحید وخدا شناسی ودیکر مطالب دینیه برماروشن کردد *

عمران صابی که ازمتکلمین صابئه بود برای مباحثه در امور دین درزمان خلافت مأمون الرشید به بغداد آمد · درانجمن خلیفه که انبوهی ازمردم بودند از ﴿رئیس اسلام﴾ که عالم ناس خطابش میکرد درضمن سؤالات خویش پرسید · که آیا خدای درخلق است یاخلق درخدا است وباین عبارت کفت ﴿اهو فی الخلق ام الخلق فیه﴾ آنجناب فرمودند ﴿اخبرنی عن المرآة انت فیها ام هی فیك﴾ خبرده مرا

از آینه که آیاتو در آن هستی یااودر تواست · عمران از ایراد جواب درماند · وپس ازسؤالات ومجاوبات بسیار ایمان آورد ومسلم شد *

چون این مطلب را ازروی آکاهی دریافتی وآینه وعکس وظهور بل ظاهر را یکی دیده وکائن اول ومخلوق نخستین را که وجود پاکش بسیط امکانی است شناختی · بدانکه آن عالم قدس که مقام خاص حبیب بامحبوب وبزم انس الهی است · عالمی است بالاتر ازمدارج عقول وافهام که درآنجانه ملك کنجد ونه نبی ونه روح ونه نفس وآن مقام را ازاطوار ظهور ومظهریت وظاهریتی که جسمانیان وروحانیان توانند فهمید تقدیس وتنزیه باید نمود · ومع ذلك آن مقام الهی را در همه جای آشکار وهویدا باید دید · ولی پرده ها راباید بر داشت وبیکانکی رابیکانکی رساند *

مناجات

ای حبیب الهی که عالمین را رحمتی وبرد وستان خویش رؤف ورحیمی · پرده را از روی خویش بردار که یکانه وبیکانه جمال ازل را مشاهده کنند · وازشك وانکار بکذرند · لاوالله آینهٔ یکانه جمال ترانماید *

پرده بردار که بیکانه خود آن روی نه بیند
توبزرکی ودر آینهٔ کوچك نمایی

معیار ششم

بداهت ادراك وضرورت عقل دراك روشن شد · که صانع ازل ومخلوق اول ومقصود ازآفرینش اوعزوجل چیست وچکونه است · وکمال الهیت اوراشایسته چه بود · وحدممکن مخلوق تاکجا است *

اکنون دراطوار مصنوعات ودرجات مخلوقات نیك تأمل کنیم · ومنشاء واسباب این کثرات را دریابیم · وحدود خود را بشناسیم وتجاوز ازان را جایز نداینم · تارحمت الهی رامظهر شویم · وتکلیف ومأموریت خودرا درکار باز کشت بسوی او بجای آوریم · ودرچهار سیر که مقرر کردیده است بوطن اصلی رسیم · وازمشقات

وکربتهای غربت باز رهیم · وبتأسی وتبعیت برحبیب خدای محبوب خداشویم · ومصداق حدیث قدس باشیم · که میفرماید *

فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به
وبصره الذی یبصربه و یده التی یبطش بها

صانع ازل بقدرت تامه ورحمت کامله وعامهٔ خویش مخلوقات را برحسب درجات وطبقات کامل مطلق آفرید · یعنی فیض الهی بریك منوال درمراتب موجودات جاری شد *

مانند سیلی که ازکوه آید ودروادیها ویا بانها سیلان یابد وهریك ازآن وادیها بدآنچه توانند ازان آب راد ربایند که این اختلاف درکمی وزیادی آبهادر وادیها ازقصور وبخل آب نیست بل بعلت اختلاف قوابل درواد یها است که مرخلق رحمن راتفاوتی نخواهی دید *

فسالت اودیة بقدرها

مخلوق نخستین که بحقیقت اولیه خدایرا بجزاوصنع ومصنوعی نیست · وسراپای عالم فاحببت ان اعرف اواست · جمال مطلق ازل است ونور کلی حضرت لم یزل · وظهور کامل وتام اوعزوجل است ومرآة نمایندهٔ تمامی اطوار ظهورات واسماء وصفات اواست بطوراتم واکمل *

بدیهی است که اکرآن نور کلی را نیز نوری باشد وآن ظهور مطلق را ظهوری باشد یقینا دلیل برکمال کاملیت صانع بیشتر بود · که هرقدر ملك کامل باشد دلیل برکمال مالك است · وهمچنین است اکرآن نور دویم رانیز نوری باشد وجمال ثانوی رانیز جمالی باشد · تابحدی که عالم کثرت را کنجایش نماند کی از آن تجلی شود · وآن وادیهای طولانی راپارای تحمل وظرفیت از آن سیلهای ربانی کردد · مانند آینه های چند که هر کدامی را مقابل باآن یکی داریم یعنی دویمی را بااولی وسیمی را بادویمی وچهارمیرا باسیمی وهمچنین تابجایی که مطلوب ومقدر است رسد *

تمامی آینه ها زید رامی نمایند لکن وسایط را نیز خواهند نمود ·

وچون مرایابیشتر شود کثرت بیشتر پدید آید *

بسیار آینهٔ بزرکی را در مقابل خویش بکذار وعکس خودرا در آن بنمای . آنکاه آینهٔ دیکری را محاذی باآن آینه کن بطوریکه عکس ترا ازان آینه بنماید نه ازمقابلهٔ توباوی . پس به بین که در آینهٔ دویمی سه چیز موجود کردد خود آینه وعکس آینه اولی وعکس تو . ودر آینهٔ سیمی که بمقابل دویمی بیاوریم چهار چیز پیدا کردد . اینها که کفته میشود برحسب ظاهر تمثیل است وبرای اشارت بر نوع مطلب . وکرنه امر اشراقات الهیه بسیار عظیم است . وکثرتها که ازتعدد مرایااست برحسب کلیات است . واکرجهات اوضاع وقرانات وارتباطات را باتمامی اقسام آنها ملاحظه کنیم بیرون ازحد تناهی واحصاخواهدبود *

مثال آینه را در مراتب خلقت درست ملاحظه کن تاامر آفرینش را بفهمی *

هرکاه درمقابل آینهٔ اولی که بجزیکی نیست (وماصدر عن الواحد الاالواحد) را مصداق است آینه های چند بکذاریم . همه زید مقابل خارجی را بتوسط آن آینه که یکی است مینمایند . وبااین همه تعدد وجه زیدراوجمال مقابل را هیچکونه تعدد حاصل نکردد *

وماالوجه الاواحد غیرانه * اذا انت عددت المرایا تعددا

این کونه حکایت را که آینه های چند جداجدا ازیك آینه نمایش آورند حکایت (عرضیه) کویند بسکون راء یعنی وجودآنهارا ترتب ذاتی برهمدیکر نیست ونسبت علیت ومعلولیت باهم ندارند . ونسبت اینهارا بمرآة اولی که نسبت علیت ومعلولیت واثر وموثر است حکایت (طولیه) کویند . وحکایتی دیکر ازقبیل حکایت پسر ازپدراست ومانند نسبت قشر است برلب ومثل این است که چراغ را ازچراغی روشن کنی وآنکونه حکایت را (طول در عرض) کویند . وتمامی موجودات درخارج این سه کونه نسبت وحکایت نتوانند بود *

این نامه را کنجایش بیان تفصیل این مقامات نیست وخارج ازاساس

وضع ابن مختصر است . واهل حق را دراین مطالب تحقیقات عجیبه هست طالبان حقیقت مراجعت بایشان کنند *

چون ایجاد مخلوقات را خدا دوست داشت وشناسانیدن خود را خواست واول مخلوق را آفرید . وآن اول مخلوق متعلق محبت کلیهٔ صانع کردید . واطوار اسماء وصفات الهیه را مظهر شد . وهمچنانکه محبوب خدا بود محب خدا آمد . حبیبش کفتند که صیغهٔ فعیل بمعنی فاعل ومفعول آید *

آن مخلوق نخستین که در مبدء اول از مصدر ازلی صادراست واسطهٔ کلیهٔ کبری ونبی مطلق الهی است . وهرآنچه ازبدو خلقت تانهایت امکان واقع کردد بوساطت اواست *

نزاعی در تعیین شخص آن واسطهٔ کبری ونبی مطلق خدا با همدیکر نکنیم . اکرمناسبت ادراك آن عالم پاك را پیدا کردیم وپردهٔ جهل وکوری ازچشم بصیرت ماها برداشته شد اورا خواهیم دانست . که اینکونه نزاع ومجادله از جهالت ونادانی خیزد . نام آن واسطه ومظهر کل را تومیخواهی عیسی بکذار وآن یکی موسی بکذارد وآن دیکری ابراهیم کوید ویکی دیکر آدم نامد *

لانفرق بین احد من رسله

مثال اهل ادیان در شناختن آن واسطهٔ کبری مثل کوران وفیل است . که هرکدامی معرفت ناقصه بیك عضوی ازاعضای فیل بهم رسانیده اند . وچون خواهند سخن ازفیل کویند وآنرابشناسانند اوصاف پای وکوش یاکردن وخرطوم اورا شمارند وچنان دانند که فیل راشناخته اند وفیل را شناسانیده اند

ذلك مبلغهم من العلم

معیار هفتم

پس از دانستن مراتب ومقامات در مخلوق اول وآکاهی ازتعینات

ذاتیهٔ او که نسبت اولادی را براو دارند و فهمیدن اینکه ظهور آن تعینات بعد تام و کامل باید باشد ٠ ظهورات او را در مرتبهٔ دویم اشراقی در آینه های چند ملاحظه کردیم ٠ که آن آینه ها در عالم اجسام انبیا و رسل و هادیان امم نامیده شدند *

تجلیات او در مرتبهٔ دویم باختلاف قوابل و تفاوت مقابلات با آن مرآت الهیه در مظاهر و مرایا ظاهر آمد و باقتضای وضع حکمت الهیه و بجهة اتمام نعمت و رحمت بر جسمانیان ٠ یکی از آن مظاهر را آیت وحدت خود ساخته بکلیت در آن ظاهر شد *

آینه های دیگر نیز در آنچه حکایت کردند درست کردند ٠ و اسماء و صفات الهیه و جلال و جمال ازلی را از مرآت نخستین اخذ کرده و نمودند ٠ ولی مدارك و افهام اهل آن زمانها که ایشان ظاهر شدند ناقص بودی و نتوانستند آنها را بشایستکی بشناسند *

در زمان ظهور عیسی که نسبت بزمان موسی افهام مردم ترقی داشت بسبب دیدن کمی از حالات و اطوار ربانیت که حکایتی بود از مقامات عالم اول او را بخدایی خواندند *

﴿ باده خاك آلود تان مجنون کند * صاف اکر باشد ندانم چون کند ﴾

این است که اکر پیغمبر آخر الزمان را کسی تصدیق کند حکمت این را خواهد دانست که چرا عبودیت خودرا پیش انداخت و در نمازهای مفروضه مقرر داشت که اقرار بعبودیتش را پیش از رسالت او بیاورند که با آنهمه اطوار و آثار الهیه بندکی او را فراموش نکنند *

﴿ اشهد ان محمدا عبده و رسوله ﴾

والحاصل چون تعین اول و مخلوق نخستین که مظهر اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت خدا نیز بود خواست که بواحدیت بشریه در هیکل خاص جسمانی ظاهر شود ٠ از میان تعینات خویش تعینی را که مودوع در صلب آدم کردیده بود اصطفا و اختیار کرده او را بذات خود اختصاص داد ٠ و او را به ﴿ مختار و مصطفی و صادق و امین ﴾ و جملهٔ نامهای نیك خواند *

اکر ترا چشم بینا و دل آکاه همراه باشد شهادت خواهی داد بر اینکه آن واسطهٔ اولی را با شراق و تجلیات خود در تمامی مظاهر امکان و اکوان ظهورات غیر متناهیه هست ٠ و در هر چه بنکری شواهد وجود و نمایندکان جمال و جلال و مرایای اطوار کمالات او را خواهی دید که نبی مطلق او است و صا نعیت خدا را بتمامی ذرات بالذات تبلیغ کند و نفرستاده است او را مکر برای رحمت بر عالمین ﴿ والحمد لله رب العالمین ﴾

﴿ تفسیر ﴾

این ﴿ حمد ﴾ که مقام بساطت آن نبی مطلق است و در مقامات تفریع مشتقات به ﴿ احمد و محمد و محمود و حمید و حامد ﴾ خوانده میشود ﴿ لله رب العالمین ﴾ که لام لله برای تملیك است و لام اختصاص است *

چون مبدء تمامی خداوندیهای امکانی یعنی ربوبیتهایی که در عوالم ظاهر کردیده است بجز او نیست توانی کفت که آن خداوند حاکم کل ممالك امکان و اکوان است ٠ و سلطان اقالیم دهر و زمان ٠ و بجز او در سریر ملك ایجاد صاحب تاج و دیهیم و مالك کاه و افسری نیست

﴿ ما فی الدیار سواه لابس مغفر * وهو الحمی والحی مع فلواتها ﴾

یوحنا وصی عیسی و ناصر عیسی در مکاشفات خود آن حاکم کل را دید و براو شهادت داد و چنان کفت *

در آسمان سوار اسب سفیدی را دیدم که او را امین و صادق کفتندی ٠ و حکومت باستقامت میکرد و جنك مینمود چشمهای او مانند شعلهٔ آتش بودی ٠ و در سر تاجهای بسیار داشت ٠ و یك نام مکتوبی داشت که بجز او کسی دیکر آنرا نمی دانست ٠ او را لباس (جبهٔ) خون آلودی بود که نام آن را کلام الهی میکفتند ٠ و کروه آسمانیان با لباسهای سفید و بسیار لطیف سوار بر اسبهای سفید شده در پشت سر او میرفتند ٠ و برای زدن طوایف شمشیر برنده از دهان او بیرون آمده با عصای آهنین حکومت خواهد کرد ٠ و تنکهٔ قهر و غضب الهی را که بر همه چیز قادر است خود فشار

خواهد داد • ودرجبه وپهلوی اونامی داشت بمعنی ملك الملوك ورب الأرباب *

تفسیر فقرات مزبورهٔ یوحنارا درضمن معیار چهارم ازمیزان چهارم خواهیم آورد • وروشن خواهیم داشت که این آیات مکاشفات درنزد انجیلیان محتاج بتفسیراست • وبجز خاتم انبیا دیگر مصداقی نیز نتواند داشت *

بایددانست که توحید الهی وشناسایی اونه چنان است که بعقول ناقصه فهمیده آید • ویا از کتب واسفاری که هنوز حال آنها وحال ترجمه های آنها که بخیالات واوهام کرده‌اند معلوم نشده وبخواست خدای معلوم خواهیم کرد باذهان نارسا استنباط کرده شود • وهمینکه توحید واطوار خداشناسی که اساس وبنیان است ناقص ومعوج شد واضح است که نبوت ومقامات واطوارآن نیز ناقص وکج خواهد بود وهمچنین همهٔ اطوار دین وآیین درطبق همان اعوجاج ونقصان خواهد آمد *

دربالای بنیان مثلث خانهٔ چهار کوشهٔ را بناتوان کرد • درختی که درروی زمین روییده وآنرا اصل وریشهٔ نیست آنرا قراری نتواند بود وبجزاز تباهی بارنخواهد داد *

﴿ مثل کلمة خبيثة كشجرة خبيثة اجتثت ﴾

﴿ من فوق الارض مالها من قرار ﴾

این است که عیسی را نشناخته ومقامات عالیه وحکایات آنجناب را که ازاسماء حسنی وصفات کال آلهیه داشت آکاهی نجسته ومفاخر ومزایایی که آن روح الله را است درعین عبودیت اونفهمیده اورا ابن الله کفتندواو رادر ذات خدا کفتندواورا خدا کفتند • مواقع مدح وقدح راندانسته حرمت ذات اورا رعایت نکردند *

﴿ درپس پرده نهانستی وقومی بجهالت ﴾

﴿ حرمت ذات تونشناخته کفتند خدایی ﴾

این جاهلان چنان دانند که احیاء اموات وابراء اکمه وابرص ومانند اینها

کار بسیار بزرکیست • وهرکس چیزی ازین امور را ظاهر کند خداویازادهٔ خدا است ونمیدانند که خدای قادر برهمه چیز آنکونه آثار را ازیك عضو کاوبنی اسرائیل ﴿ که برمرده زنند وزنده شود ﴾ ظاهر تواند کرد *

اکر بخواهیم مقامات خاصان الهی رابیان کنیم ویا ازعیسی سخن کوییم این عیسی پرستان حیرت کنند • ودانند که ماخدا وعیسی رابهتر شناخته ایم وتابعان حقیقی او بجزازاسلامیان نیست *

﴿ معیار هشتم ﴾

بعضی از بیانات اطوار ظهور وتجلی کلی ودیکر ظهورات صانع را دانستی ومبدء نور ونور وشنایی را درعوالم خلقیه بطورا جمال فهمیدی * اکنون تدبر درپیدا شدن ظلمت وتاریکی باید نمود زیرا که وجود ظلمات وشرور وبدیها رامی بینیم *

بدیهی است که ظلمت وتاریکی اصلا وبالذات مقصود ومحبوب صانع مقدس نتواند بود • فقط مصالح حکمتی واقتضای قدرت کاملهٔ صانع دراجرای تمامیت صنع خویش وجود ظلمت را بادی شد تانوررا ظهور بود که هرنوری بی ظل وعکس وسایه نخواهد بود *

﴿ تعرف الأشياء باضدادها ﴾

بعبارت دیکر کوییم جهة تعین مصنوع وانیت مخلوق که درزبان حکما ماهیتش کویند نسبت بجهة وجود که ظهور صانع است ظلمت نامیده میشود • واین ظلمت برحسب مراتب ومقامات محبوب ویامبغوض باشد • ولی محبوبیتش به تبعیت وجود وجهة نوراست چنانکه درمراتب عالیه ودرخاصان الهی بطوری مضمحل ومعدوم کردد که ازکثرت اضمحلال واعدام حکم خویش همرنك نورووجود شود وفرق داده نمیشود مکر بفرض واعتبار که همان جنبهٔ مخلوقیت وامکان است *

سیه رویی زممکن در دوعالم * جدا هرگز نشد والله اعلم

مع ذلك آن سیاهی را بالتبع نور الهی توانیم گفت زیرا که مظهر ومابه الاستمساك نور است . وچشمهٔ حیوة جز در ظلمات پیدا نشود *

سیاهی گربدانی نور ذات است * بتاریکی درون آب حیات است

اگر کرهٔ خاك نباشد روشنایی آفتاب تابناك ظاهر نگردد . چون چراغی را درخانهٔ بزرگی بگذاری روشنایی ندهد وشعاع آن بجهة دوری دیوار های خانه درهوای فضا منبسط وغیر مرئی شود . و بالعکس اگر آنرا درطاقچهٔ بگذاری وآن روشنایی را درآن جمع کرده وظاهر سازی نور چراغ بهتر مینماید *

مثل نوره کمشکوة فیها مصباح

چون آیت ظلمت بمراتب نازله آید کثافت یعنی غلظت واستمساك آن بیشتر بود تابجایی رسد که نور درآنجانا پیدا شود . و بقدری باشد که هستی آنرا نگاه دارد که درانجا بعکس اولی نور را وجودا موجود وحکما معدوم توانیم گفت بعلت اینکه خیرات وحسنات که خاصهٔ جهة وجود است ازآنجا ظاهر نتواند بود *

* (او کظلمات فی بحر لجی) الی قوله تعالی (ظلمات بعضها فوق بعض) *

چون خدای صانع مختار است اثر وصنع اونیز مختار خواهد بود که هر اثری مشابه صفت مؤثر خویش باشد . واین صفت اختیار جز در ترکیب نور باظلمت واختلاط دومبدء که یکی مبدء خیراست ودیگری مبدء شر متصور نیست . لهذا صانع تعالی بحکمت خویش در این عالم بشری ودرحقیقت این انسان خاکی تمامی آثار مبدء نور وظلمت را ودیعت نهاد وامر خودرا بانهارسانید که آثار ظلمت را ازخود بردارند مظهر ومظهر انوار شوند *

صانع حکیم در مقابل نور ظلمت رانیز سلطنت ودولت داد واسباب تکمیل انسان را بامتحانات واختبارات مقرر کرد *

پیغامبران باطنی درخلقت انسانی ازعقل دراك قرار داد . ومع ذلك

بعلت دوری آنها ازمجالی انوار برای اکمال نعمت واجرای آیین رأفت خود از بنی نوع ایشان هادیان وراهنمایان فرستاد که در قرون واعصار ایشان را از عهود وشروط الهیه که درمراجعت بسوی اوطان اولیه باایشان داشت یادآور شوند و راه برداشتن ظلمات ورفع حجابات انیات راباایشان تعلیم کنند وایشان را بحظائر قدس وعوالم الفت وانس رسانند ایشان رامردم بهشت سازند *

تمامی آن راهنمایان خواه پیغمبران باطنی وخواه انبیا ورسل واوصیاء واولیاء وعلما وحکما نتوانند بود مگر از حاملان ومظاهر نبوت مطلقه وولایت مطلقه که صفت خاصهٔ واسطهٔ کبری واولین مخلوق خدا وناموس اعظم الهی است *

همه نواب اواند درعوالم * بماضی در نبی واینده عالم

تنش چون فص خاتم درمیانه * نهاده ختم برکار زمانه

این کرهٔ خاك زمین محشر است واطوار وآثار درجات عالیهٔ نورانیه ودرکات هالکهٔ ظلمانیه دراین کرهٔ تراب بتقدیر قدیر وهاب ودیعت نهاده شد *

وفی الارض قطع متجاورات

زرك رکست این آب شرین وآب شور * برخلایق میرود تانفخ صور

معیار نهم

انسان محبوبترین اصناف مخلوقات است ومجبول باحسن تقویم ومکرم بهرگونه تشریف وتکریم است . وآن ایت تفرید وتمجید وهیکل خاص توحید الهی را ازاین عالم ادنا که نازلترین مقامات وعالم آلایش وکدورات است ساکنان ملاء اعلا هرزمانی بزبانی وهرآنی بلسانی ندامیکنند *

گدای بلند نظر شاهبا زسدره نشین

نشیمن تونه این کنج محنت آباداست

چون اختلاط نور وظلمت واعطای سلطنت وقدرت بر ظلمت رامانند نور دانستی ۰ وعلایق وآلایش این عالم را فهمیدی وبعثت انبیا واولیا را دیدی وپی بر چکونکی علل واسباب این کاربردی ومقتضیات جهل ونادانی وموجبات هرج ومرج رادراین عالم پست تصور کردی ۰ تصدیق خواهی نمود که برای تمهید اسباب عدالت واستقامت که از صفات الهیه است وانسان را خواسته اند که بدان استقامت وراستی موصوف آید ۰ وبجهة ترتیب مقدمات ترقی وازالهٔ کدورات ورسیدن بمقام انوار وتجلیات درهر قرن وزمانی باختلاف ازمنه وتفاوت افهام عمومی ملل باید ازجانب خدای مهربان بدستیاری وسایط ورسل شریعتها وناموسها کذاشته شود که مطیع وعاصی معلوم کردد وبسبب آن اطاعت که محض رضای الهی باشد بمقامات قرب نزدیك آید ۰ ودرضمن آن شرایع ریاضات جسمانیه نیز باشد زیرا که ترقی جسمانیان رابار یاضات جسمانیه تواند بود وبس * همچنانکه برای حواس باطنیه وقلب انسانی تکالیف باطنیه مقرر کردیده واعمال روحانیه ازانها خواسته اند که ذاکر باشد ومتوجه بخدای ورضای او باشد وآنهارا ازبدیها پاك کند اخلاق خود را نیك نماید حسود نباشد عنود نباشد علم وحلم تحصیل کند خاضع وخاشع شود متکبر وجاه طلب وحریص نباشد ومانند اینها از اطواری که معین کردیده است ۰ همچنین است اعمال جسمانیه که این جسم را عبث وبیهوده نیافریده اند وبعلت کثرت کد ورتی که اوراست ومحتاج بتصفیه وتکمیل است اعمال مقرره ازجنس خود از او خواهند خواست که هیچ موجودی در هیچ حالی بی تکلیف نتواند بود واکر در اینجا سخن را بسط دهیم بطول انجامد واز اصل مطلب دورمانیم *

پس بسخنان آنانی که محض بجهة غفلت از حقایق امور وبدبختی خودشان ظاهراعمال وعبادات را لغو میدانند واحکام تمامی شرایع ونوامیس را باطل میکنند کوش نکن وآنها را دردایرهٔ اهل ادیان

مشمار اکرچه ظاهرا دعوی مسلمانی کنند یا مدعی عیسی پرستی ویاخرستیانی باشند *

﴿ نقطهٔ دینت بنمودم هان سهو مکن ﴾
﴿ ورنه چون بنکری از دایره بیرون باشی ﴾

بزرکترین اسباب تکمیل وترقی دادن بنی نوع انسانی ترتیب اطوار امتحانات واختبارات است ۰ ودرهرزمانی سنت الهیه براجرای اقسام امتحان وتمحیص در بند کان بوده وبدین سبب انبیا وهادیان خود را بطورهای کوناکون باقتضای اهلها وزمانها مبعوث کرد واحکام را تابع برموضوعات داشت ۰ وچون طبایع جهانیان در این عالم ادنا بمرضهای مختلفه مبتلا آمد وشریعت برای اصلاح آنهاودفع مرضها بود این است که شریعت را دراطوار مختلفه مقرر کردند *

خدا قادر بود که آدم را از نورونورانی بیافریند وملائکه وابلیس را راه سخن باز نکند واورا ازخاك ظلمانی وکثیف نیافرید مکر برای اجرای سنت امتحان واختباری که مقصود بود *

موسی کلیم خدای سی روز موعد باز کشت از طور سینا را معین کرد وچهل روز کشید واز انطرف سامری برای بنی اسرائیل کوساله را ساخت وخدا اورا بصدا درآورد تا بنی اسرائیل کمراهی جستند وآن همه فتنها بر خواست وآن فتنه یعنی اجرای افتتان از خدا بود *

﴿ ان هی الا فتنتك ﴾

خدا قادر بود یهودان را ازا هانتها وارتکاب بامر صلب ودار کشیدن درحق عیسی ومانند آن باز دارد تا یهودان بهانه نجویند براینکه اکر او از جانب خداست وتابعان او پسر خدایش مینامند چرا دردست ما بدینکونه مغلوب ودر مانده اش ساخت وآنها را ازاین کارها باز نداشت مکر برای آنکه امتحانات خودرا در آنها جاری سازد *

خدا قادر بود در بدو خلقت آدم یك هادی مطلق قرار بدهد واو را در زمانهای طولانی باقی دارد وشریعترا بریك طور

ویك منوال جاری کند واینهمه اختلافات در روی زمین پیدا نشود واینهمه مخلوقی که خود آفریده بود هلاك نکردند وانیکونه اختلالات حادث نیاید وآنهـا را بسبب کمراهی که همه از تغییر اشخاص انبیا واوضـاع شرایع حاصـل میشد بانواع عذابهـا وبلایا مورد قهر وغضب خود نماید • والحاصل در ترتیب ادیان ومذاهب ونظم عالم مقتدر بود که بطور واحد اساس نظم وامنیت را در روی زمین بکذارد وهیچ اسبـاب اختلاف وهلاکتی در این میان نباشد *

ولوشاء لجعلکم امة واحدة

مع ذلك نینداخت این همه اختلافات را درمیان بنی نوع انسانی مکر برای اجرای آیین امتحان واختبار که تکمیل این بشر خاکی درغیر آن غیر ممکن بود واین مطلبی است بسیار بزرك • وشرح آن را در اینجا کنجایش نیست • واکر شخص هوشمند بصیر بدرستی تدبر نماید اطوار امتحانات خـدای را درامم ماضیه وقرون سالفه خواهـد دید وحقیقت امر را خواهد دریافت واز جریان سنت الهیه در کار امتحـان واختبـار آکاهی حاصل خواهد داشت *

معیـار دهم

درمعیار سیم کفته شد که خدای را از نسب واضافات که صفات حدوث وامکان است منزه ومعرا باید دانست پس نسبتها واضافتها که بحضرت اله در کتب منسوبه بوحی والهـام الهی وکلمات خدا وتعبیرات خدا شناسان وارد کردیده است منتهی الیه درهمهٔ آن اضافات عنوان ظهورات ازل است • بل عنوان کائن اول یعنی مخلوق نخسـتین وواسـطهٔ کبری است *

پس اینکه کوییم کلام خدا ونورخدا خانهٔ خدا عین خدا ذات خدا نفس خدا روح خدا ومانند آنها • چنانکه کوییم دست خدا جنب خدا چشم خدا روی خدا دهـان خدا نزد خدا حضور خـدا هیکل خدا

وامثال اینها که لایعد ولایحصی است تماما بر عنوان وارد است • واکثر آنها از قبیل اضافهٔ لامیه است مانند خانهٔ خدا وهیکل خدا وذات خدا وروح خدا وکلام خدا وآنچه بدانها ماند که بجهة ظهور اطوار شرافت درچیزهایی که منسوب بخدا تواند باشد اختصاص بخدا داده میشود • که خدای من حیث الظهور درهمه جایی هست وهمهٔ خانه‌ها وهیکلها جای خدا ازجهة ظهور است وخانهٔ معین وهیکل مخصوصی که منسوب بخدا میشود برای فهمانیدن شرافت واختصاص آنهااست • وهمچنین روح وذات ونفس که بمعـنی بیت لله وهیکل لله وروح لله وذات لله ونفس لله است • ومع هـذا اینکونه نسـبتهـا نه چنـان است که هر کس هر چیزی را بخواهد بخدا نسبت دهد بلکه اکر باذن خاص ازجانب خـدا وخاصـان خدا رسیده باشد نسبت توانیم داد *

واکر کسی نسبت نالایق بخدایی خدای ونامنـاسب بمقـام توحید وتقدیس او بانجناب بدهد یقیناً قبول نتوانیم کرد اکرچه آن نسبت دهنده مدعی مسیحی ویا پیغمبری باشد ومعجزات وخارق عادات بیرون ازحد وحصر نیز بیاورد *

پایان سخن

اکر انصاف را باهوشیاری تا آخر این میزان همراه خود آوردی وسخنان روحانی مرا که همه مطابق باالهـامات غیبیه وتأییدات الهیه است بکوش مسـتقیم شنیدی وبادل پاك فهمیـدی بسـیاری از امر دین واطوار خداشناسی بر تو منکشف کردد *

هر کاه مرا موانع ومشاغل نمیبود ووضع این نامه را مقتضی میدیدم دراین مطـالب توحید ومراتب خدا شناسی واسرار شرایع وادیان وحقایق معـانی وبیـان ودقایق مبـادی اکوان واعیان موجودات بیـان میکردم بعضی ازآن چیزهایی را که ازمقربان درکاه الهی باین عبد قلیل البضاعه عنایت کردیده ودر این مقام عجایب بیان را مینمودم چنـانکه روحانیانم تحسین وقدسیانم آفرین میخواندند *

والحمدلله علی ماهد انا

﴿ هو ﴾

﴿ بسمه ذی القدس والجبروت ﴾

﴿ میزان دوبمین ازمیزان الموازین ﴾

در پیدا کردن دین حقیقی وشناختن راه راست خدای از روی بصیرت وانصاف . ورسیدن بپایهٔ ایمان واعتراف . واساس این قسطاس مستقیم . درده معیار ترتیب وتنظیم یافت *

* فزنوا بالقسطاس المستقیم *

﴿ معیار نخستین ﴾

کار را ازسر گیریم تاگمراه نشویم . وعقل رحمانی را پیشوای خود کنیم تاراه بمقصد بریم *

اکنون خودرا درخارج ازهمهٔ ادیان ومذاهب وتقلید براهل آنها داریم . وخالص الفواد ازجملهٔ اغراض وامراض باشیم . ودرکار دین نیك تدبر کنیم تاازورطهٔ حیرت رهایی جوییم *

پس ازآنکه وجود صانع کامل الصفات منزه ازنقایص را اذعان کردیم ودانستیم که جهان را برای مقصود بزرك برآورد به بینیم که برای ماندین بیك دینی ورفتار درتحت قوانین یك آیینی لازم است یانه *

اطوار بنی نوع خودرا در امر دین نیز بطورکلی بردوگونه یافتیم *

گروهی را دیدم که ازپذیرفتن هرگونه دین ومذهبی خود شان را معاف داشته ازمطلق انبیا واولیا وعموم شرایع ونوامیس وازجملهٔ کتب وصحف الهیه اعراض کرده اند *

این گروه راپس ازآنکه برحسب مقامات ومراتب باختلاف یافتیم کافهٔ آنهارا

عنوانی جامع که بی دینی است مندرج دیدیم *

درتمامی اقطار زمین آن گروه را مجتمعا ومتفرقا موجود یافتیم . وفهمیدیم که آن گروه برحسب عدد ازسایر طوایف دینداران بیشترند . ولی نه بیك اسم خاص ورسم عام آنچنانکه در صاحبان ادیان ومذاهب گفته شود *

بعضی ازآن گروه بعلت دوری از مدنیت وبی خبری از اطوار ادیان در خارج از دائرهٔ دین داری مانده اند *

برخی دیگراز آنطرف پل افتاده عالما وعامدا عدم اعتراف برادیان وانکار انبیا ورسل وآنچه ایشان آورده‌اند از توحید ومتفرعات آن واز بودن روزجزا وثواب وعقاب وجنة ونار ومانند آنها را طریقه ومعتقد خویش ساخته اند . مانند دهریه وزنادقه وملحدان *

جمعی دیگر ازآن گروه متفرقا درمیان آحاد وافراد اصحاب مذاهب ونحل آشکار او پنهان هستند . چه درمیان اهل ادیان اشخاص بی اعتقاد موجودند . همچنانکه در فرقه های عیسویه وطوایف اسلام نیزازآن کسان بسیارند . وآن گروه اگرچه ظاهرا دعوی تدین مینمایند ودرنزد عموم ملت خود شانرا ازمعتقدان بآیین ملتی که درمیان آنها هستند منسلك میدارند ولی در حقیقت معتقد بهیچ چیزی نیستند *

﴿ اساس بی دینی ﴾

اساس این کار چنان است . که خدای حکیم وعلیم امر دین را بااینکه درنهایت وضوح وآشکاری کرده است پرده های بسیارنیز برچهرهٔ این شاهد ازلی کشیده وازدیدهٔ نامحرم ودل بیگانه پنهانش نموده است *

﴿ بل طبع الله علیها بکفرهم ﴾

باقتضای حکمتهای بسیار وبرای اجرای آیین امتحان واختبار که بزرگترین اسباب تکمیل نوع انسانی است ودرهمهٔ قرون واعصار سنت الله برآن جاری بوده وهست در امر دین حقیقت کاررا چنان

مخفی داشته اند که ازهزاران یکی برآن سر الهی آگاهی حاصل نکند . وبدین سبب اطوار دین را مختلف ساخته اند . واز یکطرف سلطان نفس اماره بسوء را صاحب اختیار باقدرت واقتدار نمودند . وطبایع ونفوس را در مقامات ادنا سرکش وداعیه طلب داشتند . چنانکه اگر بخواهیم علل واسباب این کار را بشرح وبیان بیاوریم ومقامات واقفان در طبقات اعراض را بقدریکه فهمیده ایم واز مأخذ علم الهی برما عنایت شده است معین نماییم سخن بطول انجامد واز مقصودی که در این نامه داریم باز مانیم *

ولکل رأیت منهم مقاما * شرحه فی الکلام مما یطول

اگر بخواهی سرکشی طبیعت انسانی را بفهمی در طبقات مردم وآحاد وافراد بشریه به بین که پستترین وبیچاره ترین آنها در عالم خیال تنزل بمقام اطاعت خالصانهٔ بزرگان خود نمیکند . وجملهٔ افراد بشر طبعا مایل بر ریاست وحاکمیت ومطاعیت هستند مگر کسانی که عقل کامل وحکمت مستقیمه را مالك شده اند . ودیگران درزیر بار اطاعت حقیقیه نمانده اند مگر از راه پیدا نکردن اسباب تمرد وسرکشی وناچار ماندن از قبول اطاعت ظاهریه *

نفس اژدرها است او کی مرده است

از غم بی آلتی افسرده است

گروه مذکور یعنی ترك کنندگان دین وآیین بطور مطلق بادراك وتمیزی که مشابه است بادراك وتمیز رحمانی ملاحظه میکنند اطوار ادیان مختلفه واوضاع کتب سماویه واحوال انبیا واولیا را . ومی بینند تفاوتهای بسیار در جملهٔ آنها را ومشاهده میکنند فرقه ها واصحاب مذاهب را در هر دینی که باختلاف آداب ومعتقدات با اینکه ادعای همدینی را میکنند همدیگر را خارج از آن دین میگویند . این یکی آن را بد وآن دیگری این یکی را غیر معتمد می شمارد . وعجب این است که خدای ایشان یکی است وپیغمبر ایشان یکی است ودین ایشان یکی است وکتاب ایشان یکی است *

وهم یتلون الکتاب

ملاحظه بکنید از یك توریة وموسی که اولا خود یهود یهادر تبعیت آیین موسی چها کرده اند وچه قدرها اختلافات درمیان آنها واقع گردیده است . پس از آن عیسی آمده ومیگویند گفته است برای محکم کردن امر توریة وموسی آمده ام نه برای تغییر احکام گذشته وتا آسمان هست حکم خدا وکلام خدا زایل نمیشود . معذلك همان عیسی پرستان تمامی احکام توریة وتورا تیانرا چنان تغییر میدهند که هیچ اثری از احکام توریة باقی نمیماند . کلیات ایمان وآداب وعبادات را مانند روزه ها ونمازها ونذرها وختنه وطلاق وقربانیها وعیدها وغیر آنها را بکلی تغییر داده اند . بحدیکه روز آسودگی را که در ایام هفته در توریة روز سبت قرار داده وچه قدرها تأکید درآن کرده است بروز یکشنبه مبدل کرده اند . که اگر درست ملاحظه شود توان گفت که هیچ جهة اتحادی درمیان یهود وتوریة باعیسویان وانجیل باقی نمانده است *

گذشته از این ملاحظه میکنند بهانه جویان در ترك دین سخنان فرقه ها وطوایف اهل ادیان را . واز یکطرف مشاهده میکنند رؤسا وپیشوایان وعلما وکشیشان ومعلمان وروحانیان آنها را ومی بینند اکثر آنها را که همه تابعان هواهای نفسانی ودوست دارندگان جاه وریاستند . وصاحبان کبر وحرص ونخوت . بندگان دنیا ومایلان بر جمع کردن زخارف دنیا . ومرتکبان بر اموری که خودشان مردم را از آنها منع میکنند . وتارکان اموری که مردم را بر آنها مأمور میدارند *

ناورده بصبح درطلب شامی چند

ننهاده برون زخویشتن گامی چند

درکسوت خاص آمده عامی چند

بدنام کنندهٔ نکونامی چند

﴿ اذا فسد العالم فسد العالم ﴾

والحاصل ملاحظه میکنند تارکان ادیان بافهام قاصرهٔ خودشان اطوار معجزاتی را که از انبیا واولیا میشنوند · ومی پندارند که اکثری ازآن معجزات اموری است که خارج ازصورت امکان است وجملهٔ دیکر از آنها کارهایی است که بحیلتها توان آورد · وچون مقصود وبنیان کار آنها بهانه جویی است بملاحظات مذکوره ومانند آنها از پیدا کردن حقیقت کار خود شان را دوری داده واز قبول داشتن مطلق دین وآیین اعراض نموده اندو امروزرا آسوده ازمشقات تکالیف وزحمت اعمال وآداب شده اند *

﴿ درهم یاکلوا ویتمتعوا ویلههم الأمل فسوف یعلمون ﴾

پس از آنکه عیسی وموسی وسائر انبیارا تنزلا ازبنی نوع خویش خوانند چکونه توانند طبع سرکش بهانه جوی را زبون کنند · وایشان را پیشوا ورئیس ومطاع شمارند وخود شان را بنده ومطیع واتباع کنند *

راستی سخت دشوار است که باوجود کالاتی که مرد درعالم خود بیند زیربارا طاعت وانقیاد بریك کس ازابنای جنس خودکه بیشتر از اوآمده وسخنی کفته ورفته است برود واورا برخود آمر وحاکم سازد *

﴿ وانها لکبیرة الاعلی الخاشعین ﴾

بعضی ازمؤلفین آن کروه چه دراور وپاوچه درجاهای دیکر دراین مطلب وترویج طریقهٔ بی دینی کتابها نوشته ومطابق بامدارك وافهام خود شان سخنها کفته اند · هرکس طالب باشد مراجعت بانها مینماید ومطاعن آنهارا که بر کتب آسمانی وخاصان خدای کرده اند میشنود *

ازباکره مولود بوجود آمد ملك بمریم دمید یعنی چه · پسر خدار امشتی یهود بدار کشیده استهزا ها کردند ومعدومش ساختند

چه معنی دارد · این مکر پسر آن خدا نیست که میکویند اقوام بسیاری را بجهة قبول نکردن سخن پیغمبران بطور های بد بعذابهای شدید هلاك میکرد چوب اژدرهاشد چه چیز است · عصارا بسنك خاره زدند وآبها جاری کردید کدام است · از سنك شتربیرون آمد آتش کلستان شد کارد کلوی پسر ابراهیم را نبرید مردکان پوسیده زنده شدند چه سخنان ابلهانه است ماه دونیم شد وسنك ریزه تسبیح کفت یاجسد سایه نداشت چه حرفهای بیجااست · وازین کونه مقالات که درمقام سخریه واستهزا میکویند *

﴿ الله یستهزیٔ بهم ویمدهم فی طغیانهم یعمهون ﴾

بالجمله آن کروه سخنان بسیار در بیان معتقدات خود شان وردبراهل ادیان آورده اند که صاحبان اطلاع را حاجتی بذکر آنها نیست ودرفهمیدن زمینهٔ مطلب همینقدر کافی است *

﴿ معیار دویم ﴾

آن کروه را باقسام چند بادلائلی که دارند واعتراضات لایحد ولایعد که برجملهٔ دینداران وارد میکنند از یکطرف مشاهده کردیم · وازطرف دیکر صاحبان ادیان ومذاهب را بااطوار مختلفه وسخنانی که هر کدام دراثبات حقیت خودمی آورند دیدیم · وآنهارا درانکار بربی دینان وسخنان آنها متفق القول یافتیم · ولی اختلاف عظیم را درمیان آنهانیز ملاحظه نمودیم بطوریکه دوفرقه ازآنهارا پیدانکردیم که همدیکررا تصدیق کنند وقول طرف مقابل را قبول نمایند *

﴿ فهذه والله بلیة عمت ورزیة طمت ﴾

حال مرد میباید که بپایمردی هوش وادراك کشتی خودرا دراین ورطهٔ هلاك وازین طوفان هولناك درشب تاریك ظلمانی بساحل نجات ولیمان حیات رساند *

شب تاریك وبیم موج وكردابی چنین هایل

از یكسوی كروه نادكان دین است باطواری كه شنیدی ومیدانی وازاینطرف طوایف دین دارانست چنانكه دیدی ومیشناسی • اكنون كاررابا كدام میزان مستقیم ومعیار راستین خواهی سنجید ودین حقیق وآیین حق را مسلم خواهی آورد وچكونه از زبان طعن وتعرض طوایف واقوام دیكر رهایی خواهی جست ومیزان تو راچكونه مصدق خواهند داشت *

معیار سیم

پروتستانها درین میان چه میكویند • آیا حق دارند دراینكه بعد از كذشتن یكهزار وسیصد واندسال از زمان عیسی درحالتیكه امت او بچندین فرقه متفرق شده بودند و بجزیكی از آنها درنجات نمیتوانستند بشوند خود را داخل عیسویان كرده تمامی فرقه های دیكر را مردود دانسته آنهارا پروتست نمایند • وترك كنند آیین جملهٔ آنها را وبرخلاف همهٔ عیسویان سخن كویند بی آنكه ملكی برآنها نازل شده خدا ویاروح القدسی درآنها حلول كرده باشد *

از ایشان میتوان پرسید كه آیا كروه نجات یافته در فرقهٔ های عیسویان تاظهور آیین پروتستانی درمیان آنها موجود بودند یانه • اكر بودند شما كه آیین تازه وشریعت دیكر آورده اید چه میكویید واضحست كه دراین صورت شما در بطلان خواهید بود • واكر تاپانصد سال پیش ازاین همهٔ فرقه های عیسویان دركمراهی بودند پس جملهٔ عیسویان در باطل میباشند بعلت اینكه هیچ قرن وزمانی خالی از وجود یك مذهب حق وطایفهٔ حقه نتواند بود *

تفصیل احوال رؤسا ومؤسسان پروتستانی را كاتولیكها وسایر عیسویان مشروحا نوشته وبطورهای بد بدواین كار واصل اساس

اختراع طریقهٔ مزبوره وحالات سابقه ولاحقهٔ آنهارا مبسوطا كفته اند ومن ذكر آنكونه سخنان را دراینجا شایسته نمی دانم ودوست ندارم. كه ازروی مخاصمه نام كسیرا بزشتی برم وبرصاحب میزان الحق نیز تأسی جویم

مردمان هوشمند باانصاف مبنای كار ومأخذ اقدام آنكونه اشخاص را براحداث شریعت وآیین باندك تأملی خواهند دانست * نهایت این است كه چون دانستند دعوی مسیحی وپیغمبری دراین زمان ازپیش نخواهدرفت عیسی وانجیل راعنوان كرده آیین دیكر آوردند وكردند آنچیزیرا كه درزمانهای پیش برادران آنها كرده بودند *

لوظهر الباطل بصورة واحدة لم يخف على ذي حجى

عجب است كه آن كروه اعتراض آورده اند برعیسویان خواندن دعاهارا درهنكام تزویج دختران یادر وقت خاك نمودن مردكان ببرهان اینكه درانجیل نصی دراینباب وارد نكردید • وخود شان دراوقات مزبوره آیات غیرمعینه را ازانجیل میخوانند بااینكه دراینخصوص نیزنصی درانجیل ایشان وارد نیست • وملتفت نیستند براینكه كاربی نص واذن صریح كردن چه ازانجیل وچه ازغیرانجیل یك حكم را دارد اكر غلط است هرد وعمل غلط است واكرصحیح است اعتراض برعیسویان نمیتوانند كرد • ومع ذلك كارهای دیكر بسیار درخارج ازمنطوق انجیل نیز دردست دارند كه شرح وبسط درآنها دادن نیز زاید است *

اكنون را ازاین سخن بكذریم كه مارا كاری بزركتر درپیش است ودرهمچنان تاریكی كه جهان را فراكرفته است راه روشنایی را باید پیدا كنیم • در این بیابان بی پایان آب را ازسراب شناخته چارهٔ تشنكی خود را یابیم • این وجودآلودهٔ خود را ازتعلق وتدنس برهانیم • بحظائر قدس رسیم • روح قدس الهی را درقوالب جسمانیه ظاهر كنیم • عصای خداشناسی را بدر پای حیرانی زنیم • وازجنود فرعون نفس شریر خلاصی جوییم •

ازسنك خارهٔ دل چشمه های حکمت ومعرفت را جاری سازیم · آتش فتنه های کراهی را بخلت خدای کلستان کنیم · بتهای تعصب جاهلیت را سرنکون آوریم · اصنام تقلید وهواپرستیرا بشکنیم · هرمعبودی را بجز ازخدای واحد باطل وتباه دانیم · خدا را باشیم تاخدا مارا باشد اورا دوست باشیم تا اومارا دوست دارد *

﴿ من تقرب الی شبراتقربت الیه ذراعا ﴾

﴿ نی نی بحبهم تمام است بحبونه کدام است ﴾

﴿ من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم ﴾

﴿ معیار چهارم ﴾

مقدماتی که درمیزان نخستین در شناختن صانع واوصاف کمالیه وتنزیهات اوکفته شد وفوائد صنع وایجاد که مبین کردید در تصدیق یك شق ازدو مسلك تدین وبی دینی بقول مطلق مارا کافی تواندبود *

راست است ترك مطلق تدین وآسودکی ازکارهای زحمتی وفراغت ازمشقات تکالیف واستخلاص از قیودات اعمال ورهایی از تحمل احمال امروز راکاری است بسیار سهل وامر یست بس آسان · لکن هرکاه امروز رافردایی باشد ومارا روز جزا وهنکام باز خواستی دریابد یقینا کار مشکل خواهد بود وامر بغایت دشوار خواهد شدزیرا که درآنروز پشیمانی بکارنیاید وشاخ ندامت بارندهد *

﴿ آه اکرازپی امروز بودفردایی ﴾

اکر بخواهیم لزوم تأسیس اساس شرایع وادیان وارسال رسل وانزال کتب ومتفرعات این مطلب رابالاطراف درین نامه بیاوریم بطوری که هرصاحب انصافی حقیقت کاررا برأی العین به بیند وتصدیق نماید · مقدمات بسیار وتمهیدات چندی را محتاج خواهد شد ومطلب را شعبها پیدا خواهد کردید که درهرشعبهٔ سخنی مبسوط باید آورد ·

علی هذا ازپرداختن باین تفصیل صرف نظر کردیم واز نوع دلیل موعظه برهانی آوردیم *

﴿ موعظهٔ حسنه ﴾

جمعی در موسم حجی در اوائل سلطنت خلفای عباسیه چنانکه اسلامیان را آیین است طواف خانهٔ کعبه را میکردند عبدالکریم بن ابی العوجاء خدمت ﴿ سرور ششمین ﴾ ازد وازده سروری که در تورية بشارت تولد ایشان ازنسل اسمعیل بابراهیم داده شد آمد وتعرض کرد · کهاین کارمسلمانان چیست که سنکهای چندیرا بالای هم کذاشته وراههای دور را بامشقتهاطی کرده بدور آن طواف میکنند · درجای دیکر مانند شترهروله مینمایند ومرتکب بکارهای بی ثمر وفائده میشوند آن سرور فرمودند *

ان کان الأمر کما تقولون ولیس کما تقولون فانتم وهم سواء وان کان کما یقولون وهو کما یقولون فقد نجوا وهلکتم *

چون سائل اززنادقه وبی دین بود واعتقاد بروز جزا ووقوع ثواب وعقاب نداشت چنان فرمودند که · هرکاه کارچنان باشد که شما میکویید · یعنی اعمال را جزا ومکافاتی نیست · شما واسلامیان مساوی خواهید بود که شما بجهة ترك دین وانکار مسؤل نخواهید شد ومسلمانان نیز مثاب ومأجور نخواهند کردید یعنی هرکسی زندکانی خودرا بنحوی باخرمیرساند وآخرتی نیز نیست که ثواب وعقابی براعمال نیك وبدوارد آید

فقط هرکاه امر چنان باشد که آنها · یعنی مسلمانان میکویند که دینی هست وتکلیفی هست وروز بازخواست وجزا ومکافاتی هست حقادرآنحال ایشان نجات خواهند یافت وشما هلاك خواهید کردید *

﴿ معیار پنجم ﴾

اگر دلهای بی دینان را بشکافی و بحقیقت معتقد آنها برسی خواهی دید که بسیاری از آنها در سخنانی که دارند اطمینان دل حاصل نتوانند کرد ٠ وهر گاه که باقتضای فطرت رجوع بخویشتن کنند می بینند که امر دین را باسانی انکار نمیتوان نمود ٠ واینهمه انبیا ورسل واطوار واوضاع ومعجزات وشرایع ونوامیس ساختکی ومجعولی نتواند بود ٠ واینجهان بی جهتی آفریده نتواند شد * آن کروه را بر بی دینی وانداشت مکر هواهای نفسانی وتسویلات شیطانی ٠ پس زینت دادنفس اماره بسوء درنظرهای آنها نعمتهای دنیارا وپسندیده کرد آسودکی عاجل را وفراموش ساخت جزا ومکافات آجل را ٠ ودلهای آنهارا باین خانهٔ رنکین بست واین اطفال خاك رافریب داد *

﴿ وه چه خوش کفت آن حکیم کامکار ﴾
﴿ که تو طفلی خانه پر نقش ونکار ﴾

﴿ در الهی نامه کوید شرح این ﴾
﴿ آن حکیم غیب وفخر العارفین ﴾

کمراه کنند کان درمیان هرملت وکروهی چنان بوده اند که دشمنی خودرا درحق آنان پنهان کرده ودر صورت دوستی وهوا خواهی داخل آنقوم شده اسباب تباهی وکمراهی را برای آنها مرتب داشته اند همچنانکه بعد از عیسی نیز باسم معلمی ورسم دعوت کردن براه مسیحی طریقهٔ حقیقیهٔ عیسویه را ازمیان برد اشتند ٠ وبجز اشخاص معدودی درآن طریقه باقی نماندند ٠ وچنان شد که عیسی ووصی پاك اوشمعون کفتند که مسیحان ومعلمان دروغکوی خواهند آمد ودرسخنان مسیحی خواهند کرد آنچه را که متقدمین درکتب متقدمه کردند ٠ وبیان اینسخن را درموقع خود خواهی شنید *

والحاصل در امر دین بابصیرت وباهوش باش واهل تلبیس وتدلیس ازهر قومی وبهر نوعی را بشناس *

﴿ معیار ششم ﴾

قرار کار رادر امر دین بعداز اقرار بوجود صانع وتوصیف وتنزیه اوتعالی ودانستن اینکه مارابرای کاری آفرید وناموس وشریعتی جهان را لازم است ٠ چنان یافتیم که درمیان ادیان باید دینی را اختیار کنیم ٠ که درهر حال بی دینی بکار مرد خرد مند نخواهد آمد ٠ وبختیاری وسعادتمندی در دو جهان بجز در تدین نخواهد بود *

ملاحظه کردیم درمیان ادیان وبسیاری ازآنهارا درخارج خداپرستی یافتیم ٠ ودانستیم که خدای صانع جهان را برای ستایش اصنام وپرستش مخلوقات نیافرید ٠ وقباحت وشناعت معتقدات شرك والحاد آمیز آنها رادیده نتوانستیم خود را راضی بقبول کردن سخنان مشرکانهٔ آنها سازیم *

چون صانع را در کمال کمال اعتراف کردیم دیدیم ٠ که ما وامثال ما که بالایش کدورات این جهان آلوده ایم ٠ وهر کونه خطا ونسیان از ما صادر میشود وهیچکونه مناسبت را بمقام قدس ربوبیت نداریم ٠ وناچاریم ازاینکه در شناختن صانع ودانستن اوامر ونواهی او ودریافتن تکالیف ظاهریه وباطنیهٔ خودمان ودر تعیین ناموسی که آن صانع مقدس رامطلوب است ٠ کسانی راپیدا کنیم که جسدا ازنوع بشرند وروحا طاهر ومطهر ٠ اشخاصی باشند که شایستهٔ راهنمایی بسوی صانع باشند هرچه کویند ازاو کویند وهرچه کنند بامر اوکنند ٠ وخدارا بشناسانند امانه بسخن ٠ بکویند خداعالم است وهم عالم بودن خدارا درخودشان برای ما بنمایند ٠ وبکویند خدا قادر است وقدرت اورا بر ما بنمایند ٠ بکویند خدا حکیم است وحکمت اورادر افعال واقوال خودشان برما آشکار کنند ٠ بکویند خدا غفور است وبر ما ببخشایند ٠ وهمچنین هر وصف کمالی را

که در توصیفات صانع میکویند نمونهٔ آن رابرای اثبات بیاورند تا آنکه مقصود خدای قادر برهمه چیز درشناسایدن خویش بر مخلوقات بنحواکمل صورت کیرد . ونیز از مساوی عیوب وازمعاصی وذنوب مبرا ومعرا باشند تا آنکه بتوانیم ایشان را درمیان خود وصانع تعالی واسطه قراردهیم وهرچه کویند ازخدادانیم . اطاعت ایشان را اطاعت خدای شماریم مخالفت باایشانرا مخالفت باخدای بینیم . و یقین آوریم که امر ایشان امر خدا است ونهی ایشان نهی خدا است . رضای ایشان رضای خدا است وغضب ایشان غضب خدا است دوستی ایشان دوستی خدا است ودشمنی باایشان دشمنی باخدااست . وهمچنین درتمامی آنچه ازجانب خدای درجهان است ایشانرا مظهر دانیم که بی وساطت ایشان خدارا نشناسیم *

پس از این ملاحظات دیدیم که در قرنهای کذشته اشخاصی باین سمات وعلامات آمده اند . و کتبی آورده وآنهارا بالهامات الهیه منسوب داشته اند . وناموس وآیینی کذاشته اند . وازعلم وحلم وحکمت وقدرت خدای ومانند این صفات کمال بیاناتی قولا وفعلا کرده اند . ودانستیم که ایشان بقول مطلق فرستادکان ازجانب خدابوده اند ووسایط الهیه درمیان جهان هستند *

تدبر کردیم در اطوار آیینها وآنچه از آن وسایط بما رسیده است (سه)ملت را درمیان ملل پیدا کردیم . که اعتنا بآیین آنها و بکتابهایی که در دست دارند توانیم کرد ولی دیدیم هرکدامی از آنهارا برضد همدیکر ومخالف آن دوکروه آخر سخن میکویند وآنهارا تابعان ﴿ موسی وعیسی ومحمد ﴾ علیهم السلام یافتیم که شرح حالات واطوار ومعتقدات آن سه طایفه رابباید بفهمیم وتکلیف خود را درقبول کردن آیین یکی ازان سه معین نماییم و واسطهٔ میان خود وصانع قدیم راشناخته توسل بوی جوییم *

چون این سه کروه رادر موسی اختلافی نیست نهایت این است که عیسوی میکوید بعد ازموسی مسیح آمدو کفت مراواسطهٔ خودتان

بخدای دانید . واسلامیان کویند محمدپس ازعیسی آمد و وساطت خودرابحضرت خدای بقول مطلق ظاهر داشت واکنون او واهل بیت وجانشینان اورا وسایط الهیه بطور کلیت باید دانست *

چون موسی وکتاب اورا علی الاجمال هرسه کروه قبول کردند ومحل اتفاق برای این سه خصم منازع است اکرچه اسلامیان را درحق کتابی که بانجناب منسوب است سخن هست . ولی بقدریکه تصدیق ازآن کنند متفق علیه ومیزان فصل وحسم نزاع تواند بود . واکر بکلی نیز نزاع آنهارا برندارد یك قدری از بنیان کار را محکم تواند کرد که اساس حقیت دریکی ازآن سه کروه فی الجمله معلوم کردد تابعد ازان به بینیم بادلائل خارجیه وبراهین دیکر کدام یك ازآنها براثبات مدعا قادر خواهد شد *

﴿ شخص بیکانه ﴾

دراین هنکام که آغاز تحقیق در احوال فرقه های سه کانه بود پروتستانی بمیان آمد وکتابی را بیرون آورد وسخن از بطلان اسلام وحقیقت آیین عیسوی را درمیان نهاد . ولی آیین عیسی را درخارج ازجملهٔ آیینهای متداولهٔ درمیان انجیلیان که میدانستیم بیان کرد

اکرچه عیسویان آنطائفه را قبول نداشتند وآنها را ازاهل بدعت دانستند ولی چون اسلام را ازبسیاری دشمن باکی نیست وشمشیر برهان الهی رابتوانایی دردست دارد او را نیز در صف عیسویان نشاند وازراه توسع او رانیز عیسوی نامید . اکرچه درواقع ممکن است هیچکدام عیسوی حقیقی نباشند که این همه فرقه های مختلفه که سخن برخلاف یکدیکر کویند وهمدیکررا مردود دانندهمه درراه حقیقی مسیحی نخواهند بود *

آنکاه یکی ازآن عیسویان تازه بوده که بابرادری از ما سخن

از امر دین بمیان آوردند وآغاز بر مصاحبت وگفتگو کردند *
پس ساعتی گوش در صحبت آنها داریم که خالی از فائده نخواهد بود ومقدمه بر مقصود ما نیز تواند شد *

عیسوی پروتستان از مسلم پرسید

آیا شما عیسی مسیح کلمة الله وروح الله را قبول نکرده اید وقرآن وپیغمبر شما در جاهای بسیار اورا تصدیق وتمجید نکرده است واز آمدن او خبر نداده است ؟ *

مسلم

تو مگر صحبت میزان الموازین را نشنیدی وندانستی که اکنون سخن در تعیین دین حق در میان سه گروه است وچون بوکالت فضولیه از جانب عیسویان بامن گفتگو آوردی ومن ترا قبول کردم باری بطرز محاوره وآداب مناظره سخن بگوی . هنوز دعوای شما باموسائیان حسم وفصل نشده بقرآن وپیغمبر ما وتصدیق وتکذیب از ما تمسك نمیتوانید جست . میدانی که میزان دو خصم منازع محل اتفاق آنها است وما سه گروه اکنون را در موسی وتوریة اتفاق اجمالی داریم *

عیسوی

بسیار خوب از همان توریة وموسی آمدن عیسی واطوار او وابن الله بودن او ودیگر مطالب خود مان را مبرهن میداریم ومحتاج بتصدیق قرآنی هم نیستیم *

مسلم

آفرین بر تو خیلی ممنون میشوم از شما که از عهدهٔ این سخن برآیید ولی هرچه میگویی از روی انصاف بگوی وهر چه می آری از روی انصاف بیار *

عیسوی ١٨٧٠

بچشم سخن ما این است که عیسی موعود در توریة در یکهزار وهشتصد وهفتاد سال پیش از این باعلامات وآثاری که در کتب

عهد عتیق یعنی توریة وکتابهای دیگر انبیا نشان داده بودند متولد شد واز او معجزات بسیار نیز بظهور آمد وجمعی از سعادتمندان بانجذاب ایمان آوردند واین امر در کمال وضوح است *

مسلم

در توریة ومانند آن چگونه خبر داده اند بطور صریح وآشکاری علامات وآثار عیسی را نوشته اند ومع ذلك بنی اسرائیل وعلمای یهود اورا انکار کردند ؟ *

عیسوی

آری کتب متقدمه در جاهای بسیار از عیسی خبر داد باوصف آن انکارش کردند واذیتها نمودند وبالآخره بدارش کشیدند *

مسلم

عجب است که باآنهمه آشکاری کار در عیسی واخبار صریحهٔ صحیحه از کتب سماویه وظهور آنگونه معجزات وخوارق عادات اورا انکار کنند وگذشته از انکار درصدد آزار او برآیند راستی عقل در تصور وقوع این امر قدری ایستادگی میکند ! *

عیسوی

چرا عقل تصدیق نمیکند این کار در نهایت وضوح است واز اینگونه وقوعات در دنیا بسیار شده است *

مسلم

بسیار خوب اکنون بگو ببینم در کجا خبر عیسی را بطور صریح وآشکار داده اند بطوریکه یهودان را هیچ راه تأویل وتوجیهی نباشد ؟ *

عیسوی

چه میگویی درصورتیکه بنای انکار وعناد شد هرگونه تأویل وبهانه جویی را در الهامات الهیه میکنند ولکن عیسی درباب پنجم یوحنا صریح گفته است که اگر موسی را باور میکردید هرآینه مرا باور می نمودید زیرا که او در حق من نوشت *

﴿ مسلم ﴾

تومیکفتی آیات بسیار در توریة وغیر آن بطور آشکاری درحق مسیح وارد است حال ازقول عیسی درانجیلی که بعد از او نوشته اند وحال آن معلوم نشده است دلیل میکویی وماشرط کردیم که بجز ازتوریة دلیل نکویی که هم اکنونرا محل اتفاق مااست وهم یهودرا جای حرف باقی نمیماند *

﴿ عیسوی ﴾

راست است اما آن آیات را اکنون در نظر ندارم ولی در کتاب(میزان الحق) ماتفصیلی دراین باب نوشته شده است ومیتوانید بانجا مراجعت نمایید فقط بنانبود که شما عیسی وانجیل را بکلی انکار کنید شما که یهودی نیستید ! *

﴿ مسلم ﴾

اکر آیات شما ازتوریة وغیر آن درحق عیسی آنهایی است که میزان الحق شما نوشت اکثر آنها صریح درحق پیغمبر آخر الزمان است وهیچ ربطی بعیسی ندارد وتفصیل آنرا ﴿ میزان الموازین ﴾ نوشت اکر بخواهید رجوع بآن کنید · وانیکه میکویی بنابر این نیست که شما عیسی وانجیل را انکار کنید حق دارید لکن آداب مناظره چنان نیست که شما آورده اید بااینکه عیسی وانجیل شما را هرکز نمیتوانیم قبول کرد ومع ذلك اسکات یهود نیز قرض بزرك شمااست *

﴿ عیسوی ﴾

بحث ازآیات واخبار کتب عهد عتیق را دراینجا نکنیم ازمیزان الموازین میتوان فهمید که چکونه بیان آنهارا میکند فقط معنی سخن آخری شمارا نفهمیدم که میکویید عیسی وانجیل شمارا قبول نداریم مکر عیسی وانجیل ماوشما یکی نیست ؟ *

﴿ مسلم ﴾

آشکار است که درمیان عیسی وانجیل ماوعیسی وانجیل شما فرق بسیار است واز زمین تا آسمان باهمدیکر تفاوت دارند *

﴿ عیسوی ﴾

این سخن تازه‌کی دارد ماتاحال نفهمیده بودیم که دوعیسی ودوانجیل بدنیا آمده است ! *

﴿ مسلم ﴾

خیلی چیزهاهست که خیلی آدمها نفهمیده اند اکر بخواهم تفصیل این مطلب را بشما بفهمانم این مجلس کفایت ندارد · همینقدر میکوییم عیسی ما که عیسی واقعی وحقیق است بندهٔ خاضع وخاشع خدا وعبد مخلوق ومرزوق اواست پیغمبری است ازاولی العزم مبعوث شده بربنی اسرائیل تنها · که درزمان معلوم متولد شد ودعوت کرد و بشارت داد بربعثت خاتم پیغمبران و پس از آنکه ازمیان رفت بدلالت انجیل موجود مسیحان ومعلمان دروغکوی پیدا شدند وآیین او را تغییردادند وسخنهای اورا تحریف نمودند وبشارتهای او رادرحق پیغمبرما پنهان کردند واوصیای حقیق او بسبب غلبهٔ جهل ونادانی که عالم را فراکرفته بود پنهان شدند · اکنون اکر عیسی شما این است که ایمان آورده ایم وتصدیق کرده ایم ومنکر او راکافر میدانیم · واکرغیراین است واو پسر خدا ودرذات خدا است وتعین خدا است پس مارا معذور از ایمان آوردن بهمچنان عیسی موهومی بدارید که ماباآن توحیدی که نمونهٔ آنرا درمیزان نخستین ﴿ ازمیزان الموازین ﴾ توانی دید داخل دردائرهٔ شرك والحاد نتوانیم بود · وجدا بودن انجیل مصدق مابا انجیل شما که بعد ازعیسی نوشتند ونمیدانیم چکونه نوشتند وتحریفات دراصل وترجمه‌ها کردند ازاینقرار که خدمت شما عرض کردم معلوم خواهد شد · دیکر نکویید چرا دوعیسی ودوانجیل میکویید *

میخواهی برای مزید بیان مثالی برای تو بیاوردم اکر چه وقت تنك است وراه من دور *

﴿ عیسوی ﴾

این کار بر همه چیز مقدم است صحبت را باخر برسانیم · بکویید ببینیم

چه خواهید گفت *

مسلم

شخص بسیار خوش صورت ومستوی الخلقهٔ ایستاده وچند آینه گذاشته ایم که اورا بنمایند بجهة اینکه شخص مزبور در جایی ایستاده است که بی آینه اورا نتوانیم دید . وآینه های مذکوره بیك طور نیستند اولا در بزرگی و کوچکی اختلاف دارند و ثانیا یکی از آن آینه ها بزرگ ومستقیم است وصافی وروشن و بعض دیگر با اینکه بزرگ هم باشند کج نما ومعوج ورنگین است و بعضی کوچك است و باوصف کوچکی مستقیم هم نیست واز اعضای شخص خارج یك عضورا مینماید لکن باعوجاج یا رنگ شده یا تاریك یا بزرگ از اندازهٔ خلقت و با این حال تمامی آن آینه ها مدعی هستند که جمال شخص مقابل را مینمائیم وآنطوراست که ما می نمایم *

حال عیسی نیز بی کم وزیاد چنان است که یکی از صاحبان مذاهب عیسویه واسلامیان اورا مطابق باواقع ونفس الأمر شناخته اند و باقی دیگر در شناختن وشناسانیدن او در غلط هستند وهرچه میگویند باطل است . پس نمیتوان گفت که عیسی ما و پروتستانها وعیسی کاتولیك ورومها وعیسی ارمنیها ولاتینها وعیسی یعقوبیها ونسطوریان همه یکذات است . بعلت اینکه عیسی در خارج بجز یکی نیست واینها اورا باطوار بسیار مختلف بیان میکنند *

عیسوی

دیگر در خصوص عیسی چه میگویید این سخن را قبول ندارید که موسی در حق عیسی نوشت واز آمدن او خبر داد ؟ *

مسلم

از قبول کردن ما این سخن را بشما چه فایده میرسد . اکنون ما می گوییم همانطوری که شما گفتید موسی در خصوص عیسی نوشت عیسی در حق محمد نوشت هر گونه نوشته در آن خصوص بیاوری مانیز بدآنگونه وصریحتر از آن را خواهیم آورد . واگر موسی

درحق عیسی نوشت درحق عیسی ما نوشت نه درحق عیسی شما *

عیسوی

پس چه طور شد که بسیاری از عیسویان در زمان حضرت محمد که آن اخبار کتب سماویه را میدانستند اورا قبول نکردند گاهی جنگ با او کردند وگاهی که عاجز ماندند جزیه وباج وفدیه دادند با اینکه شنیده ایم که شما میگویید پیغمبر شما معجزات وخوارق عادات بسیار نیز آورد ؟ *

مسلم

این کار همانطور شد که شما میدانید وآنطور شد که میگویید یهودان اخبار صریحهٔ کتب مقدسه را در حق عیسی میدانستند ومعجزات وخارق عادات بی شمار نیز از او دیدند مع هذا انکار کردند ودر صدد آزار او برآمدند *

عیسوی

پس صحبت ما با شما در یك مجلس تمام نشود بر دراینه در این مطلب گفتگو خواهیم کرد . وخواهش دارم مجلسی دیگر برای تتمهٔ این سخن قرار دهید که هیچ چیز بهتر از این صحبتها که موجب بصیرت در امر دین است نخواهد بود

مسلم

اگر واقعا تعصب وتعندرا از میان بردارید وبادل پاك قدم بمیدان محاوره بگذارید وسخنها را منصفانه بمعیار آرید من منت از ملاقات شمارا دارم ودر این مجلس که خواهیم کرد بعض سؤالات را از شما توانم آورد *

معیار هفتم

در مجلس دویم عیسوی بمسلم گوید

شما گفتید که در این ملاقات بعضی چیزها از من سؤال نمایید اکنون بگویید که از چه مقوله خواهید پرسید تا من بقدریکه توانم در ایراد

جواب اقدام کنم *

﴿ مسلم ﴾

درخصوص عیسی میخواستم بفهمم که واقعا چگونه دانسته اید آیا پیغمبر بود یا خدا و پسر خدا است ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

عیسی را پیغمبر نمی گوییم عیسی خدا است وظهور خدا است وتعین خدا است وابن الله است و ظاهر شدن خدای بصفت ﴿ ابوت و بنوت وروح القدس ﴾ مانند ظاهر شدن بی صورت است درسه صورت *

﴿ مسلم ﴾

درتوریة که میگویید الهامات الهیه است وخبر عیسی درآنجا موجود است بعضی آیات درآن هست که دلالت برآمدن پیغمبری بعداز موسی دارد وصاحب میزان الحق شما آنهـا را بعیسی تأویل میکند پس بدین جهت عیسی را پیغمبر باید گفت ونسبتهـایی را که درحق او گفتید سخنـانی است که معنی آنها را خودتان نمیتوانید بیـان کنید *

﴿ عیسوی ﴾

راست است در توریة بلکه درانجیل نیز بعضی آیات علی الظاهر دلالت بر پیغمبری مسیح دارد لکن درانجیل بیـان الوهیت وابن الله بودن اورا آشکار ساخته است • همچنانکه باز در میزان الحق مادر صفحهٔ یکصد وهفتم این مطلب را مشروحا میگوید *

﴿ مسلم ﴾

سخنهای شمارا پریشان می بینم از پیغمبری عیسی تحقیق کردم تصدیق نمودی وانگاه ازالوهیت او سخن آوردی پیغمبر خدا نمی شود وخدا پیغمبر نمیشود درجایی عیسی را پیغمبر فرستاده شده بر بنی اسرائیل تنها میگویید همچنانکه در فصل پانزدهم انجیل متی نیز نوشته اند • واز یکطرف نجـات جهان وجهانیان را از گذشتگان وآیندگان براو مخصوص میدارید و براو منحصر میکنید ! *

ازیکطرف خدا را واحد وموصوف بصفـات کمالیه ومنزه ازهر گونه نقص وتغیر حال میگویید • وازانطرف اورا ثالث ثلثه می نامید نسبت ابوت را برا وجاری میکنید و پسر از او تولید میدارید • درجایی انکار نسخ در کتب عتیقه را آورده عیسی وانجیل را تابع ومؤکد توریة وشریعت واقوال موسی میشمـارید • ودر انجیل هم مینویسید که یکحرف از شریعت به بقای زمین وآسمان برداشته نخواهد شد • وازاین سوی یك حرف از شریعت موسی را معمول نمیـدارید • که بعضی از این متنـا قضات را صاحب میزان الموازین برای نمونه مینویسـد • ونیز شمـا پروتستانهـا که تازه تشریف آورده اید زیر همهٔ آداب وقوانین انجیلیان وتوراتیان زده اید وانجیل راعنوان کرده بدلخواه خودتان آیین وآدابی مقرر میدارید • راستی سخنان شمارا سخت پریشان وبسیار سست می بینم • وبکسی از شما را تاکنون برنخوردم که حل این اشکالات واعتراضات را که برشمـاها وارد است تواند کرد *

﴿ عیسوی ﴾

این سخنها خیلی طول وتفصیل دارد فهمیدن اینها بسیار مشکل است بلکه علمـای ما درخصوص معنی تثلیث نوشتـه اند که این مطلب سری است از اسرار الهیه • وکسی را نمیرسد که در اینمقام سخنی گوید همچنانکه میزان الحق مادر صفحهٔ صدوسیزدهم بیان این مطلب را کرد *

﴿ مسلم ﴾

درصحبت باشما مگر انصاف وبی غرضی راشرط محاوره نکردیم مرد عاقل هوشمند سخنی را که درمقابل مثل من کسی که بجز حقیقت گویی وحقیقت جویی مقصودی ندارد میگوید باملاحظه وتأمل بگوید بهتراست • بنابرین نیست که هرکس درمخالف توحید وخداشناسی سخنان نالایق بحضرت احدیت بیاورد وبگوید این مطلب منتهی بذات خدا است وهیچ بشری را جایز نیست تعمـق در ذات خدا کند وگفتگو

درآن نماید . تحقیقات میزان الحق شما از این قماش است که هیچ خردمندی قبول نتواند کرد . مکر وصایای ﴿ سیل ﴾ نام را که از علمای شما است واوقرآن را ترجمه کرده است نخوانده‌ٔ که درآنجا بعیسویان میکوید (اولا) از جانب شمادر حق مسلمانان جبر واقع نشود (ثانیا) مطالبی را که مخالف عقل است با آنها بمیان نیاورید زیرا که ایشان ازا بلهان واحمقان نیستند *

ای یکی راهم البته میدانی که خردمند سخنی را نمیکوید که اکرمانند آن سخن را در اعتراض براو بیاورند بناچار اسکات وقانع شود . یعنی چون سخن اورا بعینه براو وارد کردی ازایراد جواب درماند *

﴿ عیسوی ﴾

مقصود شما از این سخنان چیست که این همه سرزنش را درحق من روا میدارید اعتراض شما برعیسویان دراین مطلب چیست وسخن حسابی شمادر این مقام کدام است ؟ *

﴿ مسلم ﴾

شما از اطوار ملل وادیان قدری آکاهی حاصل کرده اید ودین زرتشتی را میدانید والبته کتابهای ایشان را که زند وپازند است دیده‌اید که آن کتاب را از جانب خدا میدانند وخدا پرستی وتوحید خدا را منحصر بخود شان میکنند ومع ذلك آتش را میپرستند وما وشما آنها رابت پرست کفته‌ایم . اکنون اکر آنها بشما بکویند که ظهور خدای واحد در حقیقت ناریه سری است از اسرار ذاتیهٔ خدای وکسی را نمیرسد که دراین مقام سخنی کوید زیرا که این امری است مخصوص ومنسوب باسرار ذات خدا وآدمی نتواند که ذات پاك خدا را بفهمد واحاطه وتصرف درآن کند . شما را درجواب زرتشیان چه سخن خواهد بود ؟ *

وهمچنین سخن سایر بت پرستان ودهریه وکسانیکه طبیعت را رب میدانند که جملهٔ آنها را جای ایراد برشما ازاینقوله سخنان هست . پس واضح است که این مطلب شما چه در تثلیث وچه در ابوت

وبنوت وچه در استجنان عیسی در ذات خدا ومانند اینها مطلبی است مغایر باتوحید ومنافی باتقدیس وتنزیه وکبریای الهی . وهیچ خردمند موحدی مانند این سخنان ناشایست را درحق خدا وخاصان خدا روا نخواهد دید ونخواهد پذیرفت . وهر کتابی را که آنکونه سخنان را بیاورد کلام والهام الهی نتواند دانست *

﴿ عیسوی ﴾

راستی این بحث بسیار باریك است شما این بحث را دراین مجلس متروك بدارید اکنون اکر از سخنی دیکر در امور دینیه مناسب میدانید باهمدیکر صحبت میداریم *

﴿ مسلم ﴾

من زیاد خواهانم که با اهل علم صحبت بدارم لکن تباهی وقت را نیز جایز نمیدانم وصحبتی که باانصاف نباشد بجز اضاعهٔ وقت حاصلی ندارد دراین مطلب تثلیث برخطا بودن شما آشکار است *

﴿ عیسوی ﴾

نسبت بی انصافی را بماندهید که ما هرکز این نسبت را دربارهٔ خودمان قبول نمیکنیم ومقصودی بجز بیان حق وفهمیدن حقیقت مطلب نداریم *

﴿ مسلم ﴾

بسیار خوب میکویید اما سخن تنها بکار نیاید هرکس این صفت نصفت را ملکه نموده است ودر همهٔ مواد جاری میدارد مرد تمام است وهمه نجات با او است . بهر حال قدری هم باشما صحبت توانم کرد لکن چون وقت نمازاست شما چند دقیقه در اینجا آرام بدارید تاخدمت شما برسم *

﴿ معیار هشتم ﴾

﴿ در مجلس سیم مسلم بعیسوی کفت ﴾

شما اعتراض بر اسلامیان آورده اید باینکه حضرت محمد علیه السلام اعتراف بگناهکاری خود در حضرت الهی کرده است همچنانکه از قران نیز استنباط میشود وشخص گناهکار چگونه شفاعت جهان را تواند کرد . وچون مسیح گناهکار نیست نجات جهان را در او منحصر میدانید *

عیسوی

چنین است ودر «میزان الحق» ما نیز بیان این مطلب شده است وهمین مطلب دلیل خدایی عیسی است زیرا که بشر ناچار مصدر خطا وگناه تواند شد . ونجات دهندهٔ جهان همچنانکه در انجیل وارد است منحصر بعیسی است پس واضح است که او بشر نیست *

مسلم

دلایل میزان شمارا دیده وهیچ قوتی در آنها پیدا نکرده ام زیرا که حال انجیل وتغییرها وتحریفات اورا اصلاً وترجمةً شما هم میدانید وما هم میدانیم وچنان میدانم که «میزان الموازین» مجعول بودن انجیل وتحریفات آنرا بدرجهٔ وضوح رسانیده باشد . وگذشته ازاین سخن لااقل اکنون را مجهول الحال خواهد بود . خصوصا که میزان کار در نزاع دوکس محل اتفاق ایشان است باز از توریة میتوانید دلیل بیاورید . علاوه براین از انجیل شما دلیل داریم که عیسی نیز اعتراف بگناهکاری میکند . وهمین سخنان متناقض است که دلیل برمجعولی انجیل تواند شد *

عیسوی

از کجای انجیل برگناهکاری مسیح دلیل دارید هیچ بخاطرم نمی آید باینکه مکررا انجیلها ونامهها ورسالههای آنرا ازاول تاآخر خوانده ام *

مسلم

مسیح همچنانکه روزه میگرفت نماز نیز میکرد چنانکه در انجیل درمواضع چند نیز آورده اند . درباب سیم لوقا میگوید هنگامیکه مردم غسل تعمید میگرفتند عیسی نیز چون تعمید یافته ونماز کرد آسمان گشاده

شد . ودر آغاز فصل یازدهم لوقا است که مسیح نماز کرد وشاگردان را نماز آموخت . وگویا تمامی عیسویان در نماز گذاردن عیسی علیه الصلوة والسلام سخن ندارند . لکن شمارا نمیدانم اگرچه میدانم نمازهای سایر عیسویان را امر زاید ومحدث دانسته اید واکتفا بنماز مختصری که در انجیل است کرده اید . وچون درنزد ما وجملهٔ عیسویان واضح است که عیسی نماز کرد ونماز همان است که در انجیل است وامروز شما هم آنرا معتبر میدانید اکنون به بینیم نمازی که میکرد چگونه است *

کلمةالله عیسی در نماز چنین میگوید . ای پدر ما که در آسمانها هستی نام تومقدس باد . ملکوت تو نازل باد . ملکوت توچنانکه در آسمان است در زمین نیز چنان باد . روزی امروزهٔ مارا درامروز ده . گناهان مارابه بخشای چنانکه ما گناه کنندگان برخود را می بخشاییم . مارا داخل اغوا وگمراهی نکن . تاآنکه مارا ازشریر رهایی دهی . چون ملکوت وقدرت وعزت ابدا تراست . آمین *

عیسوی

راست است عیسی در چندجا نماز کرد لکن معلوم نیست دعای مزبور را خوانده باشد *

مسلم

این است که من درخصوص رعایت شیمهٔ انصاف تأکید دارم شما میگویید انصاف باماهست لکن اگراز انصاف بپرسیم گوید نیست آنجناب چنانکه درفصل ششم متی نماز را بیان کرد وتأکید امر باقامهٔ آن نمود البته خود عامل برآن بود وحاشا ازعیسی که عالم غیرعامل باشد *

عیسوی

راست است ازجناب مسیحی باقتضای بشریت وحکم ناسوتی که داشت بعضی چیزها ظاهر شده است . روزه گرفت ونماز کرد گرسنه میشد سیر میگردید میخوابید بیدار میشد سجده بخدای مینمود ومعجزه می خواستند میگفت بجز علامت یونس بن متی که ذوالنون پیغمبراست

معجزی برمن داده نشد . وکاهی عاجز ودرمانده میکردید همچنانکه یهودان انقدر آزارها درحق او کردند وهمه تحمل کرد وقدرت خود را ظاهر نمود . وماننداین کارها که معین است از او دیده وشنیده شده است . لکن امر آنجناب عجیب وعظیم وجنبهٔ ملکوتیت والهیت اوهویدا وغالب است . وفی الواقع کار مسیح سری است ازاسرار الهیه که هیچ کس نمیتواند بفهمد . اما کیفیت دعای مذکوررا باور بکن که من نمی دانم وتصدیق وتکذیب آنرا نمیکنم واز روی انصاف این سخن را میکویم *

❦ مسلم ❦

چون شما این اسرار را نمیدانید ورفع این متناقضات را نمیتوانید بکنید چرا مراجعت بمسلمانان نمی نمایید . که هم توحیدوخدا شناسی را برای شما بیان کنند بطوری که هرکز توحید بان شایستکی نشنیده باشید . وهم نبوت وبیانات اطوار آنرا وهم ربوبیت وپیغمبری عیسی را که بطور اختلاف در انجیل خود تان آورده اید وهمچنین تفسیرانجیل وسایر کتب کتاب یعنی ❦بیبل❦ را وتعیین صحیح وسقیم ازآنهارا بیك قاعدهٔ کلیه . وهکذا جملهٔ اطواردین وحقیقت کار وعلل واسباب این همه اختلافات را . که خدای جهان درروی زمین باقتضای مقامات خلقیه انداخت . ومتناقضات اعمال واقوال انبیا واولیا وسر کلمة الله وسر کلیم الله وسر روح الله وسر ذات الله وهرچه از معقول ومنقول درامر دین وخدای پرستی تصور توان کرد . جملهٔ آنهارا علمای دین مبین اسلام برای شما چنان کویند ومشروح دارند وکشف کنند وشمارا بشرط ایمان وتقوی ازعلم یقین بعین الیقین وازآنجا بحق الیقین رسانند که مسیح وخدای مسیح ازشما خشنود شوند . دلهای شما از تنکی بازرهد . چشم شما بینا کردد . کوش شما شنوا شود . مهر ازدل شما برداشته شود . ومهر ومحبت حقیقیه برآن بکذاشته آید *

ای برادرمن میفهمی چه میکویم . بجز شریعت اسلام شریعت الهیه را

نخواهی یافت زیرا که شرع تمامی بجزآن نیست کوش بسخنانی که انس برشنیدن آنها کرفتهٔ نکن بادل پاك تدبر نمای وانصاف بده واکر شکی واشتباهی داری فهمیدن وتحقیق آنرا بتعند جایز مدار که عناد وتعصب ازشیطان است وهیچ شکی درامر دین باتعند زایل نکردد * ❦میزان الموازین❦ را از روی بصیرت مطالعت کن اکر اشتباهی وارد کردی ازاهل آن بیغرضانه بصدد رفع آن برآی . خود را برای روزجزا آماده دار وبدان که درآن روز پشیمانی سود ندهد * بالجمله اکنون از بقیهٔ سؤالات که درمیان داشتیم کفتکو کنیم وکیفیت اقرار انبیا برکناهکاری خود شارا بمیزان الموازین محول داریم . شما یعنی پروتستانها کفته اید که حضرت محمد علیه الصلوة والسلام معجزات نیاورد ودر قرآن نیز نفی ازوقوع معجزات وارد است احادیث هم معتبر نیست . دراینصورت اکر مثل این سخن را یهودان بشما کویند . که عیسی معجزات نیاورد وباوجود قول عیسی که بجز علامت ذوالنون بمن چیزی عطا نشد آنهم اکرچه وقوع ندارد اکر باشد نیز دلیل برمعجزه آوردن عیسی نیست که علامتهای بسیار خدا درهمه وقت باقسام مختلفه ظاهر میکند وعیسی بقول شما کشته شد وبعد ازسه روز ازقبر باسمان رفت ازاینقرار پس درحیات خود هیچ معجزه ازاو ظاهر نشده است واحادیث شما که عبارت ازانجیلها ونامه ها است معتبر نیستند . دراینصورت شما در جواب چه میکویید بااینکه درقرآن آیتی درنفی صدور معجزات پیغمبری نیست وشما ازآیات نفهمیده دلیل می آورید چنانکه میزان الموازین تحقیق آنرادر جواب میزان الحق کرده است اکنون خودتان در این مطلب چه میکویید *

❦ عیسوی ❦

شما مرا می خواهید بزور رکاب بکشید . من میخواهم شمارا هدایت براه نجات کنم وراستکاری وحیات ابدی را بشما نشان دهم . حال شما مرا باسلام دعوت میکنید . وپس ازهمهٔ تفصیلات سخنان یهود را که لجاجت وعناد وجحود وبی ادراکی آنها آشکاراست درمقام

اعتراض بر عیسویان می آرید ! *
درقران خودتان نمیخوانید « لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود » سخن آنکونه دشمنان متعند را در مقابل کسی که از روی برادری سخن میکوید میتوان آورد راستی از شما بعید است که از قول یهودی بر ما اعتراض بیاورید *

« مسلم »

آفرین بر تو یهودی نباشد هر کس میخواهد باشد میدانی که اینکونه جوابها از مرد خردمند شایسته نیست . بسخن باید نکاه کرد نه بکوینده و جواب سخن را باید کفت نه بشیوهٔ جاهلان اعتراض بر شخص کوینده در خارج از مطلب آورد *

« خوب سخن جوی چه جویی ز مرد * نیکویی و فربهی ولاغری »

« انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال »

« عیسوی »

مقصودم جواب نکفتن بر شما نیست فقط از قول یهودان سخن آوردن را خوش ندارم خود شما هرچه میکویید بیاورید اکر جواب آنرا توانستم خواهم کفت واکر نتوانستم اعتراف میکنم و مدعی این هم نیستم که من همه چیزی را در دنیا میدانم و مانند این ادعا را امثال ما نتوانند کرد

« مسلم »

بسیار خوب لکن شما کویا باهمهٔ بلندی خیال که در خود میکویید نمیتوانید از تعصب وغضب شخصانه بکذرید . اکنون تصور کن که این سخنها که بشما از زبان یهودان آورده شد از مسلمی میشنوی و این یکی را نیز علاوهٔ بر مقاله نمای که آیا شما نمیکویید معجزات پیغمبر شما را بجز زوجات واصحاب او کسی دیکر روایت نکرده است ؟ *

« عیسوی »

آری مکر شما در مقام انصاف انکار این کار را توانید کرد مکر از روی حقیقت غیر این را اعتقاد توانید نمود ؟ *

« مسلم »

کرفتیم که این مطلب چنان است که میکویی فقط از شما میپرسم که اکر یهودان ومخالفان باشما در حق مریم و کفتهای او در خصوص پسر پاک خود . وهمچنین در بکر بودن او و عصمتی که در او میدانید . وخبرها وشهادتهای حواریان یا خواص اصحاب او ومانند آنها را در خصوص معجزات عیسی . بشما بکویند که همهٔ اینها که شما میکویید دروغ است ومخالف باقول صریح عیسی که کفت هیچ علامتی بر من داده نشده است . وتمامی آنها را اشخاصی چند ساختند و بحیلت در دلهای عوام الناس جایکیر نمودند . حتی کار بقتل عیسی کشید و پس از او آن کشته شدن واهانتهای منسوبه براو را اسباب مظلومیت او قرار داده وانکسار قلوب را وسیله کردند . وانجیلها و نامه ها ورساله ها از رأی وخیالات خود شان نوشتند . واز این مقوله سخنان که یهودان وغیرهم را نوانند بود شما را در جواب ایشان سخن چیست ؟ *

« عیسوی »

راستی از شما درخواست میکنم که سخن یهودان را بکلی دور بیندازید . عناد ونفهمی ولجاجت آنها آشکار است . ومیدانید کسی که بنای کار خود را بر تعند کذاشت هیچ مطلبی را برا وحالی نتوان کرد . ودر اینجا بمذاق شما دوشعری از شاعر ماهر خسروزاده حکیم ناصر بخوانیم *

« کوردل را که مغز تیره بود * هیچ حالی فهیم نتوان کرد »
« دل کمراه پاک نتوان ساخت * سفها را حکیم نتوان کرد »

آنها همان کسان هستند که با وجود دانستن اخبار عیسی از تورية و باوصف مشاهدهٔ آنهمه معجزات وخوارق عادات از آنجناب مقدس انکار اورا کردند وروز بروز برانکار ولجاج خود شان افزودند و بالآخره نیز میدانی که چها کردند *

« مسلم »

بد نمیکویی ولکن پیشتر نیز بشما کفتم که مرد خردمند سخنی را نمیکوید

که اکر عینا آن سخن رادررد براو بیاورند جواب مقرون بصواب نداشته باشد ٠ حال مسلمانان بشما میکویند که عیسویان در قبول نکردن دین پیغمبرما لجاج وعناد میورزند ٠ وبا اینکه در کتب سماویه وبوسایط اوصیای حقیق وایمان آورند کان راستین عیسی واز راهبان ومقدسین عیسویه فهمیده وشنیده بودند ٠ که آن پیغمبر عظیم الشان خواهد آمد ٠ وباهمهٔ معجزات وکرامات وخوارق عادات اوخاصه مانند قرآن معجزهٔ ثابته وباقیهٔ که هیچ عاقل باانصافی انکار معجز بودن آنرا نتواند کرد ٠ وبعلاوهٔ شمشیری که بحکم خدایی در بالای سرآنها بود ٠ ایمان بآن جناب نیاوردند وباهمهٔ نخوت وغروری که داشتند عارجزیه دادن وخواری اعطای فدیه ودیکر حقارتهارا برخود هموار نمودند وتصدیق آن پیغمبررا برخود هموار نکردند ٠ واکنون چکونه میشود که ایشان کذشته ازاهل انصاف آنها زیربار تکالیف اسلام بروند خصوصا که پروتستانهارا رؤسای آنها برترک اعمال وریاضات جسمانیه معتاد کردند وآنهارا ازاعمال بازداشتند ٠ درجواب این سخنان که برشما وارداست چه خواهید کفت ؟ ٠ اکنون اکرشما انصاف وتدین دارید ومقصود شما مطلب فهمی است ٠ قدری از این مجاوبه صرف نظر کنید ودر کتاب ﴿ میزان الموازین ﴾ مطالعت نمایید بعد اکرلازم شد بازصحبت خواهیم کرد ٠ باهمدیکر انشاءالله ملاقات میکنیم ٠ شمارا بخدا اسپردم ٠ آدیو ٭

﴿ معیارنهم ﴾

دلائل حکمتی وبراهین خداشناسی وقواعد توحید خدای واحد واحد وتوصیف ذات پاکش بصفات کمال وتنزیه وجود حق او ازهر کونه تغیروزوال وامتناع تطور واحد بسیط الحقیقة ازجهة ذات درسه طور واستلزام استجنان وتولید وتجزیه

در آن ذات مقدس هرکونه تغیر وحدوث ونقصان را ٠ ببداهت عقل دراك وضرورت مستقیم ادراك ٠ مارا راضی توانند کرد براینکه ﴿ عیسی ﴾ بن مریم علیهما السلام را ٠ بندهٔ مخلوق وعبد مرزوق خدا دانیم ٠ که عبادت خدای را بجای آوردی ٠ نماز میکردی وروزه میداشتی وسجده مینمودی ومناجات وزاری باخدای داشتی ٠ ودرجاهای بسیار میکفتی که اعمال من از من نیست بل ازخدا ییست که مرا مبعوث کرد ٠ بل ابداً نسبت پدری رابخدای نداد که خدارا پدر کفتن هرکز روا نبود ﴿ وآنچه ازاین کونه مقولات انجیلیان آورده‌اند ازسهویاتی است که از تعبیرات دعوت کنندکان بعدازعیسی ناشی شد وازترجمه هایی است که تغیر دادند واکر انجیل اصل را پیدا کنیم خواهیم دانست که مخاطب بان ذات خدای نیست ﴾ وباهمهٔ عبودیت وخضوع وخشوع که آنحضرت رابود مظهر ربوبیت خدا وآینهٔ جلال وجمال الهی بود وایمعنی درجملهٔ خاصان خدای ومقربان احدیت برحسب درجات ایشان جاری وظاهر است ٭

﴿ العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة ﴾

عیسی روح الله کلمهٔ خدابود وهست ودرنزد خدابود وهست ٠ ولی آن کلمه خدا نبود ونیست ونتواندهم بشود ٠ زیراکه ممکن نیست کلمه نفس متکلم باشد ٠ بل اکر حقیقت کاررا بفهمیم ممکن نیست متکلم نیز ذات زید باشد بعلت اینکه متکلم اسم فاعل تکلم است نه ذات فاعل واسم غیراز مسمی است بالبداهة ٭

﴿ بشهادة کل صفة انها غیر الموصوف ﴾

﴿ وشهادة کل موصوف انه غیر الصفة ﴾

تمامی مشتقات از اسماء وافعال ازفعل صادر وبرآن متفرع است ویاازمصدر که آن نیز فرع است ازفعل ٠ ملاحظه کن ازقواعد صرفیه که حقیقت کار برتوروشن کردد ٠ ازفعل تو که نَصَرَ است یانَصَرَ درهنکام یاری کردن این فعل ازتوصادر کردد وهیچ مدخلیتی بذات وحقیقت تو ندارد واین فعل نصرت را لامن شیٔ

هست کردی و بوجود آوردی بعد ازآنکه نبود ∘ پس به بین که ازآن فعل نصراسم ناصر برای تو مشتق کردید و برای دیکری نام منصور کفته شد و برآلت نصرت منصر صادق آمد ∘ وهکذا تمامی افعال واسماء رانسبت بذات فاعل بغیر اینکونه بنود ∘ وخدای آیات علامات شناسایی خویش را درمخلوقات برمخلوقات می نماید *

پس نسبت کلمه را بفعل متکلم توانی داد زیرا که فرعی است ازفروع تکلم که آن تکلم نیز وصفی است ازاوصاف متعددهٔ زید که آن زید ازجهة ذات متبارك ازتنزل درمقام اوصاف است یعنی ازجهة تنزل ذاتی وآن وصف نیست مکر صکریك ظهوری ازظهورات زید من حیث الظهور ∘ واین مطلب را درخود آشکاراتوانی دید ∘

﴿ وفی انفسکم افلا تبصرون ﴾

﴿ خود را بشناس تاخدای را بشناسی ﴾

خدای را ازآنکونه تکلم که درخود بینی تنزیه کن ∘ خدای معرا ازحدود ومنزه ازصفات کم وکیف است ∘ واو را زمان ومکان وجهة و رتبت امکانیه نیست ∘ اثرصفت مؤثر را مانند است *

﴿ قل کل یعمل علی شاکلته ﴾

کلمهٔ خدایرا حدود واعراض نیست ∘ وکیف وکم وسایر حدود را درآن راه نی ∘ وچون درمقام اسفل که عوالم جسمانیات است ظاهر کرد د یعنی بظهور اشراقی یکی ازحروف آن کلمه راعیسی ودیکر راموسی وحرفی را ابراهیم نامند وآن کلمه ازیکی بیشتر نیست ∘ وبرحسب ظهورات وتطورات درمقامات ومراتب او را اسماء والقاب پیدا کردد وکثرت حاصل کند ∘ وبجهة جهل جاهلان آن کلمه را تکثیر کنند ∘ تا آنکه نادانان را دانش آموزند وآن کلمه همان نقطه است که تمامی حروف ابجادیه ازآن نقطه نوشته شد ∘ وآن نقطه مرکبی است یعنی مدادی است که قلم صنع وایجاد الهی ازدوات رحمت کلیه وفیض ابدی خود برداشته ونام آرا

نقطه علم نهاد ∘ وجهان را بدان نوشت والی الابد مینویسد *

﴿ العلم نقطة کثرها الجاهلون ﴾

﴿علم﴾ دانستن خدای وشناسایی او ودانستن صنع وآثار ودانستن اسما وصفات او ودانستن اطوار خلق ومخلوقات او وهمان ﴿نقطه﴾ است ∘ که جهل جاهلان واقتضای مقامات آنها در عوالم امکان موجب تکثیر آن نقطه شد ∘ وازآن نقطه درسلسله های طولیه وعرضیه کتابها نوشته شد وکلمه های بسیار پیدا کردید *

خدای توانا درابتدای آفرینش بجزیك کلمه بیشتر چیزی نیافرید ∘ وآن کلمه چنان است که مقربان حضرت احدیت یعنی تعینات کلیهٔ آن کلمه بیانش فرمودند وبلفظی که فرمودند بیان کنیم *

ان الله خلق اسما بالحروف غیر مصوت وباللفظ غیر منطق ∘ وبالشخص غیر مجسد وبالتشبیه غیر موصوف وباللون غیر مصبوغ ∘ وبالبصر غیر محسوس بریٔ عن الامکنة والحدود مبعد عن الاقطار ∘ محجوب عنه حس کل متوهم *

خدای تعالی اسمی را آفرید حقا ∘ که آن اسم باحروف مصوت وقبول صوت کننده نیست ∘ وبلفظ بنطق نیاید ∘ وبشخص مجسد نیست ∘ وبتشبیه موصوف نکردیده ∘ وبرنکی مصبوع ورنکین نشده است ∘ باچشم محسوس نیست ∘ ازمکانها وحدها بری است ∘ ودور از جمله اقطار ∘ حس هرصاحب توهمی از اودر حجاب است *

اینکه کفتیم درابتدای آفرینش آن کلمه آفریده شد مقصود ابتدای زمانی نیست که جهان را ابتدا ناپدید است ∘ همچنانکه انتها بی پایان است ودر حکمت مبرهن است که ﴿ مالا آخرله لا اول له ﴾ آنچه را که نهایت نیست بدایت نیز نتواند بود که منت خدای قدیم دیروزی نیست وفیض الهی را آغاز وپایان تصور نتوان کرد ∘ وبالجمله اکر بخواهیم ازکلمهٔ خدای بی پایان وازکلمات تکوینیهٔ اوتعالی که حروف طولیهٔ آن کلمهٔ ازلیه وآینه های نماینده جمال الهی هستند در اینجا سخن کوییم از مطلب بازمانیم با اینکه مارا کمیت

سخنکوبی در این میدان لنك است وزبان بیان کنك *

﴿ قل لو کان البحر مداد الکلمات ربی ﴾

﴿ انفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ﴾

در اول انجیل یوحنا میکوید ﴿ بود درابتدا کلمهٔ وآن کلمه درنزد خدا بود وآن کلمه خدا بود ﴾ عبارتیست که آنرا تحریف کنندکان از انجیلیان تغییر دادند · واین تغییررا دلیلی از خارج لازم نیست زیرا که نسبت کلمه رابمتکلم کفتیم · وتصور نمیتوان چیزی را که غیرازذات خدا است هم در نزد خدا باشد وهم عین خدا باشد وهم غیرخدا باشد · وچنان میدانیم که عبارت آن کلمه خدابود باضافه است یعنی دراصل انجیل · وواضح است که آن کلمهٔ خدابود · ویوحنا برای تاکید بعدازان کفت واین یعنی کلمهٔ خدادر نزد خدابود · وانقظ بود نیز درانجا بمعنی هست است زیرا که آن کلمه همواره در نزد خدابود وهست وخواهد بود · ونزد خدا که کفته شدنزد مکانی نیست زیرا که خدادر مکان نیست · وآن کلمه اولین مخلوق الهی است چنانکه در میزان نخستین کفته شد این است که یوحنا میکوید ﴿ هر چیزی ازآن کلمه آفریده شد وهیچ چیزی بی آن کلمه آفریده نشد وحیات درآن کلمه بود ﴾ زیرا که آن کلمهٔ خدای حی وقیوم بود ومظهر حیات وقیومیت الهیه بود ﴿ وحیات نور انسان بود ﴾ یعنی انسان اول که مخلوق نخستین خدابود *

﴿ اول ماخلق الله نور نبیك یاجابر ﴾

﴿ نور نیزدر ظلمت درخشان شد وظلمت نوررا ادراك نکرد ﴾ یعنی استکبارآورد وانکار نمودوربوبیت ومظهریت و وساطت اوراانپذیرفت وموجب سریان کدورتها وشرارتهاونادانیها درمراتب امکانیه همین استکبار ظلمت کردید *

این ظلمت مخلوقی است که باقتضای قدرت وحکمت خدای آفریده شد وصاحب دولت وسلطنت بزرکی کردید که خدای تعالی برای اجرای مصالح بسیاردر مخلوقات خود وبرای بیداد اشتن نورخود آنکونه

سلطنت راباو عطا فرمود · واین مطلب مفصلی است که در بیانات علمای اسلام ازاهل حکمت وتوحید بیان کرده شده است · واکر اصل انجیل دردست بودی یاهمین انجیل یوحنا بزبان یونانی قدیم لااقل بی تحریف حاضر بودی وعیسویان بطور انصاف وبی غرضی آرامی خواندندی · واضح وآشکار میشد که چه کونه تحریف کرده اند اصل وترجمهٔ آنرا · باآنکه اصل انجیل یونانی قدیم نیز ترجمهٔ ازعبرانی تواند بود · وآن انجیل که بعیسی علیه السلام نازل کردید بزبان عبرانی است · که هیچ پیغمبری مبعوث نکردید مکر بلسان قوم خود وعیسی رالسان عبرانی بود * انجیلهای معروفه را ازراه مجاز انجیل کفته شود *

یوحنادر انجیل خود از اصل انجیل تبرکا پنج آیت رابطوریکه ترجمهٔ آنهارا آوردیم ذکر کرد بعد ازآن رابه بیان ازحالات مسیح میپردازد · وبرای اهل علم در این سخن برهان آوردن زاید است · انجیل کتابی است آسمانی ومطالب اوهمه حکمتهای الهیه است وبیانات توحید واسرار خلقت وپند واندرز ونصیحت وشریعت وامثال وعبر ومانند آنها · نه اینکه روزنامهٔ احوال جسمانی از پیغمبری یامکالمات وافعال وحرکات ازکسی که کتاب مذکور برای اودر حیوة وی نازل کردید وخود معلم آن کتاب بودی وآن کتاب مخاطبات خدا است باپیغمبر خود ندروایات وصی آن پیغمبر ازاطوار واحوال آن پیغمبر حال آنکه جملهٔ انجیلهای موجودة ازاین قرار است که کفته شد · ودرنزد شخص هوشمند نیزاین مطلب آشکار است · نهایت کار این است که درمیان بیانات احوال واطوار عیسی علیه السلام ذکر کرده اند که عیسی بفلان جای رفت وبرمردم چنان کفت یاچنان کرد وواضح است کهاز سخنانی که مسیح میکفت یك لختی از انجیل بوده است ولی سخن در این است که آیات انها نیز در حالت اصلیه باقی مانده اند یانه *

پس انجیلهای عیسویان فی المثل مانند احادیث اهل اسلام توانندبود

ولی نه بعبارت اصل بلکه بترجمه . که اکثریا احوال مترجمین وروات نیز غیر معلوم بوده بل از متن تعبیرات واضح میشود که درصورت صحت ترجمه‌های حاضره غیرموثق بوده اند *

﴿ معیار دهم ﴾

اگرچه تحریف یافتن توریة وانجیل اصلاً وترجمةً مطلبی است که شخص دانشمند باانصاف اقدام برانکار آن نمی کند ودر نزد اسلامیان نیز ازضروریات است . ولی چون صاحب میزان الحق این مطلبرا عنوان کرده وبزعم خود ثابت نمود که کتب مزبوره را تحریف وتغییر راه نیافته . وپس از آن تمامی سخنان خود را براین اساس متفرع کرده است . بنابر این در تحریف یافتن کتب مزبوره بیاناتی که در اینجا بکار آید چه‌در این معیار وچه در معیار های آینده ایراد خواهیم کرد *

گذشته ازاینکه دراثبات اسناد کتب عهد عتیق وجدید عیسویان را سخن معتبر ومقبولی نیست واختلافات بسیار در تعیین مؤلفین اکثر آن کتابها . ملل وطوایف یهود ونصاری کرده اند بعضی را که یکفرقه قبول نموده اند فرقهٔ دیگر آن راغیر معتبر دانسته اند * وبعض دیگر بعکس آنها گفته اند . ونیز در حق مؤلفین وجمع کنند گان کتب عهد عتیق وجدید سخنانی آورده اند که هر کس بخواهد بتتبع خواهد دانست واکنون من معذور از ذکر آن تفصیلات هستم ومر عوام را فائده‌ٔ از آن ملحوظ نیست . وهرگاه تنها امر ترجمه وغرضهایی را که درامر دین مردم را بوده است ملاحظه کنیم معلوم خواهد شد که چه بلاها بسر کتب وصحف آسمانی آورده اند . وکسانیکه از کار ترجمه آگاهی دارند میدانند که ممکن نیست ترجمه اصل مقصود را کماهو بیان کند وبناچار تغییر خواهد پذیرفت *

در اینجا کلام شیخ بزرگواری که از ارکان اهل حکمت ایمانیان وصاحب زیاده بردویست مجلد تألیف است شاهد این مطلب است که در کتاب ﴿ شرح فوائد ﴾ فرمود *

حکمت بطریق وحی برانبیا نازل شد ومتقدمین حکما از ایشان اخذ وتلقی کردندوچون متفرد شدند دراخذ کردن چنانکه مشائین ورواقیین را اتفاق افتاد ﴿ یعنی در فهمیدن معانی حقیقیهٔ حکمت خود شان را استقلال داده بصاحبان وحی مراجعت نکردند ﴾ بسی چیزها از فهم خود شان درك نمودند که بقواعد وحی الهی جاری نبود . خصوصاً متأخرین از حکما که بعلت مذکوره وبجهة اینکه مترجمان سخنان ایشان که در کتابهای ایشان بزبان یونانی بود در ترجمه بغلط افتادند وبساشد که هرلفظی را جداگانه ترجمه کردند وخطا نمودند زیرا که معنی در بعض الفاظ از مجموع حاصل شد . چنانکه اگر لفظ ﴿ قسم بخور ﴾ را بخواهی ترجمه کنی وبگویی قسم بمعنی یمین است وبخور بمعنی کل معنی غلط خواهد شد زیرا که مراد احلف بود وتو گفتی کل الیمین یمین را بخور که این ترجمه از فارسی بعربی باین حال افتاد (انتهی) *

به بینید حال توریة را درخصوص تاریخ خلقت که درمیان ترجمه ها چه قدراختلافات پیدا گردیده باآنکه عدد سال آنقدرها جای غلط واشتباه نیست وبااینکه این مطلب کار دین ومذهب نبود وغرضی برای تحریف درآن متصور نخواهد شد مگر آنکه مأخذ این اختلاف را همان مجعول ومحرف بودن کتب مذکوره بدانیم *

درنسخه های عبرانی ویونانی وسریانی توریة را اختلافات چنان است که ذیلاً نموده آید *

یهودان از خلقت آدم تاظهور اسلام را ﴿ ٤٣٨٢ ﴾ سال گفتند *

جمعی از کاتولیك ﴿ ٤٦٢٦ ﴾ سال گفتند *

گروه رومیان ﴿ ٦١٣١ ﴾ سال گفتند *

ودر نزد بعضی ﴿ ٦٢١٦ ﴾ سال معین کردیده وغیر اینهـا نیز اقوال در اینباب بسیار است *

از مشـاهیر مورخین انکلیس ﴿ چنبرس ﴾ نام در تاریخ مختصر عمومی که آنرا در این زمان یعنی در سـنه ١٢٨٥ احمد حلمی افندی بترکی ترجمه کـرد نوشته است ۰ که چون بعضی از ملتهـا کـه توریة را از زبان عبرانی از زبانی بزبانی ترجمه کرده اند ودر ترجمه های قدیمی آنها تاریخهای مختلف نوشته شده است علی هذا مدت خلقت آدم را تا زمان ولادت عیسی از روی این توریة که در دست است تعیین نمی توان کرد واطلاعات درستی حاصل نمیتوان نمود *

ودر بعضی از کتب تواریخ وغیره چنـان نوشته اند که از خلقت آدم تا زمان طوفان نوح در نسخهٔ عبرانی ﴿ ١٦٥٦ ﴾ سـال معین میشود *

درنسخهٔ یونانیان ﴿ ٢٢٦٢ ﴾ سـال است *

ودر نسخهٔ سامریان ﴿ ١٣٠٧ ﴾ سـال است *

در تعیین ولادت ابراهیم علیه السلام که چند سال بعد از طوفان است اختلاف نسخه ها چنـان است *

که در نسخهٔ عبرانی ﴿ ٠٢٩٢ ﴾ سال است *

ودر نسخـهٔ یونانی ﴿ ١٠٧٢ ﴾ سال است *

ودر نسخهٔ سامریان ﴿ ٠٩٤٢ ﴾ سال است *

والحـاصل اکر بخواهیم از اینکونه اختلافهـا ودیکر دلائل وقوع تحریف را در کـتب مزبوره یکان یکان بیـاوریم کتاب بزرکی باید بنویسـیم ومرد خردمنـد هوشیـار را حاجتی بر تفصـیل وتطویل مانیست *

در مأخذ جمع وتألیف کتب عهد قدیم کذشته از اینکه اختلافات بسیار در میان طوایف اهل کتاب وتاریخ نویسان هست ﴿ جانملز ﴾ نام که از علمای کاتولیك است در کتاب خود که درسنهٔ ﴿ ١٨٤٢ ﴾

طبع شده است مینویسد که نسخه های توریة وسایر نسخه های کتب عهد عتیق در دست قشون بخت نصر پایمال شد بعد از ان هر چند بتوسط عزرا روایات صحیحهٔ کتب مزبوره ظاهر شده بود ولی آن روایات نیز در حادثهٔ انتیوکس پایمـال کردید ۰ این مطلب را یکی از علمای اسلام برمن بیان کرد وکتاب مذکور را نشان داد *

از تحریف ترجمه های انجیل سخنی بیاوریم تا میزان پروتستانی را بفهمی وبدانی که برخلاف اعتقاد فرقه های اهل کتاب واهل علم ومفسرین آنها ادعا کرده است که همهٔ کتابهای عتیقه وجدیده صحیح است وبهیچ وجهی محرف نکردیده است ومقصودش از این سخن آشکاراست ۰ وکرنه خود اختلافات وسخنانی را که محققان مفسرین وعلمای عیسویه در وقوع هر کونه فساد در کتب مذکـوره کفته اند بهتراز من وشمـا میـداند *

﴿ هورن ﴾ نام مفسر انجیل چند آیات از انجیل وکتب توریة را محرف میداند چنانکه در جلد دویم از تفسیر خود نوشته است ۰ ودر انجا فقط یکفقره را برای نمونه بیـاوریم تا جواب میزان پروتستانی را که میکوید تحریف را جهتی نبود که اقـدام بر آن کنند معلوم کنی *

در فصل یازدهم انجیل منسوب بمتی منویسـد که عیسی شروع بکفتار در حق یحیی کرد ومیرساند سخن را بدآنجا که کفت ۰ یحیی از پیغمبری نیز بزرکتراست زیرا که او همان است که در حق او نوشته شده است ﴿ یعنی در کتاب ملاخیا ﴾ که ﴿ اینك من رسول خود را در پیشرو توخواهم فرستاد تاراه ترا ترتیب کند ﴾ حقا بشما میکویم که درمیان زادکان از زنان بزرکـتراز یحیی تعمیـد کننده ظـاهر نکردید امادر ملکوت آسمانهـا کوچکترین ایشـان ازاو بزرکترند تاانکـه کوید اکراورا قبول کنید آن همـان ایلیـا است که خواهد آمد *

در نسخهٔ عبرانی این کلماتی که عیسی از کتاب ملاخیا نقل کرده است واثبـات اخبار اورا کرده است چنان است که ﴿ اینك من رسول خودرا میفرستم تاراه مرا راست کند ﴾

﴿ هورن ﴾ مذکوردراینجامینویسد که درنسخهٔ قدیمه کاهی تحریف اتفاق افتاده است

هوشیارباش وبفهم که علت این تحریف چیست که چون درتوریة اخبار یحیی وارد بود ومسیح تصدیق یحیی راکرد واورا تمجید نمود بطوری که اکر لفظ راتأویل نکنیم رتبت یحیی ازمسیح بالاتر خواهد بود زیرا که کفت درمیان زادکان اززنان ازاو بزرکتر کسی ظاهر نشد وعیسی نیزدرجزو زاد کانست وازآنطرف میخواهند عیسی را بخدایی منسوب دارند • این است که عبارت توریة رامحرفا بعیسی نسبت میدهند وچنان میفهمانند که یحیی بان جلالت شان برای راست کردن راه عیسی که خدا است آمده و بعثت او که مقامش از پیغمبری بالاتراست تمهید مقدمهٔ عیسی است • اکرچه این مطلب را اکر تغییر نمی دادند ومی نوشتند که یحیی کفت عیسی ازمن بزرکتراست وپیغمبر صاحب عزم است هیچ عیبی نداشت لکن سخن د روضع تحریف و درعلل واسباب آن است *

عبارت مذکوره را که در کتاب ملاخیااست ودرانجیل متی ازقول عیسی باستشهادآورددربعضی ازنسخه‌های قدیمهٔ عبرانیه بنحوی است که کفته شدیعنی لفظ ﴿ در پیشرو تو ﴾ نیست ودرترجمهٔ دیکراز توریة وکتب عهد عتیق وجدید که ازجانب جمعیت انکلیزی درسنهٔ ﴿ ١٨٢٧ ﴾ در پاریس بترکی طبع شده همان عبارت را در اول باب ﴿ ٣ ﴾ ملاخیا که درصفحهٔ ﴿ ٩٨٣ ﴾ است چنین آورده است *

﴿ اینك من رسول خودراخواهم فرستاداودرحضورمن راه‌راراست کند ﴾

این ترجمه نیز مخالف باعبارت آن انجیل است که باکتاب مذکور دریکجا ترجمه وطبع کرده اند *

پس تفاوت آشکار متی باکتاب مذکور حال انجیل را برما بیان تواند کرد که چکونه تحریف میدهند وعبارت مغایر بااصل آن رابعیسی منسوب میدارند *

واضح است بعدازآنکه عیسی میکوید درمیان زادکان اززنان بزرکتراز یحیی کسی ظاهرنشد وخودازاو تمجید میکبردومیخواهند اوراخدا و پسر خدا کویند تحریف ندهند چه کنند *

این است که درجاهای دیکر ازانجیلها بیحیی نسبت میدهند که درحق عیسی کفت بعد ازمن خواهد آمدآنکسی که پیش ازمن آفریده شد ولکن درانکه جملهٔ این سخنها را دستکاری کرده‌اند حرفی نیست *

اکر تعصب از میان برداشته شود معلوم است که این عبارت یحیی درحق بشارت ازپیغمبر آخرالزمان که نخستین مخلوق خداست وارد شده است ونمیتوانند بعیسی تأویل کنندزیراکه بقول آنها عیسی آفریده نشده‌است بل آفریننده است واکر بشریت اوراکویندآنهم که قطع نظر ازملکوتی او جسمی بودازاغذیه وازعناصر چهارکانه که طفل بود وباغذیه بزرك شد وباعتقاد مسیحیان مصلوب ومقتول کردید وبقوت وتبعیت ملکوتی آن جسم پاك از قبربرخواسته وبنزدخدارفت • که تفصیل این مطلب رادرضمن بشارات ازانجیل خواهیم آورد *

والحاصل از همین یکفقره که جزئی تحریفی است ازتحریفات آنها حقیقت حال برتو روشن خواهد شد *

ولی این نکته راهم داشته باش که عیسی ازآمدن ایلیاخبر داد • وچنان کفت که‌اکر ایمان بیاورید یحیی همان ایلیا است که خواهدآمد • وچون درترجمهٔ این کلام نیز یقینی حاصل نداریم اینقدر توانیم درمعنی آن کفت که کارهای او ازایلیایی است که خواهد آمد • واینکونه جلیات را درجای دیکر بیان خواهیم کرد *

چون آخرمیزان دویم این نامه است بسخن از ﴿ ایلیا ﴾ درخاتمهٔ کلام مشام ادراك برادران روحانی راعطرناك کنم *

﴿ لیکون ختامه مسکاوفی ذلك فلیتنافس المتنافسون ﴾

درمیزان چهارم ازانجیل یوحنانیز استنباط خواهیم کرد که در زمان عیسی علیه‌السلام بنی اسرآئیل منتظر بر سه کس بودند که عیسی بودی

وایلیا و پیغمبری عظیم الشان که معلوم ومعهود درمیان خود شان بوده است وازاین عبارت که عیسی گفت ﴿ یحیی همان ایلیا است که خواهد آمد اگر بفهمید ﴾ معلوم است که اوفی الحقیقة ایلیا نبود اگرچه من حیث المظهریة ایلیابود • چنانکه درمثالهای توحید آوردیم وازدلائل دیگر نیزمبرهن است که ایلیایی بوده است که عیسی بشارت براومیداد وبنی اسرائیل منتظراو بودند *

درانجیل آورده اند که عیسی علیه السلام راوقتی که بدار کشیدند بقدر سه ساعت روی زمین تاریك شدودر آخرین هنگام عیسی باآواز بلندندا کرد که ﴿ الیا الیا لما صبختانی ﴾ که این سخن بزبان عبرانی است ودرمتی چنین ترجمه کرد که ﴿ اللهم اللهم چرامراترك نمودی ﴾ کسانی که درآنجا ایستاده بودند چون این سخن راشنیدند بعضی گفتند این ایلیا را ندا میکند • تاآنکه میگوید دیگران گفتند باشد تابه بینیم آیا ایلیا برای استخلاص اومی آید • وعیسی باردیگرندا کرده روح را تسلیم نمود *

ازاین سخن بنی اسرائیل نیزپیدا است که ایلیای علی الشان در میان ایشان معروف بوده است که درماندگان را اغاثت میکردی ویاری مینمودی واین همان ایلیا است که فرمود *

﴿ کنت مع الانبیاء سراومع محمد جهرا ﴾

دراین میزان برصاحبان بصیرت وادراك رجحان اختیار کردن دینی ازمیان ادیان ثلثه وکتب سه گانه وچگونگی حال کتابهایی که مأخذ مذاهب مختلفهٔ یهودان وعیسویان است فی الجمله آشکار گردید وتمام بیان در طی سه میزان دیگر گفته آید *

اگرمنصفانه به بینیم مؤلف میزان پر وتسانی سخنان خود را بمغالطات آوردومن بالطبع ازسخن گفتن بامرد غیرمنصف سخت رنجانم که هیچ چیزی درطبع انسانی چنان مؤثر نتواندبود که بداند کسی حقیت مطلبرا میداند ومع ذلك درهنگام مخاصمه بخواهد بغلط اندازی سخن گوید • فرضامیداند که در میان

طوایف یهود ونصاری ودرمیان افراد علما ومفسرین در خصوص توریة یعنی تمامی کتب عهد عتیق درحق انجیل چه قدرها اختلافات هست ومیداند که کلا او بعضاازآنها راجمعی از خود اهل کتاب غیر معتبردانسته اند وکتابهانوشته اند • ومع هذا مینویسد که توریة وانجیل هرگز تغییرنیافته است وسهل است اگر کسی بگوید اخبار عیسی را یهودان از توریة برداشته اند غلط گفته است *

عجب است ازمؤلف مذکور که در صفحهٔ ﴿ ٤٥ ﴾ کتابش بعداز ذکر آنگونه سخنانی که خود را عقیدت منصفانه برغیرآنها تواند بود استدلال میکند برعدم تحریف توریة باینکه ﴿ دیگرآنکه خدا بیهودان تأکیدا امر وحکم فرموده بود که هیچ چیزی بکتب خود شان اضافت وکم ننمایند چنانکه در آیهٔ سی ودویم ازفصل دوازدهم کتاب موسی مسطور است پس بموجب این حکم یهودان بمرتبهٔ متوجه نگاه داشت کتب عهد عتیق شده اند که تمامی کلمات وحروفات هریك از کتب عهد عتیق را شمرده حفظ کرده اند که مبادایك کلمه وحرفی افراط وتفریط گردد ﴾ *

کاش که مؤلف حاضر بودی واین سخن را بمشافهت بمیان آوردی ومن یکان یکان اختلافات وزیادتها ونقصانهای نسخه های کتب عهدعتیق را برای اومی شمردم • وسخن خودرا که درحق مغالطهٔ اوگفتم بروی مبرهن میداشتم • چنانکه نمونه آن را آنفا بیاری خدای درخصوص تاریخ وغیره آوردم • وآنهمه تنفا وتنها برای اثبات مطلب یقینا کافی است *

ازخدای درخواست می کنم که مراوجملهٔ حق جویان را از صفات بی انصافی وحق نشناسی نگاهداری فرماید نمیدانم تأکید خدا در محافظت کلمات توریة بیشتر بود ویادر ایمان آوردن بمسیح که موسی بانها وعده وبشارت اورا داد • وعجب است که آن گروه توریة را حرف بحرف وکلمه بکلمه حفظ کردند ومخالفت امر خدا وکلیم را نمودند • ولی مانندعیسی کلمةالله

ناطقه را انکار آوردند وتمرد از امر الهی جستند *
راستی عجب دلیلی برای عدم تحریف تورية ومانند آن پیدا کرده‌اند
که چون خدا به یهودیها امر کرده بود که دقت ومراقبت
در حفظ وعدم تغییر آن کتب کنند پس ممکن نیست که آنها مخالفت
امر خدایرا کرده باشند *

والسلام علی اهل السلام

﴿ بسمه مالك الملك والملكوت ﴾

﴿ میزان سیمین از میزان الموازین ﴾

این میزان برای سنجیدن سخنان میزان پروتستانی است که در خصوص انکار تحریفات در کتب آسمانی آنها وعدم وقوع نسخ وتغییر احکام در شرایع انبیاء عظام علیهم السلام ومانند آن آورده اند *
* واین میزان نیز مشتمل برده معیار است *

﴿ معیار نخستین ﴾

سخنان مؤلف را درخصوص اثبات صحت توریة وانجیل موجود ومانند آنها وعدم وقوع تحریف ونسخ در آنها را در کتاب میزان الحق او از صفحهٔ چهار دهم تا صفحهٔ پنجاه ودویم توانیم دید واز متن عبارات او پایهٔ سخنان او را توانیم فهمید *
در آنجا آیاتی چند از قرآن بر صحت توریة وانجیل آورد که هیچ صاحب ادراکی درمقام استدلال باخصمی خودرا راضی نتواند کرد براینکه آنکونه دلیلی را که هرکز کواه بر مدعای اونیست در کتابی بیاورد که آن کتاب بدست هوشیار ترین ملتها در امر دین خواهد رسید *
برای یادآوری برادران لفظ آیات قرآن مجید را ﴿ که مؤلف در اثبات صحت کتب سماویهٔ موجوده آورد وبعضی از آیاترا نیز تماماً درج نکرد ﴾ در اینجا ذکر کنیم وحکم دلالت آنهارا بر مطلب صاحب کتاب حوالت بااهل ادراك وانصاف داریم *

﴿ آیت نخستین از سورة الشوری ﴾

وماتفرقوا الامن بعدماجاءهم العلم بغیابینهم ولولاکلمة سبقت من ربك الی اجل مسمی لقضی بینهم وان الذین اورثوا الکتاب من بعدهم لفی شك منه مریب * فلذلك فادع واستقم کما امرت ولاتتبع اهواءهم وقل آمنت بما انزل الله من کتاب وامرت لاعدل بینکم الله ربنا وربکم لنا اعمالنا ولکم اعمالکم لاحجة بیننا وبینکم الله یجمع بیننا والیه المصیر *

﴿ آیت دویمین ازسورهٔ عنکبوت ﴾

ولاتجادلوا اهل الکتاب الابالتی هی احسن الاالذین ظلموا منهم وقولوا آمنا بالذی انزل الینا وانزل الیکم والهنا والهکم واحد ونحن له مسلمون *

﴿ آیت سیمین ازسورهٔ مائده ﴾

الیوم احل لکم الطیبات وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم *

حاصل وجه استدلال مر مؤلف را ازآیات مزبوره بر مطلب خود چنان است . که مقصود از اهل کتاب درقرآن مجید یهود ونصاری است کتابهایی که برآنها نازل گردید بشهادت قرآن بجز توریة وانجیل نیست که میفرماید ﴿ انزل التوریة والانجیل من قبل هدی للناس ﴾ پس معلوم است که همین توریة وانجیل که در نزد یهودان وعیسویان است کلام خدا ووحی الهی است وتحریف وتغییر نیز در آنها واقع نشده است . وچون دراین انجیل جملهٔ سخنان ومعتقدات ماموافق تفاسیر وتأویلات ماموجوداست لهذا انجیلیان در راه صواب هستند . وآنچه اسلامیان ازروی بهتان وافترادر محرف بودن باالعیاذ بالله در مجعولیت توریة یا انجیل سخن کفته اند باطل است ودعوایی است که دلیلی برآن ندارند *
سخنی است رنکین واستدلالی است شیرین . هرکاه عیسویان رانیز بدینکونه براهین پروتستو کرده اند در محکمهٔ عدالت الهیه همه حق

بجانب ایشان خواهدبود . تاز وداست آیین پروتستانی را بپذیرند که فردا درآن دیوان در محضر عیسی علیه السلام مورد باز خواست نشوند ودرمیان ملتها رسوانکردند . آفرین براداك شما آفرین برسخندانی شما والحاصل کویا مؤلف رادر مورد سخنکویی اشتباه شده است *

میتوان کفت که دورنیست صاحب کتاب عمدا سهوی کرده است وعدم دلالت آیات قرآنی رابرمطب خود بخوبی میدانسته است لکن چون هدایت مسلمانان بیچارهٔ کراه بصراط مستقیم پروتستانی امر بسیار لازمی است که داخل کله های پروتستانی شوند وعلی التدریج اسباب یکی بودن که درجهان فراهم آیداین است که استدلالی ازقرآن باید آورد خواه دلالت حقیقیه برمطلب داشته باشدو خواه نداشته باشد . همینقدر عوام آنها بشنوند که قرآن نیز توریة وانجیل راتصدیق کرد بعد ازان اسباب کار برای اتمام شرایط راهنمایی فراهم تواندآمد *

ای مؤلف که نام تورا مقصود ندارم کتب مقدسه ازخدا است والهام خدا است وکلام خدا است چه مدخلیت وکدام مناسبت رابتو وانجیل محرف تو وانجیل مغیر تو تواند داشت . اکراز قرآن میخوانی چرا آیات تحریف دانمی بینی ﴿ انزل التورية والانجيل من قبل هدى للناس ﴾ پیش از این توریة وانجیل برای هدایت مردم نازل کرد یدلکن کدامین انجیل وتوریة است که بدانکونه نزول آن را بتوانیم شناخت *

﴿ افتؤمنون ببعض الكتاب وتكفرون ببعض ﴾

انصاف ازتو میخواهم که آیامردآکاه باادراك تواند کفت که این توریة وانجیل حاضر کلام خدا ووحی خدا است . اکر انصاف دهی واز عیسی وخدای عیسی شرم آوری خواهی کفتنی *

مکرخود نمیدانی که بسر نسخه های توریة چها آمد ودردست قشون بخت نصر پایمال شد بعدا ازان عزرا بعضی از آنها را وروایت نقل

خود راروایت کرد آنها نیزدر حادثهٔ انیتوکس تباه شد . مکر مأخذ انجیلهای چهار کانه ویابلاهایی را که مترجین واهل تأویل بسرآنها آوردند نمیدانید . مکر تصحیحات متعددهٔ آنهارانداننستید *

مکرمعنی وحی والهام الهی رادرنیافتهٔ . انجیل اکر بعیسی نازل شد عبرانی است وآنچه درآن انجیل است تعلیم است وبشارت که ﴿ انکلیون ﴾ رامعنی چنان است ومقصود تعلیم جاهلان است وبشارت دادن برنزدیکی زمان ظهور پیغمبریکه در توریة حاضر نیز اخبار اوموجود است . این انجیل شما که همه حکایت عیسی علیه السلام و بعضی از اعمال وکارهای اواست تازمانی که باعتقاد شما مصلوب کردید *

مکر نمیدانید که روایات صحیحهٔ حواریان درانا جیل مانند احادیث اسلامیان تواند بود نه کلام والهام خاص خدای . مکر نمیدانید که حواریان ملهم بودند ولی نه بالهام تأسیسی وآنچه از ایشان باتصال سند بدست مارسیده است صحیح است لکن نه بعنوان انجیل نازل شدهٔ برعیسی چنانکه این سخن درحق اصحاب وایمان آورندکان بر پیغمبر مانیز جاریست . مکر نمیدانید که انجیل متی را اوخود بعبرانی نوشت و به بعضی از یهود که ایمان بعیسی آوردند داد واز آن انجیل اکنون خبری درمیان نیست وصاحب ترجمهٔ یونانی آنراتا کنون معلوم نکرده اند که کیست وحال اوچیست ! *

مکر نمیدانید که این انجیلها را مأخذی صحیح در دست ندارید وچه قدر اختلافات در روایت اصل آنها ودر تعیین ترجمان واختلاف اهل ترجه های آنها درمیان فرقه ها وطوایف عیسویهاهست *

ازاحوال واقوال فرقه های عیسویه واختلافات آنها درخصوص حواریان ومؤلفان اناجیل وسخنان ایشان در وقوع تحریفات وظهور اختلاف عبارات در توریة وانجیل که ازسی هزارتا یکصد وپنجاه هزار اختلاف عبارت را در آنها وترجه های آنها اعتقاد کرده اندمکرآکاه نیستی ؟ *

فرقهٔ ابیون را که در قرن اول میلاد عیسی انکار پولوس را کردند مکر نشنیده‌ که اورا نسبت بار تداد دادند وهمان انجیل متی رامعتبر دانستند واز کتب عهد عتیق تنها توریة رامسلم داشتند وهمان متی را نیز بغیر انجیلی که دردست شما است روایت کردند که کذشته از اختلافات دیکر باب اول ودویم انجیل شمادر نسخهٔ آنها موجود نیست *

مکر از فرقهٔ مارسیون که درنزدعیسو یان از فرقه های مبتدعه معدود شدند وآنهانیز جملهٔ فرقه های دیکر را در باطل دانستند آکاهی نداری که بجز انجیل لوقاوده رساله از پولوس را که صحیح انکاشتند وجملهٔ کتب عهد عتیق وجدیدرا انکار کرده محرف دانستند ومع‌هذا انجیل لوقای آنهابا انجیل لوقای شمامغایر است . مکر ازتعداد انجیلها که قریب بهشتاد انجیل علمای قدیمهٔ عیسویه شمرده بودند واکثر آنها اکنون متروك است آکاه نیستی *

والحاصل اکر بخواهیم اختلاف اقوال فرقه های کونا کون را که همه مدعی عیسوی بودن هستند علی التفصیل دراین نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد . وهرکس طالب باشد بنحو آسان اطلاع وافی ازجملهٔ فساد وتباهی درحال کتب ورسائل موجوده در دست یهود ونصاری حاصل تواند کرد . ومارادر بیان زمینهٔ مطلب برای هوشمندان خدا شناس همینقدرها در اتمام کفایت تواند داشت *

﴿ معیار دویم ﴾

میزان پروتستانی در صفحهٔ چهلم نوشت که به نسخه های کتب مقدسه که ازایام قدیمه مانده اند رجوع کنیم وچند نسخه از آنهارا تعداد کرد وکفت که نسخه های مزبوره بزبان یونانی که اصل زبان انجیل است درکاغذ پوستین درچهار صدوپنجاه سال وچهار صد سال وسیصد سال بعد از عیسی نوشته شده در روما وانکلتره وپترسبورغ موجوداست وغیراز آنها آنچنان نسخه هادردست مسیحیان

بسیارهستند . وپس ازآن دعوی کرد مطابقت همه آنهارا با کتبی که الآن دردست دارند *

این یك سخن مؤلف را درخصوص کتب مقدسه بمعیار بصیرت بعیار آوردیم ودانستیم که سخنی است بغایت سقیم ومطلبی است در خارج از محل نزاع *

﴿ اولا ﴾ اینکه میکوید زبان یونانی اصل زبان انجیل است . این سخن رابطلان محتاج برهان وبینه نیست بعلت اینکه عیسی علیه السلام را لغت عبرانی بود وانجیل آسمانی نیزبزبان او وبنی اسرائیل که انجناب برآنها مبعوث کردید خواهدبود . وانجیل متی که اوخود نوشت باعتقاد بسیاری ازعیسویان عبرانی بود . وکاتو لیکها انجیلهای یونانی راغیرمعتبر دانسته ترجمهٔ صحیحه را بزبان لاتین کویند *

﴿ ثانیا ﴾ اینکه مؤلف احوال سیصد سالهٔ انجیلهارا هیچ نکفت واصل نسخه ها راکه متی ولوقاومرقس ویوحنا نوشتند معلوم نداشت که در کجا است ودر کدام کلیسیامانده اند . ودلیل وبرهانی درمطابق بودن آن انجیلهای قدیمه بانسخه های اصلیه نیاورد باآنکه خیلی لازمتر بود که این مطلب را ثابت کند تاآنکه قدیمی بودن آنها بکار آید ونیز اثبات قدیمی بودن آنهانیز فرض دیکر اواست *

﴿ ثالثا ﴾ باوجود مسیحان ودعوت کنند کان دروغ کوی وتحریف کنند کان که بعدازعیسی بودند بطوریکه انجیل خودناطق براین مطلب است آیادیکر میتوان کفت که انجیلها درحالت اصلیه باقی ماندند وحال آنکه اقلا سیصد سال فاصله مابین عیسی ویك نسخهٔ بزبان یونانی است که میکویند در فلان کلیسیا موجود است وحقیقت حال درآن نیز نامعلوم است *

﴿ رابعا ﴾ مطابق بودن این انجیلها رامؤلف ادعا کرد حال آنکه این دعوی خود برهان بر کذب وبطلان آنست . کی وچه وقت ودر کجا این انجیلهای کهنه را که نشان میدهد در محضر معتمدین

از اهل ملل مختلفه مقابله کردند ودانستند که هیچ اختلافی درمیان خودآنها وآنها راباآن انجیلها که بلغتها والسنهٔ مختلفه ترجمه کرده‌اند پیدا نیست • بااینکه همین انجیلهای حاضره نیزچه قدرها اختلاف باهمدیکر دارند پس شك نیست که هیچ خردمندی این سخن را نتواند پذیرفت *

در نزد مردم هوشیار حال توریة وانجیل واضح وآشکار است واکر بخواهیم تحریفات واختلافات غیر محدودهٔ آنها رایکان یکان بشماریم کذشته ازاینکه اصل ومأخذ آن کتب معلوم نیست • ومتن عبارات آنها دلیل برمجعول وغیرمعتبر بودن آنها است کتاب بسیار بزرکی جداکانه باید بنویسیم *

اکنون قدری ازحال توریة وسخنان نالایق اوراکه نسبت بانبیا آورده وخود ساختکی خودرا آشکار کرد دراینجا برای نمونه بیاوریم • اکرچه بیانات کذشته دراثبات مطلب قویاکافی است • ودر این باب معیاری جداکانه بخوانیم *

﴿ معیار سیم ﴾

﴿ درفصل نوزدهم سفر تکوین مخلوقات ازتوریة است ﴾

دختر بزرك ﴿ یعنی دختر لوط علیه السلام ﴾ بدختر کوچك کفت پدرما پیرشده است ودر شهرنیز مردی نیست که بعادت همه جای باما جمع شود بیا پدرخود را شراب بنوشانیم وبا او بخوابیم واز اواولاد بیاوریم • آنشب راشراب بوی نوشانیدند ودختر بزرك نزد اورفته با اوخوابید واونفهمید چه کرد ونداِنسته بادختر خوابید • فردای آنروز دختر بزرك بکوچك کفت اینك من شب دوشین باپدرم خوابیدم امشب را نیز شراب بوی نوشانیم وتوباوی بخواب وازپدرمان اولاد بیاوریم • آنشب را نیز شراب به پدرشان نوشانیدند ودختر کوچك برخواسته بااوخوابید اوهم نفهمید که خوابید وندانست چه کرد •

وهردودختر لوط از پدرخودشان بارورشدند بزرکی پسری آورد ونام اورا مواب کذاشت وپدر موابیان اکنون اواست • کوچکی نیز پسری زایید نام آنرا بن عمی کذاشت کنون پدر عمانیان اواست انتهی *

درسفر صموئیل ثانی ازتوریة است که سفرملوك ثانی نیز نامیده میشود وخلاصةً از فصل یازدهم سفر مذکور مینویسم *

داود علیه السلام را ازپشت بام چشم بیك زن بسیار خوش صورتی افتاد وفرستاد وازاوجویاشد کفتند زن اوریااست کس فرستاد واورا آورد وبا اوخوابید وزن بارورشد وشوهر اورا خواسته • تاآنکه میکوید نامهٔ نوشته بدست اوریاداد وبنزدیواب فرستاد ودر آن نامه نوشته بود اوریا را هنکام جنك بسیار شدید پیش بینداز تاآنکه کشته شود وچنان کردواوریادرجنك کشته شد *

درسفرملوك ثالث که ملوك اول نیز نامیده میشود نیزدرفصل یازدهم است که هم بطور خلاصه دراینجا بیاوریم که سخن بردراز نکشد *

سلیمان علیه السلام غیراز دختر فرعون زنهای چند رادوست داشت• ازموابیان وعمونیان وادومیان وصیدونیان وحیثیان• ازکسانی که خدای بنی اسرائیل کفته بود که باآنها ازدواج نکنیدزیراکه دلهای شمارا مایل بخدایان خودشان کنند • سلیمان بعلت محبت باآنها که هزار زن ازخاصه ومتعه وکنیز ازآنها داشت درحالت پیری دل اورامایل بخدایان بیکانه کردند ودل اوکه باخدا پاك نبود • برخلاف دل پدرش داؤدشد وپیروخدایان صیدونیان کردید *

بعداز این سخنان نالایق بسیار درحق سلیمان علیه السلام آورده است که شرح آنها را زاید میدانم که بالآخره تصریح بارتداد آنجناب کرده است *

به بینید حال توریتی راکه میکویند کلام الهی است ووحی والهام خدا است • ازجای توریة بیاورم که بوی الهامی رابی شائبه

تغییر بتوانی ازآن استشمام کنی *

از ضیافتهای خدا خبرندارید که در چند جاخدا مهمانیها میکند نزدانبیامی آید صعود ونزول مینماید وبچشم ایشان مرئی میشود پیغمبرهای خودرا فریب میدهد العیاذبالله تعالی من هذه الالهامات *

افسوس برچنان میزان الحق باد کهباهمهٔ این احوال میکوید یك کلمه ویك حرف درتوریة وانجیل تغییروتبدیل وزیادت ونقصان واقع نشد · ودلیل محکمی که دراین مقام دارداین است که خدابه بنی اسرائیل وعیسی درانجیل بتأکید تمام امر کرد که آن کتابهارا حفظ ونکاه داری کنند وزیادوکم ننمایند · حال آنکه همان امر خدا ومسیح باَنها دلیل بر وقوع تغییرات درکتب است *

برهان دیکرنیز ازقران آورد که خدا توریة وانجیل را نازل کردهاست· پس ازاینقراربنده کتابی تألیف کنم ونام آنرا انجیل ویاتوریة بکذارم وبکویم خدااین کتاب رادرقرآن خبردادزیرا که نام آن انجیل است *

والحاصل اکربچشم انصاف ودل بی آلایش بستم بنکری حقیقت حال را خواهی دید · وتصدیق مرا خواهی کرد · واکر انصاف نکنی وستم برخود بیاوری حرجی برمن نیست وجرمی برمن نخواهد بود *

اینکه شهادت قرآن را درحق توریة وانجیل خواندی البته آیات تحریف رانیز خوانده ودانسته · ازتو انصاف میخواهم که آیااین قرآن دربدواسلام این سخنان را درملاء یهود ونصاری وبمواجهت ازعلما وبزرکان آنها بطور طعن وتعرض نیاورد · وآیاآنها اهل لسان نبودند ﴿ اولا ﴾ از قرآن نمی شنیدند که بدروغ کویان لعنت میکند وخود بدروغ نسبت تحریف وتغییررا به یهود ونصاری میدهد ﴿ ثانیا ﴾ این دوسخن متناقض را ازاونمی دیدند که دریکی تصدیق کتب مقدسه موجود را میکند ودرجای دیکرآنها را محرف می شمارد آیا بزرکان یهود ونصاری باهمه کبرونخوتی که درنهاد اعراب بود وازبی بهانهٔ برای الزام قرآن وصاحب آن نیز بودند کنك

بودند که بکویند ای محمد چرا بدروغ وافترا نسبت تحریف را بکتب مقدسه میدهی وچرا سخنان متناقض میکویی باآنکه خود درقرآن کفتی *

﴿ فنجعل لعنة الله علی الکاذبین ﴾

چه آسانتر ازاین بودی که این سخن رابکویند ومانند نصارای نجران نشوند که درمقام مخاصمه ومباهله بودند· وپس ازآنکه ایمان آوردن را عار دانستند ذلت وخواری جزیه وفدا را برخود کرفتند *

اکرکوییم ازترس شمشیر اسلام نتوانستند بمواجهه وآشکارا این سخن را بکویند ﴿ باآنکه آن مقام جای شمشیرومقاتله نبود بل هنکام مجادله باسخن ونفرین ومباهله بود وهنوز اسلام راقهر وغلبه باندرجه نبود کفار شمشیرها کشیده اطراف پیغمبر راکرفته وهرکونه اعتراض را باَنحضرت میکردند ﴾ پس چرا درخفا وپنهانی این سخنان خودرا بزبانها نینداختند وفریادنکردند که دروغ پیغمبر در اطراف جهان منتشر وشایع شود · وشکی دراین نیست که اکرسخنی ازاینمقوله بمیان میاوردند مشهور ومعروف میشد وهمه کس می شنیدند · همچنانکه بسیاری از محاورات ومجادلات علما وبزرکان نصاری ویهود وسایرملل وادیان باپیغمبر وجانشینان آنحضرت درکتب تواریخ ثبت وضبط کردید *

حتی در دولفظی ازقرآن اعتراض آوردند که لفظ استهزاء وکبار عربی وفصیح نیست وآنحضرت شهادت پیرمردی ازعرب که اورا بمجلس خواستندومکررا اورا امربقعود وقیام فرمودندآن شیخ کفت اتستهزئنی وانا شیخ کبار · پس اعتراض کنندکان شرمسار شدند واین سخن درجهان منتشر کردید *

مکر آیاتی را که تودرتصدیق کتابها ازقرآن آوردی نمی شنیدند ونمی فهمیدند که میفرماید اعراض ازحق نکردند واختلاف وتفرقه ازراه خدای نجستندمکر بعدازآنکه دانستند راه خدای را ﴿ وجحدوابها واستیقنتها انفسهم ﴾ وفرمود دیکر حجتی میان ماوشما باقی نماند

وحجت برشما تمـام شـد وحق ازباطل تميز يافت بطلان شما وانكار وعناد شما آشكارا كرديد · حال حكم ماوشما باخدا است واوبهترين حكم كنند كانست · يعنى درروز جزا اقامت حجت وايفاى رسم دعوت خود را درآنحضرت بيـان كنم وعناد ولجاج شمارا هويدا نمايم وخـداى حكم كند *

﴿ وهوخيرالفـاصلين ﴾

باوصف اينهمه تعرضات در اتمـام حجج واظهار بينات ونسبت تعند وانكار برآنهـا بعدازعلم وآكـاهى ازحقيت پيغمبر · عجب است كه هيچ نكفتند وبا آنهمه نخوت وغرور برروى بزركوارى خودشان نيـاوردند كه يامحمـدكى مابعداز علم برحقيت دين تو وظهور حجج وبينـات ازتوانكار وعناد كرديم · چرابرماچنـان نسبت ناشايست را ميدهى · وبجهـة اين سكوت عار جزيه ومـذلت مقهوريت را برخودكرفتند *

اكنون اكرتونيز عنـاد جاهليت را كه درآنزمان شـايع بوده اسـت ودرابنزمان لبـاس ديكر پوشيده است ازخود دوركنى · خواهى دانست كه اين انجيل وتورية كلام خدا ووحى الهى نتوانندبود · اهل زمان حضرت ختمى مآب عليه الصلوة والسلام كه اهل لسـان بودند وبى مأخذ بودن كتابها ووقوع هركونه تبـاهى وتحريف را درآنها وبشارات ظهور آنحضرت را كه بواسطهٔ اوصيـاى حقـهٔ عيسى باآنهـا رسيده بود بجهة نزديكى زمان آنهـا بعيسى بسـيار خوب ميدانستند ومجال برردّ آنكونه اعتراضات قرآنى پيـدا نكردند وهمان سكوت ايشـان ازاعتراض ونخواستن برهان ازاومحكم دليلى است برآكاهى آنهـا ازحقيقت كار وحقيت طرف مقـابل *

بالجمله قرآن شهـادت برصحت اين انجيل وتورية نيـاورد سهلست كه محرف بودن آنها را بجهات چنـد آشكا را داشت *

امااينكه قرآن وقرآنيان نصارى ويهود را اهل كتاب كفتند واضح است كه اين نسبت از راه توسـع در كلام است كه در اضافت ادنامناسبتى

كافى تواند بود وازاينكونه استعمالات در نزد اهل هرلسانى شايع است * عيسى را آيين حقيق بجز ازيكى نبود واينهمه فرقـه هاى كونا كون كه هركدامى تنها خود راعيسوى حقيق وديكران را دركراهى دانند بجملكى خود شـان را عيسوى نامند *

پروتستان ديروزى بجز خود دردنيـا عيسوى حقيق نميشناسـد · كاتوليـك پروتسـتان را اهل بدعت ميشمـارد · ارمنى لاتين را بد ميـداند · يعقوبى ملكاوى را غير معتمـد مى انكارد · نسطورى رومى را مردودمى پندارد · ومع ذلك دراصطلاح ازجملهٔ آنهـا تعبـير بعيسوى آورند · باآنكه اكر عيسى را خبرى ازآنهـا باشـد تنهـا ازيك فرقه خواهد بود · كه هركاه بچشم خـدايى بنكريم آنهم درخارج ازفرقه هاى مذكوره است · واكرقدرى ازروى تحقيق بنكريم بجزاسلاميـان عيسوى حقيق را پيدا نتوانيم كرد *

﴿ معيـار چهارم ﴾

ميزان الحق پروتسـتانى درتشخيص الهـام حقيق شرايطى آورده در ذيل آن بطلان كتابهـاى بت پرستانرا متفرع برشرايط مذكوره ميدارد وزايد نيست كه عبـارات اورا دراينجا بياوريم *

﴿ درصفحهٔ يازدهم ازميزان الحق مزبور راست ﴾

پس دراين صورت اكر كسى كتب مذاهب بت پرستان را بنابرشروط مذكوره ملاحظه نموده تشخيص دهد او را بخوبى معلوم خواهـد شدكـه امكان ندارد كه اطوار عبـادت ايشان وكلام كتب آنها ازالهـام حقيق صادر كشته باشـد · كه تقاضـاى روح آدمى را كه يافتن حقيقت وبى تقصيرى وپاكى وخوش حالى حقيق است هركز رفع نميتوانـند كرد · بلكه درخصوص ذات وصفـات خدا وارادهٔ اوتعالى كه درخصوص انسان است ازآنهـا كمانهاى نالايق وناقص صـادر ميشود · بمرتبـهٔ كه آدمى را به بت پرستى دلالت

میکند *
در اینجا سخنی بمیزان الحق بگوییم که این اعتراضات بر بت پرستان وکتابهای آنها که آوردی برتو وآیین وکتاب تونیز وارد تواند شد . مگر انجیل شما تقاضای روح انسانی را که یافتن حقیقت الهیه وبی تقصیری حقیقی وپاکی ظاهر وباطن است رفع تواند کرد . مگر درخصوص ذات وصفات خدا واراده وامری که خدا را درتکمیل انسان است از آن کتابهای نالایق وناقص صادر نمی شود . بمرتبه که آدمی را بشرك وتعدد خدای واحد من جمیع الجهات وعروض اعراض براو ومانند این عقائد فاسده دلالت میکند ؟ *

﴿ مگر نشنیدی که نباید تکلم بسخنی کنید ﴾
﴿ که همان سخن بعینه برخود شما برگردد ﴾

مؤلف مذکور سخنان خود را میرساند بدآنجایی که میگوید شخص طالب حقیقت ﴿ امانمی دانیم کدام حقیقت را مقصود دارد ﴾ باید تفحص کند که آیا قرآن کلام الهی است ویاانجیل یاآنکه هردو کلام خدا است وچون بسیاری ازمطالب قرآن وانجیل موافق باهمدیگر نیستند پس هردو کلام الهی نتوانندبود وتنهایکی از این دوکتاب را باید کلام خدا دانیم وبس *
پس ازاین مقدمات شروع براثبات صحت انجیل وتوریة وعدم وقوع تحریف ومنسوخ نشدن آنها کرده ودرنظرخویش ازعهده٬ این امر ممتنع الاثبات برآمده بذبان آیین پرونستانی را ازهمچنان انجیلی که از حال اوفی الجمله آگاهی جستی استوار میکند *
﴿ تنبیه ﴾ باوجود بیانات کذشته درخصوص توریة وانجیل وبرمقتضای اذعان او که یاانجیل باید کلام خدا باشد ویاقرآن وآشکارشدن حال انجیل که هرگز کلام خدا نتواند بود مارا باقی نخواهد بود مگر قبول کردن قرآن واقرار براینکه اکنون بجز ازقران کلام حقیق الهی دردست نیست واگر بعضی ازآیات اورا من وشما نفهمیم

درخارج ازمحل نزاع است زیراکه کلام خدارا ازروی تحقیق مخاطبان حقیق باآن کلام میدانند وبس وبرمن وشما ازآن نور قدیم وسرعظیم که مخاطبات حبیب بامحبوب است بجز پرتوی نخواهد رسید *
کیفیت وقوع وعدم وقوع تحریف را درتوریة وانجیل بقدر کفایت اکنونی دانستی . ومزید آگاهی ازآن را نیز درطی بیانات ﴿ میزان الموازین ﴾ پیدا خواهی داشت . پس عنان کمیت قلمرا بمیدان بیان دروقوع نسخ درکتب معطوف داریم وسخنان میزان الحق را بعیار تحقیق بیاوریم *
این بیان را درطی معیار های آینده نیك بنگر وگوش ادراك خود را بازکن *

﴿ معیار پنجم ﴾

درفصل دویم کتاب میزان الحق ازباب دویم دراثبات عدم وقوع نسخ در کتب آسمانی کوششها میکند ودقایق سخن را از عالم ادراك خود میاورد که مرد بصیر تمند هوشیار در تباهی آن سخنان محتاج به برهانی ازخارج نتواند بود *
عجب این است که از قول اسلامیان در آغاز سخن منسوخ کردن زبور توریة را آورد . معلوم است که خیلی آگاه ازعقاید اهل توحید بوده است ومعنی نسخ را نیز بخوبی فهمیده بوده است . راستی حیف است بیانات اهل توحید در مقابل اینگونه سخنان آورده شود ولی چه چاره که من مکلف هستم ومأمور . والمأمور معذور *
ای برادر نخست بدان که کتاب کتاب را نسخ نمی کند وباطل نمی سازد بل مقصود از نسخ شریعتی بشریعت دیگر این است که احکام شریعت سابقه که در حق قومی مقرر بود بعلت اختلاف وتغییر موضوعات برداشته شده احکامی دیگر باقتضای موضوع لاحق گذاشته میشود . وآنهم چنان نیست که شریعت نخستین بکلی

برداشته شود بل جزئی تغییر را نیز نسخ توانیم کفت *

اکر بخواهی اعتقاد اسلامیان را در خصوص شریعت ونسخ از آدم تاخاتم بدانی برای تو باختصار بیاورم · واکر دو ثانی مناسبتی پیدا کردم سر وحکمت اختلاف شرایع وعدد معین آنها را نیز برای تو توانم آورد *

در میزان نخستین ازین نامه دانستی که خدا را احکامی برای معلوم داشتن مطیع وعاصی وبرای نظم نوع بشر وبرای تعیین خدمت جسم وجسمانیان وبرای سایر حکمتها ومصالح دیکر در هر زمانی لازم است *

در روزیکه پدر ما آفریده شد شریعت وناموسی از جانب خدای برای او واولاد او مقرر کردید وصحف آسمانی که صحف آدمش کوییم برآنجناب نازل آمد *

تازمان نوح صاحب السفینه شریعت آدم بود وبعد از بعثت آنحضرت شریعت تجدید شد ووحی تأسیسی براو نازل کردید · وآن تجدید وتأسیس نیز بموجب صحف آسمانی بود که صحف نوح نامیده میشود *

تازمان ابراهیم علیه وعلی آبائه السلام شریعت نوح معمول بود وبشریعت ابراهیمیه شریعت نوح تغییر یافت یعنی نسخ شد وبرآن حضرت نیز صحف سماویه نازل کردید *

شریعت ابراهیمی پس از بعثت موسی علیه السلام تغییر پذیرفت واین شریعت چهارمین شد *

شریعت موسی بعد از بعثت عیسی علیه السلام صورت نسخ کرفت وتغییر در احکام سابقه ظاهر کردید · ومولود شریعتی که در زمان ابوالبشر علیه السلام بمنزلهٔ نطفهٔ از جنین بود جان کرفت وروح برآن جنین داخل شد · مژدهٔ تولد مولود را قالاً وحالاً داد وکتاب او ﴿ انکلیون ﴾ یعنی تعلیم وبشارت بود · این است که مسیح بروح ملقب کشت *

وچون در ازمنهٔ پنجکانه موضوعات تغییر یافت احکام آلهیه تغییر پذیرفت بعلت اینکه احکام تابع بر موضوعات است جنین در شکم مادر از فاضل

خون حیض غذا میخورد وپس از تولد شیر میخورد وچون بزرك شد خطاب ﴿ احل لکم الطیبات ﴾ باو میرسد *

این جهان که انسان کبیر است در طبق انسان صغیر که افراد بشر است پنج مرتبه راطی کرد چنانکه مولود صغیر را تامقام جان کرفتن در شکم مادر پنج کونه تغییر کلی است که اهل حکمت این معنی را دانند · نخست ﴿ نطفه است ﴾ دویم ﴿ علقه ﴾ سیم ﴿ مضغه ﴾ چهارم ﴿ عظام ﴾ پنجم ﴿ اکتساء لحم ﴾ که مقام ولوج روحست این است که زمان موسی علیه السلام یعنی اهل آن زمان بسیار مشابهت بعظام میت داشتند وسخت دیر فهم ولجوج بودند *

تازمان ولادت مولود رسید یعنی عبد خدای صانع تولد یافت وبتوسط عبد حقیق آلهی ﴿ که پدر جسمانی او نیز ﴿ عبد الله ﴾ بود ومادر او ایمان بتوحید واسماء وصفات الهیه آورده از جمله مساوی ومعایب ﴿ آمنه ﴾ بود شریعت ششمین که ناسخ شرایع خمسهٔ متقدمه است مقرر آمد وکاملترین شریعتها شد بعلت اینکه در طبق مولود تام الخلقه بود *

﴿ ثم انشأناه خلقا آخر فتبارك الله احسن الخالقین ﴾

چون آن مولود را تغییر کلی نخواهد بود وهر چه بزرکتر شود همان انسان است این است که شریعت ششمین تغییر نخواهد یافت ﴿ حلال محمد حلال الی یوم القیمة وحرامه حرام الی یوم القیمة ﴾ *

نمیدانم این سخنان را بکدام کوش میشنوی وبکدام دل میفهمی اکر کوش شنوا ودل آکاه را همراه داری خوشا بحال تو واکر خدای نخواسته با کوش معاند ودل بغضناك هستی پس برای اصلاح خویش طبیبی حاذق از توفیق الهی بخواه *

اکنون را از این مطلب بکذریم ونسخ شرایع را بفهمیم · پس مقصود از نسخ بطلان کتب صحیحهٔ سماویه نیست · وتغییر بیانات در خصوص اسماء وصفات ومطالب توحید جاری نتواند بود ·

وهمچنین آنچه مسلمی عقول سلیمه است از امر بحسن اخلاق ونیکویی آداب وخوبی معاشرت با ابنای جنس و رعایت حقوق وترك عقوق ۰ وهمچنین کلیات احکام که در صحف ابراهیم وتوریة وانجیل نیز مصرح است هرکز تغییر نخواهد یافت ۰ مانند ممنوع بودن یمین کاذب وزنا ولواط وقتل نفس بغیر قصاص وسرقت وشهادت زور وخیانت برعرض ومال همسایکان وتزویج زن پدر وتزویج مادر ودختر مادر وتزویج دختر وتزویج خواهر وتزویج خاله وعمه وجمع بین الاختین ومانند آنها ۰ چنانکه در شریعت مقدسهٔ اسلام نیز مقرر است وهمچنین است امر ختنه وطلاق وتعدد ازواج ومطلق نماز وروزه وغسل که بعضی ازاینها را عیسویان بی امر خدای تغییر دادند ومع ذلك کفتند شریعت بدوام آسمان وزمین باقی خواهد بود ونسخ هم واقع نشده است *

بالجمله کلیات شریعت را تغییر حادث نخواهد بود نهایت امر این است که ببیانات الهیه برحسب مقامات اهل هر زمانی باقتضای افهام ومدارك آنها اختلاف حاصل کند *

﴿ سخنها چون بوفق منزل افتاد * درافهام خلایق مشکل افتاد ﴾

به بینیم میزان پروتستانی چه میکوید و وقوع نسخ را از توریة بسبب آمدن عیسی چکونه برمی دارد ۰ اکر معنی نسخی را که اسلامیان میکویند خواسته است انکار کند زهی اشتباه است ۰ ودر صورتیکه هیچ اثری را ازشریعت موسی در عیسویان باقی نکذاشته اند وهمه را تغییر داده اند ونسخ بمعنی تغییر در احکام است دیکر این دعوی اصلا جایز خواهد بود و برهانی در رد آن لازم نیاید *

عجب داریم که میکوید خلاف واختلاف در مضامین واحکام وارده در کتب مقدسه واقع نیست بلکه انجیل کفتهای توریة را محکم میکند زیرا که اصل بنیان توریة است وعیسی کفت من برای ابطال شریعت موسی نیامده ام بل برای محکم کردن آن آمدم *

نخست ازاین سخن عیسی چیزی بفهمیم وعلی العمیا نکذریم ۰

اکر بصیرت وانصاف آوریم ازاین کلام وضوحا توانیم دانست که عیسی علیه السلام اقرار به تبعیت کلیم خدا کرد واورا وشریعت اورا بنیان قرار داد ۰ وبنابراین انجیل هرکاه از خدایی آنجناب بکذریم درمرتبهٔ نبوت ازاین سخن پیدا میکردد که مقام کلمه باکلیم فرقی خواهد داشت وصاحب بنیان عظیمتر ازصاحب فروعات خواهد بود مانند این است که توخانهٔ محکم الاساسی را بسازی وبدست رسام ونقاش یانجار ومانند آنها بدهی که درآن رسمها وزینتها ودر وپنجره ومبل وپرده وامثال آنها ترتیب دهند *

ولی ازسخن آن سخن الهی استنباط کردیم که اونیز مانند موسی پیغمبری است مبعوث شده وکار اومحکم کردن شریعت الهیه است همچنانکه خود فرمود من مبعوث نشده ام مکر بر کشند کان خانه اسرائیل *

والحاصل صاحب کتاب درمطابق بودن انجیل باتوریة ومحکم کردن عیسی شریعت موسی را سخنانی چند برای نمونه آورده است که در اینجا بطور خلاصه ذکر خواهیم کرد واز همان سخنان او بطلان مدعای اورا آشکار خواهیم داشت *

میکوید درتوریة نهی ازقتل شده است وانجیل کفت که بدکویی درحق برادر دینی مانند قتل است ۰ در کتب عهد عتیق از زنا کردن نهی نمودند وانجیل ازنکاه کردن بشهوت ممنوع داشت تاآنکه بحکم طلاق میرسد ومیکوید که توریة طلاق دادن را تجویز کرد لکن مسیح بجهة توضیح معنی عظیم نکاح این اذن را برداشت ومنحصر بحال وقوع زنا اززن یاشوهر نمود *

انجا آغاز اعتراف خود صاحب کتاب بروقوع نسخ در توریة است اکرچه انجیل وعیسی ازاین حکم خبری ندارند واکر کفته اند بمعنی مکروهیت طلاق درنزد خدای کفته اندنه از روی حرمت ومطلق ممنوعیت چنانکه پیغمبر ما علیه السلام فرمودند *

﴿ ابغض الاشیاء عندی الطلاق ﴾

دد رنزد خرد مندان نیز پوشیده نیست که مأذونیت مطلقه درامر طلاق چه قدرها فواید و محسنات را در معاشرت مردان باز نان دارد . و ممنوعیت آن چگونه مفاسد ومعایب رالازم کرفته است *
کذشته از انها اکر عیسی برخلاف حکم توریة همچنان حکمی را آورد همان معنی نسخ است که انکار آنرا داشتی خواه از راه توضیح معنی عظیم نکاح باشد وخواه ازروی اخفای معنی حقیر نکاح . با آنکه این مطلب بوجهی موجب تغییردر احکام نتواند بودز یرا که معنی عظیم نکاح انحصار بزمان عیسی نخواهد داشت کسی که معنی نکاح را عظیم کرد موسی رانیز اوفرستاد ومیتوانست آنوقت نیز توضیح این معنی را نمایدا کر این امر لازمی بود . وکرنه عیسی را از این مطلب بری خواهیم دانست *
صاحب کتاب در فصل دویم ازباب اول کوید . اینکه عبادت ظاهری توریة بعبادت باطنی وروحانی مبدل خواهد شدمطلب تازهٔ نبودز یرا که در کتب عهد عتیق آمده است که بعوض عبادات ظاهری عبادات روحانی مقرر خواهد شد *
هرکاه این سخن را ازانجیل وتوریة قبول کنیم برهانی دیکر بر وقوع نسخ درشریعت خواهد بود *
شاهد بر مطلب صاحب کتاب در تبدیل عبادت ظاهری بعبادت روحانی ازفصل سی ویکم کتاب ارمیا است که در ترجه آن نسبت شوهری بخدای تعالی داده اند ومحل شاهد چنان است که خدا میفرماید عهدی که پس از آن روزها باخاندان اسرائیل خواهم بست این است که شریعت خودرا بدرون آنها خواهم انداخت وآنرا بردلهای ایشان خواهم نکاشت *
صاحب کتاب ازاین عبارات چنان میفهمد که اعمال ظاهریه بکلی متروك خواهد کردید واضح است که معنی شریعت را نفهمیده است وندانسته است که تکالیف جسمانیه بدوام اجسام دائمی خواهد بود . ومعهذا فراموش کرده است سخنی را که خوددر کتابش ازکتب مقدسه

نقل کرد که آسمان وزمین زایل میشوند وحکم خدا زایل نمیکردد . وغافل شده است از اینکه هیچ صاحب دینی اعمال ظاهریه را ترك نکرده است . وکذشته ازاینها آیات ارمیا را درست نخوانده است که پیش از این آیات عنوان سخن از نقض عهدالهی بوده است ومقصود خدا ازاین کلمات بآن قرینه روشن کردد . که فرمود زمانی خواهد آمد که شریعت را دردل ایشان محکم کنم وعهد مرا نشکنند وهمچنانکه بارکان عمل نمایند از صمیم فؤاد نیز اعتقاد آورند *
بعداز ذکر آیات ارمیا بآیت ششم ازفصل چهل ودویم کتاب اشعیا استشهاد جست ولیك باشارت تنها اکتفا کردوآیات راذکر نمود وهمچنین شواهد دیکر را که بعدازآن آورددر هیچکدام بذکرآیات نپرداخت وعلت عدم ذکر آنهارا بزودی خواهی دانست . که ❊ اولا ❊ آن آیات بهیچ وجه دلالت برمطلب اوندارد ❊ ثانیا ❊ درپس و پیش آیات مزبوره شواهد بعثت و بشارت پیغمبر آخر الزمان موجود است که از ذکر آنها صرفهٔ بحال خویش ندانسته صرف نظراز ذکرآنها کرد . وماهمه ترجه هارا از روی ترجه های خود شان در انجا خواهیم آوردا کرچه دراصل کتابها واضحتر از این بوده است که اینها در ترجه آورده اند *

❊ از فصل چهل ودویم کتاب اشعیا است ❊

اینك عبد من که اورا دست کیرم واو برکزیدهٔ من است واز او راضی هستم روح خود را بروی فرستم که حکم برطوایف راجاری کند . نه آواز بلند کندونه در کوچه ها فریاد نمایدنی مرضوضی را نشکند چراغ روشنرا خواموش نکند حکم ازروی حق بیاورد تاهنکام کذاشتن حکم درروی زمین دلتنك نشده خسته نکرددجزیره ها منتظر شریعت او باشند . چنین فرمود آن خدای پرورد کار که آسمانهارا آفرید وآنها را بسط داد الی آخره *
آیت ششم از کتاب وباب مزبور راکه در تبدیل عبادت ظاهری

بروحانی شاهد آورد بخوانیم *
من که خدا هستم ترا براستی خواندم ودست ترا گیرم وترا حفظ کنم وترا برای عهد وروشنایی طوایف میدهم * تا چشمهای نابینارا بینا کنی واسیران را از زندان وظلمت نشینان را از تاریکی رهایی دهی ۰ پروردگارمنم ونام من رب است عزت خود را به بیگانه وحمد خود را بربتها نخواهم داد *

آیات کتاب اشعیا آن است که شنیدی ودلالت نداشتن ششمین آیت را برمدعای صاحب کتاب چنانست که فهمیدی *

اکنون ای مؤلفی که خود را هدایت کننده میخوانی وهنوز خود محتاج براهنمایی دیگری هستی بیا وبامن همراهی کن وتعصب وعناد را ازخود دور نمای ومعنی آیاتی را که خود ترجمه کرده اید از توریة بانصاف وهوشیاری دریاب *

﴿ انصاف بده تادر انصاف تو بازاست ﴾

آیات مذکوره در مقام ذم بت پرستان است ووعدهٔ بعثت پیغمبر عظیم الشانی که اوعبد خدا است نه خود خدا ونه زادهٔ خدا است ۰ واو برگزیده ومصطفی است واومرتضی است که خدا از اوراضی است ۰ روح الامین بجانب وی فرستاده شود که شریعت خدای را درطوایف امم جاری کند ۰ آن عبد خاضع خدای بفقر ومسکنت افتخار آورد بدست خود نی مرضوضی رانشکند که اورحمت برعالمین است ۰ حکم وشریعت بیاورد وبرطوایف عالم احکام الهیه را صادر کند ۰ درگذاشتن شریعت درروی زمین اذیتها کشد ودلتنگ نشود ۰ واوعبد برگزیده ومختار ومصطفی باشد وخدا اورا صادق خواند واورا دست گیرد واورا حفظ کند ۰ واورابرای عهد خود وروشنایی درطوایف عالم ظاهر کند ۰ تاآنکه نابینایان را بینا کند وجهان را ازتاریکی جهل ونادانی وظلمات شرك والحاد وبت پرستی رهایی دهد ۰ خدای پروردگار عزت وحمد خود را باوعطا فرماید واورا ﴿ عزیز ومحمد واحمد وحید ومحمود وحامد نامد ﴾ که عزت وحمد خدای

به بیگانه وبتها نرسد ۰ آن عبد حقیق الهی بتها را سرنگون کند بت پرستان را دررزمهایی که جهان را غالب باشند مخذول ومنکوب سازد حکم الهی را باستقامت در روی زمین گذارد جزیره ها منتظر شریعت او باشند *

آیات مزبوره را عیسویان بمسیح تأویل نتوانند کرد زیرا که صاحب شریعت نبودن عیسی رادرانجیل تصریح کردند وباندك اعتراضی کهبآنجناب وارد گردید درانجیل نسبت دلتنگی را باودادند باآنکه اشعیا گفت در گذاشتن حکم الهی در روی زمین دلتنك نشود *

﴿ درفصل هفدهم انجیل متی آورده اند ﴾ عیسی نیز جواب داد کهای اولاد بی ایمان ونادان تاکی باشما باشم تاکی تحمل از شما ها کنم *

عیسی در ابطال دین بت پرستی وترویج آیین خدا شناسی وبیان اطوار توحید حقیق نکرد آن کاری را که مصداق آیات اشعیا گردد *

منتظر بودن بشریعت اورا ازجزیره ها میشنوی که درامریکا باآنکه بحبوحهٔ ملت عیسویان است چگونه شریعت مقدسهٔ اوظاهر گردید ۰ وانبوهی از مسلمانان دراطراف آنجا پیدا شدند واکنون درآنجا موجود هستند ۰ ونیز آثار شریعت اوبطورهای دیگر درمیان عسویان ساری شدو بی دعوت کنندهٔ ظاهری بواسطهٔ عقل سلیم که نبی باطنی وشعبه ایست از آن عقل کل آثار حقیت شریعت منتظرهٔ درجزائر درمیان جمعی ظاهر آمدوحکم ختنه وطلاق وتعدد از دواج ومانند آنها درآنجا آشکار گردید ۰ وتتمهٔ آیات وبیانات فصل مذکور اشعیا درطی بشارات درمعیار ششم از میزان چهارم گفته شود * صاحب کتاب درتبدیل شریعت جسمانیه بروحانیه اشارت دیگر بفصل صدودهم زبور کرد وآیات را ذکر نمود *

﴿ اینك آیات زبوراست ﴾

خدا قسم خورد ونادم نخواهد شد بآیین ملك زادق الی الابد امام هستی خدای تو که دریمین تست درروز غضب پادشاهان وملکانرا خواهد کشت بواسطهٔ لشکری که دینونت براّنها خواهند کرد

وزمین را پر خواهند نمود و بسیاری از بزرگان روی زمین را خواهند زد * مؤلف شرح و بیان آیات زبور را بنامهٔ هفتم پولوس که بعبرانیان نوشته است محول میدارد ۰ وسقامت ترجمهٔ نامهٔ مذکور را از متن عبارت زبور باسانی توانیم دانست که خواسته است پیشوایی باَیین ملك زادق را که ملك سالم ودر زمان ابراهیم علیه السلام بود بعیسی تأویل کند واز آن عدم تأسیس عیسی یك شریعت جسمانیه را برساند ۰ حال آنکه در آیات مزبوره تصریح برلشکر کشی ودنیونت آن لشکر در روی زمین و براند اختن آنها رؤسا و بزرگان طوایف را اشکارا آورده است *

آیات هیجدهم ونوزدهم کتاب موسی یعنی توریة مثنی را برای اثبات عدم تغییر شریعت ومبدل شدن جسمانی بروحانی آورد که آیات مزبوره نیز گذشته از عدم دلالت بر مدعای او شاهد بر بعثت پیغمبر صاحب شریعت مانند موسی است واینك ذیلا آورده میشود *

آیات فصل هیجدهم توریة مزبور است

خدای بمن فرمود که سخنان تو معقول است از برای آنها از میان برادران ایشان پیغمبری مانند تو برانگیزانم وسخنان خود را بردهان اونهم وآنچه را که باو گویم بایشان گوید وهر کس سخنان مرا که او از زبان من گوید قبول نکند از او باز خواست کنم *

وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی

واضح است که عیسی از بنی اسرائیل بود نه از برادران بنی اسرائیل که عبارت از نسل اسماعیل علیه السلام هستند وعیسی مانند موسی پیغمبر نبود یا خدا بود ویا آنکه پیغمبر صاحب شریعت تأسیسی باعتقاد عیسویان نبود ومع ذلك از کجای این آیات عدم نسخ در کتب آسمانی یا تبدیل عبادت جسمانیه بروحانیه استنباط کرده میشود * نمیدانم صاحب میزان الحق بکدام ملاحظه این فقرات را برای اثبات مطلبی آورد که اگر آن مطلب بدرجهٔ ثبوت برسد موجب بطلان دعوی او خواهد بود که گفت نسخ در کتب وشرایع واقع

نشده است وخود وقوع تبدیل در اعمال وعبادات را که همان معنی نسخ است میخواهد اثبات کند *

معیار ششم

از برای منسوخ شدن توریة یعنی احکام شریعت موسی بعلت آمدن عیسی علیهما السلام دلیلی از خارج لازم نداریم وهمان دلائل صاحب کتاب که در انکار نسخ آورد برای ما کافی خواهد بود ودر آن ضمن پایهٔ ادراك او نیز آشکا را خواهد شد بعلت اینکه همان انکار او وبراهین رد بر نسخ را که آورد اقرار واثبات در وقوع نسخ است *

گردش انکار بحدی که باقرار کشید

از جمله دلائل منسوخ نشدن توریة با انجیل را میگوید که قربانی درزمان موسی بود وچون عیسی قربان شد دیگر لزومی برای آن قربانیها نماند * در توریة امر بغسل وتطهیر بدن شده بود اماچون این حکم برای این بود که بدانند یك شست وشوی باطنی هست وبعد از نزول انجیل بی آن شست وشوی ظاهر مردم آن معنی را دریافتند این است که حکم غسل برداشته شد ولزومی برای آن نماند *

اورشلیم محل عبادت وقربانگاه یهودان بود وخدا همچنان وانمود میکرد که در آنجا ساکن است ولکن برای نمونهٔ این بود که باید دل آدمی منزل خدا باشد اما بعد از آنکه انجیل بسبب ایمان بمسیح دل انسان را همچنان مکان مقدس می سازد دیگر عبادتخانهٔ سنگی یعنی هیکلی لازم نبود *

در توریة روزهای عید مقرر گشته بود که احدی در آن روزها مشغول کاری نشود بجز از کارهای دین واین عیدها نمونهٔ عیدهای قلبی بودند که عبارت از تقرب بخدا است واستحکام رابطهٔ دوستی باطنی بخدا بعد از آنکه انجیل نیز مقصودش اینها باشد وتابعان خود را باَن درجه تقرب ودوستی خدا برساند دیگر آن عیدها لازم نیست *

ادله و براهين صاحب كتاب ازاين قراراست كه نوشت واز انجيلها ونامه ها ورساله هانيز شواهد بسيار آورد و باعتقاد خود ثابت كرد كه انجيل توريةرا نسخ نمود *

درعدم دلالت فقرات مزبوره برمدعاى او وبالعكس شهادت همان فقرات برمدعاى اسلاميان يعنى وقوع نسخ تفصيل وبيانى را لازم نداريم هركسى را كه ادراكى هست آشكارا مى بيند كه خود اعتراف بظهور نسخ را درآيين موسى بسبب آمدن مسيح بطور وضوح آورده است *

درمطالب مذكورهٔ صاحب كتاب سخنان ديكر داريم كه اشارت به بعضى از آنها را ازايدنمى دانم *

درخصوص بطلان غسل طهارت باطنى را قرار داد ٠ پس سبب غسل تعميد كه درميان عيسويان معمول است چه خواهد بود وعلت اينكه عيسى عليه السلام از يحيى تعميد كرفت چه چيز است ؟ *

عبادتخانهٔ سنكى را بسبب منزل كردن خدا دردلهاى اهل ايمان باطل كرد پس علت ترتيب كليسياها ومعبد ها براى چيست ؟ *

انجيل رانقد پس كنندهٔ دلهاى ايمان آورندكان بعيسى قرار داد وخدا را درآن مكان مقدس نشاند لكن معين نكرد كه كدامين فرقه ايمان حقيقى آورده اند ٠ ونكفت كه آياهمهٔ آن فرقه راقلوب مقدسه هست ياآنكه بعضى ازآنهارا هست وبعض ديكررانيست ٠ ومعهذا آنهايى كه مقدس الفواد هستند آياهمه را درجهٔ پاكى بريك منوال است ياآنكه تفاوت درتقدس دارند ٠ ودراين صورت آيا خدا درهمهٔ آنها بيك اندازه منزل كرده است ويا آنكه برحسب پاكى آنها ظاهر خواهد شد ٠ ونيز معين نكرد كه آيااين هيكلهاى قلوب مانند همان هيكل سنكى كه خدا بودن خود را درآنجا وانمود ميكرد عبادتكاه ضعفا وعوام عيسويان توانند بود وخداى تعالى درآنها نيز بودن خود را وانمود ميكنند يانه ٠ ونيز بيان نكرد كه فرق ميان هيكل سنكى وهيكل دل چه چيز است اكر ظاهر

قلب است كه آن نيز ازعناصر واز سنخ جسداست ويا آنكه ازدل انسانى چيز ديكر مقصودش بوده است ؟ *

عيدها را بسبب قربان شدن عيسى باطل كرد لكن سبب باطل نشدن يكشنبه را نكفت وعلت تغيير سبت را يعنى شنبه را بيك شنبه بيان نمود ٠ اكر عيدهاى قلبى كافى بود عيسويان چراعيدهاى ديكر قرار دادند وبرخلاف توريتى كه ميكفتى تغيير نخواهد يافت وعيسى براى محكم كردن آن آمد رفتار آوردند ؟ *

ازاين سخن بكذريم كه دراين نامه مبناى كار را براختصار كذاشتيم ٠ وليك ازصاحب ميزان سوالاتى ديكر داريم كه جهات واسباب تبديل اعمال جسمانى را بروحانى دراين چند مطلب كفتى پس علل ومعانى اقسام نذرها وآداب مفصلهٔ آنهارا كه درشريعت موسى بود وشما ترك كرديد چرا ذكر نمودى ؟ *

صومها وروزه هاى عهد موسى را چرا برداشتيد اكرصوم باطل شد چراعيسى روزه كرفت وامر بروزه داشتن كرد واكر نشد اطوار وضع وكيفيت صوم راچرا تغيير داديد ؟ *

ازآنها كذشته اين پرهيزرا درجاى روزه ازكجا آورديد عمل عيسى را تحريف كرديد شمانيستيد كه ميكفتيد تحريف در اقوال مسيح واقع نشد آيا كسى كه اعمال چنانى را تغيير بدهد برتغيير سخن قادر نتواند بود ؟ *

نمازهاى متقدمين را چه كرديد كه همهٔ آنهارا باطل كرده نمازهاى كوناكون آورديد هركاه ايمان بانجيل مطلق نماز را باطل كرد حال آنكه عيسى خود نماز ميكرد وامت را مأمور بنماز ميداشت پس اين نمازهاى عيسويان چيست واكر نكرد علت تغيير نمازهاى مقرره درتورية چه بود ؟ *

اكرازاينكونه اختلافات آيين عيسويان وتوريتيان بشماريم بسيار خواهد بود ومغايرت آيين آنها بايهودان مطلب واضحى است وبراى اثبات اينكه نسخ يعنى تغييرحكم درميان شريعت عيسى وموسى واقع است تنها يك تغيير كافى تواند بود حال آنكه درايتمام سراپا

تغییرات را می بینی *
اکنون معنی کلام عیسی را که کفت من برای ابطال شریعت موسی نیامده ام بلکه برای محکم کردن آن آمدم ازاقای صاحب میزان باید پرسید ومعنی زایل نشدن یکحرف ازشریعت را بدوام آسمان وزمین که انجیل خبرازآن داد ازاو باید تحقیق کرد *

﴿ معیار هفتم ﴾

ازجملهٔ دلائل صاحب کتاب برانکار وقوع نسخ در شریعت موسی کیفیت ختنه است که میکوید ختنه در توریة ازبرای طایفهٔ بنی اسرائیل مقرر کشته بود قطع نظر ازاینکه علامت ظاهری بود برای عهدی که درمیان خدا وآن طایفه بود نیز نمونهٔ بود ازقطع نمودن خواهش نفسانی ۰ وحال بسبب ایمان آوردن بانجیل قطع خواهشهای نفسانی بعمل می آید ﴿ مؤلف سخن را میکشاند باینجا یکه میکوید ﴾ دراینصورت ختنهٔ ظاهری لازم نیست از آن روی که حال درقلب بطور روحانی بعمل می آید ۰ وبرهان این مطلب را بمحول بنامه رومیان وقولوسیان چنانکه بیان خواهیم کرد میدارد *
افسوس داریم ازاینکه باهمهٔ این بیانات خود میکوید انجیل کتب عهدعتیق را باطل نکرد *
چون سخن بدینجا رسید نامناسب نیست امر ختنه را ومنسوخ بودن ونبودن آنرادر اینجا بفهمیم اکرچه بیان این مطلب درجای دیکر نیز ممکن بودی *
اینکه عهد ختنه را تنها به بنی اسرائیل نسبت داد یاازروی سهو واشتباه است ویابملاحظهٔ دیکر انشاء الله سهو است پس بکوش هوشیاری استماع وفهمیدن این مطلب را آماده باش *
عهد ختنه نه دریکجای ودوجای ازتوریة است بل درجاهای

بسیار عموماً وخصوصاً وارد وتأکیدات دراینباب صادر کردیده است *
عیسی علیه السلام که میکویند بسبب آمدن او وایمان بانجیل اوحکم ختنهٔ ظاهری باطل شد بالاتفاق مختون بود باآنکه اکر پاکی دل از شهوات موجب بطلان حکم ختنه بودی در پاکی دل عیسی اسلامیان وانجیلیان متفقند وازآنطرف خود میکویند که آنجناب خدا بود و پسر خدا بود *
عناد بایهودانرا درخارج بکذاریم وتصور کنیم که همچنان عهد ابدی خدا که باابراهیم ونسل ابراهیم علیه السلام بسته شد ومانند عیسی مسیح کسی آن عهدرا ازجانب خدای برخود کرفت آیامیتواند بسخنان بی بنیاد باطل کردد ؟ *
برهانی که عیسویان را درابطال این حکم مؤکد دائمی وتحریف کلمة الله عیسی است دوعبارت غیرکافیه براثبات مدعا ازنامه هااست که ﴿ اولا ﴾ مأخذآن نامه هامعلوم نیست ﴿ ثانیا ﴾ درتحریف اصل وترجمهٔ آنها سخنها هست ﴿ ثالثا ﴾ خودآن عبارات دلالت برترك ختنه ندارد سهل است که شاهد برلزوم ختنه است *
راستی کارهای عجیب وحیرت کردنی ازین طایفه می بینیم ۰ والحاصل نخست مأخذ وجوب ختنه را ازتوریة بیاوریم که اساس کاررا دانسته باشیم *

﴿ درفصل هفدهم ازسفر تکوین مخلوقات ازتوریة است ﴾

پس ازانکه خدای بابرام نمودار شد درحالتیکه نودونه سال داشت بوی کفت منم آن خدایی که برهمه چیز قادراست درحضور من سالك وکامل باش عهدی میان من وتو خواهم بست وترابه بسیاری تکثیر خواهم کرد ۰ آنکاه ابرام سجده کرد وخدا بااو بسخن درآمد وفرمود هما ناعهد من باتواین است که تو پدر چندین امتها خواهی کردید وپس ازاین نامت ابرام نشده ابراهیم باشد که ترا پدرا متهای بسیار کردم وترابه بسیاری زیاد خواهم کرد وامتها ازتو پیدا شوند ﴿ سرورها ﴾ ازتو ظاهر کردند ۰ ودرمیان تو ومن ونیز بافرزندان تو که بعد ازتو آیند

عهدی میگذارم که عهد ابدی باشد وخدای تو وفرزندان تو که پس از تو آیند بوده ۰ ترا ونسل آینده بعد از ترا وارث دیار غربت خواهم کرد و پرورد کار ایشان خواهم بود *

﴿ عهد ختنه که ذیل کلمات مزبورهٔ توریة است ﴾

آنگاه مر ابراهیم را فرمود عهد مرا تو وفرزندان تو که پس از تو آیند نگاه دارید وآن عهدی که باید تو ونسلهای آیندهٔ بعد از تو نگاه دارند این است ۰ که هر ذکوری از شما ختنه شوند غلفهٔ خودرا از گوشت ختنه کنند تا آنکه علامت عهد من باشما باشد واولاد ذکور شما نسلا بعد نسل هشت روزه ختنه نمایند خواه از نسل تو درخانه تو تولد کنند یا از بیگانه زرخرید شما باشند ۰ آنهایی که درخانهٔ شما بوجود آیند یا بقیمت ابتیاع شوند البته مختون بشوند که عهد من در گوشت شما میثاق ابدی گردد ۰ ذکور غیر مختون که پوست غلفه را ختنه نکند وعهد مرا باطل سازد از قوم خویش منقرض وابتر باد *

اکنون برهان مؤلف را در ابطال حکم ابدی ومیثاق دائمی که خدای بر باطل کنندهٔ آن نفرین کرد از نامهٔ رومیان وقولوسیان بخوانیم * آیت ﴿ ۲۸ ﴾ و ﴿ ۲۹ ﴾ از نامهٔ رومیان راشاهد برمدعای خود میسازد ولی آیت ﴿ ۲۵ ﴾ همان فصل را نیز بیاوریم که حال باطل کنندگان عهد الهی را واضحتر بینیم *

﴿ آیت ۲۵ ﴾ هر گاه شریعت راحفظ کنی ختان فایده میدهد اما اگر از شریعت تجاوز کنی ختان تو بغلفه مبدل گردد *

این آیت صریح در لزوم ختان است بعلت اینکه میگوید ختان فائده میدهد نهایت سخن این است که شرطی برای صحت وفائدهٔ آن مقرر داشت که مقصود جمع کردن حکم ظاهر باباطن است که هیچکدام بتنهایی سود ندهد واین همان معنی است که در دین اسلام مقرراست چنانکه فرموده اند

﴿ لاایمان ظاهرا الا بباطن * ولاایمان باطنا الا بظاهر ﴾

آیت ﴿ ۲۸ ﴾ و ﴿ ۲۹ ﴾ زیرا که یهودی ظاهری یهودی

نیست وختنه که در گوشت شده است ختنه نیست اما یهودی آن است که در باطن یهودی است وختنه آن است که در کتاب نیست ودر معنی باقلب است ومدح اینگونه آدمی از جانب انسان نیست از جانب خدا است *

به بینید این آیات را که صریح میگوید ظاهر را با باطن مطابق کنید وقناعت بر یهودی بودن در ظاهر واختتان ظاهری ننمایید دلهای خودتان را از شهوات بازدارید زیرا که ختنهٔ حقیقی چنان است ۰ چنانکه در آیت پیش گفت که اگر شریعت راحفظ کنی ختان فائده میدهد وگرنه مانند این است که ختنه نکرده باشی ۰ که روح در اعمال ظاهر به اعمال باطنیه است وجسد بی روح زنده نیست چنانکه روح بی جسد قائم نتواند بود وهر کدام بی آن یکی ناقص وابتراست ۰ وهر کس عهد ابدی خدای راباطل کند از نسل ابراهیم واز برکت ومبارك بودن که خدا بسبب این عهد ابدی بابراهیم وذریت ابراهیم عطافرمود بی بهره وابترباد *

دلیل دویم صاحب کتاب بر ابطال حکم ختنه فقرهٔ یازدهم از فصل دویم پولوس نامه است که بقولوسیان نوشته است وآن آیت چنان است که ذیلا آوردیم *

برای اینکه بسبب ختان مسیح جسد گناهان گوشتی را از خود دور گردید بختانی که در او بادست نشده بود مختون شدید *

به بیند پایهٔ سخن اینها را باچه سخنی چگونه عهد خدایی را میخواهند باطل کنند عیسی راخوب محکم کنندهٔ شریعت موسی دانستند وآنگونه عهد ابدی را که در خود عیسی جاری بود محض از روی عناد وجحود باطوار یهودی حکم الهی وامر عیسی یا نصریح در انجیلهایی که خودشان قبول دارند میخواهند بدو عبارت ناقصه از نامه هایی که میگویند از معلمان ومقدسان است وسند آن نامه راو صحت ترجمهٔ آن را نیز معلوم نکرده اند سهل است که آن عبارات دلالت برعکس مدعای آنها تواند داشت باطل کنند وتباه سازند *

میتوانم گفت که بعداز ترقی افهام ومدارك وفهمیدن مردم محسنات وفوائد ختنه را ودانستن اینکه رؤسای مذاهب آنها بعد از عیسی این کار را بی مأخذ وغلط کرده اند البته اسلامیان را تصدیق خواهند نمود همچنانکه مسیو ﴿ شارل میزمر ﴾ کتابی بزبان فرانسوی درسنه ﴿ ۱۸۷۰ ﴾ بنام سواره ده قونستانتینوپل نوشت ودرآن محسنات وفوائد اکثری ازآداب وآیین اسلامیت رادرج کرد واین کتاب راچاپ کرده ومنتشر داشت *

﴿ والفضل ماشهدت به الضراء ﴾

حاصل کلام سخن در وقوع وعدم وقوع نسخ بود بحمدالله که صاحب کتاب بی زحمتی برماخود دلائل آنرا آورد اگرچه درصورت انکار آورد علی ذلك زیاده براین در این مطلب بحث نکنیم که مطلب آشکاراست فقط درامر ختنه که متمسك بنامه هاشد سخنی درخصوص نگارنده نامه هاداریم که گاهی از روی افکار ورأی خودشان بی آنکه مأذونیت ازعیسی داشته باشند باعتراف خودشان سخن گفته اند وزاید نیست که در اینجا آنگونه اعتراف را برای نمونه بیاوریم *

﴿ درفصل هفتم نامهٔ پولوس درفقرهٔ ﴿ ۲۵ ﴾ گوید ﴾

اکنون درخصوص باکره ها امری ندارم ولکن مانند کسی که از خدای عنایت حقانی بودن رادریابد رای خود را میگویم ٠ اکنون گمان میکنم که برأی این تنگی ومضایقهٔ حاضره این خوب است یعنی اینگونه بودن برای آدمی خوب است که چون بزنی تزویج شدی طالب تفریق نباش وچون تفریق شدی طالب آن مباش *

نکتهٔ دیگردر اینجا برای عیسویان حقیقت جوی بگویم که این حکم منع ازطلاق را پولوس مقدس بااینکه از رأی خود گفت بازحکم ابدی ودائمی نکرد ٠ بل محتمل است که ازاقتضاءات زمانهای آینده آگاهی داشته واین حکم را موقتی آورد وسبب آن را مضایقهٔ حالیه کرد وگفت اکنون را باید اینطور کرد وهم اعتراف نمود که امری

برمن نرسیده است ولی من اینگونه مستحسن داشتم *

﴿ معیار هشتم ﴾

صاحب کتاب فصل سیم باب دویم ازکتاب خودرا در خصوص عدم وقوع تحریف درکتب منسوبه بوحی والهام نگاشت وبذکر دلائل این مدعا پرداخت سهل است که از قرآن عظیم الشان آیاتی آورد وسخن را بدآنجا رسانید که گویا اسلامیان رادرعدم تحریف تورية وانجیل تازمان ظهوراسلام سخنی نبوده است واین نسبت تحریف را دربعد ازآن گفتند وآنوقت که انجیل وتورية منتشر بودند تحریف ممکن نبود پس سخن در تحریف غیرمقبول است *

اما آیات قرآنی را که دراستدلال برمدعای خودآورد که ازاین آیات استنباط میشود٠ تازمان ظهور اسلام کتب مقدسه تحریف نیافتند بعلت اینکه درآن آیات وارداست که بکتب مسیحیان ویهودان رجوع کنید پس معلوم است که آن کتب صحیح بوده اند ٠ اینگونه استدلال از آیات مزبوره یا از روی بی اطلاعی ونفهمیدن آیات قرآنی است یاآنکه بآیین معهود عمدا سهو کرد امید واریم که ازروی بی اطلاعی بوده است *

پس در صفحهٔ ﴿ ۳٤ ﴾ و ﴿ ۳۵ ﴾ آن کتاب هردوقسم ازآیات رابتدبر وانصاف بخوان وجواب مؤلف را ازکتاب خودا و بگوی *

اهل ذکررا باهل کتاب معنی کرد وآیت را آورد که ﴿ فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ﴾ ولی ﴿ اولا ﴾ غفلت ازمثل این آیت کرد که میفرماید ﴿ فاسئلوا اهل الذکران کنتم لاتعلمون بالبینات والزبر ﴾ ﴿ ثانیا ﴾ ملتفت نشد براینکه اگرمقصودازاهل ذکراهل کتاب بودی بهمان عبارت اهل کتاب آوردن بهتر بود زیرا که این عبارت باعث میل کردن اهل کتاب بردین اسلام میشد ﴿ ثالثا ﴾ هرگاه

قبول کنیم که مقصود اهل کتاب است از عبارت اهل ذکر که در مقابل اهل نسیان است استنباط میشود که این سؤال از کسانی تواند بود که بشارتهای عیسی واوصیای حقیقیه عیسی را که بوسایط اهل ایمان رسیده بود فراموش نکرده باشند مانند عبدالله سلام واصحاب او وامثال ایشان ودقایق کلام الهی رادر اینگونه بیانات توان دیدنه در ضیافتها ومهمانیها ونسبتهای نالایق برانبیا واولیا علیهم السلام *

این آیات رانیز مؤلف اعتراضا آورده ومیکوید اکر قبول کنیم تحریف کتب مقدسه را ازاین آیات معلوم است که سخن در وقوع تحریف پس از ظهور اسلام است اکنون آیات را در اینجا بنویسیم

﴿ دوآیت از سورة البقره است ﴾

﴿ یابنی اسرائیل لاتلبسوا الحق بالباطل وتکتموا الحق وانتم تعلمون ﴾
﴿ افتطمعون ان یؤمنوا لکم وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ماعقلوه وهم یعلمون ﴾

﴿ آیت سیم ازسورة البینه است ﴾

لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین منفکین حتی تأتیهم البینة رسول من الله یتلو صحفا مطهرة فیها کتب قیمة وما تفرق الذین اوتوا الکتاب الامن بعد ماجاءتهم البینة *

درعدم دلالت آیات مزبوره بر مطلب صاحب کتاب محتاج بشرح وبسطی نیستیم ومطلب آشکار است در آیت اولی مؤلف صدر آیت را بتحریف آورد لفظ یابنی اسرائیل در آیت کریمه نیست واز یك آیت بیشتر آن رابرداشته در آنجا کذاشت آنهم ان شاء الله ازروی سهو است *

ازهیچکدام ازآیات فوق عدم تحریف در توریة وانجیل تازمان ظهور اسلام مفهوم نتواند شد فقط در نزد اسلامیان این معنی مسلم است که در نزد اهل علم از یهود ونصاری آثار واوصاف وعلامات وسمات حضرت ختمی مآب علیه السلام چه ازروی بقیهٔ کتابهای خودشان وچه ازبیانات شفاهیهٔ اوصیا واوصیای اوصیا وصالحان عیسویان

مشهور ومعلوم بوده است بنحویکه هرکز مجال انکار آنحضرت را نداشتند مکر بعناد وپرده کشی برآنچه داشتند همچنانکه یهودان درانکار برمسیح باوجود دانستن اخبار او وشناختن او کردند *

﴿ قل ما کنت بدعا من الرسل ﴾

در ﴿ آیت نخستین ﴾ آنها را ازتلبیس کردن حق بباطل وکتمان حق بعد ازعلم نهی فرمود *

در ﴿ آیت دویم ﴾ بیان حال لجاج وتحریف یهودان است که ﴿ اولا ﴾ هفتاد کس که همراه کلیم خدای بطور رفتند وتوریة را آورد طایفهٔ ازآنها بیهودان کفتند که این احکام را خدا بموسی نازل کرد لکن فرمود هر کدام را که میتوانید ومی خواهید بعمل بیاورید وهرچه را نتوانید ترك کنید ﴿ ثانیا ﴾ یك فرقهٔ ازیهودان اززمان موسی تازمان اسلام درکار تحریف بهرقسمی که میتوانستند دریغ نمی کردند این است که خدا فرمود همچنان ملتی باشکال ایمان آورند آیا طمع میکنید که بشما ایمان بیاورند وحال آنکه یك فرقه منتخب شده ازآنها آنکونه تلبیس کردند وحق را دانسته کتمان نمودند . که همیشه آنچنان فرقه درمیان آنها بوده اند *

در ﴿ آیت سیم ﴾ میفرماید اهل کتاب ومشرکان میدانستند که پیغمبر موعودی بعلامات وآثار معلومه خواهد آمد وتا آن پیغمبر نیامده بود اذعان داشتند تاآنکه آنحضرت ظاهر شد آغاز برانکار کردند ومیبایست هم بکنند که ازریاست وبزرکی وجاه کذشتن سخت دشوار است همچنانکه یهودان درحق عیسی کردند

صاحب کتاب سبب تحریف ووقت تحریف وکیفیت تحریف را ازاسلامیان سوال کرد . سبب تحریف همان تسلط شریر یعنی شیطان ونفس اماره بسوء وظلمت عالم خاکی وغلبهٔ هواها وخواهشهای نفسانی بربنی آدم است که اسباب وعلل این مطلب را در این نامه مشروحا نتوانیم آورد وعلی الاجمال همین وضع جهان واختلافات امم وملل وبرداشته

شدن عظم واعتبار در امر دین از میان مردم وبالخصوص نمونه‌هایی که در لجاجت وانکار حق در هر زمانی از کتب تواریخ وسیر فهمیده ودرجهٔ نادانی وجهالت اقوام گذشته که میدانی وانقلابات گونا گون که بجهة لشکر کشیها از جانب سلاطین وپادشاهان وظهور هرگونه فساد ظاهری وباطنی درمیان اقوام ورؤسای آنها وسایر جهات که باندك تتبع توانی دانست وبعلت اجرای آیین امتحان واختبار که سنة الله از آدم تا خاتم برآن جاری است وقوع تحریفات وتغییرات در کتب آسمانی بوقوع پیوست همچنانکه اکنون یك نسخهٔ اصلیه که از قلم صاحب کتاب جاری باشد از این کتب عهد عتیق وجدید ونامه‌ها ورساله های حواریان نیز در دست نداریم تا باصل توریة وانجیل وغیره چه برسد * اگر انصاف کنی این مطلب در غایت وضوح است واما وقت وکیفیت آن پس بجهة دانستن اسباب ومقتضیات تحریف محتاج به تعیین وقت وکیفیت آن نیستیم زیرا که در هر وقتی بهر قسمی که ممکن بود یا آنکه حادثهٔ اتفاق افتاد تحریف دادند وتبساه کردند *

نه اینکه تنها اخبار پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام را محرف داشتند بل در تمامی فقرات تحریف واقع شد از توحید خدای وبیان اسماء وصفات الهیه ودر اطوار شرایع ومقامات انبیا واولیا حتی در تواریخ وحکایات چنانکه متن کتب شاهد براین مطلب است وبعضی از نمونه های سخنان ناشایست را که هرگز کلام الهی را با آن مضامین نتوانیم شناخت برای تو آوردم وبعد از این نیز در اثنای بیانات بمناسبت خواهی شنید *

سخن دیگر در ترجمه‌ها است که بعضی از اختلاف تاریخی را از توریة در نسخه های عبرانی ویونانی ورومی وغیر آنها دانستی حال آنکه تاریخ مطلبی نیست که فائده وضرری از آن حاصل گردد *

نمیدانم بعد از همهٔ بیاناتی که دراین نامه آورده شد اهل بصیرت وانصاف را سخنی در وقوع تحریفات در کتب عهد عتیق وجدید

اصلا وترجمةً باقی ماند یا آنکه از این مطلب بگذریم *

گویا برادر پروتستانی را بعلت انسی که بسخنان خود دارد ودل او را بمحبت این انجیل وتوریة برای اجرای مقصود خود پر کرد هنوز سخن باقی است ولی من قادر بر تقلیب قلوب وتحویل احوال نیستم واین امر را برخدای توانا واگذاریم وهدایت گمراهان را بتوفیق او تعالی محول دانیم *

﴿ والسلام علی من اتبع الهدی ﴾

اینکه مؤلف گفت اسلامیان بایستی معین نمایند که جاهای تحریف شده در توریة وانجیل ومانند آنها کدامست اکنون ما از او توانیم پرسید که مواضع تحریف نشده درآن کتب کدام است . بلی هرگاه اصل کتب بوجود نسخه‌های اصلیه واتصال سند وتصدیق پیغمبری آنها را ثابت میبود میتوانستیم زحمت کشیده یکی یکی تحریفات را زمانا وکما وکیفا معین نمایم . لکن جمله آن کتب اگر برای ما مجهول الحال نیز باشند در آنصورت تکلیف ما در تصدیق وتکذیب معین ومحدود باشد با آنکه حال کتب بر ما غیر مستور است . ودر صورت مجهول الحال بودن ﴿ اولا ﴾ آنچه در بیانات خداشناسی واسماء وصفات الهیه موافق توحید حقیقی وتقدیس وتنزیه واقعی است توانیم گفت که از کتب مقدسه اخذ شده است *

﴿ ثانیا ﴾ درخصوص اطوار وصفات انبیا واولیا آنچه را که بیان مقامات عالیهٔ آن مقربان حضرت معبود تعالی است نیز مأخوذ از کتب آسمانی توانیم دانست وآنچه را دراین دو مطلب برخلاف آنچه گفته شد در آنها پیدا کنیم الحاقی ومحرف خواهیم انگاشت *

وهمچنین در سایر آنچه متعلق بامر دین است هرچه لایق شان خدایی وموافق بااجماعیات اهل کتاب واسلامیان است جمله آنهارا از کتب آسمانی مأخوذ توانیم شمرد *

وآنچه دائر بامر دین وآیین نیست از قبیل حکایت وتواریخ از آنها

نیز آنچه متضمن نسبت نالایق بخدا ومقربان خدا نیست قبول کنیم وغیر آن را مردود ومجعول دانیم چنانکه بعضی از نمونه‌های مطالب مذکوره را سابقا آوردیم ولاحقا خواهیم آورد مانند مستی وزنا کردن لوط علیه السلام با دختران خود ومانند ارتداد وعبادت اصنام سلیمان علیه السلام باغوای زنهای او وامثال اینها بنحویکه در نهایات میزان آخرین نیز خواهی شنید . پس ای مؤلف هرگاه جویای راه حقیقت هستی بی غرضانه در حال کتب نظر کن وتکلیف خود در ابدان که فردا در محضر عیسی وجملهٔ انبیا باتو محاکمه کنیم وشرمناك شوی وهوا خواهان تو از تو تبری جویند وکسی شفاعت ترا نکند زیرا که حجت را دیدی وسخنان خودرا سنجیدی *

معیار نهم

در معیار چهارم از میزان نخستین گفته شد که صانع تعالی باقتضای الهیت وربوبیت در طبق قدرت وعلم وجود خویش وجود انسانی را برای آیت شناسایی خویش کامل مطلق آفرید واو را آیینهٔ جلال وجمال ومظهر صفات قدس واوصاف کمالیهٔ خود ساخت وآن انسان را در عالم اول معرا از نواقص وعیوب کرد ومنزه از معاصی وذنوب داشت *

صاحب کتاب در اثبات انحصار نجات وشفاعت بر عیسی علیه السلام سخنان پریشان آورد اگرچه معنی پیغمبری ومبعوث بودن آنجناب را بر بنی اسرائیل از نص انجیل انکار نمیتوان کرد ورفع پریشان گویی در حق آنجنابرا خواهد نمود . لکن چون میزان الحق بنی آدم را در گناهکاری دانست وجمله بشر را غیر معصوم ساخت ویک شفاعت کنندهٔ عمومی که نجات جهان را مالك باشد از غیر نوع بشر لازم شمرد . وبنا بر این مقدمات جناب مسیحی را زادهٔ خدا ودر مرتبهٔ الوهیت گفت . لهذا تحقیق این مطلب را برای یاد آوری

برادران روحانی زاید نشمرده نخست از پاکی انسان در مفتتح این معیار آغاز بسخن کردیم *

در پاکی وعصمت وجود انسانی وکامل بودن در بدایت خلقت صاحب کتاب باما موافقت کرد چنانکه در صفحهٔ « ۷۰ » کتابش بعد از ذکر آیات بسیار از توریة وانجیل در این خصوص ودر بارهٔ آفریده شدن انسان بصورت خدای برای آنکه بر طیور وحیوانات بریه وبحریه وجملهٔ جنبندگان در روی زمین ودر روی زمین حکمرانی کند میگوید *

پس از این آیات استنباط کلی حاصل میشود که آدمی از ید قدرت خالق خود پاك ونیك وبی گناه بوجود در آمده است وشباهت خودرا که خدای تعالی در وقت خلقت آدمی باو مرحمت فرموده بود تأویل معنی آن شبیه باین طریق است که انسان در آن وقت از گناه ومرگ وناپاکی قلب واز خواهشها وهوسهای بد واز ضعف روح وجسم آزاد وبری بوده است وخدارا در کمال کاملیت شناخته ودوست داشته وخوشحالی خود را محض در رضای او داشته است چنانکه محض خدای خودرا میشناخت ومحض اورا دوست میداشت ومحض اورا طالب بودو بس ودر اینحال که آدمی خدای خود را چنین شناخته ودوست داشته ودر او بهجت یافته ور روحش از قدرت ومعرفت وپاکی مملو گردیده بود که گویا نقش صفات الهی گشته قادر بود که بر تمامی مخلوقات عالم ریاست وحکومت نماید انتهی *

از بحث توحید وفوائد ایجاد وبالخصوص از این همراهی که صاحب کتاب در بیان سخن باما کرد وموافقتی که باما نمود واز کتب متقدمین ومتأخرین دلائل آورد کامل بودن وپاکی وعصمت مطلق انسان در بدایت ایجاد واستعداد او بر تدبیر وتصرف در مخلوقاتی که دون از رتبهٔ او هستند بطور بداهت معلوم گردید *

اکنون باعتقاد صاحب کتاب که جملهٔ انسانهارا ناپاك وگمراه وبدکار میگوید ویکدو عبارت نارسا از نامه ها که مخصوص اهل روم که مخاطب بآن نامه میتوانستند شد ومانند آنهارا آورده استدلال

بر بطـلان مقصود الهی از آفرینش انسـانی که مکرمترین آفریده های اواست میکند نظر باید کرد *

﴿ درفصل دهم مرقس ﴾ ازقول عیسی کوید حقا بشما میکویم که هر کس مانند معصوم ﴿ یعنی صبی بی کناه ﴾ ملکوت خدارا قبول نکند داخل بدرون ملکوت نخواهد شد ﴿ پس کناهکاران بنص عیسی از ملکوت بیرون باشند عبارت توریة را که خود شاهد برمطلب نخستین آوردنباید فراموش کرد: باشد که خدافرمود انسان را بصورت خویش میافرینم تاآنکه سـلطنت در روی زمین وحیوانات آب وخاك وهوا نمـاید یعنی مقصود من ازاین کونه آفرینش این اسـت واین آفرینش چنان عظیم از آفرینندهٔ قادر مهمین هرکز باطل نشود وبنامه های مجهول الحال والمال منسوخ نکردد *

اکر مطلب این است که خدا برای پیدا کردن صفات واسماء واوصاف شناسایی خویش انسـان را آفرید پس ازان باعتقـاد صاحب کتاب چنانکه درصفحه ﴿ ۷۲ ﴾ کوید شیطانی که مخلوقی ازظلمت بود پیداشـد واراده ومقصود خدارا کلیا برهم زد وانبیـا واولیارا کمراه نمود حتی عیسی مسیح الله را بازیچهٔ خود کرد واورا بالای بام بردو کفت اکر تو پسر خداهستی خودرا از اینجـا بزیر انداز وازآنجا اورا بالای کوه بلنـدی برد وهمهٔ عزت وممـالك جهـان سـال بروی نمود وکـفت اکر برمن سجده آوردی جملهٔ اینهارا بتودهم وازاینکونه کارهای ناشـایست بخدایی خدا وصفـات کمالیهٔ اوتعالی پس هرکاه چنان اسـت آنچنان خدای نیز شـایسته خدایی نتواند بود وتعالی عن ذلك علوا کبیرا *

الحاصل انسـانی که خدای توانا اورا بصورت خویش آفرید وجمع کمالات ظاهریه وباطنیه اش ساخت واورا بپاکی وقدس مطهر تقدیس وتمجید کرد وهیکل توحید وآیت تفریدش داشت چنانکه درمیزان نخستین ازاین کتاب مستطاب اشـارت برآن شد باید فهمید که علت حدوث آلودکی وناپاکی دراوچیست وسبب محجوبی او بحجابات ظلمات

وکدورتها کدام است *

حکما ودانشمندان را درمیدان بیـان این مطلب تکاور سخن لنك است ومجال ادراك تنك مکرآنکه ازوحی آسمانی دریابند وبیان این مطلب را بالاطراف کسانی توانند کرد که خلقت اولی را تغییر نداده اند ودرطبق مقصـود خدای توانا باین عالم ادنای بشریت آمـده وشـاهد برخلقت آسمان وزمین وآفرینش موجودات شـدند وراسخ درعلوم الهیه کردیدند وایشان وحی وکلام ناطق وتکوینی خدای هستند وتحریف ونسخ درآنهـا جاری نتواند بود وهرچه کویند مطابق وحی است بل عین وحی است *

دیکراز عهدهٔ بیان اینکونه مطلبی که سر مبده ومعاد اشیـاء وکاشف اسرار واطوار مذاهب وادیانسـت کسـانی توانند برآمد که علم را از مأخذآن اخذ کرده ومتعلم ازوحی الهی یعنی کتاب تکوینی تحریف نشدهٔ خدای تعـالی باشند ۰ وبجزازاین کونه عالم ومتعلم ازآن عالم که مظهر عالمیت خداسـت دیکر مردم سراین مطـلب بزرك را نتوانند کفت *

میفرمایند ان الناس ثلثة عالم ربانی ومتعلم علی سبیل نجاة وهمج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یسـتضیؤا بنور العلم ولم یلجؤا الی رکن وثیق *

رمزی ازاین سرعظیم را درنخسـتین میزان ازاین نامه شـنیدی وباوجود کمی آکاهی که مرا اسـت وعـلایق وعوایق زمانم احاطه کرد ووضع نامه را نیز براختصار کذاشتم از آوردن تعلماتی که از عالمان ربانی بقدر خود فهمیده امازشرح وبسـط دادن دراینمطلب اعتذار میکنم وهمینقدر را میکویم که بیان اینکونه اسرار درنزد علمای اسلام پیداتواند شد وهر کس طالب باشد پیداتواند کرد *

﴿ آب کم جوتشنکی آور بدست * تابجوشد آبت ازبالاو پست ﴾

برسرسخن رویم که مقصود ازدست نرود ۰ مؤلف نجات راهیچ منحصر کرد ودلائل نارسـا از انجیل ونامها که حال آنها وترجمه هـای آنها

واختلافات درآنهارا اجمالا دانستی وارد ساخت *

چون دراین نامه اساس استدلال ما از سخنان خود صاحب کتاب است لهذا کذشته ازمنطوق انجیل حاضر که مسیح بطور انحصار کفت من فرستاده نشده ام مکر برکشد کان خانهٔ اسرائیل وهمچنان پیغمبری را مرد خرد مند نجات دهندهٔ جهان بل نجات دهندهٔ انبیا ورسل نتواند کفت *

ازاین مؤلف عبارتی دیده شد که ازصفحه هفتادم از کتابش اکنون آوردیم که درمقام بیانات اطوار انسانی در آغاز ایجاد کفت که ﴿ انسان در آن وقت ازکناه، ومرك ونا پاکی قلب وازخواهشها وهوسهای بد واز ضعف روح وجسم آزاد وبری بوده ﴾ پس ازاومیپرسیم که ازاین بیانات تو و بیاناتی که درذیل این سخن درظهور ناپاکی وکجی ومعاصی درتمامی انسانها آوردی آشکار میشود که العیاذ بالله تعالی این کونه ناپاکی واعوجاجها که در وقت اول انسان را نبود درمسیح علیه السلام نیز جاری شده باشد بعلت اینکه کفتی درآن وقت مرك وضعف روح وجسم نبود وباعتقاد خود وانجیل حاضر عیسی را ضعف جسم ومرك عارض شد وچون اینها عارض شد بقاعدهٔ بیان خودت کناه وناپاکی قلب وخواهشها وهوسها ومانند اینهانیز طاری برآنجناب خواهد بود پس فرق میان او وسایر انسانها چه خواهد شد وچکونه اورا خدا پسرخود خواهد دانست وچکونه جهان وجهانیانرا بل اولیا وانبیا را نجات تواندداد *

آفرین بر شما خوب مسیح ستایی کردید چه میکویی ای مؤلف ای هدایت کنندهٔ مسلمانان براهی که هنوز خود درآن راه کمراهی * ای خرد مندان چکونه توانید کفت که خلقت خدای حکیم توانا ومقصود اوتعالی ازآفرینش باطل شد وخاصان ومقربان او وانبیا واولیا ودوستان او ناپاك شدند وکناهکار آمدند باآنکه هدایت جهان دردست ایشان است ونمونهٔ تقدس وصفات کاملهٔ خدای

وجود پاك ایشان است *

درکتب لفظیه وحروفیه بمحافظت خدای تمسك جستی ووقوع تحریف ونسخ را ازآنها بکلی انکار کردی انبیا واولیا که خدا را کتابهای تکوینیه هستند ومقصود خدا ازآفرینش جهان وجود پاك ایشان است که ایشان صفوة الله هستند چکونه وقوع تحریف وتغییر وعروض کدورات وظلمتها را درایشان روا داشتی راستی اکر تعقل کنی ازحضور ایشانست شرم آید وازاین نسبتهای ناشایست درحق ایشان درکذری *

ای مؤلف اینکه مسیح نماز میکذارد واستغفار میکرد و یاپیغمبر ماطلب مغفرت مینمود وهمچنین ازانبیا واولیا یادرحق ایشان سخنانی که موهم کناهکاری است ظاهرمیشد. نه چنان است که امثال ما ناقصان میفهمند کناهکاری ایشان بیان تعلق بعالم اجسام و رفتار بمقتضیات جهان خاکی ومعاشرت باناقصانست که باقتضای منزل بایستی بخورند وبیاشامند وتحمل ازناملایمات این جهان کنند واستغفار ایشان تعبیر ازاشتیاق بحظائر قدس ومقامات انس وخلوت بامحبوب ورسیدن بمطلوب است *

ایشان علیهم السلام را برتری ازعالم بشریت است که این مقام نسبت بعوالم علویه که ایشانرا منازل حقیقیه است بمنزله معاصی تواند بود وحکمت خدای برای هدایت وارشاد آدمیان ورهایی دادن ایشان ازتاریکی ورسانیدن ایشان بدرجات کمال براین جاری شد که ایشان علیهم السلام پایهٔ نقصان کیرند یعنی بعالم بشری آیند ولباس آنها را پوشند واز جنس ایشان باشند وبزبان ایشان سخن کنند ومانند پدری که طفل را زبان آموزد تی تی پاپی کویند تا آنهارا سخن دانی آموزند ازحیوانیت برتری دهند ایشان را ناطق سازند ونه تنها بزبان بلی وجود آنها را ناطق از قدرت وعلم وحلم ودیکر صفات الهیه سازند همچنانکه عیسی حواریان راکرد پیغمبر ماسلمان عجم را ناطق نمودنه تنها ناطق فرمود بل اورا عرب کرد یعنی صفات

كمالية الهيه رامظهر ومظهر ساخت واز آنجا ترقى داد واورا داخل برزمرهٔ اهل بيت نمود ودرجمله سرورهايى كه بشارت توليد ايشان را ازنسل اسمعيل خداى بابراهيم داده بود بشمارش آورد واورا مصداق آيت تطهير كرد وخوارق عادات وكرامات بسيار ازدست آنجناب جارى داشت *

واكر بخواهى تفصيل اين مطلب ومعنى نسبت كناهكارى واستغفار انبيا واوليارا بفهمى مارا محتاج بتمهيد مقدمات چند وبيان مطالب ديكر خواهى كرد باآنكه اين بيان ازموضوع مطلبى كه ماراد رمين است بيرون است *

﴿ معيار دهم ﴾

ازبياناتى كه تاكنون ازتوحيد صانع ازل وصفات كمال وتنزيهات اوعزوجل وازدلائل واضحه كه در وقوع تحريفات بل مجعول ويامجهول الحال بودن كتب متداوله دردست طوايف عيسويان شنيدى وازبراهين قويه كه در بطلان معنى تثليث ونسبت الوهيت بمسيح باغيرمسيح كفته شد جواب سخنان بى اساس صاحب كتابرا كه دراين مطالب درباب اول ودويم ازكتاب خود نوشت باسانى خواهى دانست اكنون دراين معيار آخرين ازسيم ميزان اين نامه فهرست مانندى براى تسهيل برافهام برادران روحانى مرتب داريم *

دعوى اقرارقرآن بصحت وكلام خدا بودن انجيل وتورية باطل شد *

عدم مطابقت مطالب تورية باانجيل آشكار كرديد *

وقوع نسخ درتورية بسبب انجيل واضح آمد *

تحريف يافتن تورية وانجيل درهرزمانى بانحاء مختلفه سمت ثبوت يافت *

علت وسبب تحريف كردن يهود ونصارى كتب آسمانى راكفته شد *

بدايت حال انسان وراه پاكى وتقدس ظاهر و باطن درانبيا واوليا بدرجهٔ وضوح رسيد *

عدم انحصار نجات بعيسى عليه السلام وشمول معنى شفاعت برجملهٔ مقربان الهى معلوم شد *

﴿ تنبيه ﴾

اينها مطالبى است كه ميزان الحق پروتستانى عنوان كرده درآنها سخن كفته است وكرنه دراين مختصر نامه باوجود همهٔ پريشانى حواس وكربت واضطراب وقلت بضاعت كه اين عبد كرفتار بعلايق وامراض رابود نمونهٔ ازمطالب عاليه وسخنان بسيار بلند ازآنچه بعنايات الهيه از اثر تعليمات عالمان وربانيان داشتم بيارى خداى آوردم وخداى را كواه ميطلبم كه همه بانصاف نكاشتم ودورى ازاعتساف خواستم وهم خداوندراست هرآنچه براستى كفته شود *

﴿ كاين همه آوازها ازشه بود * كرچه ازحلقوم عبدالله بود ﴾

دراين معيار ازنخبهٔ سخنان صاحب كتاب كه درالوهيت عيسى كفت ازصفحهٔ ﴿ ۱۱٤ ﴾ اوسخنى بياوريم ومزيد آكاهى ازآكاهى اوجوييم ومتن عبارت مذكورهٔ او اين است *

وبنا براين مدعا كه يسوع مسيح واسطه وشافع سلسلهٔ انسانى است اوبخدا دعا ﴿ يعنى نماز ﴾ ومناجات وشفاعت كرده است وهمهٔ اين كونه افعال كه ازمسيح صدورمى يافت بنابر تقاضاى بشريت او بود نه بنابر الوهيت واكردرخصوص اين مدعا سؤال نمايى كه آيا چكونه ممكن است كه الوهيت وبشريت بهم ملحق شود پس من هم ازتو سؤال مى نمايم كه چكونه ممكن است كه روح وجسم ملحق يكديكر بوده باشند چنانكه دروجود انسانى تأليف يافته اند جواب اين سؤالها اين است كه حكيم على الاطلاق بهمه چيز قادر است وهرچيزى راكه مى نمايد از روى حكمت خودش ميباشد وبحث بحكمت خداوندى محض غرور وكم خردى است وازبراى آدمى

همینقدر کافی است که بداند این مطلب در کلام خدا بوضوح پیوسته وثابت کردیده است *

اهل اسلام یعنی موحدان وخداشناسان حقیق از ملاحظهٔ الفاظ وعبارات مذکورهٔ صاحب کتاب مقتدر بر جرح وابطال مدعای او توانند بود ومحتاج باقامت برهانی از خارج نخواهند شد مع ذلك برای مزید بیان واشارت بعنوان جواب مبادرت بسخن کنیم *

این مطلب رادر معیارهفتم ازمیزان دویم درجواب سخن پروتستانی بمسلم که میکفت امر تثلیث سریست ازاسرار الهیه وکسی رانمیرسد که در انیقام کفتکو کند بنحو اجمال بیان کردیم • وچون دراین خصوص اصراری دارند مانیز ناچار از افزودن بر بیان خویش خواهیم بود *

﴿ لیهلك من هلك عن بینة ویحیی من حی عن بینة ﴾

چون اهل تثلیث کلمات مسیح را در کتابهای خودشان کواه برعبودیت وخضوع او وبیان توحید خدا ونفی اله دیکر یافتند چنانکه جملهٔ انبیا را عادت براین منوال جاری بودواز آنطرف نیز مجبو استند که به تبعیت ورغم یهود که عزیر را پسر خدا کفتند مسیح را پسر خدا کویند وعبارتی دیکر برآن بیفزایند وبکویند عیسی خدا است وخدا عیسی است وخدا ثالث ثلثه است ناچارشدند ازانکه آنجناب رادوجنبه قرار دهند آیات خضوع وخشوع وعبودیت انجیل راحمل بر بشریت او کنندو آیات مجهولة الحال دیکر را که بسیاری از آنهانیز کذشته ازامر تحریف دلالتی برمدعای ایشان ندارد بجنبهٔ الوهیت عیسی محمول دارندچنانکه ازمطالعهٔ بیانات صاحب کتاب این معنی ظاهر است *

نخست معنی قدرت خدای رابرهمه چیز بفهمیم پس ازآن حکمت اورا که نمیتوان از آن پرسید بدانیم تا آنکه کفتهای این مؤلف دانسته شود *

خدای توانا قادر برهمه چیز هست ولی همه چیزی قابل تعلق قدرت خدای نتواند بود *

این عالم اجسام که تمامی این جهان محسوسات است در میان پوست

تخمی یاجوزی نتواند کنجید *

خدای را اول مخلوقی بجز آنکه درآغاز آفرینش اینجهان آفرید نتواند بود وهرچه آفریده شود درانجهان است ودر بعد از نخستین مخلوق انجهان خواهد بود *

وجود شریکی مر خدا را متعلق قدرت نتواند بود تکون خدایی دویم ازقدرت خداصادر نتواند شد زیرا کهدویم متکون شده بقدرت خدای خدا نتواند شد *

دیکرواضحتر کنیم دیروز محدود وجهات دیروزی امروز نتواند کردید جسم محدود جسمیت غیرقابل ابعادسه کانه که طول وعرض وعمق است نخواهد شد *

وامثال اینکونه نمونه ها که هرکز ممکن نیست متعلق قدرت شوند لایعد ولایحصی است پس معنی قدرت را باید فهمید • وقدرتی کهدرمقام تعبیر از ذات خدا آورده میشودهمان ذات خدا است • وعلم که کفته میشود همان ذات الهی است • وهمچنین است تمامی صفات ذاتیهٔ خدا که بی تعدد جهات همه تعبیری است از کمال وجود مقدس باری تعالی *

﴿ اسماؤه تعبیر وصفاته تفهیم ﴾

پس قدرت وعلم ومانند آنهارا که متعلق بموجودات خلقیه کوییم ذات قدیم الهی نیست • که ذات ازل برمخلوق واردنشود وواقع نکردد وتعلق نکیرد • نمی بینی کهعلم خدا را ازدانستن شریك نفی کنیم *

﴿ اتنبؤن الله بمالا یعلم فی السموات ولافی الارض ﴾

قدرت برحلول در بشر نیز همین حکم را دارداکر مبنای کار بر آنچنان حلول واتحاد باشد پس خدانیست ومانند یکی ازمخلوقات است ودر میزان نخستین دانستی که آنچه در مخلوق ممکن است در خالق آن ممتنع باشد وآنچه درمخلوق ممتنع درخالق تواندبود *

کذشته از اینها آنکونه حلول واتحادی را که میکویند در عیسی شد آیا این کار نیك بود باید • یعنی حلول کردن در بشر امری است راجح وشایسته بخدای ازل تعالی ویا آنکه این امری است مرجوح

ونالایق بحضرت او . اکر قسم اول است پس میبایست خدا این کار را تنها در حق یك بشر نکند بلکه سنت الله را بر این جاری سازد که در بشرهای بسیار حلول کند وبا آنها متحد باشد بعلت اینکه کفتی این کار نیك است وخدا قادر برهمه چیز است وکار نیك را صانع قادر البته ترك نکند زیرا که بندکان را بسبب ترك نیکوکاری مسؤل ومؤاخذ میدارد *

﴿ اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم ﴾

حلول در بشر سهل است که در کمترین مخلوقات خویش نیز برای اظهار قدرت ولطف خود میبایست حلول کند *

واکر این کار نیك وراجح نبود پس خدارا منزه از کار بد وزشت بایدداشت خصوصا درحق خاصان خویش *

حیرت از کفتارهای متناقضهٔ اینها دارم ازیکطرف خود را موحد کفتند واز تغییر وتبدیل ذات خدا را منزه آوردند واز طرف دیکر اینکونه تغییرات وتبدیل درذات او را جایز دانستند . نمیدانم چه میکویند خدا را حال حلول به بشریت عیسی غیر از حال عدم حلول است وحال پیش از اتحاد با او مغایر با حال بعد از اتحاد است . وتوخود در اول کتاب وجاهای دیکر از میزان الحق خود این عقیدت را باطل دانستی پس یکی ازاین دو مطلب را غلط کفتی . وچون بدلائل توحید به تغییر وتبدیل درذات ازل تعالی نیست ناچاری از اینکه از دعوی حلول واتحاد درذات واحد الهی درکذری وبشر را جای حلول ذات خدای نکویی *

اما دلائل لفظیه که از انجیل وغیره آورد دلائلی است که هیچ خردمند صاحب ادراکی آنهارا مأخذ حلول واتحاد ازل تعالی با جسمانیات نتواند کرد *

هرکاه عباراتی است که میکویند از مسیح شنیده شد که کفت من در پدرم وپدر درمن است ومن واو یکی هستیم ومعنی آنکونه سخنان را برفرض صحت آنها دلیل خدایی مسیح دانسته ذات مقدس ازل را

با لایش حلول واتحاد منسوب داشته اند امثال آنکونه عبارات را درحق شاکردان وحواریان عیسی نیز نقل کرده اند ودر انجیل خودشان نوشته اند *

اینك ﴿ در فصل هفدهم انجیل یوحنا ﴾ ازقول مسیح آورد تاآنکه ای پدر همه یکی شوند وچنانکه تو درمن هستی ومن در تو ام ایشان ﴿ یعنی ایمان آورندکان بمسیح ﴾ نیز یکی در ما شوند تاآنکه جهان بدانند که تومرا فرستادهٔ وعزتی را که بمن دادی با آنها دادم که یکی شوند چنانکه ما یکی هستیم من در آنها هستم وتو درمن هستی تا آنکه جهان بداند که تومرا بعث کردی وچنانکه مرا دوست داشتی ایشان را دوست داشتی *

نیز ﴿ در آن فصل انجیل است ﴾ که من کلام ترا با آنها دادم وجهان دشمنی با ایشان کرد زیرا مانند اینکه من از جهان نبودم ایشان نیز ازجهان نبودند

وهم ﴿ درآن فصل است ﴾ که ایشان ازجهان نیستند همچنانکه من ازجهان نیستم ایشان را بحق خود تقدیس فرمای کلام تو ﴿ یعنی وعدهٔ تو در حق ایمان آورندکان ﴾ حق است چنانکه تو مرا بجهان فرستادی من نیز ایشان را بجهان فرستادم *

﴿ در فصل اول نامهٔ نخستین یوحنا است ﴾ آنچه را که دیدیم وشنیدیم بشما بیان میکنم که شما باما متحد باشید وفی الحقیقه اتحاد ما با پدر وپسر او عیسی مسیح است ﴿ نیز در آن فصل است ﴾ اما اکر مانند او که در روشنایی است در روشنایی است رفتار کنیم بایکدیکر متحد هستیم *

﴿ در فصل چهاردهم از انجیل یوحنا است ﴾ باور ندارید که من در پدرم وپدر در من است آنچه بشما میکویم از خودم نیست بل پدری که در من است ﴿ وبعبارت دیکر ﴾ در من ساکن است بعمل آورد ﴿ نیز در آن فصلست ﴾ در آن روز بدانید که من در پدرم وشما درمن هستید ومن در شما هستم *

﴿ در فصل ششم نامهٔ افسوسیان است ﴾ خدا وپدر همه یکی است که او بالای همه است وباهمه است ودرهمه است ﴿ ودرفصل ششم نامهٔ قورنتوسیان است ﴾ شما هیکل خدا هستید *

از اینکونه عبارات که دلالت بر اتحاد وحلول ازل تعالی در حواریان وتلامیذ عیسی بل در جملهٔ ایمان آورندکان بمسیح تواند داشت در جملهٔ انجیل لایعد ولایحصی آورده اند پس اکر این فقرات را که برای نمونه آوردیم ومانند آنها را درحق عیسی علیه السلام بمعنی الوهیت او واتحاد وحلول خدا در آنجناب بدانیم پس همه خدا هستیم وخدا درما است ومادر خدا ودر مسیح شدیم ومسیح درماشد ودر خدا شد *

اکنون برادر ارا بیا کاهانم از رموزآن کلام حقیق الهی که در اصل وترجه آن تحریف نتواند بود پیشتر کفتیم که کذشته از دیکر کونه تحریفات وجعلیات که در کتب آسمانی کرده اند خطاهای بسیار درترجمه‌ها شده‌است که بعلت مقاصد باطلهٔ مترجمان ﴿ اولا ﴾ وبسبب ممکن نبودن بیان اصل مطلب باترجمه ﴿ ثانیا ﴾ درکاراست وشاهد خطای ترجمه را نیز آوردیم واین یکی شاهد را نیز برآن بیفزاییم که اکر درفارسی کسی حال کسی را از روی مودت ولطف جویاشود باوکوید دماغ شما چاق است وچون تحت اللفظ بترجمهٔ عربیه بیاوریم ﴿ انفکم سمین ﴾ میشود وچون این ترجمهٔ ثانویه را به پهلوی درثانی بعبارت دیکر بیاوریم میشود ﴿ بینی شما فربه است ﴾ که اصل مطلب بکلی ازمیان رفت ومعنی غیرمربوطی که مغایر مقصود صاحب سخن بود از ترجمه ها ظاهر آمد *

معنی تثلیث را از آنکونه سخنان که درحق عیسی وروح القدس یافتند مطلبی ساختندوخواستنداین کلمه را کهصریح درشرك والحاداست تصحیح کنند ونتوانستند وبرای اسکات ناداناں کفتند که چون ازوحی وکلام خدا واز انجیل حاضراست باید تعبدا کفت خدا ثالث ثلثه است وعیسی پسر خدا است *

پس بیان قرآن عظیم الشان را که وحی غیر محرف الهی ومعجزهٔ باقیهٔ پیغمبر آخرالزمان است در مثل این بیان بفهمیم که آنها خدا را ثالث ثلثه کفتند وخدا خودرا رابع ثلثه فرمود *

﴿ مایکون من نجوی ثلثة الاهو رابعهم ﴾

راست است خدا بامخلوقات خود هست ولی نه آنچنانکه جاهلان میفهمند ومعنی میکنند ۰ پس اکر در انجیل کلماتی از این قبیل بوده معانی آنها در نزد اهل توحید آشکار وروشن است۰ وذات ازل تعالی چنانکه در میزان نخستین ودر جاهای دیکر اشارت برآن شد بهیچ طوری از اطوار مناسبت وعلاقهٔ ذاتیه بامخلوقات نخواهد داشت * راست است درحق مقربان خدای وایمان آورندکان بخدای کلماتی در کتب سماویه وارد بوده است که ظاهر آنها را اهل ظاهر بمعنی حلول واتحاد تأویل میتوانستند کرد لکن اهل توحید معانی صحیحه آنها را توانند فهمید وبس ۰ ودر قرآن مجید نیز ازآنکونه عبارات وارد کردید واهل معرفت نظما ونثرا این مطلب را کفتند *

﴿ ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم ﴾

بیعت بر پیغمبر را بیعت برخدای کفت ودست پیغمبر را که در بیعت بربالای دست بیعت کنند کان بود دست خدانامید *

﴿ ومارمیت اذرمیت ولکن الله رمی ﴾

اتحاد فعل را بحدی بیان فرمود که رمی را در حالتی که رمی کننده حقیق ظاهرا پیغمبر علیه الصلوة والسلام بود از اومنفی داشته بخود منسوب نمود که رمی را تونکردی بل خدا کرد این است که فرمودند *

﴿ من رآنی فقد رأی الحق ﴾

هر که مرا دید به تحقیق خدای را مشاهده کرد ومولانای رومی درکتاب مثنوی کوید *

﴿ کر تو خواهی همنشینی باخدا * رونشین تو در حضور اولیا ﴾

والحاصل معنی تثلیث واتحاد خدا را بامسیح ودیکر مخلوقات اکر از عبارات مذکوره که از انجیل ونامدها نمونهٔ آنها را کفتیم استنباط کرده اند آشکار است که دلالت برمقصود آنها نخواهد داشت ۰ واکر از تعبیرات ابوتی وبنوتی وپسری وپدری کهدر انجیل وغیرآن

در حق مسیح کفته اند دلیل بیا ورند آن نیز هرکز دلالت برمطاب اهل تثلیث نتواند داشت • بعلت اینکه همه انجیل وتوریة پر ازعبارات مذکوره ونسبتهای پدری و پسری در حق سایر مخلوقات وانبیا واولیامیباشد • واین تعبیرات بحدی درآن کتب هست که محتاج بذکر نمونه های آنها نیستم و بعضی را در اثنای بیانات کذشته شنیدی ودر میان بنی اسرائیل این تعبیر شایع بوده است و یهودیها میکفتند ماپسران خدا هستیم *

﴿ درفصل ششم نامهٔ قور نیتوسیان است ﴾ خدای توانا برهمه چیز میفرماید که من شما را پدرشوم وشما نیز مرا پسران ودختران باشید * هرکاه آنکونه نسبتها والوهیت بعیسی علیه السلام بواسطهٔ معجزات واحیاء اموات است که میکویند ازآنجناب ظاهر شد واضح است که این معنی را ازمعجزات که ازجانب خدا بانبیا واولیا ازروی قدرت کاملهٔ الهیه داده میشود استنباط نمیتوان کرد وهیچ صاحب عقلی نمیتواند بکوید که هرکس مردهٔ را زنده کرد وخود کفت این کار ازجانب خدا است آن کس خدا است *

اکر مسیح سه کس را زنده کرد حزقیال چندین هزار کس را زنده نمود چنانکه درتوریة یعنی در کتاب حزقیال در فصل سی وهفتم است • والیسع نیز احیاء میت کرد حتی ازقبراو نیز اینمعجز ظاهر شد چنانکه در فصل چهارم وسیزدهم سفر الیسع ازتوریة است • وآنکونه معجزات را که ازعیسی روایت کرده اند در حق شاکردان وحواریان مسیح نیز در انجیل حاضرآورده اند • دم کاو بنی اسرائیل را بمرده زدند وزنده شد *

اکرچه بدلائل توحیدیه و ببداهت عقل خدا شناس نسبت الوهیت ومانندآن را بمخلوقات دادن در بطلان وسخافت نه چنانست که محتاج بشرح وبسط واقامت براهین دیکر کردد • لکن محض مزید آکاهی ازمأخذ عقائد فاسدهٔ ایشان مبادرت بذکر فقرات مذکوره کردیم *

اکنون مطلب صاحب کتاب را که در خصوص حکمت خدا آورد بفهمیم ونمیدانم این سخن را فهمیده نوشت ویا آنکه ازروی سخنانی که ازعوام اهل اسلام شنید در کتاب خود درج کرد *

اینکه از حکمت خدا آکاه نمیتوان شد یا آنکه از حکمت الهیه نباید جستجو کرد ازسخنان جاهلان است • ودانشمندان دانند که تکلیف مابجز ازفهمیدن اطوار حکمت وآثارربوبیت خدای تعالی چیزدیکرنیست • خدای توانا انسان را درصورت خویش آفرید واورا بصورت صفات واسماء خویش ساخت ومظهر جلال وجمال خویشش داشت • وقدرت وعلم وحکمت خودرا بوی عطافرمودومنتی بزرك براونهاد *

﴿ ومن یؤتی الحکمة فقداوتی خیرا کثیرا ﴾

ومع ذلك اینکونه اعتذار دراعتقادبه تثلیث یاخود حلول واتحاد ازل سبحانه مرد خرد مند را شایسته نتواند بود • وچنانکه کفتیم آتش پرستان ومانند آنهارا راه اعتذار باینکونه سخنان بی بنیان باز شود • ودرآنصورت ناچاریم ازاینکه هرکاه اهل تثلیث را موحد دانیم بت پرستان را نیز آفرین کوییم وموحد شان شناسیم • وچون بدلائل عقلیه ونقلیه خودرا برتحسین وتصدیق آن طایفه راضی نتوانیم کرد لهذا اهل تثلیث را نیز در بیرون شارع توحید خواهیم دانست وکتب آنهارا کتب الهامی نتوانیم کفت واعتماد بآنکونه اسفار ورسائل نتوانیم جست *

پس باقی نماند از برای مامکر تفحص درامر دین اسلام وکلام الهی بودن قرآن وتفحص ازاینکه آیااخبار پیغمبر آخرالزمان در بقیهٔ این کتب آسمانی پیدا میشود یانه • وآیا معجز وخارق عادتی ازآن پیغمبر ظاهر کردیدیانه • اکرچه بعد ازمطالعهٔ صاحبان انصاف موازین ومعیارهای سابقهٔ این کتاب مستطاب را محتاج بمزید بیانات دراین نامه نبودیم ولی برای اکمال نعمت واتمام حجت براهل ایمان وانکار بقیهٔ بیانات درمطالب مذکوره را درطی دومیزان دیکر چنانکه درصدر نامه وعده کردیم بیاری خدای وامداد اولیا درغایت ایجاز

واختصار خواهیم آورد وازخدا وتدیاری خواهیم جست *

﴿ والسلام علی اهل السلام ﴾

﴿ بسمه ذی الکبریاء والعظمه ﴾

﴿ میزان چهارمین ازمیزان الموازین ﴾

دربیان بشارت توریة وانجیلست درحق پیغمبرموعـود که منتظر درمیان جملهٔ امم وقاطبهٔ ملل بود٠ که پس ازهمهٔ تحریفات وتباهیها که درآن کتب سماویه کردند همین بقیهٔ آنهـا بوضوح وآشـکاری بعثت آن پیغمبر خدای را مینماید٠ ودرطی این تعلیم و بشارت بمناسبت مقـام بربیان مطالب دیکر که ذکر آنهـا بردلهای پاك روشنـایی تواند بخشید اشارت خواهیم کـرد٠ واین میزان نیز درده معیار قرار کرفت *

﴿ معیـار نخستین ﴾

آیین امتحان واختبار که خدای را درحق هرقومی ازاقوام ودر بارهٔ هرکروهی از ملل جاری است اقتضا چنـان کرد که عیسـی مسیح کلمةالله را مانـندآدم ابوالبشر علیهما السلام در بیرون ازمقتضیات طبع و برخلاف ترتیب اسباب برمسببات ظاهریه بیافریند ٠ وهمچنانکه پدر مارابی واسطـهٔ پدر ومادر جسمانی آفرید عیسی را نیز بی پدر جسمانی ساخت واو رامبعوث بر بنی اسرائیـل فرمود ومأمور برتعلیم و بشـارت کرد ٠ یعنی انکلیون را بر وی فرستاد و روح القدس را مؤید ومسدد اوداشت ٠ وآنجناب آنچه را که مأمور برآن بود ازتبلیغ وادای رسالت و بشارت بعمل آورد ٠ وحواریان که صاحبان ولایت وتصرف وتدبیر درجهان بودند از برکت انفاس مسیحی تکمیل شدند

تاآنکه وقت رفتن عیسی ازمیـان آنقوم رسید وهنکام اجرای آیین اختبار شـد *

سر وحکمت امتحـانات الهیه راکه درهر قومی جاری بود وهسـت سـابقا بنحو اجمال کفتیم وکسـانیکه جویای مزید آکاهی ازاین حکمتهای الهیه باشـند مراجعت باهل آن کنند ٠ واین عبد قلیل البضاعة درسال هفتـادم هجری در رسـالهٔ مطالع الاشراق خود که درمسائل دینیه عربی العباره نکاشتم این مطلب رامشروح داشتم ٠ ودرکتب اسلامیه این سخن مشروحا مبین است ٠ دراین مختصرنامه تطویل وشرح و بسط را دراین مطلب زاید میشمارم *

آیین اجرای امتحان درهر قومی بنحو کلیت چنانست ٠ که پیغمبر یاولی که داعیان برراه خدا وهـادیان و مبشران وانداز کنند کان هستند پس ازایفای رسم دعوت وبشارت خودازمیان قوم بیرون روند واینجهان را بدرود کنند ٠ تا آنکه ایمان آورند کان حقیق ازدروغی که بهواهای نفسـانی وآرزوهای شخصـانی وحب ریاسـات ازروی ریا ایمـان آورده بودند تمیز یابند ومؤمنان امتحان شدکان که درآن حال غیبت هادیان درمیان فتنه وحادثه بثبات قدم مستقیم باشند درمدارج کمال برتری جویند ٠ واین کونه امتحانات واقع نتواندشد مکر بغیاب رئیس وهادی آنقوم *

﴿ احسب النـاس ان یترکوا ان یقولوا آمناوهم لایفتنون ﴾

پس ازآنکه کلمةالله عیسی را موعد رفتن ازمیـان امت رسـید جملهٔ وصایای خودرامکررا ومؤکدا برای تلامیذ واصحاب خویش بیان کرد وازوقایع وفتنها که میبایستی بعد از اوظـاهر کردد خبرداد وچنانکه دربقیهٔ انجیل است وبزودی کفته خواهد شدبشارت پیغمبرآخرالزمان را بنحویکه آنجناب وکتاب نازل شـدهٔ براو که تعلیم و بشارت بود میبایستی ظاهر کـنند بعمل آوردند٠ وفرمودند که بعدازمن مسیحان دروغکوی پیداشده سخنان مراتغییرداده اختلاف عظیم درمیان امت من خواهند انداخت ٠ وکلیات آنها را بهفتاد ودوفرقه متفرق خواهند

ساخت که جملهٔ آنهادر هلاکت است مگر یکفرقه که تابعان شمعون الصفا هستند *

در ﴿ فصل دویم ﴾ از رسالهٔ ثانیه شمعون الصفادر حق معلمان بعد ازعیسی میگوید لکن درمیان مردم پیغمبران دروغ گوی بودند چنانکه در میان شما نیز معلمان دروغگوی خواهد آمد. خدایی را که خریدار آنهاست نیز انکار کنند وعقائد باطله را که شایسته لعنت باشدبه پنهانی ادخال نمایند و بزودی برای خودشان هلاکت آورند وجمعی تابع طریقه های مضرت آمیز آنها شوندو بسبب آنها درخصوص راه حق بدگو یا واطالهٔ لسان شودواز روی طمع بسخنان ساخته ﴿ یعنی مجعول ﴾ شما ها را بجای متاع گذارند یعنی میخرند ومیفروشند وتجارت میکنند ومتاع تجارتی آنها شما میباشید *

در ﴿ رسالهٔ مذکوره ﴾ درفصل سیم است مهلت دادن خدای راوسیلهٔ خلاص خود دانید. چنانکه برادر مهربان ماپولوس نیزازروی حکمتی که باوداده شده بود بشمانوشته است. همچنانکه در جملهٔ نوشتجات او که در این مباحث نوشته است ودر این مطالب مانیز چیزهایی هست که فهمیدن انهادشوار است. مردمان نادان بی ثبات همچنانکه درحق کتابهای دیگر کردند اینها را نیز بطورهایی که داعی برهلاکت ایشان است تأویل کنند . اکنون شما ای دوستان این کارهارا پیش ازوقت بدانید وحذر کنید که بسبب ضلالت بدکاران گمراهی نیافته از متانت خود باز نمانید *

در ﴿ فصل دویم ﴾ مکاشفات یوحنااست ازدروغگویافتن تورسولانی را که میگفتند ما اهل رسالتیم ورسول نبودندو دروغگویی آنهارا بامتحان دانستی آگاه شدم *

تحریف ودست کاری در انجیل وکتمان اناجیل یعنی تعلیمات وبشارات مسیحی وتغیرات وبدعتها که درآیین او گذاشته شد . واعمال وآداب آنجناب راکه برای وقیاسات وتأویلات باطله برهم

زدند همچنانکه بعضی ازنمونه های آن را پیشتربیان کردیم وازصوم وختنه وغسل وطلاق ومانند اینها نمونه آوردیم جملهٔ این امور دراندك زمانی بعد از رفع عیسی علیه السلام بعالم بالا درمیان تابعان آنجناب واقع شد. تا آنکه کار بجایی رسید که حواریان اومقهور ومحجوب شدند ودعوت کنندگان ومعلمان دروغگوی همچنانکه مسیح خبرداده بود باسم مسیح وحواریان مسیح دراطراف واکناف ظاهر شده وهرچه خواستند کردند *

﴿ مهردرخشنده چونهان شود * شپره بازیگر میدان شود ﴾

وچون بشارت عظمی که آن کلمةالله مأمور بتبلیغ آن بود مژدهٔ نزدیکی بعثت فخرکائنات بودی علیه الصلوة والسلام که ازبد وزمان آدم انتظار آن خلاصهٔ آفرینش را داشتند و بعضی از معلمان را بجز از ابطال اساس دین الهی وایراث فساد وتباهی در روی زمین مقصودی نبود وچنان پندا شتندی که وعدهٔ مسیحی درظهور آن نورقدیم ازلی درهمان زمان نزدیك انجاز خواهد شد. وبدین موجب همهٔ همت خود شان رادر اخفا وابطال آن بشارت عظمی مصروف کردند ومع ذلك بعلت کثرت شهرت وشایع بودن این بشارت نتوانستند آنرا بکلی بردارند ونور حق را خاموش کنند *

﴿ والله متم نوره ولو کره المشرکون ﴾

صاحب کتاب اگر بچشم بصیرت وانصاف بیند خود حقیقت کار را مطابق بیانات مذکوره تصدیق خواهد کرد وازاعتراض آوردن براسلامیان بآیت کریمهٔ ﴿ مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد ﴾ اعتذار خواهد جست *

ای مؤلف درفصل اول ازباب سیم کتابت گفتی که درهیچ صفحه وسطری ازانجیل مضمون آیت مزبوره که دلالت بر بشارت عیسی بر پیغمبر آخر الزمان داشته باشد یافت نمی شود . ودر این ضمن سخنانی که دور از شیوهٔ ادب وازشیمهٔ دانش است بمیان آوردی . نخست جواب آنگونه سخنان را ازما مخواه . مگرجواب مطلب را وبیان سخنی را

که کفتی چون مسیح خبر داده بود که بعـد از او پیغمبران در وغکوی خواهند آمد این است که صاحب قرآن این آیت را آورد که نکویند اونیز از آن دروغکویان است *

ثانیا همین عبارت پیغمبران را که ازانجیل میکویی لفظـا ودلالة تغییر داده وتحریف کردی چنانکه عیسی واوصیـای اوخبر داده اندواین خبرتاجهان هست ثابت خواهد بود ۰ تاانکه دولت الهیه ظاهر کردد۰ معلمـان در وغکوی همواره درمیـان عیسویان درهر زمانی بلبـاسی ظاهر توانند شـد که تحریفات نقطه وتأ ویلیه مقصود خود شان را ازپیش برند زیرا که همان علت وسبب که دراین کار پیشینیان آنها را بوددراینهانیز بطریق اتم واکمل خواهد بود *

مقصود عیسی را که درخصوص کمراه کنند کان بعدازخود خبر داد ومؤلف مابدیکر عبارتش آورداز فصل سی دهم انجیل مرقس بفهمیم * عیسی علیه السلام کـه از خراب شدن بناهای بزرك ومانند آنها درهنکامیکه ازمعبد بیرون آمد خبرمیداد اصحاب ازاو پنهانی پرسیدند کهاین علامتهای ظاهر خواهدشدعیسی شروع بجواب کرد که حذر کنید شمـا را کسی کمراه نکند زیرا که بسیـاری بعنوان مسیحی میایند وبنام من کسـان بسیاری را کمراه کنند *

عبارتی را که صاحب کتاب بعیسی منسوب داشت که کفت بعد ازمن پیغمبران در وغکوی خواهند آمد همان است که نکارش یافت۰ ومؤلف آنرا تحریف کرد وپنداشت که اسلامیان بروایت ونقل او اعتماد کنند واعتقاد آورند ۰ والحاصل معلمان ودعوت کنند کان در وغین بعد از مسیح ظاهر شدند ودر ابطال دین خدا کوشیدندوچهرهٔ شاهد مقصود حقیقی را در پردهٔ اختفـا کذ اشتند۰ ودوست ندارم که باسم ورسم آنها تصریح کنم ورك تعصب جاهلانهٔ طرف مقابل را بتحریك آرم ۰ که این نامه بدست جاهـل متعصب نیز تواند رسید ۰ واکر پیغمبران در وغکوی نیز بآن معلمان بکوییم باصطلاح خودشان خواهد بود *

﴿ مبشراً برسول یأتی من بعدی اسمه احمد ﴾

ای صاحب کتاب بعد از بیانات راستین که دروقوع تحریفات درکتب سماویه وظهور معلمان وداعیان در وغکوی بعد ازعیسی علیه السلام وبرداشته شـدن انجیـل حقیقی از میـان عیسویان بجهـة حدوث اسبـاب وعلل در ظاهرو باطن کفته شـد اسلا میـان را باعتراض خود در خصوص آیت کریمه که خبراز بشـارت عیسی میدهد بغلط نتوان انداخت باانکه اعتراض شمـادراین مطلب کذشته ازحذفیات وتحریفات ازجهات دیکرنیز مردوداست *

﴿ اولا ﴾ مقصود از آیت کـریمه اشارت وبشـارت دادن عیسی از پیغمبر موعود در زبان جمـلهٔ انبیـا است چنـانکه بزودی تفصیل این بشارت را در بقیهٔ کتب سماویه خواهی شنید ۰ و لازم نکرفته است که این بشـارت را بلفظ قرآنی در انجیـل پیدا کنیم حال آنکه در انجیل اصل بلفظه مکتوب است *

﴿ ثانیا ﴾ مدلول آیت قرآنی آکاهی دادن از بشارت پیغمبر آخر الزمان است بلفظ عیسی علی نبینا وعلیه السلام نه مندرج بودن آن درانجیل حاضر شما بعبارت مخصوصه که فرمودند عیسی بشارت میدادبآمدن پیغمبری که نام پاك او احمداست ونکفتند درانجیل باین عبارت نوشته شد که مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد فرمودنه مکتوبا فی الانجیل بعثة نبی اسمه احمد ۰ وپس از آنکه وضع زمان بعثت عیسی علیـه السلام وعنـاد وانکار ملت بنی اسرائیل وقوعات بعد از آن جناب وپنهان شدن اوصیای حقیق وکلمات وبشارات او بنحویکه علی الاجمال کفته شد معلوم کردید اینکونه اعتراضات راکه ازامثال صـاحب کتاب ظاهر میشود محل ووقعی نتواند بود *

حقیت دین اسـلام باوجود معجزه وبرهانی مانند قرآن وبیـانانی که اسلامیان را از روی حق وصواب دردست است واستواری قوانین شرع وناموسی که ازجانب آن مفخر پیغمبران تأسیس شده است حاجتی بذکر دلائل وشواهد دیکر از خارج نخواهد داشت مکر آنکه برای مزید بیان وتمام کردن حجت برمنکران یك جمله ازآیات وفقرات انجیل

وتوریة وسایر دلائل و براهین راچنانکه وعده کردیم درطی این اوراق بیاری خدای خواهیم آورد *

اهل کتاب بشارات وارده دراین بقیهٔ کتب آسمانی را که در حق پیغمبرموعود ومنتظراست بخو بی میدانند ولی بعلت ز بون بودن دلهای آلودهٔ ایشان ازسلطان جهل وعناد چنانکه عیسی خبر داد راه تأویل و بهانه جویی رادر کلمات الهیه پیدا کنند · و پس از علم وآکاهی ازحقایق امورانکار وجحود آورند · چنانکه یهودان درحق مسیح و بشارتها ی وارده درمسیح ودر معجزات ظاهره ازمسیح ودراعمال ورفتارهای مسیح کردند وهمچنانکه صاحب کتاب ازروی بی شرمی به تبعیت کفار عرب نسبت جنون وصرع العیاذ بالله برآنچنان پیغمبر عظیم الشان داد مسیح و یحیی را بجنون منسوب داشتند *

افسوس برآنکونه دینداری باد · ای صاحب تألیف درانجیل خودت از یهودان ومنکران نشنیدی که کفتند رئیس شیطانها بامسیح همراه است وهرچه میکنند بدستیاری او میکنند · ودر حق یحیی نیزمانند این سخن را نشنیدی وتبعیت بر یهودان را برخود ننك ندانستی ؟ *

﴿ معیاردویم ﴾

آیات کتاب موسی راکه آنرا توریة مثنی کفته اند درمعیارششم از میزان سیمین بمناسبت ازسخن آوردیم · ومعلوم کردیم که آیات مزبوره درحق بشارت از پیغمبرموعود است ودلالتی بمسیح نتواند داشت ولی صاحب کتاب در فصل اول از کتاب سیم کتابش خود کشیها درتأویل آیات مزبوره میکند · ولفظ برادر را که درتوریة کفت از برادران بنی اسرائیل پیغمبری بصفات وعلامات معلومه مبعوث کنم می خواهد تأویل کند که اهل ذوق وادراك درجرح وتعدیل آنکونه تأویل که درلفظ برادران کرده است محتاج به بیانی دیکر نیستند · و بالبدیهه برادر یکقوم

طایفهٔ دیکری است که ازیك پدرجداشده اند چنانکه این معنی درحق نسل اسماعیل واسحق که از ابراهیم علی نبینا وعلیهم السلام متولد شدند و بنی اسرائیل باسحق وعرب باسماعیل منسوب کردیدند واضحست · این دو طایفهٔ عظیمه برادرند ودر کتاب موسی است که بکلیم خویش میفرماید خدای پروردکارتو ازمیان برادرانت پیغمبری را مانندتو مبعوث خواهد کرد ودرآیت ﴿ ۱۵ ﴾ از کتاب مزبور از فصل هجدهم است که خدا فرمود ﴿ از برای آنها پیغمبری را مانند تو ازمیان برادران ایشان مبعوث خواهم کرد ﴾ وبیان دلالت این کلمات را بر پیغمبرموعود وراست نیامدن آنهادرحق عیسی خصوصا بمعتقدات عیسو یان که درآنجناب دارند در معیار مذکوره آوردیم *

درصفحهٔ ﴿ ۱۷۹ ﴾ میزان الحق پروتستانی که دربیان این آیات بسخن پرداخت میکوید · ثانیا ازآیات توریة آشکار ومثبت میکردد که پیغمبر وعده شده به بنی اسرائیل یعنی آن ذریهٔ وعده شده بابراهیم که بسبب وی همه طوایف عالم برکت خواهند یافت از نسل اسحق و یعقوب مبعوث خواهد شدنه اینکه از نسل اسماعیل · وآیاتی دراینجا آورده است که هرکز دلالت برمدعای اونتواند داشت ﴿ خدا بابراهیم فرمود سخن ساره رادر خصوص هاجر بشنو وآنهارابدیار غربت بفرست وازساره باین سخن ناخشنود مباش ذریت تواز نسل اسحق نیزخوانده میشود ﴾ خدا باسحق نیز وعده داد که از ذریت تو زمین برکت خواهد یافت هیچ تنافی وتناقض باوعدهٔ مخصوصهٔ الهیه که درحق اسماعیل وذریت اوداشت ظاهر نتواند کرد · واکر عیسی پرستان ومدعیان عیسی پرستی بانصاف وادراك پیش آیند وکوش کنند مطلب بغایت روشن است ولکن · حب الشیٔ یعمی و یصم *

جون اساس سخن را بقدر امکان براختصار کذاشتیم درمیان این مطلب ووعدهٔ برکت روی زمین که بابراهیم وذریت آنجناب داده شد ازهمین توریة بقدر کفایت اهل دانش و بصیرت خواهیم آورد · وخواهیم نمود که وعدهٔ مخصوصهٔ خدای درنسل اسماعیل علیه السلام

چگونه بوده است ودر همین بقیهٔ توریة در تصریح بر مطلب اسلامیان چه بگذاشته اند *

سخنی در بیرون از مقام گفتگو بنظرم رسید در اینجا بیاوریم تا آنکه مدعیان دینداری را اسباب ترك تعصب جاهلانه کردد و راه حقیق الهی را پیدا کنند *

الهام وکلام الهی نه چنان است که هر صاحب سوادی که از خواندن ونوشتن الفاظ ولغات آگاهی دارد از معانی لطیفه وکنایات واشارات دقیقه واسرار ونکات غیر محدودهٔ آن الهامات اطلاع تواند جست . وپیشتر گفتم که اثر مشابه صفت مؤثر است ومیان مدرك ومدرك وجه مناسبت لازم است *

کلام خدای مانند انسان است اگر کسی حقیقت انسان را فهمید وحی وکلام الهی را نیز تواند فهمید خصوصا که آن کلام تغییر نیافته ومکدر نشده باشد . مانند مسیح علیه السلام که از او از روی آنچه در ظاهر بعقول وافهام ناقصه وقاصره میفهمیدند سخن میگفتند وتا اکنون نیز میگویند ومقام حقیق اورا احدی از امثال ماها نتواند فهمید . پس کلام الهی را حواس الهیه میخواهد که بفهمد وباین گوش حیوانی نمیتوانش بشنوی *

بدان که اولاد ابراهیم واسماعیل واسحق شدن گذشته از اینکه در عالم جسمانیات وتوالد وتناسل بشری امریست عظیم وسری است کریم . وپاکی اعراق واصالت نسب کاری است لازم الاعتنا . لکن نه چنان است که این مطلب را قانون کلی برخود قرار دهیم . یا آنکه خدای را مجبور بطوری غیر از طور معروف خود مان دانیم . وگوییم که زید باید از نسل عمرو باشد تا حکم فلانی درحق او جاری گردد . که اینگونه ملاحظات در خدایی خدای توانا جاری نتواند بود . وکسی را در آنحضرت جای اعتراض نتواند شد . بعلت اینکه بی اطلاعی ما وامثال ما از اسرار وحقایق امور آشکار است *

﴿ درفصل سیم انجیل متی است ﴾ که در پیش خود تان نگویید

وتصور نکنید که پدر ما ابراهیم هست زیرا که من بشما میگویم خدا ازاین سنگها نیز برای ابراهیم اولاد حاصل تواند کرد *

﴿ در انجیل لوقا است ﴾ اکنون میوه ها را بثمر شایستگی بتوبه بیاورید خود بخود نگویید پدر ما ابراهیم هست زیرا که من بشما میگویم خدای از این سنگها نیز برای ابراهیم اولاد تواند آورد *

ای مؤلف بنص توریة کسانیکه عهد ابدی خدا را برداشتند از نسل ابراهیم منقرض وابتر خواهند بود وابراهیم واولاد حقیق ابراهیم از باطل کنندگان عهد ومیثاق خدای بیزارند . اگر محبت خدا را در دل دارید واز عصیان بری وترسناك هستید در کار دین بصیرت جویید وحقیقت را یابید . واگر بخیال باطل بگویید ما بلفظ عیسی وانجیل ایمان آوردیم وعیسی مارا نجات خواهد داد ومارا رهایی خواهد بخشید حاشا که عیسی خرسندی از شما واز عقاید واعمال شما داشته باشد یا آنکه شمارا بشناسد وقبول کند . همین آیاتی را که میگویی در اختصاص برکت امتها بر نسل اسحق است آوردی وگفتی که دعوای محمد یان باطل است . آیا در ذیل عهد ابدی الهی که ابراهیم ونسل ابراهیم را مأمور بختنه داشت وباطل کنندهٔ آنرا ابتر خواند مذکور نساخت . مگر شمارا هیچ ربطی در لحن کلام نیست ؟ *

از آیات همان فصل هفدهم کتاب نخستین موسی برای تو بیاورم که وعدهٔ مخصوصهٔ خدای را در حق نسل اسماعیل یکقدری بدانی *

﴿ درمعیار هفتم از میزان سیم ﴾ عبارات توریة را شنیدی ووعدهٔ خدا را با ابراهیم در خصوص برکت یافتن جهان بذریت او وظاهر شدن سرورها از نسل او دانستی . آغاز سخن را از آنجا بگیر واستواری امر میثاق ابدی را در خصوص ختنه معلوم نمای ودر ذیل آن بشارت الهیه را بذریت اسماعیل دریافته پایهٔ بیان مؤلف را در مخصوص کردن مبارك شدن زمین بذریت اسحق مشاهده کن *

﴿ درآیت هفدهم فصل مزبور از توریة است ﴾ ابراهیم بخدای گفت همانا اسماعیل در حضرت تو زنده مانی کناد . واین سخن

ابراهیم علیه السلام پس از ورود خطاب الهی دربارهٔ تولد اسحق شد ٠ واز لحن کلام خصوصا بقرینهٔ لفظ همان یاهمانا اسماعیل درحضرت تو زند کانی کاد روشن است که مقدمات بشارات وتولید سرورها از ابراهیم در میان او وخدای تعالی معهود بوده است ٠ زیرا که آنجناب دوجواب بشارت ازاسحق این سخن را کفت ودر جواب ابراهیم ازتولداسحق وثبوت عهد ومیثاق در اوو درذریتاو خبرداده وفرمود ﴿ واز برای اسماعیل نیز تراپذیرفتم اینك اورامبارك خواهم کرد و برکت خواهم داد واو را عظیم خواهم نمود واو را بغایت بسیار خواهم ساخت ﴿ دوازده سرور ﴾ از او تولید خواهم کرد واو را صاحب امت عظیمه خواهم نمود ﴾ و پس ازاین مکالمات شروع میکند به بیان جاری کردن ابراهیم علیه السلام عهد ختنه را که میثاق ابدی بود واین همه بشارات در حق اسماعیل واسحق در ذیل آن تعاهدواقع کردید ٠ وابراهیم نود ونه سال داشت که بدست خویش خود را ختنه کرد وجملهٔ اولاد خود را در آنروز درطبق امر دائمی که از جانب خداصادر شد مختون ساخت *

الحاصل سرورها ﴿ ودوازده سرور ﴾ که خدای تعالی درمقام منت ابراهیم درضمن بشارات الهیه و وعدهٔ مبارك شدن زمین بذریت بر ابراهیم مخصوص بذکر فرمود همانا ﴿ دوازده امام معصوم است ﴾ که صاحبان ولایت کلیهٔ کبری بودند وسروران درتمامی جهان و بجزاز ایشان دوازده سرور دیکر که ازذریت اسماعیل باشد نتواند بود ٠ وعظمت اسماعیل که خدا وعده داد در ایشان وبایشان تمام خواهد شد ٠ ووعدهٔ الهیه در وجود مبارك ایشان انجاز پذیرفت ٠ وتمامی جهان رامودت ایشان فریضهٔ ذمت شد ٠ واجر رسالت پیغمبر آخر الزمان علیه وعلیهم السلام مودت ایشان کردید که مودت ایشان مودت پیغمبر است ومودت پیغمبر مودت خداست *

﴿ قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ﴾

اکنون اکر اهل کتاب را نصفت همراه باشد آیات مزبوره توریة را خصوصا بقرینهٔ بشارت عظمی که در خصوص ذریت اسماعیل وبودن امامان ازنسل اوبی تأویل وتوجیه صریحة الدلاله درحق پیغمبر موعود خواهنددید ٠ وازتقلیدجاهلانه برادران پروتستانی کذشته وبرادران بنی اسرائیل را همان ذریت اسماعیل دانسته مبارك شدن زمین رادر هردو نسل از اولاد ابراهیم خواهند شناخت ٠ وپیغمبر ماندموسی رابصفات معلومه که یکی بودن کلام الهی از زبان اواست چنانکه سابقا کفتیم بجزاز آن مظهر کلام الهی که تمامی احکام وشرایع را بدرجه کمال رساند وخداشناسی را درجهان ثابت الاساس داشت نخواهند دانست *

آیاتی راکه دراختصاص برکت یافتن زمین بذریت اسحق درتأویل عبارات توریة درصفحهٔ ﴿ ١٨٩ ﴾ کتاب میزان الحق پروتستانی آورد پس ازمطالعهٔ بیانات حقانیه که شنیدی برفرض صحت آن آیاتی که از انجیل معلوم الحال است بخوبی خواهی دانست ٠ که هرکز آن آیات دلالتی برمدعای اوندارد و همه استدلالات صاحب کتاب مزبور دراینجا مانند دیکر سخنان اوسقیم وغیرمستقیم است ٠ که ازجملهٔ آنها سخنی است که ازقول عیسی کفت که ﴿ اکر موسی را قبول میکردید مرا نیز قبول مینمودید بعلت اینکه اودر حق من نوشت ﴾ واز این سخن میکوید که برکت موعوده در ذریت ابراهیم منحصر بعیسی است و پیغمبری که بموسی کفته شد خواهد آمد عیسی است ٠ ودر عدم دلالت آن سخن بر این مطلب صاحبان انصاف نیازمند بتأمل نخواهند بود ٠ نوشتن موسی درحق عیسی اکر انحصار باین آیات توریة داشت پس حق بجانب یهودان است که اورا انکار از روی صواب کرده اند ٠ پس عیسی را اقلا پیغمبر کویند که مطابق بالفظ توریة باشد وجواب یکجزء از اعتراضات یهودان را بتوانند داد *

جای حیرت وافسوس این است که با این تفصیل سخنان بی اساس خود هیچ آزرمی نکرده ومیکوید ٠ پس دعوی محمدیان

باطل شد ودر آنمقام سخنان جاهلانه که شایستهٔ احوال برا دران اوتواند بود مندرج ساخت . وچون دانشمندان را ایراد آنکونه سخنان نشاید از جواب براو کذشتیم *

﴿ ولولا الشعر للعلماء یزری * لکنت الیوم اشعر من لبید ﴾

﴿ معیار سیم ﴾

کوش ادراک خودرا باز کن عقائد موهومه را وآنچه بر آن مألوف ومأنوسی . همه را ازدل خود موقةً دور نمای . مشاعر خود را برای فهمیدن سخنان راست من درنزد من بعاریت بکذار . و پس ازنیل مقصود که رسیدن بمقام ادراک وفهم سخنان است درنظرکاه خدای باختیار خویش راه بپیمای *

ازبشارات بقیهٔ کتب آسمانی که درنسخه های موجوده درنزد طوایف ملل ازاهل کتاب درحق پیغمبر آخرالزمان است دراینجا بیاوریم . ومیزان پروتستانی را بمیزان راستین حقیقت شناسی بسنجیم . و پس ازاقامت بینات وراهنمایی طالبان دین حقیقی ایشان را درقبول وانکار برمکافات وجزا ازجانب خدای محول داریم *

نخست از بشاراتی که درخصوص بعثت خاتم انبیا وقیام سرور کائنات علیه الصلوة والسلام در توریة وانجیل وارداست بطریق اجمال بیان کنیم . ودر این معیار از لزوم برخواستن آن رحمت کلیهٔ الهیه باشمشیر ومستقیم شدن دین خدای بسیف قاطع وحسام غالب که دردست یداللهی بود بیاری خدای سخن کوییم *

خدای جهان راچنانکه بصفات رحمت ورأفت وعطوفت موصوف دانیم صفات قهر وغضب وانتقام رانیز درآن حضرت اعتراف خواهیم داشت . وکذشته ازدلائل ضروریه که در این سخن عقلا وارداست کتب سماویه را برتصدیق این مطلب کواه راستین خواهیم دانست *

آثار صفات قهر وغضب خدای درهر زمانی بطورهای کونا کون درحق اقوام وملل بظهور آمد تاریخ شناسان جهان از تفصیل این

آکاهی بشایسته دارند *

﴿ شمعون الصفا ﴾ در انجیل یعنی درنامه دویم نوشت که لکن اینها طبعایی ادراک بوده مانند حیواناتی که برای کشته شدن آفریده شده اند کرفتار شده بجهة فساد خود شان که ذم وقدح میکنند کارهایی را که بر آن جاهل هستند هلاک خواهند شد *

خدای قهار منتقم از کشیده شدن شمشیرها بامر او وهلاک نمودن حیواناتی که برای کشته شدن هستند باک نکند ودر کتب سماویه شواهد این سخن بسیار است *

﴿ درآیات فصل سی ودویم از توریة مثنی است ﴾

انا هوالذی انا ولیس معی اله غیری من زنده کنم و بمیرانم ومیزنم ومیکشم کسی را از دست من رهایی نیست دست خود را برداردم وکویم که حی ابدی منم . اکر شمشیر برهنه خودرا پیدا کنم وبازوی من بحکم برسدازدشمنان انتقام خواهم کرفت اعدای خودرا مکافات خواهم داد پیکانهای خودرا مست ازخون کنم . شمشیر من کوشت خواهد خورد وازخون کشتکان واسیران وسرهای سروران دشمنان خواهد آشامید *

﴿ درفصل بیست وششم سفر لاویان ازتوریة است ﴾ بر دشمنان غالب خواهید شد وازشمشیرهای شمادر پیش روی شما بیفتند . وپنج کس از شماصد کس را غالب شود وصد کس ازشماده هزار کس رامغلوب سازد تادشمنان شمادر پیش روی شما بیفتند ﴿ درفصل دهم انجیل متی است ﴾ کمان نکنید که من برای کذاشتن صلح در روی زمین آمدم بل برای فرستاده شدن شمشیر آمدم *

درمیزان نخستین ازاین کتاب مستطاب کفته شد که انسان حقیق آنکه نتیجهٔ ایجاد جهان است ومقصود بالذات صانع حکیم تعالی شانه غیراین انسان ترابی وجمادی است وعظم واعتبار این قالب بشری بمظهریت وحاملیت آن نوراعظم است که هیکل اسماء وصفات خدایی است وکرنه این جسد خاکی را درصورت دوری ازآن عالم

پاکی هبا وبی بها باید دانست *

درانمقام تمثیلی ازحدود شریعت اسلامت بیاوریم که از استواری شریعت الهیه نیز بیاد آوری *

حکم الهی درحق کسی که دزدی کند وخیانت درمال مردم ورزد بریدن دودست اواست که فرمودند ﴿ فاقطعوا ایدیهما ﴾ وکمتر دزدی که بسبب آن حد شرعی جاری شود ربع دینا راست که باصطلاح اسلامبول دوازده غروش ونیم است . وازآنطرف دیت قطع دودست از آدمی هزار دینار است که پانصدلیرهٔ این زمان خواهد بود . یکی ازهوشیاران دراین دوحکم تفکر کرد وتحیر نمود تاآنکه مجبور بسؤال ازاهل علم شد وسید مهدی بحرالعلوم نظما نوشته استفسار از حکمت این کار کرد سید علیه الرحمه جواب اورانیز نظما نوشت تاآنکه جواب باسؤال ازهرجهتی مطابق آید *

﴿ سؤال ﴾

﴿ ید بخمس مأین عسجد فدیت * مابالها قطعت فی ربع دینار ﴾

﴿ جواب ﴾

﴿ عزالامانة اغلاها وارخصها * ذل الخیانة فافهم حکمة الباری ﴾

دستی که باهزار طلا عوض کرده میشود چگونه درتلافی ربع دیناری بریده کردد . در جواب فرمودند که عزت امانت وظاهر نشدن خیانت ازآن آرا گرانبها داشت واو راذلت خیانت وخواری دزدی ارزان نمود پس حکمت باری تعالی را بفهم *

طوایف جهان در نظر الهی هرکز شان وعظمی نتواند داشت مکر آنکه مبادی عالیه را حکایت کنند وروح انسانی را باخود همراه آورند *

﴿ درفصل چهلم از کتاب اشعیا است ﴾ طوایف در نظرش لاشئ بل ازلاشئ کمتر ودر نزد او ناچیز معدود شوند *

سراپای این جهان بمنزلهٔ انسانی است که بنی آدم ازجمله اعضای آن انسان است . وهمچنانکه انسان جزؤ رامرضها وعلتها پیدا کردد

انسان جهانی را نیز امراض واعراض پدید آید . که خدای حکیم انبیا واولیا را در هر زمانی باقتضای آن زمان بمعالجات آنها کمارد . وچون علت شقاقلوس که بیك عضوی ازاعضا عارض شود طبیب حاذق درمحافظت حیات انسان محتاج به بریدن عضو مذکور کردد وناچار از قطع آن شود . تا آنکه آن انسان مکرم را ازمرك رهایی دهد ونکذارد سرایت بجملهٔ اعضا کرده هلاکش سازد *

سیرت جنك ونفرین وهلاك ساختن اقوام در انبیای عظام جاری بود . وچون اقوام را در اطوار انکار ثابت وراسخ میافتند ومیدیدند که ازآیات ومعجزات متنبه نشدند ناچار میشدند از اینکه یابرآنها نفرین آورند وبقهر وانتقام الهی آنهارا مبتلا دارند که دیکر اقوام را موجب عبرت واسباب هدایت کردد که منکران را بجزاز هلاك چارهٔ دراصلاح نیست . وبسبب مردن دلهای ایشان حامل آثار الهیه نتوانند شد ومقصود الهی ازساختن آن قالب جسمانی بعمل نیاید . ویا آنکه بامر خدای شمشیرمی کشیدند وبرآنهامی نهادند وجنك میکردند وشوکت باطل را می شکستند که دین الهی پایمال نشود وراه خدا شناسی ازمیان نرود . چنانکه موسی کلیم خدای باعمالقه کرد . وجنك کردن موسی وپس ازاو جنك کردن یوشع بن نون معروفست ومشهور . ودر توریة ودر کتب تواریخ مزبور است ومسطور *

﴿ در کتاب ناحوم از توریة است ﴾

خدای غیور ومنتقم او است خدای منتقم وغضبناك است خدای از دشمنان خویش انتقام کشد غضب خودرا بردشمنان جاری کند خدای درغضب متأنی ودر قوت عظیم وبزرکست *

﴿ در فصل نهم کتاب اشعیا است ﴾ جنك جنك آوران باهنکامه نزدیك شد لباسها خون آلود شوند پس ازآن غذای آتش شده بسوزند . زیرا که برای ما مولودی بوجود آید وبرما داده میشود

که سلطنت در عقب اواست ونام او ﴿ عجیب وناصح وجبار ورب الابدیه وسلام وسلطان ﴾ است . ازدیاد سلام وسلطنت بر روی تخت وملك او بلانهایت خواهد بود . غیرت خدای آنرا از کنون تا ابد الآباد پایدار وبرقرار خواهدداشت *

پس ای صاحب کتاب از شمشیر خاتم پیغمبران که بامر خدای کشیده شد هیچ استعجاب مکن . واز روی هوشیاری وضع زمان برخواستن آن ناصح جبار را که ازدیاد سلام وسلطنت بربالای تختگاه عدالت الهیه که مسند شریعت اواست بلانهایت خواهد بود بدرستی ملاحظه نمای . وغلبهٔ جهل ونادانی وتراکم ظلمات وکدورتها وشیوع آیین بت پرستی وتضییع دین وشریعت خدایی وظهور بدعتها که دردین حق کذاشته شده بود همه را بالاطراف تصور کن . وشریعت وبعثت آن خاتم پیغمبران را عمومی بدان بطوریکه میبایست حکم او در اقطار جهان جاری کردد وجزیره‌ها منتظر شریعت او شوند . پس آیا لازم نبود که آن ظلمتها را بردارد وابرهای تاریك را که بر روی خورشید دین الهی بودند به بروق شمشیر قاطع مرتفع سازد . وبنیان بت پرستی را براندازد . صیت توحید وخدا شناسی را بلند آواز کند آیا لازم نبود بنحویکه عیسی بشارت داد آن قالبها را مانند کوزه‌های کوزه کر بشکند وکوزه‌ها بطرز نوین بسازد . وباشمشیر آهنین حکومت کند . حکم ابدی را درجهان بکذارد . آیالازم نبود که عضو شقاقلوسی را بریده انسان شریعت را از هلاکت وتباهی محفوظ دارد ؟ *

ای صاحب کتاب منصفانه جواب بیار . در چنان حالی اکر آن هادی مطلق سکوت میکردی ورسم دعوت را مانند دیکر پیغمبران که جنك نکردند مینهادی حال جهالت جهان وشیوع آیین بت پرستی که در ششصد سال بعد از عیسی بتدرجه رسید تا کنون بکجامی انجامید با آنکه این کار امری بود موعود وارادهٔ بود از جانب خدای مبرم چنانکه بزودی خواهی دانست *

راست است اکر آن هادی مطلق مبنای کار خود را تنها بشمشیر میکذاشت ونبوت مطلقهٔ خودرا بشمشیر تنها جاری میکرد سخنان اهل انکار را جای تصدیق توانستی بود . لکن پس از آنکه معجزات باهرات آورد واز جنس حروف وکلمات که در زبانها بهر کونه ترکیب ولغات تألیف میشد ودر آن روز فصاحت کلام عرب را مایهٔ مفتخرت بود . سخنی از جانب خدای آورد که شامل بر جوامع کلم وحاوی احکام واسرار ومبین اطوار کائنات ومکونات بود . وآن کلام را بنظمی مغایر نظم ونثر وترتیبی بیرون از اسلوب کلمات آن قوم ظاهر کرد . وتحدی نمود وکفت این کلام خدا است واکر شکی دارید یکسوره از مانند آن را بیاورید . پس انکار کردند وبعادت پدران خویش در عناد اصرار نمودند . واذیتها وآزارها را در حق او روادیدند . بحدی که فرمود ﴿ مااوذی نبی مثل مااوذیت ﴾ ومعهذا بشیوهٔ فقر ومسکنت رفتار نمود وفرمود ﴿ انا المسکین جالس المسکین . والفقر فخری وبه افتخر ﴾ وبامر خدای فرمودند ﴿ ماکنت بدعامن الرسل ﴾ تا آنکه بت پرستان ومخالفان دین حقیق وصاحبان هواهای نفسانی که بظاهر ایمان بموسی وعیسی داشتند شرم نکرده وانصاف ننموده اقرار نیاوردند وکار بجایی رسید که در وطن خویش ودر میان آنقوم نتوانست اقامت کند واز آنجا هجرت فرمود در آنجا نیز آسوده نکذاشتند تا آنکه حکم الهی را وقت اجرا رسید وکار منجر بجهاد واستعمال قوهٔ جبریه شد . وبامر خدای غضبناك هلاك کنندهٔ فرعون وشداد . وازپای درآورنده قوم ثمود وعاد . شمشیر انتقام را بر آنها نهاد . وآیت قهاریت الهی را برایشان ظاهر کرد *

﴿ فلما آسفونا انتقمنا ﴾

﴿ لطف حق باتو مدا راها کند ﴾

﴿ چونکه از حد بکذری رسوا کند ﴾

نه چنان است که بضرب شمشیر وطعن پیکان وسنان هر کسی را

که بر او دست میبافت در قبول اسلام وایمانش مجبور سازد که خود از جانب خدای میفرمود ﴿لا اکراه فی الدین﴾ بل بسیاری از آنها را در پذیرفتن دین ودر دادن فدیه وجزیه مخیر میداشت *

چون آن هادی مطلق را از حکم شمشیر باقتضای زمان بعثت شکستن شوکت باطل واعلاء کلمه حقه مقصود بود واین مقصود در اندك زمانی بخواست خدای دست داد ۰ ورشد وراستکاری از غی وکمراهی تبین کرفت ۰ ولازم بود برجهانیان معنی خضوع وانکسار را بنحو اکمل نیز بفهماند وآنها را آکاه سازد از مقصود حقیقی خود که مغایر بود باشمشیر کشی که مقصود بالتبع ومطلوب بالعرض بودی ۰ پس باقتضای حکمت الهیه ﴿سرور سیمین﴾ از دوازده سروری را که بشارت ایشا نراز نسل اسماعیل بزبان توریة شنیدی وآن سرور سبط مکرم آن پیغمبر بود ودر اصل انجیل شبیرش نامیدند مأمور بشهادت وقبول هر کونه خضوع وخشوع فرمود ودر حیات خود از قضیهٔ هایلهٔ آن مصیبت عظمی خبرها داد وقاتلان آنحضرت راباسم ورسم معین ساخت تا بر جهانیان آشکار شود که آن پیغمبر عظیم الخلق را مقصود ابقای سلطنت ظاهریه در نسل خود نیست ۰ ونیز جمله آن ﴿دوازده سرور﴾ را موافق صحیفهٔ آسمانی مأمور بترك ریاست ظاهریه داشت حتی ﴿نخستین سرور﴾ را وصیت کرد بسکوت ونکشیدن سیف الله ذوالفقار که در انجیل نیز بعبارت شمشیر دوزبان از آن تعبیر آورده‌اند ۰ وشهادت سبط مکرم خودرا همچنانکه مودت ایشان را برجهانیان لازم کرد اسباب انکسار قلوب داشت ۰ وعنوان شفاعت کاهان تمامی امت مرحومه ساخت ۰ لهذا آنحضرت باعلی درجهٔ شهادت وتظلم شهید شد وهر مصیبت والمی را که هر فردی از افراد بشنیدن آن متأثر ودلشکسته تواند شد برخود کرفت چنانکه در کتب اسلامیه وتواریخ وسیر تفصیل شهادت ومصائب وارده برآن بزرکوار مشروح ومبسوط است *

چون سخن باینجا رسید از اخبار انجیل که در شهادت یافتن سبط خاتم

پیغمبران علیه واولاده المظلومین آلاف التحیة والسلام وارد شده است کلماتی چند بیاوریم اکرچه اصل وترجمه های انجیل بعلت اضطرابی که در آنهاست مارا از بیان تفسیر بطور مقصود باز خواهد داشت ولی کفته اند مالایدرك کله لایترك کله *

﴿در باب ۱۲ مکاشفات یوحنا است﴾

ودر آسمان امر عظیمی مشاهده کردید یعنی زنی بود که آفتاب راپو شیده وماه در زیر پای او بود ودر بالای سر خود تاجی داشت از دوازده کوکب ۰ آزن حامله شده وبجهة وضع حمل الم ولادت را دیده وفریاد میکرد ۰ وامر غریبی در آسمان مشاهده شد همانا اژدرهای بزرك سرخ رنکی ظاهر شد که آنرا هفت سر وده شاخ بود وبرسرهای او هفت تاج بود دم آن اژدرها یك ثلث از ستارکان آسمان را فرو روفته بزمین ریخت ۰ وآن اژدرها در پیشروی آن زنی که وضع حمل میکرد ایستاده بود تا آنکه بمحض تولید اور افرو بردن میخواست آزن برای آن کسی که باعصای آهنین برطوایف حکم خواهد کرد پسری آورد وآن پسر بسوی خدا وبتخت الهی انداخته شد *

تفسیر این کلمات انجیل یعنی مکاشفات یوحنارا اکر بتفصیل در اینجا بیاوریم مارا از اصل مقصود در این نامه باز دارد ولازم آید که مقدمات چندیرا که در تفسیرا ینکونه کلمات بزرکان بکار آید تمهید کنیم واین عبد بی بضاعت را کذشته از ملاحظات دیکر فراغت حاصل نیست که از عوارض دنیویه سخت پریشانم مکر آنکه بنحو اجمال اشارتی براهل بشارت توانیم کفت *

﴿خورشید وماه﴾ اشارت بر نبوت مطلقه وولایت مطلقه است ۰ آن زن مادر سبط پیغمبر آخر الزمان وقرة العین رسالتست وزوج او حضرت مرتضوی است که ﴿نخستین سرور﴾ ازدوازده سرور مبشر در توریة است ۰ آن بهترین زنان جهان که صاحبهٔ ولایت کلیهٔ کبری بود لباس از نبوت مطلقه داشت زیرا که در مطلع شمس نبوت بود وذوالقرنین اهل آنجارا آنچنان دید که خدا فرمود ﴿لم نجعل لهم

من دونهـا ستزا ﴾ بجزاز آفتاب آنهارا پوشاکی نبود . ونیزآن زن در روزی که نصارای نجران بمباهلت برخواستند در تحت ردای پیغمبری درآمد تاظاهر نمونه ازباطن کردد . وکروه نصاری علایم موعوده را درحضرت پیغمبری واهل بیت پاك اود یدند وکار خود را مقرر بجزیه دادن واعطای فدا داشتند *

آزن علی ابیهاو بعلها واولادها وعلیهاالسلام ماه ولایت رادرز یر پای داشت وحرکت وسکون ورفتارش برروی ولایت الهیه بود . ونیز حدود ولایت کلیه کەدر سرو رهای وعده داده شدهٔ با براهیم ظاهرشد ازعقب اواز اولادش بعد ازاو بود *

بجهة وضع حمل المدیده فریاد کرد . زیراکه آماده بودن اژدرهای سرخ را برای مضرت رسانیدن برآن مولود میدید ومهیا بودن رئیس خون ریزی بناحق را برشهید کردن اوواولاد واصحاب اومشاهده میکرد *

﴿ و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها ووضعته کرها ﴾ آن انسان حقیق را که پیغمبر راانسان عین وعین انسان بود خدای وصیت فرموده بود کەدرحق والدین خود احسان کنند . وبرای اتمام هدایت جهان ونهادن حکم انکسار وخضوع دردلهای مؤمنان . وشفاعت کردن کناهکاران در راه خدای ازجان ومال وعیال وفرزندان واصحاب وازهر چیزی که داشت کذشته وهرکونه مصیبت والم راقبول کنند . وبجهة این وصیت که احسان بودنام آن مولودرا ﴿ حسین ﴾ نهاد ودرحدیث قدس فرمود ﴿ ومنی الاحسان شققت اسم حسین من اسمی ﴾ وچون آن احسان منسوب بامر خدا ورضای خدا ودرراه خداشد برای فهمانیدن معنی اتحادفرمودند ومنی الاحسان ومطابق آمدبه ﴿ لکن الله رمی ﴾ وخون مبارك اوثارالله شد *

آن زن رادربالای سراز ﴿ دوازده کوکب ﴾ تاجی بود که دوازده سرور موعود باانکه یازده ازاولاد او بودند وزمانا مقام ایشان

متاخرودر زیرپای بودی شرفا دربالای سراو بودند ومانند تاجها شرف وجمال اوبودند *

وامرغریبی درآسمان دیده شد که اژدرهای بزرك سرخ رنك وهفت سر بود که ده شاخ وهفت تاج داشت . واین اژدرهار ئیس شرور ومبدء ظلمات است وچنانکه درمیزان نخستین دانستی اورا قدرت وسلطنت در مقابل مبدء انوار بتقدیر وحکمت خدای داده شد . که اورا هفت سردر مراتب هفتکانهٔ انسانی عطا کردند . ازمقام عقل تاجسم آن رئیس ظلمات را رؤس ووجوه پیداشد وبرآن سرهاتاجها که علامت تسلطات اواست مقرر کردید . فقط درمقام فواد که بالاتر ازمقام عقل است وآیت خدای در وجود انسانی است آن رئیس ظلمات را راه نیست وآن مقام مخصوص عباد حقیق خدا است این است که بهشت را هشت دراست ودورخ را هفت در *

﴿ ان عبادی لیس لك علیهم سلطان ﴾

ده شاخ آن رئیس شرور شعبهای ضلالت اواست که در ده قبضهٔ که طینت انسانی را ازآن مخمر کردند ظاهر کردید ودر اصطلاح اهل حقیقت آنرا بفیضات عشر که درطبق نه آسمان ویك زمین است تعبیر کنند واکر بخواهیم در اینجا تفصیل بیانات را بیاوریم میدان سخن بساری خدای وسیع است ولیك عذر انرا از برادران روحانی خواستیم *

دم آن رئیس ظلمات که تعبیر ازمظاهر شرور وایادی فتنه های اواست نجوم آسمانی را که تعبیر از انبیا واولیا است برزمین فرو ریخت وایشان را ازمقام برتری بپایین آورد . ولی همهٔ ایشان را نتوانستی بکلی مقهور کنند زیرا که مقام ایشان بسی بلند است ﴿ والحق یعلو ولایعلی علیه ﴾ ﴿ والعاقبة للمتقین ﴾ *

آن رئیس شرورمیدانست که مولودی برای حاکم حق که باشمشیرحکم وشریعت خدای را در زمین خواهد نهاد متولد خواهد شد . واکر اوسلطنت موروثی ظاهر رانیز مانند باطن بدست کیرد

ودرمسند حکومت آن حاکم مطلق باظهار دین حق وتشیید مبانی خدا پرستی پردازد آن رئیس شرور مخذول ومنکوب خواهد کردید · لهذا همهٔ همت خود را مصروف براین داشت ومهیا شد که آن مولود پاك را فرو بردواو را از این جهان بردارد که ظلمها درارکان هدایت جهان آورد وظلمات وکدورات خود را تاروز موعود ومعلوم درجهان جاری سازد *

آن مولود پاك بوجود آمد وبسوی تخت خدا وبسوی خدا انداخته شد وجبرائیل بحضرت الهش برد ودرآغوش قرب خدایی درعرش رحمانی اوراجای داد · وخدا اورا بعد ازشهادت نیز بسوی عرش برد وظاهر او را در زمین داشت تاآنکه هر که او را زیارت کند خدایرا زیارت کرده باشد *

﴿ من زار الحسين بكربلا يوم عرفة فكأنما زار الله في عرشه ﴾

این است تفسیر کلمات یوحنا که باجمال آوردیم · اگر انجیلیان بهتر ازاین تفسیر توانند کرد بیایند وبگویند · کاش کتب آسمانی را ازمیان برنمی داشتند وتحریف وتغییردرآنهاراجایز نمی دیدند وتبعیت بررئیس شرور نمی کردند واختلاف را دردین الهی نمی انداختند · تاآنکه بیانات آسمانی ومطالب ومعانی راکه ارواح را مایهٔ سرور ونعیم بود ودلهارا مورث نورانیت وروشنایی ازهر زبان وبهر لغتی بگویند وبشنوند وانس گیرند وهمدیگر را دانش آموزند ومعرفت افزایند وتعارف ورزند وتناکر نیاورند *

﴿ وجعلناكم شعوبا وقبائل لتعارفوا ﴾

اکنون از بشارات کتب آسمانی درخصوص بعثت خاتم پیغمبران بیاوریم ونخست ازآیات وکلماتی که قیام او وقوام شریعت اورابشمشیر آگاهی میدهند ذکر کنیم *

﴿ معیار چهارم ﴾

صاحب کتاب آیاتی راکه ذیلا از زبور درحق بشارت پیغمبر موعود خواهی شنید ﴿ درصفحهٔ صدوهشتادم ﴾ کتابش آورده وازنامهٔ عبرانیان آیات دیگر درتفسیرآنها ذکر میکند ومیگوید بدلالت آن نامه که ازمتفرعات انجیل ایشان است واضح میشود که آیات زبور دلالت بر بشارت محمدی ندارد *

آیات زبور را بتمامی ازروی ترجمه های خودشان دراینجا بیاوریم وتصدیق آنرا حوالت بارباب ادراك وانصاف کنیم تابدانند که آیات مزبوره بشارت بر پیغمبر آخرالزمان است ویادلالت بمسیح تواند داشت ومعلوم کنند که نامهٔ عبرانیان درست گفت یانامهٔ ایمانیان *

واگرمی دانستند که نویسندهٔ آن نامه چه بلاها بسر انجیل آورد وبنام عیسی چه قدر مردم را از مطلب دور کرد ونام خود را نیز مقدس خواند هرگز نامی از نامهٔ اونمیبردند وبسخن او تمسك نمی جستند *

﴿ آیات مزمور چهل وپنجم زبور است ﴾

دل من سخن نیك برآورد · کارهای خودرا برملك عرضه کنم · زبان من قلم دبیرماهری است · نیکوتر ازاولاد بنی آدم شدی لطافت برلبهای تو ریخت بدین موجب خدای ترا بدوام دهر مبارك داشت · ای توانا شمشیر خودرا بر روی ران خویش بیاویز که عزت وشهرت تواز آن است · درشهرت خویش کامیاب باش برای حق عدالت وراستکاری سوارشو · دست راست توکارهای عجیب وهیبتناکت بیاموزد · پیکانهای توای توانا تیز است دردلهای دشمنان ملك نشیند · اقوام مقهور توشوند کرسی توای خدای ابد الآباداست · عصای مملکت عصای عدالت تست · نیکی را دوست داشتی وبدی را دشمن گرفتی وبدینموجب ای خدا خدایت به برتری ازشرکائت بروغن شادکامی ممسوح داشت مرصافی وعود وسلیخه ازجامه های تست · ازمنازل شرفناك توعاجی است که ترا شادکام کنند دختران پادشاهان درمیان زنان مکرمات تست ملکهٔ آرایش یافته

بجامهٔ زرین درخدمت تو بایستد . ای دختر بشنو ونگاه کن و بکوش خود استماع کن قوم خویش وخانهٔ پدر خودرا فراموش نمای حسن تورا ملك خواهان شود . زیرا که او پرورش دهنده خدای تست وتو اورا سجده آوری . دختران صور برای پیشکشها بیاورند . توانگران ازطوایف بدیدار توحسرت برند همه بزرکیهای دخترملك ازدرون از جامهٔ زردوز است دختران باکره از پی جامهای زردوز رفیقان آنها برای ملك بیاورند و برخدمت توتقدیم کنند . وباابهجت وسرور ابلاغ دارند وبسرای ملك داخل شوند . اولادتو بجای پدران توباشند وایشان را برتمامی زمین سروری دهم بقرون واعصار نام ترا یاد کنم وامتها بدوام دهور واعصار برای تواعتراف بیاورند . تمام شد زبور چهل وپنجم داود علیه السلام *

شهادت دادن این آیات اززبور بر بشارت پیغمبر ووراثت اولاد طاهرین اودر زمین درنزد هوشمندان آکاه آشکار است واز جمله جاهایی است که درآیت قرآنی اشارت برآن فرموده اند *

﴿ ولقد كتبنا فی الزبور من بعد الذكر ﴾

﴿ ان الارض یرثها عبادی الصالحون ﴾

بعد ازذکر پیغمبر واوصاف واطوار آنحضرت چنان نوشتند که وارثان ومالکان زمین بندکان صالح خدا است که ایشان را برتمامی زمین سروری باشد ووعدهٔ خدای بابراهیم درحق ذریت اسمعیل انجاز یابد *

صاحب کتاب آیات مذکورهٔ زبور را بتأویلات بعیده میخواهد بمسیح تفسیر کند ودلالت آنرا برپیغمبر صاحب السیف ولطافة الکلام انکار نماید وحال آنکه کمترینی اورا کی در شهادت تمامی آیات مزبوره برحضرت پیغمبر کفایت کند *

بنابر بیان بعضی از محققین پولوس دعوت کنند کان کاذب بود که مسیح را برای اجرای ریاست خود بخدایی خواند وباقتضای مقصود

خود بدعتها درآیین خدا کذارد . درضمن نامهٔ که بعبرانیان نوشت وخواست دلیلی برای ایشان از توریة بیاورد . این است که دو آیت از همین فصل زبور یعنی مزمور چهل وپنجم را آورده واستدلال برمدعای خود کرد . واین مؤلف بیچاره بتبعیت او سخندانی نمود . فقرات نامهٔ پولوس که مؤلف میزان پروتستانی متمسك بآن میشود چنان است *

لکن به پسر میکوید که کرسی تو ای خدا ابدی واز لیست عصای ملکوت توعصای عدالت است صلاح را دوست داشتی بدینموجب خدای یعنی خدای تو ترا بروغن بهجت مسح کرد وترا از رفیقان تو برتری داد *

درابنجایك لفظ مسیح که مطابق باترجمهٔ لقبی ازعیسی تواندبود پیدا کرد ودست آویز ساخت پس ازاینقرار در هیچ جایی عبارت مسیح نیاورند حال آنکه درتوریة امثال این تعبیر درحق انبیا بسیار واصطلاح توریة براین جاری است . ومسح بروغن بهجت یعنی شادکام ومسرور داشتن است . اکر راست میکویند آیات زبور را چرا در نامها بتمامی نیاوردند چرا علی التفصیل تفسیر نکردند . ونیز همین دوآیت را بچه قرینت برعیسی تأویل میکنند کویا بقرینهٔ لفظ ﴿ ای خدا ﴾ است که عیسی راخدا نامیده اند وبکس دیکر دلالت نکند * اهل ادراك ازمتن عبارت حاضرهٔ زبور دانند که خدا تعبیر ازغیر ازل تعالی است چنانکه درذیل آن کفت خدا یعنی خدای تو واضح است کسی که اورا خدایی باشد در واقع بندهٔ خداست ودر اینصورت بهرمعنی که در عیسی کویند این تعبیر در حضرت پیغمبری بطریق اولی تواند بود ﴿ نخستین سرور ﴾ ازدوازده سرور موعود اعتراف بعبودیت آن پیغمبر توانا کرد بااینکه طوایف بسیاری بخدایی آن بزرکوار اعتقاد کردند ودر حق اوفرموده اند ﴿ ذات علی ممسوح بذات الله ﴾ همین دوآیت زبوررا تماما درحق عیسی نتوانند بیان کنند . چه فائده که دروقت تنکنایی مبادرت بنکارش این نامه کردم

ای بیچاره چشمی باز کن همین دوآیت را که آوردی به بین که پولوس چکونه تحریف نمود ٠ وچنانکه شمعون پطرس درحق معلمان دروغکوی کفته بود تحریف رابه پنهانی داخل کرد ﴾ عصای ملکوت تو ﴿ که در ترجمه کفتیم درنسخهٔ صحیحهٔ زبور بلفظ عصای استقامت تو ودر بعضی از ترجمه های پروتستانها عصای مملکت آورده شده است *

وعلت همه این تحریفات این است که در آیات مذکوره خطاب بخدا وند شریعت دائمی کرده است ٠ ومیکوید کرسی توای خدا ابدی وازلی است عصای استقامت یاعصای مملکت عصای عدالت تست ٠ ودراول آیات چنان کفت که شمشیرت را ای توانابر بالای ران بیاویز برای حق وعدالت واستقامت سوار شو ٠ واین معانی بجز در پیغمبر آخرالزمان صادق نتواند بودعیسی را نه سیف بودونه آنچنان سوارشد که عدل وداد واستقامت رادر زمین بکذارد ونه اورا کرسی وعصای عدالتی که عبارت ازشریعت مؤسسهٔ دائمه باشد کسی اعتقاد کرده یادعوی نموده است ٠ این است که پولوس این کار را بعالم ملکوت انداخت که یك قدری از بنیان تأویل تأسیس کرده شود تا آنکه پروتستانها آمده در ترفیع آن بنیان بی اساس سخن کویند *

والحاصل سخن در آیات زبور است که هفده آیت است وبتمامی ذکر حضرت پیغمبر واطوار واوصاف ایشان واشارت بزوجات ایشان واولاد وزوجات اولاد اظهار آنحضرت است *

سروری روی زمین را بایشان علیه وعلیهم السلام مسلم داشت وچون دلالات واضحهٔ آیات برآنحضرت درنزد هوشمند باانصاف محتاج بشرح وبسط نیست وبرمنکران تعصب جوی سودی ندهدلهذا اختصار در سخن رابهتردیدیم *

زبورچنین می‌سراید وسخنان خود را بحضرت ملك الملوك موجودات عرضه میدارد * نیکوترین اولاد بنی آدم شدی ٠ وبهترین

مخلوقات کشتی لطافت وفصاحت واعجاز برلبهای مبارکت آمیخت ٠ وسخن خدای بلطافت از آن لبهای نازنین ظاهرشد ٠ وبدان سبب چنانکه برابراهیم وعده داده‌شده‌بودبدوام شریعت وسلطنت ذریت خود که دوازده سرور از نسل اسماعیل بودندابدالدهرمبارك شدی وبرکت یافتی ای قوی وتوانا برهمه چیزشمشیرخودرا بربالای ران خویش بعادت عربی بیاویز وبکوی انانبی بالسیف ٠ که عزت تو ودین تو وشهرت نام مبارك تو ورسیدن شریعت تو بجزائر بقهاریت سیف الهی تواند بود ٠ برای کذاردن حق عدالت وراستکاری سوار شو ٠ دست راست توکه ﴾ ابن عم ﴿ تست ومظهر العجائب است کارهایی برتو مینماید که بسیارعجیب ودرانظار دشمنان هیبتناك است ٠ پیکانهای توای توانا سخت تیز است که تیراندازی از پدرت اسماعیل برای چنان وقتی یاد کارت شد که بردلهای دشمنان ملك نشیند اقوام مقهور توشوند ٠ کرسی توای خدا وندشریعت ابدالآباداست ٠ وشریعت توکه ناموس استقامت جهان است ابد الدهر بوده عصا وعماد درمملکت ایجادعصای عدالت تست که بواسطه شریعت غرای مستقیمه ات در جهان نهادی *

﴾ وبالعدل قامت السموت والارض ﴿

نیکی را دوست داشتی وبدی رادشمن کرفتی ٠ وبدین جهات که عرض کردم خدای یعنی خدای توترا ازسایر پیغمبران که در پیغمبری باتوسهیم وشریك هستند برتری داد وترا اشرف انبیا ومرسلین کرد ٠ وملك وجودین ومالك داریت نمود ٠ وبدین سبب ترابابتهاج دائمی مسرور داشت *

نمیدانم صاحب کتاب دراین آیات چه میکوید ودل اوچکونه کواهی میدهد آیاخود تصدیق میکند که آیات مزبوره درحق عیسی است ودرحق آن اشرف پیغمبران نیست ؟ *

آیت آخررا که درنامهٔ عبرانیان آورده بود نپرسیدیم که چکونه بعیسی تأویل کردند مقصود ازشریکان اکرشراکت در نبوت است که عیسی

پیغمبر نبود اکر در خدایی است خدارا نیز بجز دوشریك که یکی ذات اب ویکی روح القدس است شریك دیکر اعتقاد نکرده اند . مکر آنکه بکویند از این دوشریك اورا برتری داده شد لکن آنوقت خدا یعنی خدای تورا برتری برخدا داد عبارت بسیار مشکلی میشود که ماها نمیتوانیم فهمیدی بلکه دیکری بفهمد *

عجب است ازمؤلف ماکه میکوید بقراین آیات آخری ازاین زبور مقصود ازآن آیات حضرت پیغمبرعلیه السلام نتواند بود بل عیسی مقصود است *

بسیار خوب تاانجای آیات که اشارت کردیم دلالتی بر مسیح از آنها ظاهر نتواند شد وتماما صریح در حضرت ختمی مآب علیه الصلوة والسلام است وتتمهٔ آیات نیز دلالت برداخل شدن زنان پادشاهان وروٴسای اقوام وبزرکان بخانهٔ پیغمبری دارد چه در زمان خویش وچه در زمان اهل بیت واولاد طاهرینش وچه درحالت غلبات وفتوحات بمجبوریت وچه درهرحال دیکر برضا ومیولات که ارباب آکاهی ازتاریخ واخبار علی التفصیل دانند . شهربانو دختر یزد جرد پادشاه ایران درخانهٔ حضرت حسن علیه التحیة والثناء بود ونیز مادر چند سرور بزرکوار از پادشاه زادکان است *

عیسی علی نبینا وآله وعلیه السلام زن نبرد واولاد از اونبود وهدایا برای اونمیرفت وتمامی این اخبار زبور را بطور وافی در بیان اوصاف واطوار حضرت خاتمی علیه السلام توانیم دانست وبس . وپادشاه بودن ابناء واولاد اطهار آنحضرت در ظاهر وباطن واضح است . ودر اینجا سخنان بسیار لطیف دارم که درهر کلمه از کلمات زبور برای برادرانم بطوری توانم شرح وبیان آورد که حیرت عقول ومدارك کردد ولیك بهمینقدرها دراین مقام کفایت کنیم که بسی ازسخنها را همه وقتی وبهر کسی نباید کفت . ومع هذا وصیت میکنم ترا بتدبر وتأمل درهمان فقرات زبور که ترا موجب مزید آکاهی کردد *

﴿ تفسیر الهامی ﴾

عجبتر اینکه صاحب کتاب در ذیل آیات مزبورهٔ زبور از مکاشفات والهامات یوحنا آیاتی در اثبات مدعای خود آورد که همان الهامات یوحنا برهان جداکانه بربعثت نبی موعوداست وبوجهی دلالت برمسیح ندارد تاچه رسد باثبات مدعای مؤلف که می خواهد آیات زبوربآن آشکاری را تأویل بمسیح کند دام خوبی برای خود درست کرد خانه خودرا بدست خویش خراب ساخت *

﴿ یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المؤمنین ﴾

در معیار هفتم ازمیزان اول نیز وعدهٔ بیان آیات مکاشفات یوحنارا کردیم ولیك نقل عبارات یوحنا را در اینجا نیز بیاوریم واین فقرات در فصل نوزدهم مکاشفات است *

آسمان را کشوده دیدم وانکاه اسب سفیدرا دیدم که سوار برآن را امین وصادق میکفتند برای حق استقامت جنك میکند . چشمان او مانند شعلهٔ نار بود . وبرسر افسرهای بسیار داشت واو را نامی بود که بجز او کسی دیکر نمیتوانستی آنرا بخواند . وجبه خون آلودی پوشیده بود که نام آنرا کلام الهی میکفتند . وجماعتهای آسمان بربالای اسبهای سفید باجامه های سفید ولطیف پرندی در پشت سر اومیرفتند وبرای زدن طوایف شمشیر قاطعی از دهانش بیرون می آمد . باعصای آهنین حکومت خواهد کرد . ومعصرهٔ شراب قهر وغضب خدای قادر برهمه چیز را خود فشار میدهد . وبرلباس وران خود نامی دارد بمعنی ملك الملوك ورب الارباب *

نخست از تحریف صاحب کتاب بنیهٔ بنقدی برای تو بکویم که میزان کار آنهارا نیك بشناسی *

این ترجمه را که در اینجا از مکاشفات یوحنا آوردیم از روی دو ترجمه از خود پروتستانها است که یکی را بترکی درسنهٔ ﴿ ١٨٢٧ ﴾

در پاریس از جانب جمعیت انکلیسی چاپ کرده ومیکوید برای انتشار کتب مقدسه در اطراف واکناف انکلستان وسائر ربع مسکون طبع کرده شد . ودیکری را نیز بترکی درسنهٔ ﴿ ۱۸۵۷ ﴾ در لندن ازجانب جمعیت آنجا چاپ کرده ومیکوید که این کتاب باطلاع فلان وفلان تصحیح شده مطبوع ودرانکلستان وسائر ممالك ربع مسکون منتشر کردید . اکنون مقابله کنیم این ترجمه را باعبارا تی که در صفحهٔ ﴿ ۱۸۱ ﴾ میزان الحق خود شان آورده اند *

کذشته ازسایر تحریفات عبارت آخری را که معصرهٔ شراب قهر وغضب الهی را تاآخر باشد در میزان الحق خود چنین نوشت . که میخانهٔ قهر وسخط خدای قادر مطلق را پامال میسازد که معنی عبارت چنان می آید که خدای قادر برهمه چیز را دیکر صفت قهر وسخطی باقی نخواهد ماند که مخلوقی ازمخلوقات تصرف در ذات وصفات قدیم تعالی کرده آن دوصفت را پامال ومعدوم سازد . ومع هذا آن خدا قادر برهمه چیز است حال آنکه در ترجمه های ترکی بجای میخانه در یکی باصق است وبجای پامال میکند چینیه جکدر . ودر دیکری بعوض میخانه معصره است که آلت عصر وفشار دادن انکور وشراب مقصود است وبجای پامال میکند کفته است باصسا جقدر . ومعنی عبارت موافق این دو ترجمه بکلی مغایر ومنافی با ترجمهٔ منقوله در میزان است که مقصود ظاهر کردن آثار سخط وغضب الهی است بقرینهٔ لفظ خدای قادر برهمه چیز خصوصا بقرینهٔ سوق کلام که کفت برای زدن طوایف شمشیر برنده از دهان او بیرون آمده باعصای آهنین یعنی تکیه کاه آهنین وحربهٔ آهنین که همان شمشیر بیرون آمده از حکم وامر اواست حکومت خواهد کرد . ومعصرهٔ قهر وغضب خدای قادر مطلق را خود معصور کرده آثار سخط الهی را در جهان ظاهر کرده انسانهای زیانکار واهل خسران را هلاك خواهد نمود واین عصر در یکی از تفاسیر همان است که در قرآن مجید آنرا یاد فرموده وبآن

قسم خورد *

﴿ والعصران الانسان لفی خسر ﴾

وچون در قواعد عربیه مصدر بمعنی فاعل نیز آید بدلالت انجیل مقصود ازعصر خود حضرت پیغمبری نیز تواند بود که عصر کنندهٔ شراب سخط الهی برای دشمنان دین بود *

بالجمله حیرت از این دارم که ازکجای مکاشفات استدلال برمدعای خود کرد . اکر از لفظ کلام الهی وعبارت جامهٔ خون آلود است زهی بی اطلاعی است پس سایر کلمات را که هیچ مناسبت بمسیح ندارد چه خواهد کرد . میخانه را درست کرد شمشیر برنده یاشمشیر دوسر را که درنسخهٔ اصل انجیل است باعصای آهنین وحکم وحکومت باآن را چه میکند . آن سوار را جامه کلام الهی است که کفت آنرا پوشیده بود پس سوار غیراز آن کلام است وآن کلام جبه آن سوار وحافظ اوازحرد برد وزینت وشرف اواست . آن جبه که کلام خدا ومعجزهٔ باقیه ودائمهٔ آن سوار است بخونریزیها دربر اوماند وکرنه آن جامه را نمیتوانستی باخود دارد . وآن کلام همچنانکه درمقام الفاظ معجز وزینت ومروج دین وشریعت وبیان کنندهٔ احکام خدای بود . درمقام انسانی نیز آن سوار ازل را کلام ناطق الهی دربر بود که معجز تکوینی او بود ورواج دهندهٔ دین او بود ومظهر عجایب ویمین او بود که عدد نام مبارك آنکلام خدا باعدد یمین مطابق بود *

﴿ فسلام لك من اصحاب الیمین ﴾

آن کلام ناطق الهی بدست شقی ترین مخلوقات در حال سجود ومقام مناجات بامعبود ازضربت آن ملعون ازل وابد خون آلود شد *

نام مبارك آن سوار امین وصادق بود که پیش ازظهور وبعثت ظاهری او در عالم اجسام درمیان مردم بصدق وامانت معروف وباین دو نام ولقب ملقب بود *

درجامه وبهلوی آن سوار که برای حق انصاف واستقامت سوار شد

نامی نوشته شده بود یعنی ملك الملوك ورب الارباب . ربوبیت وسلطنت عمومی آن سلطان جهان که بنص قرآن برتمامی موجودات هیئت وربوبیت داشت . وآن ربوبیت کنه عبودیت مطلقهٔ آنحضرت بود در آن جامهٔ که کلام لفظی وتدوینی بود لفظاً مکتوب شد . وآثار بعثت واوصاف وکمالات آنحضرت رابیان فرمودند وبرعالمین نذیر وهادی نامیده آمد ودرجامهٔ که کلام تکوینی خدابود فعلاً وکوناً ربوبیت اوظاهر آمد . وجملهٔ اوصاف وولایت مطلقه اورا آن کلام ناطق الهی مظهر کردید *

﴿ هوصنع الآله والخلق طراً * صنع من کادان یکون الهاً ﴾

بیان ربوبیت مطلقهٔ امکانیه وسلطنت عمومیه آن حبیب مطلق خدای رابنحو اجمال درمعیار هفتم از میزان نخستین ودر سایر بیانات خویش دراین کتاب مستطاب آوردیم . اکر مزید آکاهی را بخواهی مراجعت بکتب ومؤلفات از اهل تحقیق وعلمای دین اسلام نمای *

﴿ والحمدلله رب العالمین ﴾

کاش مرا زبان کویایی میشدوترا کوش شنوایی ومدح آن حمد الهی را که رب جهان وتربیت کنندهٔ پیدا ونهان است بزبان دیکر دراینجامی کفتم *

* غیراین منطق لبی بکشادمی * درمدیحش دادمعنی دادمی *

نی نی غلط کفتم وخطا آوردم این التراب ورب الارباب . کلمات خدای به بیانات جهان وجهانیان محدود نشود ومدایح آن مدح اعظم ونوراقدم بسبحنان امکان واکوان معدو دنکردد *

﴿ قل لوکان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ﴾

﴿ معیار پنجم ﴾

﴿ در زبور صد وچهل ونهم ﴾ بشارت بعثت خاتم پیغمبران وبرخواستن آنحضرت را باشمشیر خبر دادو چنان کفت که . خدای را

بتسبیح نوین تسبیح کویید اورا درمجمع پاکان تسبیح کنید . اسرائیل باآفرینندهٔ خویش فرحناك شودوبنی صیهون بملك خود شادمان کردد . نام او را بدف وطبل ومزمار تسبیح کنند وترتیل نمایند . زیراکه خدای ازقوم خودخشنود است تواضع کنندکان را بااستخلاص شرف وعزت دهد . پاکان بعزت ابتهاج آورند ودرخوابکاه خودشان شادکام شوند . تکبیرهای خدای بردهان ایشانست وتیغ دوسردردست آنهااست . تاآنکه ازامتها انتقام کیرندوآنهارا ادب آموزند . ملوك آنهارا مقید کنند بزرکان آنهارا مغلول سازند . تاآنکه حکم مکتوب را درحق آنهاجاری نمایند . این بزرکی مرجملهٔ پاکان راخواهد بود *

این بشارت درحق سلیمان بن داود نتواند بود که بعقیدت اهل کتاب خدای از اوخشنودنشد بل درنهایت زند کانی دل اورازنان او مایل بغیر خدا کردند . وبعیسی بن مریم نیز تأویل آن آیات جایز نخواهد شد . همانا خاتم پیغمبران وایمان آورند کان باآنحضرت بودند که تکبیر میکفتند وشمشیر دوسر یعنی ذوالفقار در دست ایشان بود وبامر خدای ازدشمنان دین انتقام کشیدند . وجهانرا بشریعت محکمه وناموس دائمی ادب آموختند . سرها وسروورهارا در قید مقهوریت کذاشتند . بزرکان رابزنجیر بیچارکی وخمول مغلول داشتند . وحکم مکتوب خدای را درحق ایشان جاری کردند . واین بزرکی مرجملهٔ پاکان را ازجانشینان آنحضرت بوده وخواهد بود *

﴿ تعلیم وبشارت ﴾

تحریف دادن اهل کتاب بقیهٔ کتب آسمانی را اصلاً وترجمةً پیشتر بیان کرده ایم . وپس ازوضوح دلالات واشارات درهمین بقیه که غفلت کرده وکذاشته اند در تعیین جاهای تحریف وتغییر رجوعی نداریم

که همان محل شاهد در بیان مطلب واثبات مدعا کفایت کند · واین سخن رابکلیت در خاطر خویش نکاهدار ومنتظر بشارت از انکلیون باش *

﴿ درفصل دویم ﴾ از مکاشفات یوحنا است که ازقول عیسی کفته میشود *

لکن اکنون آنچه را که شمادارید تا آمدن من استوار بدارید · آن کسی که غالب شود وجمله اعمال مرا نکاه دارد حکومت برطوایف رابوی دهم · مانندآنکه من از پدرم دریافتم اونیز باچماق آهنین برآنها حکم آورد · وآنان مانند کوزه های کوزه کرخورد خورد بشکنند · وستاره صبح را بوی دهم · کسانیکه کوش دارندبشنوند که روح بجماعت چه کفت *

آن سلطان امم که غالب علی الاطلاق است پس ازمسیح امر نبوت وحکم شریعتاو بشمشیر آشکارشود · وباشمشیر برطوایف حکم کند وامتهارا بشکند وآنهارامانند کوزه های کوزه کر حورد خورد کند وهمچنانکه عیسی از جانب خدای اخذمیکرد حکومت الهی ازعیسی کذشته بوی رسد وعیسی راووا کذارد · واواعمال عیسی را تصدیق کند وحفظ نماید · برخلاف آنچه معلمان دروغ کوی تباه کرده باشند · ستاره صبح که علامت شمس ازل وظهورکلی الهی است · ویك طلوعی ازآن بعلت بشارتی که ازعیسی ظاهر شددر نزدعیسی بود بروی مسلم کردد · وآن ستاره بکلیت در آن حاکم مطلق ظاهر آید · که آن ستاره همان نورنبوت مطلقهٔ او بود واز اوبود که بشؤنات واطوار در انبیاء وابرار بودیعت از اوبود · چون صاحب کوکب باموکب جسمانی هویداشد آن امانت بمالك کل آن اعادت شود وامتثال امر الهی بعمل آید که میفرماید *

﴿ ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها ﴾

﴿ تفسیرواشارت ﴾

درانجیل در جاهای چندعبارت حکومت بعصای آهنین بعبارات مختلفه موجوداست ومادراثنای بیانات کاهی بلفظه وکاهی بتکیه کاه وکاهی بحربه وکاهی بشمشیرازآن تعبیر کنیم وجملهٔ اینها صحیح است · ویکی ازالقاب حضرت نبوی علیه الصلوة والسلام در انجیل همان ﴿ صاحب الهراوة ﴾ است بکسرهاء واین لفظ که بمعنی صاحب عصای ضخیمه وچماقست تعبیر وکنایت از قهاری وغلبه است ومانند این تعبیررا در لسان فارسی نیز موجود داریم که می کوییم فلانکس صاحب چماق است یعنی زورمندو توانا است وغالب وقاهر است · پس عبارت باچماق آهنین حکومت کند تعبیرو کنایت از هیمنت واستیلای حضرت نبوی است که بسبب شمشیر وامر جهاد در شریعت اواست وما برای تفنن در تعبیر بعبارات کوناکون در تفسیرها آورده ایم *

اهل تاریخ نوشته اند که سطیح نام کاهن معروف ازنام آنحضرت بصاحب الهراوه تعبیر کرد · در هنکامیکه درشب ولادت باسعادت نبویه ایوان کسری شکست والی الآن درحوالی بغداد در محل مداین بهمان حال باقی است · وآتشکدهٔ فارس خواموش شد بعدازآنکه هزار سال بود می سوخت · ودر یاچهٔ ساوه خشکید · ومؤبدان درعهدانوشیروان که آنروز پادشاه ایران وبزرکترین سلاطین جهان بود درخواب دیدند که شتران سرکش اسبهای عربان را میکشند ونهر دجله منقطع شد ودرشهرها پراکنده کردید انوشیروان ازظهور این امور سخت بترسید وعبدالمسیح را بنزدسطیح کاهن فرستاد که ازسر وحکمت این کارها آکاهی کیرد · عبدالسلام بشام آمده سطیح را درحال سکرات موت یافت وازاوسؤال کرد سطیح چنان کفت ﴿ اذا کثرت التلاوة وظهر صاحب الهراوة وغاضت بحیرة ساوة وخمدت نارفارس فلیست بابل للفرس مقاما ولاالشام لسطیح مناما یملك منهم ملوك وملکات علی عدد الشرافات وکلما هوآت آت ﴾ وعدد شرافات که کنکره های ایوان کسری

بود ودرليلة الميلاد نبويه منهدم كرديد چهارده بود • كه تازمان خلافت خليفهٔ سيم بهمان عدد ملك وملكه درآنجاسلطنت كردند ويزدجرد آخر آنها بود كه درزمان خلافت حضرت عثمان هلاك شد وتفصيل اين وقوعات دركتب تواريخ مسطور است *

﴿ معيار ششم ﴾

ازبشارتهاى تورية بعثت حضرت نبوى را از اول فصل چهل ودويم ازكتاب اشعيا درطى معيار پنجم از ميزان سيم نوشتيم • اكنون بشارت ديكراز آن فصل را چنانكه درآنجا وعده كرديم در اين مقام بياوريم *

﴿ ازآيات نهم فصل ﴿ ٤٢ ﴾ اشعيا است ﴾

اينك كارهاى نخستين بوقوع پيوست • از حادثات آينده نيز شمارا آكاه كنم وپيش ازآنكه بشود بشما بشنوانم • اى سوار شوند كان بدرياها وساكان وپركنند كان جزيره ها خداى را بيك تسبيح نوين تسبيح آوريد • حمد اورا ازنهايات زمين بكوييد صحراها وشهرها كه درآنها است آوازرابلند كنند • دهكده هاى مسكونهٔ قيدار وساكان كوهستانها ازرؤس جبال كلبانك زنند • خدايرا تمجيد كنند وحمد اورا بجزيره ها رسانند • پروردكار مانند جبارى بيرون آيد • مثل مرد بهادرغيرت را بيدار كند نهيب زند وصيحه كند بردشمنان غالب آيد • زمان بسيارى سكوت كردم وصبر نموده وهيچ نكفتم • ديكرمانند زن زاينده فرياد كنم • هم ويران سازم وهم فروبرم • كوهستان وصحراها را خراب نمايم نباتات انهارا بخشكانم • نهرهارا جزيره ها كنم درياچه هارا خشك كردانم • نابينايان را براهى كه نمى دانندرا هنما شوم • ودرشارعهايى كه آكاهى ندارند آنهارا براه برم • تاريكى را براى ايشان روشنايى كنم • وكجيهارا براستى مبدل سازم • اينهارا درحق

ايشان خواهم كرد و برايشان نخواهم كرفت ﴿ ومأخوذ شان نخواهم داشت ﴾ تاباز كشت كنند • كسانيكه براشكال تراشيده اعتماد ورزند هزيمت و پريشانى تمام خواهند يافت *

بردانايان اسرار آكاهى ونجات يافتكان از تاريكى جهل واضح وروشن است • كه تسبيح نوين وحمد الهى ازهمه اطراف روى زمين عبارت ازظهور شريعت تازهٔ عمومى محمدى است • كه نهايات زمين واهل صحراهاوشهرها وساكان جزيرهها وراكبان بدرياها را حكم آن شريعت غرا وناموس پاك الهى جارى است • وهمه جهان مخاطب بآن شريعت تابنا كنند ومأمور بتسبيح خداى بآن تسبيح جديد وحمد رساوشايان بخدايى او *

دهكده هاى مسكونه قيدار راكه مخصوص بذكر فرمود صريح تعبيرى است لطيف از اينكه حامل آن شريعت الهيه ازنسل قيدار ابن اسمعيل وظهوراوازعرب ودرعرب خواهد بود • كلبانك از رؤس جبال وتمجيد خداى روشن عبارتى است در ظهور تسبيح وتلبيه وتمجيد دراطوار آيين آن پيغمبرپاك كه بربالاى كوهستان وجبال درمكه وبطحا بهنكام اداى فريضه وآداب حج بجاى آورند * ازاطراف جهان ازدرياها وصحراها كذرند وبرآن مكان مقدس رسند • وبامر خداى وخداوند ناموس اعظم امتثال كنند وسخن خدارا كه ميفرمايد ﴿ واذن فى الناس بالحج يأتوك رجالا وعلى كل ضامر يأتين من كل فج عميق ﴾ از جان ودل بشنوند وشريعت بردلهاى ايشان نكاشته آيد چنانكه دركتاب ارميا نوشته شد *

حمد وستايش خدارا بجزيره ها بايدرسانند دراوقات نمازهاى پنجكانه جهاراً تكبيروتوحيد وتمجيد خدا برا بجاى آورند در بلنديهاو پستيها نام خدا را آشكاركند • پروردكار را مظهر جبارى بيرون آمده غيرت را بيداركرد وحكم جهادرا آورد • تاآنكه ويرانيها درجهان پديد آيد وخرابيها ظاهر شود • قالبهاى انسانى كه مانند نباتات صحراها هستند خكشيده ونابديد كردند • براى آنكه

هدایت خدا در جهان ظاهر آید وشوارع شریعت الهیه واضح شود *

خدای صبور توانا پس از آنکه در زمانهای طولانی نارا ستیهای جهان را بسکوت کذراند وصبر کند • بهنکام رسیدن ایام قهاریت برای اظهار دین خدا شناسی ویکانه پرستی وابطال اطوار بیکانه پرستی وبت ستایی وشناسانیدن تباهی عقاید شرك وتثلیث آوازی فوق العاده برآورد • ونهیب زند وصیحه کند تاآنکه به بهادری بردشمنان غالب وقاهر کردد وتاریکیها را باین علبات روشنایی تبدیل ساز دکجیهارا راست واعواجاجهارا مستقیم فرماید • کسانیکه برشکلهای تراشیده اعتماد آورند وبرصورتهای مخلوقات که خدایی آنهارا خود جعل میکنند ستایش نمایند منهزم وپریشان شوند *

میزان الحق درصفحهٔ ﴿ ۱۸۳ ﴾ خواست این آیات را بتأویلات ودلائلی که ازانجیل معلوم الحال دارد بمسیح علیه السلام تأویل کند واهل ادراك را دربطلان دعوی او وبطلان دلائل انجیل او همان متن آیات اشعیا برهان قاطع است ومحتاج به بیانات دیکر نیست • عیسی کدام جباریت الهیه را ظاهر کرد • کی مانند مرد بهادر بیرون آمد، غیرت را بهیجان آورد ونعره زد وبردشمنان غالب کشت • طوایف عرب که مساکن اولاد قیدار بود درجا بااوتسبیح جدید وشریعت تازه برپا کردند • عجب است که آیات دیکر ازباب (٦۰) اشعیا درتقویت سخن خویش آورد که آنها دیکرصریحتر در دلالت بشارات مذکورهٔ اشعیایی برپیغمبر آخر الزمان است • وهمان آیات را بعادت مألوفه خویش در ترجمه تغییر داد ومع هذا اصل مطلب نیزاز آن ترجمهٔ تحریف شده آشکارا شد *

﴿ همانا آیات باب (٦۰) اشعیا است ﴾

انبوهی شتران وجمازه‌های مدیان وعیفا ترا احاطه کنند • همه ساکنان سبا نزد تو آمده طلا وعطرها را آورده تسبیح خدا را ظاهر سازند •

همه کوسفندان قیدار برتو کرد آیند • قوچهای نبایوت ترا خدمت کنند • از روی شوق برمذبح من برآیند عزت خانهٔ خود را عزیز کردانم *

این است برهان مؤلف که میشنوی • ومرا ازاینکونه استدلالات اوسخت عجب آید • که اینکونه استدلالها را صاحبان ادراك مستقیم درکتابی که برای هدایت یا اضلال ملتی مانند اسلام مینویسند هرکز مندرج نتوانند کرد • وبدست خود شان خود را رسوا نتوانند نمود • ودلیل محکم دیکر برطرف مقابل درخلاف قول خود شان نشان نتوانند داد

میزان الحق عبارتهای مذکوره را تغییر داد سهل است که فقرهٔ جمازه های مدیان وعیفا ترا احاطه کنند را چنین آورد که ﴿ کلیسیای مسیحی ﴾ رامستور خواهند کرد حال آنکه خود بخوبی میداند که پروستانها معتقد بکلیسیای ظاهری مسیحی نیستند وحکم معبد های ظاهری را برداشته اندو بمعبدهای معنویه اعتقاد میکنند ودراینصورت میبایست کلیسیاهای معنویهٔ مسیحیه یاجماعت عیسویه را بکوید وجمعیت پروتستانی را قصد کند وآنهم راست نباید که جماعت جماعت را احاطه کند بی معنی خواهد بود *

والحاصل همین فقرات ثانویه از اشعیا مؤکدومبین آیات اولیه است • شتران وجمازه های مذکوره قبائل عرب است وکوسفندان قیدار صریح تعبیراز این معنی است • قوچهای نبایوت رؤسای اقوام است که بانواع خدمت درحضرت پیغمبری ایستاده اند از روی شوق برکوه منا برآیند وخانهٔ خدا وعزت کعبه وبطحارا بیفزایند الی آخره *

صاحب کتاب درصفحهٔ (۱۸۳) اعتراف بانحصار بعثت عیسی علیه السلام بربنی اسرائیل درطبق مدلول انجیل چنانکه پیشتر اشارت برآن شد نمود • وکفت که دهکدهٔ مسکونه قیدار درآیات مذکورهٔ اشعیا طوایف عرب است ومع ذلك چنانکه شمعون الصفا کفته بود بتبعیت برمعلمان واهل تأویل کرده آیات باب (٦۰) اشعیارا

قرینهٔ دلالت آیات مزبوره درفصل (٤٢) کتاب اشعیا بعیسی کرد ۰ وبحمد الله که آیات مزبوره درمد نظر مااست وسبك عبارات وکلامها ولحن مقال را ارباب زکاوت وفطانت بآسانی دانند وآمدن عیسی در روز آخر که در انجیل نیز کفته شده است هیچ ربطی بمضامین آیات مذکوره درهرسه فصل کتاب اشعیا ندارد ۰ وشیوع دین مسیحی در دنیا بعدز دانستن مقدمات مطلب ومنحصر داشتن خود آنجناب بعثت خودرا به بنی اسرائیل ازسخنانی است که بجز ازجاهلان بی سعادت فریب بآن نور زد *

شیوع دین مسیحی رانکفت کداماست ومقصود ازآن را معلوم نکرد ۰ باآنکه اولا مسیح صاحب دین جدا کانه نبود برای تأکید وتأیید شریعت موسویه آمد چنانکه خود شان ازانجیل کفتند ۰ ثانیا اکر مقصود شایع شدن طریقهٔ مستحدثهٔ پروتستانی درروی زمیناست آنهم کهباتفاق جمله اهلادیانو بتصدیق فرقه های عیسویان خارج ازعیسویت ودین عیسیاست ۰ وبرمؤلف است که این مدعای خود را مبرهن سازد واین موضوع را معلوم کندتابرسیم بشیوع دین مسیحی درجهان وایمان آوردن طوایف عرب ومساکن قیدار بآیین پروتستانی *

زهی بی انصافی است که آیات واضحة الدلالات برپیغمبر عظیم الشان را بدانکونه تصورات باطله وتخیلات بی اساس بخواهند ابطال کنند ومعانی دیکر دهندازاینقرار یهودان مردمان بادرایت وباانصافی بوده اند *

صاحب کتاب جملهٔ سخنان خود را بریك منوال آورده وبطوربی ادبی وبی انصافی تعبیرات ناشایست ازاسلامیان آورد ۰ واین بنده راشایسته بجزاین نیست که از جواب برسخنان پریشان اوچشم بپوشم ۰ ودرخارج ازمطلب حقیقی سخن نکویم *

درصفحهٔ (۱۸۵) به آیت هفتم فصل بیست ویکم اشعیا اشارت کرده ومیکوید ۰ علمای محمدیه از جهة بی اطلاعی ازکتب مقدسه

آیت مذکوره رابحضرت محمدنسبت داده اند حال آنکه از آیات قبل وبعد معلوم میشود کهآن آیات ربطی بحضرت محمد ومسیح ندارد ۰ بلکه بیان خرابی شهر بابل است وآن درسواریکه یکی راکب حمار ودیکری راکب جمل بود وآیت اشعیا دلالت برآن داشت ایلغار سپاه کیخسرو بود که برباابل حمله آوردند وتسخیر نمودند

عبارات کتاب اشعیا راچنان پریشان آورد که اصل مطلب از میان رفت وپس ازآن بخیال خود معنی نمود۰ ودوسوار راباابلشکر کیخسرو معنی کرد واسلامیان رابه بیخبری ازکتب آسمانی منسوب داشت

آیت کتاب اشعیا چنان است که دوسوار راکه یکی راکب حمار ودیکری راکب جمل بود دید ۰ واین مشاهده را اشعیا بعالم رؤیا نسبت داده ۰ خراب شدن شهر بابل رابدست عساکر پادشاه ایران کهمداین یعنی فارس ۰ وسمت شرقی ایران وعیلام یعنی آدربایجان وطرف غربی را مالك بودخبر میدهد ۰ تاآنکه درآیت نهم میکوید آن دوسوار آمدند وندا کرده کفتند افتاد بابل افتاد وبتهای خدا های آنها شکسته شده برزمین آمدند *

اسلامیان دوسوار را برحضرت نبوی وجناب مسیحی تفسیر کردند که درعالم مکاشفه براشعیا ظاهرشدند ۰ ودویست سال تقریبا بخراب شدن بابل مانده بود که اورا آکاه ازخرابی آنجا وسرنکون شدن بتها داشتند *

درنزد اهل حقیقت که روح معانی را ازالفاظ دریابند واضح است که مقصود ازخراب شدن بابل وشکسته شدن بتها واصنام وآلههٔ مصنوعی در رؤیای اشعیایی تعبیر ازتمهید مقدمات انکسار شوکت آیینبت پرستی است کهدرآنروز شهر بابل مرکزبت پرستی بود ۰ اکرچه بدست پادشاهان ظاهری باشد کهخدادین خود را بهرقسمی تأیید فرماید ۰ وتعبیر راکب الحمار ازعیسی عبارتی است که انکار آنرا بجز غیرمنصف کنند وراکب الجمل بغیر ازحضرت پیغمبر نتواند بود کهآن دو بزرکوار برای برداشته شدن آیین بت پرستی بودند واشعیا را

از ظهوریك مقدمهٔ نزدیك آن امر آگاه داشتند *
پس از فهمیدن این مطلب ومراجعت بترجمه هایی که خود شان در کتاب اشعیا کرده اند . سخنان وترجمه های محرفهٔ مؤلف را که درصفحهٔ مذکوره نوشت بنظر دقت نگاه کنید . تا آنکه پایه بیان اوآشکار شود وبی اطلاعی او واطلاع کامل علمای اسلام از کتب مقدسه وتحریفات واقعه درانها واز تأویلات باطله مأولین کالشمس فی وسط انهار پدیدار وآشکار گردد *

معیار هفتم

انجیلیان برخلاف بشارت واوامر صادره ازجانب مسیحی بعلت غلبهٔ جهل ونادانی در آنزمان وسبب بسیاری کدورات در آن اهل همتها بر تغییر بشارتهای مسیح برظهور امر پیغمبر آخر الزمان گماشتند . وجملهٔ آن بشارتها را اصلا وترجمة ازمیان برداشتند . ولی چون حجت خدا بهمه جایی باید برسد ومخلوق ناتوان امر حق ومقصود الهی را بکلی باطل نتواند کرد * والله غالب علی امره * این است که باهمهٔ دست کاریها که در انجیل کردند وتحریفها که اصلا وترجمة وتفسیراً وتأویلا نمودند . شواهد بسیار در بقیهٔ انجیل حاضر باقی ماند . واگرچه در ترجمه ها از ترس اسلامیان بملاحظهٔ اینکه حجت برآنها نشود نیاوردند بازآیاتی چند که بجزئی تأمل دلالت آنها بربشارت پیغمبری ظاهر است در همین ترجمه ها مندرج گردید . چنانکه بعضی ازآنها راشنیدی ویك جمله دیگررا بزودی دراین نامه خواهی دید . واین مطلب برهان قوی برآشکاری امردین اسلام است *

* یریدون ان یطفؤا نورالله بافواههم والله متم نوره *
* ولوکره المشرکون *

عیسی علیه السلام نمازی را که تعلیم کرد وما از انجیل در معیار هشتم

از میزان دویم ترجمهٔ آنرا آوردیم شاهد است براینکه عیسی همچنانکه بشارت میداد برظهور شریعت حقه وبطلان امر بت پرستی وشکستن شوکت جهالت وبیگانه پرستی که بسبب شمشیر اسلام میبایستی بشود این مطلب را جزء نماز خود کرد . وامت را نیزامر نمود که همه اوقات ازخدای درخواست کنند که آن ظهور ملکوت خدا چنانکه درآسمان است در زمین هم چنان گردد . ومقصود مسیح علیه السلام نه تنها درخواست قولی ولفظی بود بل تمامی امت را امر کرد که وصایا وبشارات وتعلیمات آنجناب را حفظ کنند وتوبه نمایند . ومنتظر برظهور ملکوت سموات که آثار توحید وخدا شناسی وهویدا شدن اطوار اسماء وصفات الهیه دربنی آدم بطوراکمل بود بشوند . ومعاونت بصاحب آن ملکوت خدا بسبب ایمان واطاعت خود شان کنند ومقدمات آن ظهور ملکوتی را روز بروز محکم دارند *
درآغاز سخن * درفصل سیم انجیل متی است * که یحیی علیه السلام بمردم اندرز میکرد ومیگفت توبه کنید که ملکوت آسمانها نزدیك است *
* درفصل چهارم متی است * که عیسی ازآنروز آغاز به نصیحت دادن نمود وگفت توبه نمایید که ملکوت سموات نزدیك است *
چون بعثت عیسی علیه السلام را برگشتند کان خانهٔ اسرائیل میدانی این است که در * باب دهم * انجیل متی دوازده کس حواریان خود را مأمور بدعوت فرمود وچنان دستور العمل داد که بسوی گوسفندان گم شدهٔ خانه اسرائیل بروید وچون بآنها رسیدید پند بدهید وبگویید ملکوت آسمانها نزدیك است *
* درفصل نهم انجیل لوقا است * که عیسی حواریان را جمع کرده وایشانرا قادر وتوانا برجملهٔ شیطانها نمود وبردفع امراض مأذون داشت وآنها را برای دعوت وندا بملکوت الهی وشفا دادن

ناخوشیها فرستاد *

﴿ در فصل دهم انجیل لوقا است ﴾ که با آنها بگوید ملکوت آسمانها برشماها نزدیك شده است ونیز ﴿ در آیت یازدهم است ﴾ ولی به تحقیق بدانید که ملکوت سموات نزدیك برشماشده است . ومانند این عبارات در همین انجیل حاضر که ترجمه های آنها را بهر زبانی چاپ کرده اند موجود است *

اکنون مقصود ازاین بشارت یحیی وعیسی ودوازده نفر حواریان باهفتاد کس که میگویند ازجانب مسیح مأمور بدعوت شدند چه بود . هرگاه مقصود آمدن عیسی بود در بشارت یحیی موجه میشود . لکن بشارت خود عیسی و بشارت دادن تلامیذ آنحضرت برای هوشمندان باشکاری میفهماند که ملکوت کلیهٔ الهیه را بشارت میدادند . یعنی عیسی ظهور امر عظیمی را مژده میداد واز آمدن بزرگواری که حامل ومظهر ملکوت کلیهٔ الهیه است جهان راآگاه میساخت . وملکوت خداوندی وعزت وسلطنت آسمانی در زمان عیسی وپس ازآن ظاهر نشد مگر بظهور پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام . که بسبب آن بنیان کفروبت پرستی ازروی زمین برانداخته شد . واساس جهل ونادانی منهدم گردید . توحید حقیق صانع ازل در جهان ظاهر آمد . مدح وحمد خدای متعال بشایستگی آغاز بانتشار در ارکان زمین نهاد . مدارك ومشاعر تغییر یافت . شریعت محکم الاساسی که حاوی برتمامی احکام وحدود الهیه بود مقرر شد . والحاصل ملکوتی که مسیح وتلامیذ آنجناب جهانیان را مبشر بآن میداشتند بجزازظهور امر خاتم انبیا چیز دیگر نتواند بود . وهرچه تأویلات دیگر در این بشارت بیاورند ازروی بی انصافی باشد . این است که عیسی قبول نکردن آنگونه امتان وصایای او را وپنهان کردن ایشان بشارتهای انجنا را دانست وچنانکه درانجیل متی در ﴿ فصل ٢١ ﴾ گفته اند بایشان فرمود . بدین جهت است بشما میگویم که ملکوت

الهی ازشما برداشته شده بامتی داده خواهد شد که میوه های آن باغ رابثمر بیاورند یعنی میوهٔ آن را یانع ورسیده نمایند *

مسیح علیه السلام برای ملکوت الهیه مثلها آورده، وبحواریان فرمود . بجز شماها دیگران سر وحقیقت آنرا نمیفهمند . ودر ظاهر سخنی میشنوند وگاهی بحبه وزرع وکاشتن وبزرگ شدن آن تشبیه آورد . وگاهی بباغی تمثیل ازآن گفت *

﴿ در قرآن در سورة الفتح در وصف مؤمنان میفرماید ﴾

﴿ ذلك مثلهم فی التورية ومثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه ﴾
﴿ فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار ﴾

حضرت نبوی صاحب الملکوت علیه الصلوة والسلام نیز در اشارت بآن ملکوت میفرماید . منم ریشهٔ آن درخت الهی . وسرور نخستین ازدوازده سرور مبشر بابراهیم ساقهٔ آن درخت است . وامامان وسروران دیگر شاخهای آن درختند . وتابعان وپیروان ما برگها وورقهای آن درخت هستند . وعلوم ماثمرهٔ آن شجرهٔ الهیه است *

اما معنی لفظ ملکوت که بجز درحضرت ختمی مآبی وشریعت ودین او مصداقی بطور اتم نداشت این است . که ملکوت صیغهٔ فعلوت ازملك است واووتا برملك افزوده شده است وبمعنی عزت وسلطان ومملکت است وملکوت بالا تراز ملك است . وگفته اند که ملکوت بعداز جبروت است وجبروت بعد از لاهوت است *

پس عزت وسلطان خدای بموجب بشارت مسیح وانکلیون وبشارت حواریان واصحاب عیسی علیه السلام وباستجابت دعای ایشان که در نمازها میکردند در زمین ظاهر شد چنانکه در آسمان بودی . لکن چه فائده که معلمان ومأولان راه عیسی را تغییر دادند واوامر او را مهمل گذاشتند ونگذاشتند چنانکه مقصود الهی بود ملکوت

سموات در روی زمین آنچنان ظاهر کردد *
نمیدانم در روز جزا جواب مسیح را چه خواهند کفت وازاین همه ظلمات وکدورات که بسبب مخفی داشتن آنها بشارات عیسی را و بیرون رفتن آنها از طریقهٔ حقیقیه که عیسی بآنها امر کرد در روی زمین باقی ماند وشایع شد چکونه عذر خواهند آورد ۰ وازعهدهٔ وبال کراه شدن هزاران هزار بندکان خدا درهرقرن وزمانی بچه قسم توانند برآمد ۰ تمامی او زاد برعهدهٔ معلمان هواپرست وریاست طلب وجاه جوی خدای نشناس است که درهرقرن وزمانی همه فتنها از آنکونه رؤسا ومتبوعان هواپرست در روی زمین برپاشد ۰ وعوام ضعفاء که ازعقل وادراك دور بودند بسخنان آنها فریب یافتند وفردا درمحضر الهی عذری پیدانتوانند کرد وخواهند کفت *

﴿ ربنا انا اطعنا سادتنا وکبرائنا فاضلونا السبیلا ﴾

الآیه

﴿ معیار هشتم ﴾

از بشارات انکلیون درحق ظهور صاحب الملکوت که بچماق آهنین سلطنت الهیه را در زمین ظاهر داشت آیاتی است که درانجیل یوحنا باقی است ۰ واکنون پس ازدستکاری درترجمه ها نیز اسلامیان را حجت باهره درالزام خصم است ۰ وآیات مزبوره در ﴿ فصل چهاردهم یوحنا ﴾ است که ذیلاً ثبت میکنیم وتفاسیر آنهارا از روی حق وراستی بیان می نمایم *
مسیح علیه السلام درهنکام نزدیکی رفتن خویش ازاین عالم کفت *
اکرمرا دوست میدارید وصیتهای مرا حفظ کنید ۰ ومن از پدر درخواست میکنم که پارقلیط را دیکر بسوی شما فرستد که دائما درمیان شما باشد ۰ روح حق را که جهان نتواند پذیرفت زیرا که اورا نتواند درك نمود ونتواند دید ۰ ولی شما آنرا درصورتی

توانید دید که درنزد شما قائم باشد ودرمیا شما باشد ۰ من شمارا بلاعقب نمیکذارم من نیز بشما خواهم آمدبعد ازچندی اززمان ۰ دیکرجهان مرانه بیندلکن شما که بزندکی من زنده باشید مرا می بینید آنکاه میدانید که من در پدرم وشمادرمن هستید ومن درشماهستم ۰ دوست دارندهٔ من کسی است که وصیتهای مرا اخذ کند وحفظ نماید ۰ وکسی که مرا دوست دارد محبوب خدا شود ومن نیز اورا دوست دارم وخود را براو آشکارکنم ۰ یهودا امانه اسخریوطی بوی کفت که ازظاهر کردن خودت برما وظاهر نشدنت برجهان چه میخواهی بکویی ۰ عیسی جواب داد و بوی کفت که اکرکسی مرادوست دارد کلمات مراحفظ کند وپدرم اورا دوست بدارد مانیز بسوی اوآمده دروی تمکن یابیم ۰ آنانی که مرا دوست ندارند سخنان مرا حفظ نخواهند کرد ۰ وسخنی که میشنوید ازمن نیست بل ازپدری است که مرا مبعوث کرد ۰ من درحالتیکه درمیان شما بودم اینهارا بشما کفتم اماپارقلیط ﴿ یعنی روح القدس ﴾ که اورا پدر بسمهٔ من خواهد فرستاد همه چیزرا اوبشما خواهد آموخت ۰ وجملهٔ آنچه را بشما کفته ام بخاطر شما خواهد آورد ۰ ومن سلام را بشما وامی کذارم ۰ وسلام خودم را بشما میدهم ۰ امانه چنان سلامی که جهان میدهند ۰ دلهای شما باضطراب نیفتد وترسناك نشوید ۰ شنیدیدکه من بشما چکونه کفتم من میروم ونیز بسوی شما خواهم آمد ۰ اکرشما مرا دوست میداشتید ازاینکه کفتم بسوی پدر میروم شادکام میشدید بعلت اینکه پدرم ازمن بزرك است ۰۰ اکنون من پیش ازآنکه واقع کردد بشما بیان کردم تاآنکه درهنکام واقع شدن ایمان بیاورید ۰ من بعد ازاین باشما سخن زیادی نخواهم کفت زیرا که سلطان این جهان خواهدآمد ۰ وازآنچه او راهست چیزی درمن نیست ۰ ولکن جهان بدانند که من پدررادوست میدارم وآنکونه که پدر برمن امر کرده بود آنچنان کردم ﴿ یعنی امر خدای را درتبلیغ این بشارت بجای آوردم ﴾

در آخر فصل (۱۵) یوحنا است لکن پارقلیطی که بشما از جانب پدر فرستاده میشود یعنی درزمانی که روح حق از پدر صدور یابد برای من شهادت خواهد داد شما نیز شهادت بدهید زیرا که شما از نخست بامن هستید *

در فصل (۱٦) یوحنا است لاجرم بجهة اینکه من این سخنان را بشما گفتم قساوت دلهای شمارا پر کرد . لکن من بشما براستی میگویم و برای شما نیك است که من بروم بعلت اینکه اگر نروم پارقلیط برای شما نخواهد آمد . ولیك چون من بروم او بر شما فرستاده شود ودر زمانی که او بیاید جهان را بجهة معصیت وعدالت وحکم الزام نماید . اما گناه بعلت اینکه بر من ایمان نیاوردند . واما عدالت بموجب اینکه من بسوی پدر میروم وشما دیگر مرا نخواهید دید . واما حکم بجهة اینکه سلطان این جهان مدان ومحقر شده است . سخنهای گفتنی بشما بسیار دارم لکن شما اکنون تحمل آنرا نتوانید داشت ولی هنگام آمدن آن روح حق او شما را بر همه چیز ارشاد کند وبشما از آینده ها خبر دهد واو مرا تمجید کند . زیرا که اواز آنکه از آن منست اخذ کرده بشما خواهد آموخت *

نیز در فصل مزبور بعد از آنکه سخنان مسیح را در خصوص غیاب خود وظهور خود بعد از چندی از زمان شنیدند بهمهمه افتاده معنی آن سخنان را از همدیگر میپرسیدند مسیح گفت *

حقا وحقیقة بشما میگویم که شما ناله وفریاد میکنید اما جهان مسرور خواهد شد . شما متألم میشوید ولی غم شما بشادی مبدل خواهد گردید . زن در هنگام وضع حمل در دناك شود که ساعت آن رسیده است فقط بمحض تولید مولود چون انسان بجهان آمده است از مسرت درد را فراموش کند . اکنون شما نیز غمناك میشوید اما من نیز شمارا خواهم دید ودلهای شما مسرور خواهد شد وآن سرور شمارا کسی از شما دور نتواند کرد *

تمام شد آیاتی که از انجیل یوحنا میبایستی آورده شود وبدین تفصیل عبارات

آن را آوردم که رشتهٔ سخن مربوط گردد وازهم نگسلد ومنکران روح حق نگویند که پس وپیش آیات شاهد برمطلب دیگراست . وچون این مطلب درمیان علمای اسلام وعیسویان محل اعتنا گردیده انجیلیان نیز در تأویل وتفسیر کلمات مزبوره قیل وقالها بمیان آورده اند . لهذا تفسیر آیات مذکوره را بطور استقامت در اینجا خواهم آورد

تاسیه روی شود هر که در او غش باشد

تعصب ولجاج را ازخود دورکن وباچشم بینا وگوش شنوا ودل آگاه آماده برفهمیدن انجیل باش . وبدان که هرکس این وصایای آخری مسیحی راحفظ نکرد دشمن مسیح ودشمن خدای مسیح است . اکنون از آغاز آیات انجیل را که نوشته شد یکی یکی بنظر آورده معانی آنها را بفهم *

در سخن اول گفت دوست دارندهٔ من کسی است که وصیتهای مرا حفظ کند که عبارت از بشارتی است که همواره میگفت ودر تالی این سخن نیز بطور وضوح میگوید *

من از پدر درخواست میکنم که پارقلیط را دیگر بسوی شما فرستد که دائما درمیان شما باشد این درخواست همان مسئلتی است که عیسی وتابعان او در نمازها ازخدای میکردند که ملکوت تو در زمین چنان باد که در آن آسمانست وآن روح حق که فرمود جهان آنرا قبول نتواند کرد زیرا که اورا نتوانند دید مطلق ارواح الهیه مقصود است یعنی ارواحی که هدایت جهان باآنها تواند شد . مانند روح من امر الله وروح القدس وروح الامین جبرائیل وروح علی ملائکة الحجب وروح خدایی که از اثر آن درمریم علیها السلام ظاهر گردید وفرمودند وفنفخنا فیها من روحنا وروح الله عیسی وروح نخستین مخلوق خدا وهمچنین ارواح انبیای عظام . که عیسی بیان هادی ونجات دهندهٔ جهان رامیکرد وگفت روح حق را این عالم اجسام برای رفع حوایج هدایت ونجات ازخودشان نتوانند دید که ازاو تحصیل حوایج دین واطوار خدا شناسی را نمایند . ولازم است بنحویکه سنة الله برآن

جاری بود وهست هدایت کنندهٔ بشر از نوع بشر باشد *

﴿ وللبسنا علیهم مایلبسون ﴾

بعداز آن گفت اورامی بینید بعلت اینکه در نزد شماودر میان شماباشد . اما اگر آن روح حق در نزد شما ودرعالم جسم وجسددرمیان شمانباشد چگونه اوراتوانیددیدپس بایداز نسخ بشر پار قلیط بسوی شمابیاید . ومن شمارابلا عقب نمیگذارم یعنی پار قلیط از عقب من می آید من نیز بشما خواهم آمد . یعنی اگرچه آنکه میاید غیرازمن است لکن چون دریك مقامی ازمقامات من واویکی هستیم مانند این است که من خود نیز آمده ام که اتحاد اشراقی وفعلی ووصفی باو داریم *

﴿ متحدجانهای شیران خداست ﴾

در اینجاسخنان باریك ولطیف دارم لکن وقت آن نیست . متن انجیل تنهارا بفهمیم ﴿ ولاتؤتوا السفهاء اموالکم ﴾ دیگر جهان مرانه بیند لکن شما که بحیات من زنده باشید مرامی بینید وانگاه میفهمید معنی اتحاد مرا باپدر که مرابشر خود فرستاده بود واتحاد مراباشما که حیوة معنویهٔ که مظهریت اسماء واطوار خدایی است وبسبب من درشماظاهر گردیده است شمارابعالم اتحادبامن تواندرسانید . زیرا که حفظ کنندگان وصایای من ازمن گفته اند وبامن گفته اندودرمن گفته اندودر راه من شده اند . ومانند آینه ها که زیدمقابل را نمایند بشارات مرانموده وبهدایت وحیوة من هدایت یافته بحیوة دائمیه رسیده اند *

یهودا که غیراسخریوطی است ازاین سخنان مسیح چنان فهمید که آنجناب این سخنان را بموجب مدلولات ظاهریه گفتند . که دیگران مرانمی بینند لکن شماهامی بینید این است که مسیح چنان معنی کرد که دوست من دوست شخصانی من نیست که این قالب جسدی مرامیخواهید به بینید . وآنرا نتوانید دید . زیرا که آن جسدنیز روحانی خواهدشد . بلکه دوست دارندهٔ من کسی است که کلمات مرایعنی بشارتهایی را که من داده ام حفظ کند ومن دروی متمکن شوم . وسخنانی را که بشما میگویم ازمن نیست بل ازخدایی است که مرامبعوث کرد ومن درمیان شمابودم مأمور؟

آنسخنان را بشما گفتم . لکن ﴿ فارقلیط ﴾ که اورا خدا بهمان نامی که من نامیدم وسمات وعلاماتی که بیان کردم خواهد فرستاد . همه چیز را از علوم اولین وآخرین وعلوم کائنات ومکونات وعلوم ملکوت وملك وناسوت وعلوم جبروت ولاهوت وعلومی که تاکنون بیان آن ازهیچ کدام ازانبیاء ومرسلین نشده است جملهٔ آن چیزها را فار قلیط بشما خواهد آموخت . زیراکه مدینهٔ علمی بجز پار قلیط موعود نیست *

﴿ فان من جودك الدنیا وضرتها * ومن علومك علم اللوح والقلم ﴾

آن پار قلیط بخواطر شما خواهد آورد آنچه را که من بشما گفته ام زیرا که او عالم است بر آنچه من بشما گفته ام ودانا وآگاهست ازآنچه جملهٔ انبیا برامتان خود شان گفته اند . وشاهد است برخلقت آسمان وزمین زیرا که او نخستین موجود درعالم امکان است وتمامی عوالم بوساطت اوآفریده شده اند . ودر روز محشر که انبیاو رسل شهادت درحق امتهای خویش دهند آن مالك ملك وملکوت شهادت برجملهٔ انبیاوتبلیغ وادای رسالت ایشان وجمله معاملات انبیابا امتان خود شان بیاورد *

﴿ فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنابك علی هؤلاء شهیدا ﴾

مسیح پس ازادای تبلیغ بشارت خود درخصوص پارقلیت گفت . سلام برخدمت آنحضرت رابشما واگذار میکنم که بدگانید بتوسط اوصیا واوصیای اوصیای من سلام مرابآنحضرت برسانید . چنانکه در این خصوص از راهبان ومقدسان عیسویان روایات بسیار نقل شده است ودر کتب اسلام وتواریخ وسیر مسطور است . که خدمت آنحضرت رسیده وایمان آوردند وسلام مسیح علیه السلام رابآنحضرت تبلیغ کردند . ویکی ازجملهٔ اوصیای اوصیا سلمان فارسی بود که ازاصحاب کبار آن پار قلیط موعود گردید *

وسلامی که من بشما برای تبلیغ بآنحضرت در نزد شما ودیعت نهادم وشمارا بسلامت ازعیبها ومعاصی وتغیرات خواندم نه ازآن سلامها است که اهل

جهان بیکدیکر دهند بعلت اینکه آن پارقلیط ومن باهم عالمی دیکرداریم که خارج از این جهان ظلمانی است ومن تاظهور امر ﴿ سرور دوازدهم ﴾ از اولادا وحامل یکرکن اعظم ازشریعت اوهستم وهرچه فیض وامداد در عالم آفرینش وایجاد پیدا کردد ازاو بمن رسیده وازمن بنقبا ونجبا وبسایر خلق ازآنجا میرسد وهنکامیکه آن قائم از اولاد طاهرین او ظاهر آید من از آسمان بسوی شما آیم وزارت ورتق وفتق امور جهان و جهانیان بامر او بامن باشد *

دلهای شما مضطرب وترسناك نشود من باز بسوی شما خواهم آمد ٠ اکر شما مرا دوست میداشتید از رفتن من خرسند میشدید بعلت اینکه خدای من یا آن پارقلیط که مرا پدر حقیقی است از من بزرکتر است ٠ ورفتن من مقدمهٔ آمدن او است اکر من نروم او نخواهد آمد ٠ زیرا که از جانب خود درعالم اجسام مرا حاکم وهادی کرد ٠ ومن ازا وهستم وخود اوهستم اودر من است ومن دراوهستم ٠ وبابودن من درعالم جسمانی جهان را دو پیغمبر صاحب دعوت مستقله نتواند بود ومن اکر زمان اورا دریابم بعنوان نبوت دعوت نتوانم کرد زیرا که او خاتم پیغمبران است وغیر ازاو وبعد ازاو پیغمبری نخواهد بود *

این بشارتهارا بشما دادم وقبل الوقوع بشما کفتم بجهة اینکه در هنکام واقع شدن ایمان بیاورید ٠ ومن بعد از این باشما کفتکوی زیادی نمی کنم وزیاده برآنچه کفتم نمیکویم ٠ زیرا که ﴿ سلطان این جهان ﴾ وصاحب ملکوت زمین وآسمان ورب العزة والسلطان خواهد آمد ٠ وازآنچه اورادر مقام تفرد واصالت هست ازجهة ذات چیزی درمن نیست اکرچه من مظهری هستم ازمظاهر کلیهٔ او وظهورات او تماما بامن هست ٠ ولی مظهر را درمقام ذات ظاهر جای نیست وآینه را ازذات زید نصیبی نی ٠ وبجهة ظهور امر او واشکاری جلالت شان متبارك اولازم نبود که سخن زیاد در حق او بکویم ٠ زیرا که او محتاج بتعریف من نیست وچراغ را نرسد که روشنایی آفتاب را نمایندکی کند ٠ لکن برای این

کنم که بدانید وظیفهٔ خودرا در حق آن پدر اداکردم ومحبت اورا ورزیدم وشرط محبت را که امتثال بامر اواست بجای آوردم *

پارقلیطی که از جانب آن پدر است ورب النوع انبیا است وحقایق انبیا ازقطرات نور پاك اواست وتجسم اودراین جهان ظهور کلی اواست ٠ وهمچنانکه فاتح است خاتم ومهیمن بر کل است ٠ در زمانی که ظاهر شود وروح الامین جبرائیل ازآن مقام اعلی صادر وبا آن جسم پاك وحی الهی را بیاورد برمن شهادت دهد ٠ ومرا قبول کند وبپذیرد ٠ زیرا که من آینهٔ جمال وجلال او بودم واورا براستی ودرستی نمودم ٠ شما نیز بایمان آوردن برآن نور پاك وشهادت دادن من بر آن اریکه پیرای عالم لولاك شهادت بدهید ٠ وبدانید که من شهادت خودرا درحق اوادا کردم زیرا که از روز نخست شما بامن بودید وهمهٔ بشارتها وشهادتهای مرا دربارهٔ او شنیدید *

متأثر از رفتن من ازمیان شما نشوید که رفتن من برای شما سودمنداست ٠ واکر من نروم او یعنی پارقلیط بسوی شما با بشریت مخصوصهٔ خود نیاید باید من بروم وزمانی چند شد نیها بشود ٠ وخباثت وملعنت معلمان در وغکوی بعد از من آشکار شود ودر امتحانات وفتنها بیفتند وجهالت وظلمت جهان را احاطه کند ٠ تاآنکه آن پارقلیط بسوی شما فرستاده کردد وچون بیاید جهان را الزام وتوبیخ وغلبه کند ٠ والزام او بجهة کناه ومخالفت شما یعنی مدعیان عیسی پرستی است که از امر من و بشارت من تخلف خواهید کرد ٠ وکناهکار خواهید بود ونیز الزام بعدالت واستقامت کند زیرا که من بسوی پدر میروم وشما مرا نخواهید دید ٠ ومع ذلك برخلاف رضا وامر من تخلف ازاطاعت پارقلیط کنید ومیکویید ما مسیح رامیشناسیم وبس ٠ حال آنکه حکم دعوت من باطل شد ومن ازاینجهان رفتم وکسی مرا نتواند دید مکر بحفظ وصیت من وانتظار وقبول آنکسی که براو شهادت دادم ٠ وشما اورا وخلیفه های او وسرورهای موعود ازنسل اورا وحواریان اورا خواهید دید وبدین جهات که ظاهرا دعوی ایمان برمن نمایید

وفی الحقیقة انکار مرا کرده اید ووصایای مرا متروك داشته اید . بعدالت وحکم شما را الزام ومغلوب سازد و بر شما توبیخها وعارها بگذارد *

سخنهای بسیار دارم که بشما گفتنی است لکن آنرا حامل نتوانید شد . واگر بگویم یا متحمل نمیشوید ویا آنکه حمل ونقل آن با آن زمان سعادت واهل آن زمان برای شما مقدور نگردد . زیرا که جهل ونادانی جهان را فرا گیرد واوصیای من مخفی و پنهان شوند ومقهور ومظلوم ومقتول گردند . معلمان ومأولان جهان را گمراه کنند وآن سخنان من ازمیان بر داشته شود *

باوجود آمدن پار قلیط وآمدن روح القدس وروح الأمین ازجانب خدای بسوی او لازم نیست که باینحال آن سخنان رابشما بیان کنم زیرا که او بهترین بیان کنندگان است واوشما را برهمه چیزی ارشاد کند واز آینده ها وغیوب تمامی اشیا شما را آگاه سازد *

مرا تمجید کند وطوری بیان حال مرا کند که باعث عزت ومجد من گردد . نه مانند شما که برخلاف رضا وامر من رفتار کنید وباوهام باطله درحق من سخن گوئید که باعث تذلیل من شوید . شراب را که خدا نهی ازآن کرده است خون من مینامید . نانی را که هرحیوانی وهر کافری آنرا میخورد گوشت من میخوانید . ومانند این عقائد باطله درحق من میگوئید . وخدای واحد را که من برای اثبات احدیت وصمدیت او مبعوث شده ام مانند مشرکان ثالث ثلثه وصاحب اولادش دانسته . تذلیل احدیت الهی را می کنید . ومرا خوار وذلیل میسازید . ولی تمجید شایسته مرا آن پار قلیط ظاهر کند . وهرچه درحق من گوید از روی حق وصدق باشد زیرا که ازآنکه من ازاو اخذ کرده وبشما گفتم اونیز ازآنجا گوید . که مبدء کلی ما بجز ازیکی نیست وهردو از جانب خدا گوییم *

تلامیذ عیسی که از سخنان او درخصوص آمدن خودش بطور

تعمیه والغاز گفت بهمهمه افتادند ومعانی آن کلمات را ازهمدیگر پرسیدن گرفتند مسیح گفت *

شما غمناك میشوید اما جهان بسبب آمدن پار قلیط شادمان خواهد گشت . وغمهای شما مبدل به بهجت وشادکامی گردد . این جهان را انبیا تربیت کردند وجنین الهی که میبایست متولد شود در چهار شریعت بتوسط آدم ونوح وابراهیم وموسی بدرجهٔ عظامیت یعنی استخوانی رسید ودر زمان من هنگام اکتساء لحم وولوج روح شد . وآن مولود جان گرفت وبدین موجب من روح الله شدم وزمانم از آن چهار برتری جست . تاآنکه در زمان پار قلیط موعود مولود بوجود آید وانسان حقیقی تولد یابد . وشریعت او بعلت تغییر نیافتن موضوع حکم ابدی وداعمی شود . پس بسبب تولد آن مولود همهٔ غمها یکسو گردد . وجملهٔ تعب ومشقتها که انبیا واولیا در تربیت آن مولود اعظم کشیدند فراموش آید . شما نیز غمناك نشوید چنان نیست که من بکلی ازمیان رفته باشم بلکه همراه پار قلیط خواهم بود وشما را خواهم دید وشما مرا نخواهید دید . دلهای شما بسبب آن مولود پاك مسرور گردد . وآن سرور را کسی ازشما دور نتواند کرد که ارادهٔ الهیه بر تولد آن مولود تعلق گرفت . باید بجهان بیاید وبزرك شود وبمرتبهٔ کمال عقل بسبب تربیتهای ظاهر وباطن بااسباب نزدیك ودور جهان را کامل کند . وشایستهٔ این نماید که عقل عالم اکبر یعنی ﴿ سرور ثانی عشر ﴾ همراه مسیح که وزیر او است ونیز جان جهان است در این عالم هویدا گردد . وجملهٔ بشارات کتب مقدسه که بطور صحیح وراستی نوشته شده است تمامیت پدید کند *

این است مجملی از آیات را تفسیر کردیم . وباهمه اجمال سخنان باریك ولطیف از نمونهٔ آن کلمات آورده شد . که مسیح برای اصحاب خویش بملاحظات چند بیان نفرمود . ووعدهٔ بیان آنها را بپار قلیط داد . ورشحی از رشحات قطرات دریای علوم واسرار

که ازآن مدنیهٔ علم الهی بواسطهٔ ربانیان وجانشینان سرور ان دین پاك بامثال این عبد ناچیز قلیل البضاعه رسیده ۰ این بنده نیز بجهة نداشتن مجال ونیافتن اقبال از جانب دل پرملال کمی از بسیار برای یادآوری برادران روحانی در این نامه آوردم ۰ واکنونرا همینقدر برای ارباب درایت کافی تواند بود *

﴿ فار قلیتا ﴾

املای فار قلیتا بفا وباء فارسی در اول وطا وتا در آخر جایز است واملای مخصوصی ندارد که معرب شده و در عربی فار قایط است ودرفارسی پار قلیط وپار قلیت میشود *

لفظ فارقلیط معرب ازلفظ یونانی است که بمعنی ﴿ احمد ومحمد ومحمود وستوده ومصطفی ﴾ وبیك ملاحظه بمعنی تسلی دهنده وامداد کننده ووکیل است *

لفظی که ازعبارت عیسی علی نبینا وعلیه السلام دراینمورد صادر شد بلغت عبرانیه است ۰ وعیسی بجزاز عبرانی سخن بلغت دیگر نگفت که لسان خود وقوم خود بود ۰ و بعد از عیسی که اختلاف درشمعون الصفا کردند ۰ واختلافات درمیان فرقه های عیسویه پیداشد ۰ وهرج ومرج دردین خدای ظاهر گردید ۰ واصل انجیل که بلفظ عیسی بیان شده بود بکلی ازمیان رفت ۰ چهار کس که متی ولوقا ومرقس و یوحنا باشند درضمن تاریخ بعثت و رفتار عیسی تاروز رفتن ازمیان آنها کلماتی ازعیسی نقل کردند ۰ که بعضی ازآن کلمات ازبشریت عیسی بود یعنی نسبت باقتضاءات عالم جسمانی داشت ۰ وبرخی ازجنبهٔ الوهیت که بواسطهٔ روح برآنجناب روح اللهی میرسید ۰ وحقیقت انجیل همان قسم ثانی بود وآن چهار تاریخ بعلاوهٔ نامه ها ورساله ها وغیرآنها که بحواریان ومعلمان دیگر منسوب گردیده است بمرور زمان درمیان ملت عیسویه بانجیل معروف گردید وازراه

مجاز مجموع آنها را انجیل نامیدند وعلامت مجاز صحت سلب است بقاعدهٔ اصولیه *

چون یوحنا آنچه درحق بشارت احمدی صلوات الله علیه ازمسیح شنیده بود درانجیل خود درج کرد وپنهان ننمود ۰ وآن انجیل بدست جاهلان عیسویان صاحبان هواوشهوات که نام خود شان رامعلم گذاشته بودند وبدست یهودان که ظاهرا ایمان بعیسی علیه السلام آورده بودند افتاد ۰ وبسبب میولات نفسانی واسباب وعلتها که بعضی از آنهارا دراین نامه شنیدی بنای هر گونه تغییروتحریف را گذاشتند ۰ همچنانکه امروزنمونهٔ آن تحریفات را از پروتستانها برأی العین مشاهده میکنی که باوجود طبع ونشر کتب عهدین که بهر زبانی مکررا ترجمه کرده وطبع می نمایند دوترجمه پیدا نتوانی کرد که باهم مطابق باشند ۰ پس دران زمان که مردم نادان بودند ونسخه های کتب کمیاب بود وکار در دست بیباکان افتاده بود بهبین چه چیز نمی توانستند بکنند ۰ والحاصل دامن این سخن را برچینیم که ازمطلب بازنمانیم *

لفظ یونانی پارقلیط ﴿ پیرکلوطوس است ﴾ و بمعنی ﴿ احمدومحمد ومحمود ومصطفی ﴾ می آیدوتحریف کنندگان آنرادر نوشتن ﴿ پارا کلیطوس ﴾ کردند یعنی تسلی دهنده ومعین وممد ووکیل و بنابرهردو معنی مطلب مبرهن است *

﴿ ازالهٔ وهم ﴾

مخاطبات مسیح درآیات مذکوره همه بلفظ شما است که اصحاب آنجناب باشند ۰ دورنیست بعضی ازناقصان توهم کنند که آن اشخاص تازمان حضرت ختمی مآب زنده نبودند که این بشارتها ووصایای عیسی باآنحضرت راست بیاید ۰ چنانکه همین توهم را میزان الحق درصفحهٔ ﴿ ۱۸۷ ﴾ بیان کرد *

کسی که ادنا شعور وآکاهی داشته باشد وازسبك وحی والهامات وکلمات مقدسه اطلاع یابد خواهد دانست ・ که خصوصیت مورد سخن مانع ازعمومیت خطاب نتواند شد ・ ودر کتب حاضرهٔ سماویه از اینکونه تعبیرات لایعد ولایحصی وارد است ・ ودر خود همین آیات مسیح میکوید من بسوی شما خواهم آمد حال آنکه درآخر الزمان خواهد آمد *

اکرازاشتباهکاریهای صاحب کتاب که درمیزان الحق آورد بخواهیم دراین نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد ・ وپس ازآشکار بودن حقیقت کارثمری از ذکرآن تفصیلات برای مانیست وهو شمندان جملهٔ آنهارا بادناتأمل دانند *

درصفحهٔ ﴿ ۹۸ ﴾ کتابش آیاتی از زبوربیست ودویم درحق مسیح ذکر کرد ・ که هرکه زبوررابه بیند خواهد دانست که ظاهرا هیچ ربطی بمسیح ندارد ・ سخنانی است که داود درمناجات خود کوید ومعانی جداکانه دارد وآیات را محرفا از زبور چنین آورد *

تمامی بیند کانم مرا استهزا میکند عبوسی بابها کرده سررامی جنبانند که بخداوند توکل نمود تاکه او رارهایی دهد ・ چونکه ازاومحفوظ است ・ سکان مرا احاطه نمودند ・ وجماعت اشرار دور مرا کرفتند دستها وپاهایم را سوراخ کردند ・ اثواب مرا درمیان خود قسمت نمودند ・ وبجهة لباسم قرعه انداختند ・ وازاین قبیل درذیل کلمات اززبور آورده وبعیسی توجیه میکند وحال آنکه عیسی درآنزمان نبود وزبور اززبان داود است مکرآنکه بمناسبت پدری وپسری کهمیان داود وعیسی بود سخنان داود را ازقول عیسی شمارند ・ یعنی آنچه برپسر میشود بعینه بپدر شده است زیراکه اولاد اجزای آباهستند چنانکه ازآیات قرآنی نیز استنباط میشود که درذم کسانی که کفتند ملائکه دختران خدا هستند فرمود *

﴿ وجعلواله من عباده جزأ ان الانسان لکفورمبین ﴾

از این جهت است که حضرت خاتم انبیا فرمودند ・ هیچ پیغمبری را اذیت وجفا آنچنان نکردند که بمن کردند ・ که یك اشارت بزرك ازاین کلام برواقعهٔ کربلا وشهادت سبط شهید او بود ・ وبدین جهت آنچه زبور ازقول داود درحق مظلومیت خود کفت تعبیر از مظلومیت عیسی تواند بود *

ازاین جهت است که در مخاطبات قرآنی چون یهودان بحضرت پیغمبر عرض کردند که ماایمان آورده ایم بآنچه برمانازل کردیده است وحال آنکه انجیل را انکار کردندوآیت کریمه نازل شدوفرمودند *

﴿ قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین ﴾

ای یهودان اکر شما ایمان آورندکان حقیق بودید پس چرا پیغمبران خدا رابقتل رسانیدید ・ باآنکه یهودان آنزمان پیغمبری رانکشته بودند ・ وبنابکفتهٔ میزان الحق میبایست اعتراض بحضرت پیغمبری کنند ودعواچی شوند ・ که نسبت بیجایی برما دادی ومارا قاتلان انبیاء الله خواندی ・ ولی چون ازموارد سخن بیشترازمؤلف آکاه بودند مجال اعتراض را نداشتند ・ پس اولاد بخطابات پدران وپدران بخطابات اولاد مخاطب میشوند ・ واین پدری وپسری مدخلیتی بعالم ظاهر تنها ندارد زیراکه ابوت وبنوت معنویه اقوی ومحکمتراست *

پس درمخاطبات عیسی مطلق ایمان آورندکان بآنجناب مقصوداست ・ کسانیکه زمان ظهور پارقلیط را دریابند ویا آنکه به بشارت ونام مبارك اوایمان بیاورند *

ظهور اشتباه ووقوع شك درمدلول لفظ شما درآیات مذکورهٔ یوحنا مرخردمندان را روانخواهد بود ・ معلوم است مؤلف اسلامیان رابسیار نادان شناخت لکن درغلط بزرك افتاد *

﴿ بیان حقانی ﴾

از متن بشارات یوحنا که از کلام کلمةالله عیسی در انجیل خود آورد و بتمامها عبارات وتفاسیر آنهارا شنیدی واضح وآشکار است ٠ که مقصود از آن بشارات آمدن شخصی است که در میان مردم قائم باشد و هر چیزی را با آنها بیاموزد ٠ زیرا که روح را جسمانیان نتوانند دید و ازاو نتوانند تعلم جست ٠ که معلم وهادی هر قومی را از جنس ونسخ آنقوم باید باشد ٠ هرگاه اهل زمین ملائکه میبودند پیغمبری ازملائکه برای ایشان فرستاده میشد و چون بشر هستند هدایت کنندهٔ ایشان نیز میبایست بشر باشد *

﴿ قل لوکان فی الارض ملائکة یمشون مطمئنین ﴾

﴿ لنزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا ﴾

پس بسخن تأویل کنند کان نادان اعتماد نباید جست که خواسته اند آیات مزبوره رابظهور روح القدس که میکویند دررو زعید الخمسین بر حواریان ظاهر شد تأویل کنند ٠ چنانکه در باب دویم از اعمال حواریان نوشته اند که این سخن بر فرض تسلیم تنافی وتناقض بابشارت ازپار قلیط ندارد *

عجب است که صاحب کتاب در صحفهٔ ﴿ ١٨٦ ﴾ میکوید که درهیچ جایی محمد بالفظ روح القدس نامیده و مخاطب نشده است ٠ ونمیدانم مقصودش ازهیچ جاچه چیز است هرگاه دراصطلاح وکتب ومؤلفات خودشان می کوید ٠ راست است همچنان تعبیر وتسمیه نباید درآنها باشد ٠ واکر کتب الهیه رابکوید همین آیات یوحنا حاضر است که آنجناب رابروح القدس نامید باآنکه روح القدس مسدد جملهٔ انبیا بود ولی بوجوه و رؤس و بکلیت ظاهر نشد مکر در حضرت خاتم رسل وصاحب ملکوت الهیه ٠ واکر مقصودش کتب اسلامیان است که میکوید همچنان سخنی در حق پیغمبر خود شان نکفته اند از راه بی اطلاعی از کتب وعقائد اسلامیه میکوید ٠ راست است اسلامیان بهتثلیث معتقد نتوانند شد لکن روح القدس خلقی ازروحانیان از یمین عرش رحمن ومقامی از مقامات حقیقت محمدیه است و از سخنان

سروران دین است که میفرمایند *

﴿ روح القدس فی جنان الصاقورة ﴾

﴿ اول من ذاق من حدا یقنا الباکورة ﴾

﴿ فائده ﴾

در کتب آسمانی وتعبیرات بزرکان دین بعضی عبارات هست که معنی اتحاد دو چیز را بیان میفرمایند لکن همچنانکه آن دو چیز را جهت اتحاد هست جهت تعدد وافتراق نیز میباشد وکرنه دو چیز نمیشدند ٠ وبدینموجب ناقصان وبی ادراکان خاصه بعضی از عیسویان در امر تثلیث واتحاد روح القدس بامسیح یا اتحاد آنها باذات واحد ازل تعالی بخطا وغلط افتادند وازجهة فرق وتمیز آن دو چیز که متحدان کفته میشود بی ادراك ماندند *

پس بدانکه دو چیز را که بیکدیکر حمل کنند فرضا کویند زید آهن است یا عمرو آتش است ازجهة جامعهٔ آنها اتحاد ثابت کردد نه اینکه درحقیقت انسان آهن یا آتش شده باشد *

این اتحاد نسبتی را برهشت کونه تقسیم فرموده اند ﴿ جنسی ونوعی وصنفی وشخصی و اشراقی وفعلی ووصفی ﴾ وهر کدام از این اقسام را تفصیلی از بیان لازم است که این نامه را جای آن نیست و برای نمونه مثالی از بعض اقسام اتحادات برای تو بیاورم ﴿ حمل اشراقی ﴾ مانند اتحاد صورت ظاهرهٔ زید در آینه بازید است که صورت را زید خطاب کنیم ﴿ حمل فعلی ﴾ مانند اتحاد وکیل باموکل ویکی بودن صدر اعظم باسلطان است اکر کوییم صدر اعظم پادشاه است اتحاد ذاتی رامقصود نکنیم بلکه افعال وتدبیر ورأی وصوابدید او بلافرق افعال ورأی وتدبیر سلطانی است ٠ واینکونه اتحاد در تعبیرات شایع وذایع است این است که خدا دوستی انبیا واولیا را دوستی خود نامید مودت ایشان را مودت خود ساخت ٠ رضای ایشان را رضای خویش کفت اسف ایشان را اسف خویش خواند دشمنی با ایشان را دشمنی خویش داشت ٠ وهمچنین جملهٔ اعمال

وافعال که بخدا منسوب میشود در انبیا ومقربان الهی گفته میشود *

نمیدانم اهل کتاب درهمین بقیهٔ کتب آسمانی معانی اینگونه اتحادات را فهمیده ودانسته اند که اتحاد فعلی کدام است واتحاد ذاتی که مستلزم شرك والحاد است کدام ۰ ومع ذلك درامر تثلیث ومانند آن عقائد باطله ظاهر کرده اند یاآنکه این معانی را نفهمیده ازظاهر الفاظ کتابها بغلط افتاده اند *

اما ﴿ حمل وصفی ﴾ پس چنان است که دو کس مثلا درصفتی متفق باشند ولی ذاتا مغایر باشند که آن دو کس رادر آن وصف متحد گویند ویکدیگر حمل شوند ۰ پس اگرعیسی گوید من موسی وابراهیم هستم صحیح گفته است واگر موسی گوید من نوح وآدم هستم راست گفته است که در پیغمبری وتأسیس شریعت وغیرآن متحدند ۰ الحاصل سخن در اتحاد روح القدس باحضرت خاتم الانبیا علیه السلام بود که بدین مقدمات بوجوه چند طریق اتحاد آنجناب باروح القدس وباعیسی وجمله انبیا واضح وآشکار است ۰ وآن حقیقت مقدسه در عالم اجسام باطوار تعینات ظاهر گردیده ومقام تفرد وکلیت او نیز منزه ازتنزل بدرجات نازلهٔ جسمانیان است ۰ ومقام روح القدس را در اواخر این کتاب بخواست خدای خواهی شنید *

﴿ ازالهٔ شبهه ﴾

درخاتمه آیات مزبورهٔ یوحنا که مسیح گفت ﴿ من دیگر باشما گفتگو بسیار نکنم زیرا که سلطان این جهان می آید ﴾ ومعانی آنها را من البدو الی الختم باجمال برای تو گفتیم ودانستی که اهل کتاب از کتب وتفاسیر کتب خود شان بی خبرند ۰ ومیزان الحق بعادت مستمرهٔ خود خواست تأویلی دیگر کند وآیات واضحة الدلالات انجیل را بتأویلات بعیدهٔ نالایق مأول بدارد ۰ این است که در عبارت سلطان اینجهان می آید در صفحهٔ ﴿ ۱۸۹ ﴾ تمهیدات درسخن کرده وخواسته است که رئیس شرور یعنی شیطان را سلطان جهان نماید

بعلت اینکه دید که از تحریف وتأویل درفارقلیط مقصود تمام نشد واین عبارت صریح است درآمدن کسی که عیسی امر او راعظیم میشمارد ۰ وچنانکه گفت پارقلیط شمارا بهمه چیزی ارشاد وتعلیم وراهنمایی میکند میگوید من دیگر باشما سخن زیاد نمیگویم بعلت اینکه مالك وصاحب ملکوت زمین که صاحب عزت وسلطان است می آید ۰ لهذا چارهٔ کارخود راچنان دید که این عبارت واضحه در بشارت پیغمبر را بابلیس رئیس جهان تلبیس تأویل کند ۰ باینکه در انجیل نوشته اند که شیطان بسبب آمدن عیسی مقیدشد ۰ ودرهمین کتاب از کتب آسمانی گوید که عیسی سرمار یعنی شیطانرا خواهد کوبید ۰ وبا اینکه در جاهای بسیار نزدیکی ملکوت آسمان را بشارت داده اند ۰ وبا اینکه شیطان هم درجهان بود وخواهد آمد را بشیطان موجود بوجهی معنی نمیتوان کرد ۰ والحاصل هیچ صاحب شعور باانصافی عبارت مذکوره را ﴿ که سلطان جهان می آید باشد ﴾ به آمدن شیطان که هیچ بمطلب مناسبتی ندارد خصوصاً بقراین کلمات سابقه وقرینه مقام هرگز تأویل نتواند کرد ۰ مگر برادر پسر شیطان باشد وبخواهد تلبیس واشتباهکاری کند یاآنکه خیلی نادان باشد ۰ دلالت آیات یوحنا بر بشارت حضرت خاتم الانبیا چنانکه شنیدی برهوشمندان مستقیم الادراك بغایت واضح وآشکار است ۰ وبکمتر تدبری بطلان سخنان بیهودهٔ صاحبان تأویل وتضلیل روشن وهویدا است ۰ واین معیار را در اینجاختم کنیم ﴿ والسلام علی من ینصف ربه ﴾

﴿ معیار نهم ﴾

ازانجیل یوحنا شاهدی دیگر برای منتظر بودن بنی اسرائیل برظهور پیغمبر موعود بیاوریم اگرچه در انجیلهای دیگر نیز همین مطلب موجود است ۰ ولی ترجمهٔ آنهارا آشکار تحریف کرده اند

چنانکه بزودی آن تحریفات را خواهی دانست *

درفصل اول یوحنا است ﴿ ١٩ ﴾ هنکامیکه یهودان فریسیان ولاویان را نزد یحیی فرستادند که ازاو سؤال کنند که توکیستی شهادت اوچنان شد ﴿ ٢٠ ﴾ اواقرار کرد وانکار نیاورد وکفت من مسیح نیستم ﴿ ٢١ ﴾ ایشان از اوپرسیدند که پس اکنون توکیستی توایلیا هستی کفت نی توآن پیغمبر هستی کفت نی ﴿ ٢٢ ﴾ آنکاه بوی کفتند پس توکیستی که بفرستند کان خویش جواب بریم درحق خویش چه میکویی ﴿ ٢٥ ﴾ وایشان ازاو سؤال کردند که اکنون اکر تومسیح یاخود ایلیا ویاخود آن پیغمبر نیستی چکونه تعمید میکنی ﴿ ٢٦ ﴾ یحیی بایشان جواب داد وکفت من بآب تعمید میکنم آمادر میان شما کسی قائم خواهد شد که شما او را نخواهید شناخت ﴿ ٢٧ ﴾ آنکسی که بعدازمن خواهد آمد آن است که پیش ازمن شده است من لایق نیستم که بند پاپوش او را بازکنم *

﴿ درفصل هفتم انجیل یوحنا است ﴾ بسیاری ازجماعت که آن سخن را شنیدند کفتند که تحقیقاً این همان پیغمبراست ۰ دیکران کفتنداین مسیح است اماآن جماعت کفتندآیامسیح از جلیل می آید مکر توریة نکفت که مسیح ازنسل داود و ازقصبهٔ بیت اللحم مسکن داود خواهد آمد۰ آنکاه درمیان جماعت درخصوص اواختلاف پیداشد *

ازمطالعهٔ فقرات مزبوره آشکار میشود که بنی اسرائیل از روی اخبارکتب وانبیای سلف منتظر پیغمبری بودند که غیر ازمسیح بود وآن پیغمبر چنان عظیم ومعروف بود که در اینکونه مقامات محتاج بذکرنام مبارك آن بعلت اشتهار وبجهة تعظیم نبوده بحرف اشارت از اوتعبیر میکردند ۰ ومیکفتند ای یحیی حال که تومسیح وایلیا وآن پیغمبرنیستی چرا تعمید میکنی ۰ و ﴿ درفصل هفتم ﴾ نیز پس از آنکه حاضران درانجمن عیسی سخن او را درامر دعوت شنیدند اختلاف کردند در اینکه آیاآنجناب مسیح است ویاخود همان

پیغمبر موعود است ۰ ویحیی درفصل اول تمجید آن پیغمبر عظیم الشان را چنان کرد که اوپیش ازمن موجود شده یعنی اول است وآخر خواهد آمد ومن شایسته بندکی او وباز کردن بند پاپوش اونیستم ۰ واین سخن را درحق عیسی نکفت زیرا که عیسی در آنوقت حاضر بود ویحیی او راغسل تعمید داده بود ولیاقت باز کردن بند پاپوش او را داشت ۰ سهل است که خود مسیح درحق او چنانکه درفصل هفتم انجیل لوقا است چنان شهادت داد که من بشما میکویم که درمیان زادکان از زنان بزرکتراز یحیی تعمید کننده پیغمبری نیست امانسبت بملکوت الهی ﴿ یعنی صاحب ملکوت جهان ﴾ آنکه کوچکتر است ازاو بزرکتراست ۰ ونیز یحیی کفت خواهد آمد و بعد ازمن است پس تأویل دیکر در اینجا غلط خواهد بود واین مطلب را درجای دیکر محقق خواهی یافت *

﴿ در فصل (٢٤) انجیل متی است ﴾

این انجیل ملکوت برتمامی جهان وجمله امتان برای اینکه شهادت را باشد باید بشارت داده شود وآن زمان آخر خواهد آمد *

اکر ازنسخه های قدیمهٔ انجیل درمیان میشد تحریف ترجمه هارا برای انجیلیان بیان میکردم ومعلوم میشد که درعبارت آخری یعنی آن زمان آخر خواهد آمد چه کرده اند *

درفصل نهم لوقا عبارتی است که بقرینهٔ انجیل یوحنا ترجمه را تغییر داده اند *

آیت ﴿ ١٩ ﴾ ایشان نیز جواب داده کفتند بعضی تعمید کننده یحیی وجمعی ایلیا ودیکران کفتند از پیغمبران قدیم یکی قیام کرده است یعنی زنده شده است *

﴿ حکایت ﴾

درسنهٔ (١٢٨١) یعنی شش سال پیش از این درحدود ایران ازجانب

دولت مأموریتی داشتم درقریهٔ دیکاله ازدهات ارومی مهمان قسیسی ازنصاری شدم وجمعی ازکشیشان ومعلمان ازفرقه های عیسویان که درآنجاهستند درآن انجمن حاضر بودند ۰ سخن ازبشارت انجیل درحق پیغمبر موعود بعد ازعیسی را بمیان آوردند ونخست انجیل فارسی را خواستم و باب اول وهفتم آنرا باز کرده ازآنها جواب طلبیدم تاکار بحاضر کردن نسخه های چند از انجیل کشید ۰ ازعلمای مسیحیه درآن بزم از قاتولیك وارمنی وکالدانی ونسطوری وپروتستان بودند ۰ وازجمله انجیلها که آوردیم انجیلی بود که درپوست آهو بقلم سریانی نوشته شده بود ولی بعضی ازجاهای آن انجیل سقط شده ودرثانی بازدرپوست نوشته شده وتمام کرده بودند که تاریخ آخر انجیل مزبور که از اوراق تازهٔ او بود نهصد سال تقریبا پیش ازآن تاریخ بود وعبارت یوحنارا که پیدا کردیم معلوم شد که نویسندهٔ آن بنکتهٔ سخن برخورده ادات عهدرا ﴿ که درلفظ آن پیغمبر هستی بود ﴾ حذف کرده ونوشته است ﴿ انوبه وت ﴾ یعنی پیغمبر نیستی *

درآن بزم یوسف نام را که ازمعلمان پروتستانی بود وحسن ظنی برادراك اوداشتم حکم ومنصف قرار دادیم بالاخره اذعان آورد که یك رایحهٔ ازآنچه شما میکویید یعنی منتظر بودن بنی اسرائیل بپیغمبر معهودی مفهوم میشود لکن من باید دراین مطلب بدوقتور پرکنس امریکایی که درآنصفحات رئیس پروتستانها بودمراجعت کرده وبشما جواب بدهم ۰ کفتم سالها بتومهلت دادم که جواب این سخن راتووهمه حاضران از روی انصاف برای من بیاورید و پس ازآن تاریخ بارها بااهل آن مجلس ملاقات کردم وجوابی دراین باب از ایشان نتوانستم پیدا کنم *

﴿ معیار دهم ﴾

میزان الحق پروتستانی بشارت جناب یحیی را که در خصوص حضرت ختمی مآب کفت ودرمعیار کذشته ازانجیل آوردیم ۰ که آنجناب کفت بعد ازمن کسی خواهد آمد که من لایق باز کردن بند پاپوش او نیستم واو پیش ازمن است ۰ ودر دیکر انجیلها نیز باین مضمونها از یحیی دارد کرده اند درصفحهٔ ﴿ ١٩٣ ﴾ خواسته است آنهارا تأویل بعیسی نماید وکفته است نهایت محمدی در اینجا نیز غلط کرده وخلاف بیان نموده اند ۰ و پس ازآنکه جواب این سخن را در معیار سابق فهمیدی وتأویلات آنها را از قبیل اجتهاد در مقابل نصوص مشاهده کردی وحکم کلام شمعون پطرس را که در باب سیم نامهٔ دویم خود در خصوص آنکونه تأویل کنند کان دانستی ۰ غلط کویی وغلط کاری را بهر کدام طرف که ادراك وانصاف تو تصدیق نماید منسوب بدار *

اما آیاتی کهاز انجیل یوحنا بآن تمسك جسته وکفت که بآن دلیل مقصود از آن کلمات عیسی است بشهادت بداهت چنانکه کفتیم عبارت مزبوره از الحاقیات در اصل وترجمه ها است ۰ بعلت اینکه عبارت بعد از من خواهد آمد ودرمیان شما خواهند بود که مطابق بشارت عیسی درحق پارقلیط است ۰ وبقرینهٔ تعمیدیافتن عیسی از یحیی وموجود بودن مسیح درهنکام کفتن یحیی این کلمات را وصاحب وحی جدا کانه بودن یحیی وسایر رفتارهای یحیی در حق عیسی وبقواعد الهیه که مارا در دست است ۰ هیچ اشتباهی در الحاقی بودن فقرات ﴿ ٢٩ ﴾ و ﴿ ٣٠ ﴾ فصل اول یوحنا نخواهد بود *

اما اینکه خود اعتراض آورده وخود بجواب خود خویش را ساکت کرده وکفت ۰ اکرکسی کوید که در این صورت که مسیح در آن وقت موجود بوده پس نسبتباو یحیی بچه طریق میتوانست کفت که بعد ازمن خواهد آمد ۰ جواب این است که یحیی این مضمون را در بارهٔ تعلیم دادن مسیح کفته است چنانکه بعد از آنکه یحیی تبلیغ

رسالت خودرا تمام کرد مسیح خروج نموده تعلیم ومعجزه نمودن شروع ساخت ۰ معلوم است این بیچاره از معنی نبوت ورسالت واز اطوار دعوت وتعلیم آکاهی نداشته است سهل است که از انجیل خود شان نیز بوجهی مطلع نبوده است ۰ بی خطا کفتم از انجیل حاضر خوب اطلاع دارد زیرا که سرمایهٔ کارشان آن است لکن هدایت وارشاد کردن براه باطل را آیین چنان است که نخست در اصل کتب تصرف کنند وکم کذارند وبیفرایند پس از آن ترجه ها را بعبارتهایی که موافق دلخواه است بیاورند وآنکاه اکر مقصود تمام نشود بتأویلات پردازند وباهمه اینها در هنکامیکه آنکونه هدایت اقتضا کند کتب مصدقهٔ خود را نیز فراموش سازند زیرا که مقصود باید بدست بیاید *

الحاصل جواب اورا که برسؤال خود آورد بفهمیم ﴿اولا﴾ راست است یحیی صاحب وحی جداکانه بود ومسیح او را بسیار تمجید کرد وخود صاحب دعوت بود وعیسی واسطهٔ دعوت اونبود یعنی مردم را پس از توحید به نبوت عیسی دعوت نمیکرد همانا وحی الهی باومیرسید ۰ ومع ذلك صاحب شریعت مؤسسه نبود یعنی مطابق آن شریعت بود که عیسی باآن میکرد ودراینحال بودن چند پیغمبر دریکزمان معمول ومتد اول بوده است وبالعکس هرکاه دو پیغمبر صاحب وحی بایستی دریکزمان باشند بجز یکی از ایشان ناطق نتواند بود ۰ زیرا که شریعت بجز یکی نتواند شد این است که عیسی کفت اکر من از میان شما نروم فار قلیط بسوی شما نخواهد آمد ﴿ ثانیا ﴾ از جواب او براعتراض خویش چنان معلوم شد که مسیح مادامیکه یحیی حی بود تعلیم نکرد ودعوت نمود ومعجزات نیاورد ۰ وحال آنکه این سخن بقاعدهٔ مذکوره غلط است ومؤلف باوصف آکاهی از دعوت ومعجزات مسیح در زمان یحیی اسلامیان را بغلط منسوب داشت ! *

﴿ درانجیل لوقا ﴾ که از ابتدای ظهور امر مسیح کرفته

وتعلیمات ودعوتها ومواعظ اورا تافصل هفتم بیان کرده است ﴿ درآیت شانزدهم فصل مزبور کوید ﴾ وبرهمه آنها رعب غالب شد وشکر خدای را بجای آوردند وکفتند که درمیان ما پیغمبر بزرکی ظاهر شده است وخدا نظر لطف خود را بسوی قوم خود انداخت (۱۷) کفتکوهایی که در این خصوص شد بولایاتی که در تمامی یهودا واطراف آن بود منتشر کردید (۱۸) وتلامیذ یحیی از جملهٔ این وقایع باآن جناب آکاهی دادند (۱۹) یحیی نیز دوکس از شاکردان خود را نزد خود خواسته آنها را نزد عیسی فرستاد وکفت بپرسید آن کسی که خواهد آمد تو هستی یاآنکه منتظر یکی دیکر باشیم (۲۰) آن دوکس نزد عیسی آمده وکفتند که مارا یحیی تعمید کننده بسوی تو فرستاد وکفت آن کسی که خواهد آمد تو هستی یا آنکه انتظار او راداشته باشیم (۲۱) وهمان در آن ساعت چند کس را از مرض وعلت وارواح شریره شفاداده وچند کس نابینا رابینا کرد (۲۲) پس عیسی جواب داده بایشان کفت بروید واز آنچه دیده وشنیدید یحیی را آکاهی دهید که نابینایان بینا میشوند ۰ وزمین کیران راه میروند ۰ ومجذومان از علت پاك میکردند ۰ وکران شنوایی میکیرند ومردکان زندکی مییابند ۰ وبیچارکان را انجیل آموخته میشود ۰ یعنی یحیی از این کارها میداند که من دعوی آنچنانی ندارم وبکار بشارت وتعلیم پرداخته مقدمات کار را ترتیب میدهم ۰ واینها همه از ترجه هایی است که پروتستانها کرده ودر اطراف جهان منتشر داشته اند ومع ذلك میکوید عیسی باوجود یحیی تعلیم نکرد وسخن نکفت ومعجزات نمود * پس برای شخص هوشمند در الحاقی بودن فقرات (۲۹) و (۳۰) فصل اول انجیل یوحنا که مؤلف بدآنکونه جواب ناصواب که منافی باآیات مذکورهٔ انجیل لوقا است میخواهد تأویل کند شك واشتباهی باقی نماند *

اکر بخواهیم در جملهٔ سخنان میزان الحق بیانات مفصله آورده

حقیقت کار را آشکار کنیم بذکر دلائل از خارج محتاج نیستم وسراپای کتاب مذکور ازاین قماش است که ذکر شد ونمونهٔ آنرا درهمین نامهٔ پاك مشاهده کردی *

﴿ در انجیل لوقا ﴾ پس از مخابرهٔ یحیی باعیسی که رسولان او بسوی او برکشتند میکوید عیسی شروع کرد بتمجید نمودن از یحیی وبیان اوصاف ومقامات او · وبقدر هفت وهشت آیت مفصله در آنباب آورد وکفت جملهٔ مردم بشنیدن این سخنان اقرار بعدالت الهیه کرده بمعمودیت یحیی تعمید کرفتند · وپس ازاین سخنان بازشروع بتفصیل دعوتها وتعلیمات ومعجزات عیسی مینماید *

نمیدانم لحن مقال وحدود سخن وقراین حالیه برای تو ظاهر کرد که یحیی پیغمبری بود که بی توسط عیسی بأمر دعوت وتعلیم ومقتضیات نبوت قائم بود · وآنکه بعد ازمن کفت خواهد آمد غیراز عیسی بود · یاآنکه باز تعصب اعصاب وعروق ترا فرا کرفته تجمجم درقبول این سخن داری · ولی مارا بجز ازبیان حقیقت کار تکلیفی نیست · ماراستی نوشتیم وبراستی خواندیم واکر چشم تو نابینا واحول باشد برمن حرجی نیست · عیسی بدان جلالت شان که نابینایان را بینا کردی وکران را شنوا نمودی انکار وعناد منکران راچاره نتوانست کرد *

چون دانستی که یحیی علیه السلام درزمان حضرت مسیحی حی وحاضر بود وبامر نبوت ودعوت قائم ودرزبان عیسی ممجد ومعظم کردید · ودرمیان آن دو پیغمبر جلیل الشان مخابرات واقع شد وعیسی نیز درآن حال دعوت وتعلیم میکرد · ویحیی درآن وقت بشارت ازآمدن بزرکواری میداد چنانکه درمعیار کذشته شنیدی وذیلا عبارت انجیل را نیز تبرکا میشنوی · پس بدرایت وادراك منصفانهٔ خویش مراجعت کن وبه بین که اکر مقصود ازشخص مبشر وموعود که درحق اومیکفت من شایسته بربندکی اونیستم بعد ازمن خواهد آمد وپیش ازمن هست · چنانچه مسیح

علیه السلام بودی آیا بعبارت بعدازمن خواهد آمد را میکفتی باآنکه خود بمسیح غسل تعمید داد ونزداو ایلچی فرستاد · وکذشته ازاین اکر میدیدی که اوهمان پیغمبر موعود ومنتظر است التزام خدمت اورا نمیکردی · ودرجرك تلامیذ واصحاب اونمی آمدی · ومردم رابسوی اونمی خواندی · وحضور درخدمت اورامغتنم نمی شمردی · وخاکپای اورانمی بوسیدی · چه میکویی ای مدعی وداعیه جوی دین داری این معانی را تصور کن وسخن را دانسته بیار *

﴿ مزن بی تأمل بکفتاردم * نکو کوی اکر دیر کویی چه غم ﴾

﴿ درآیت هفتم ﴾ از فصل اول انجیل مرقس بشارت نبی منتظر وصاحب ملکوت را ازقول یحیی کوید · درهنکام وعظ می کفت که بعد ازمن بسیار توانا ترازمن کسی خواهد آمد که من سزاوار آن نیستم که خم شده دوال نعلین اورا باز کنم *

﴿ این همان نعلین است که عرش الهی بدان زینت کرفت ﴾

﴿ پایان سخن ﴾

درخصوص بشارات ازکتب آسمانی درحق حضرت خاتم انبیا علیه السلام علماء اسلام تألیفات بسیار نوشته اند · واکثر آنهارا بعلت نیازمند نبودن ملل اسلامیه در اثبات حقیت دین خویش بر آنها مطبوع ومنتشر نکرده اند · وآنچه طبع ونشر داشته اند معدودی ازآنها است · واکر موازنه بشود باخباری که انجیلیان از توریت درحق تصدیق عیسی دارند البته ده مساوی آن بشارات که درحق مسیح از توریة است بشارات توریة وانجیل درخصوص حضرت ختمی مآب خواهد بود · اکنون موازنهٔ حال منکران عیسی بامنکران آنحضرت برعقل دراك هوشمندان باید کرد وازایشان تصدیق باید خواست *

آنچه این عبد عاجز از بشارات وسایر مطالب در این نامه آوردم

یکی بود از بسیاران ونمونهٔ بود برای یاد آوری دلهای پاك . بعلت اینکه این نامه را باسلوب دیگر تألیفات ننوشتم . واکر باور کنی بی مسوده نوشتم . وباهمه کرفتاریها وپریشانی که مرا بود قادر برتفصیل نکاری نبودم واز خود ستایی ننکاشتم . ومع ذلك امید وارم که در نزد دانشمندان موقع قبول یابد . ونواقص آنرا بهمه جهت بین توجه خویش تکمیل نمایند . ومرا بصدق نیت وخلوص عقیدت خود که دارم برحمت یاد کنند *

﴿ مناجات ﴾

﴿ الهی ﴾ آنان که ترا یافتند چه کم کردند وآنانکه ترا کم کردند چه یافتند * ﴿ الهی ﴾ دین تو استوار است مارا بر آن استواری ده وراه تو مستقیم است مارا در آن راستکار کن . ﴿ الهی ﴾ دوستان تو از تو کویند واز تو شنوند مارا نیز چنان کن که از ایشان شنویم واز ایشان کوییم . ﴿ الهی ﴾ دلهای دوستانت بمشاهدات تو خرم است . دلهای مارا بدیدار ایشان خرسند فرمای . ﴿ الهی ﴾ ما خاکیانیم مارا بکرم خویش به بخشای واز این تاریکی مارا بروشنایی ابدی برسان . ﴿ الهی ﴾ تو بخشانبده ومهربانی برما آنچنان کن که درما کفتی *

﴿ چه کنم بامشت خاکی جز آنکه بیامرزم ﴾

بسمه العلی الأعلی

میزان پنجمین ازمیزان الموازین

مطالعهٔ این نامه را ندانستم که بکدامین نظر تا باینجا رسانیدی ۰ امیدوارم که از روی آکاهی وترك آیین عناد ولجاج وفراموشی ازقواعد انس وعادات تأمل دراین سخنان پاك ازآلایش ناراستی کردی ۰ وحقیقت کار را دریافتی واز زندان تاریکی رهایاب کشتی وراه خدا شناسیرا سراغ کرفتی * وعلی الله قصد السبیل

برای اتمام بیانات مقصوده دراین نامه را بیاری خدا ویاران خدا درخصوص معجزات ووحی والهام آسمانی وستایش ازقرآن الهی وازسایر اطوار دین مبین اسلام برحسب کنجایش حال وسعت مقدرت ده معیار استوار بیاوریم ۰ واین جملهٔ پنجاه معیار راستین را که درطی پنج میزان مرتب شد بجای اساس پنجاههٔ ایمانیان دانسته درعید الخمسین خدا شناسی ویکانه پرستی عیشها کنیم وجشنها نماییم وبارا دران ایمانی بایفای رسم معایده پردازیم *

اخوانا علی سرر متقابلین

معیار نخستین

میزان الحق پروتستانی ازروی آیین خویش درصفحهٔ (٢٢٧) سخن ازاوصاف پیغمبری آورده وچند آیت ازقرآن که هرکز برمدعای اودلالت نتواند داشت ذکر کرده ودر صفحهٔ (٢٢٩) میکوید ازاین آیات مفهوم میکردد که محمد هیچ معجزه ظاهر نکرده وبظاهر

ساختن هم قادر نبوده است ۰ وما نخست ازکار معجزه های مسیحی سخن بیاوریم تا بتحقیق معجزات پیغمبری که جهان پرازمعجزه های آن مالك ملك وملکوتست ببرد ازیم ۰ وحقیقت حال را مشاهده کنیم *

صاحب کتاب دراول کتاب خود کفت که وحی والهام را علامت چنان است که در مدلولات ومضامین آنکتاب آسمانی اختلاف وتناقض پیدانشود ۰ واختلافات ظاهره ازانجیل وتوریة ایشان را قدری درمیزانهای کذشته بجهة نمونه دانستی ۰ اکنون در خصوص معجزات مسیحی که درتمامی انجیل خود شان نقل کرده اند به بینیم درانجیل چه کفت *

در فصل شانزدهم انجیل متی درآیت چهارم است که بعدازخواستن فریسیان وصادوقیان معجزات وعلامات را از مسیح چنان کفت * نسل شیطان وزنازاده علامت میخواهد امابرای او یعنی عیسی علامت دیکر بجزازعلامت یونان پیغمبر یعنی یونس بن متی علامت دیکر داده نخواهد شد *

ازاین عبارات مسیح آشکاراست که کفت من قادر برآوردن علامات ومعجزات نیستم مکریك معجزی که پس از مصلوب شدن من ظاهر شود وباعتقاد عیسی پرستان مرا بکشند وبقبرم کذارند ۰ وهمچنانکه یونان پیغمبر که ذوالنون یونس باشدسه روزدرشکم ماهی مبتلا ماند من نیزسه روز در بطن ماهی خاك مانده وآنکاه بیرون آمده سر بافلاك میکشیم ۰ وچون نکره درسیاق نفی افادهٔ عمومیت را کند وبمدلول ظاهر وجدان نیز واضح است که باین عبارت عیسی درتحت انحصار ظهور معجزات را ازخود نفی کرد مکریك معجزه را که آن هم بعد ازممات بود وآنهم معجزهٔ خود نبوده قدرت نمایی خدا بود وآن هم درصورتی است که این سخن بدرجه ثبوت رسیده باشد که همچنان چیزی واقع کردید *

درنهایت فصل سیزدهم متی است برای اومعثرت میکشیدند

ولی عیسی بایشان کفت که هیچ پیغمبری بی قدر و بی اعتبار نیست مکر در وطن خود و در خانه خود ۰ و بجهة بی ایمان بودن ایشان عیسی چندان معجزاتی برایشان ظاهر نکرد ﴿ در فصل هشتم انجیل مرقس ﴾ نوشت که فریسیان معجز آسمانی از عیسی خواستند واو را امتحان کردند واوآهی ازدل برآورد و کفت چرا این نسل معجزه میخواهند حقا بشما میکویم که براین نسل معجزه وعلامت ظاهر نخواهد شد * ﴿ درچهارمین فصل انجیل مزبور است ﴾ آنکاه عیسی از جانب روح یعنی بامر روح القدس بصحرا رفت که از شیطان امتحان کیرد چهل شبانه روزی روزه کرفت وانکاه بنهایت کرسنه شد ۰ کمراه کننده نزدوی آمد و کفت اکر پسر خدا هستی امر کن این سنکها همه نان شوند ۰ لکن اوجواب داد و کفت نوشته شده است که انسان بنان تنها سیر نمی شود فقط باهر کلامی که ازلسان خدا جاری کردد نیز سیرشود ۰ واین فقرات مفصلی است تا آنکه بجایی میرساند که شیطان بعیسی کفت خورت را ازبالای بام بزیر بینداز که نوشته شده است او برملکها امر کند ودربالای دستهای خود شان ترا بردارند وپای تو بسنك نخورد ۰ عیسی باو کفت همچنین باز نوشته شده است که خدای پروردکار را امتحان نکنی ۰ تا آنکه شیطان اورا بربالای کوه بلندی برده جملهٔ مملکتها وملکوت زمین راباوظاهر کرد واورا امر بسجدهٔ خودنمود ۰ وعیسی اوراطرد کرده و کفت بخدای پرودکار باید سجده کرد وباوتنها باید عبادت نمود که چنین نوشته شده است ۰ آنکاه شیطان ازوی دست کشیدوملکها آمده خدمت او را میکردند ۰ که این عبارات آخری راملخصا آوردم *

از عبارات مذکوره بندکی خالص مسیح علیه السلام ظاهر است که محل امتحان یافتن ازشیطان بودی وروزه کرفتی و بشدت کرسنه میشدی وسجده وعبادت خود را برخدای واحد تعالی مخصوص میداشتی وجایز نبودن امتحان کردن خدایی باظهار

قدرت خویش از کتب آسمانی بیان میکردی *

چون فقرات مزبوره را دانستی در اطوار انبیا واولیا درست تدبر نمای وبقواعد توحیدیه ومقتضیات حدود بندکی وبندکان را ملاحظه کن ۰ وبدان که خدای هیچ کاهی وبهیچ طوری ودرهیچ امری تابع هواها وخواهشهای مخلوقات خود نشود واکر بشود خدا نیست ونیز کارجهان راسراسر تباهی رسد *

﴿ ولواتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات والارض ﴾

انبیا واولیا که مظاهر ارادات واوامر الهیه هستند واتصاف باوصاف الهیه دارند ایشان نیز بوجهی تابع آراء فاسده وهواهای نفسانیه ازرعیت نشوند که اساس کار خدایی براینکونه کذاشته شده است *

﴿ ولن ترضى عنك اليهود ولا النصارى حتى تتبع ملتهم ﴾

صاحب کتاب رانمی دانم چه چیز واداشت براینکه کلمات صریحهٔ عیسی را که درخصوص قادر نبودن خود باظهار مطلق معجزات کفت تأویل وتوجیه کند ۰ وطوری هم تأویل کند که اهل دانش غلط بودن آنکونه تأویل رااز برای آنچنان کلامی بقاعدهٔ علم تصدیق نمایند ۰ واز آنطرف درهمچنان مقامی همان تأویل کننده ازروی هواپرستی وباتباع ابالسه آیاتی از قرآنی بیاورد که نه لفظ آنرا فهمیده است ونه معنی آنرا دانسته ونه ازمورد آن آکاهی جسته ونه از نکات واشارات آن بویی برده است ۰ راستی از جنس اینکونه جسارتها که در راه کمراهی کنند سخت عجبناکی آید ۰ اینك دو آیتی که صاحب کتاب برمدعای خویش کواه آورد

﴿ واقسموا بالله جهد ايمانهم لئن جاءتهم آية ليؤمنن بها ﴾
﴿ قل انما الآيات عندالله ومايشعركم انها اذاجاءت لايؤمنون* ﴾
﴿ ماعندی ماتستعجلون به ان الحكم الالله يقص الحق وهو خير ﴾
﴿ الفاصلين قل لوان عندی ماتستعجلون به لقضی الامر بيني وبينكم * ﴾

آیتهای مذکوره برمدعای صاحب کتاب دلالتی ندارد سهل است

که مرد هوشمند شهادت دادن آیات‌را در وجود آیات الهیه در نزد آن آیة الله اعظم صلی الله علیه وسلم آشکار بیند که فرمود آیات در نزد خدا است همچنانکه عیسی کفت این اعمال از من نیست *

مؤلف سخن عیسی‌را که کفت مرا معجزی داده نشده است الخ تأویل میکند براینکه معجز خاصی از او خواستند ومی خواستند او را امتحان کنند آن معجز مخصوص‌را انکار کرد. وبا اینکه این تأویل‌را که ازمدلول لفظ خارج است در اینجا روادید . درآیت کریمه لااقل این قدر توجیه را نیز جایز ندانسته بتکلفات میخواهد ازمدلول ظاهر برکردانیده بمقصود خویش تأویل کند *

الحاصل بمدلول قواعد الهیه وکلمات بزرکان واعتراف خود مؤلف انبیا واولیا در مقام امتحان جویی اغلب معجزات نیاورند . وسر وحکمت این کار در نزد اهل حق واضح است این است که عیسی کفت من معجزه ندارم نه اینکه تنها نیاورد بل انکار از قدرت خود برمطلق معجزه کرد *

اما ﴿ آیت نخستین ﴾ که در سورهٔ انعام است از اول آیات معلوم میشود که در حق مشرکان نازل کردید . ومورد آن چنان است که مشرکان کفتند اکر معجزاتی را که ما می خواهیم بیاوری ایمان آوریم . وکفتند که اکر کوه صفا را پر از طلای احمر کنی ومرده های مارا زنده نمایی وملائکهٔ آسمان را برما بنمایی برتو ایمان بیاوریم . وبخدای بسوکند شدید خود شان قسم یاد کردند که اکر یکی ازاینها بشود البته ایمان خواهیم آورد . لهذا فرمود بکوی ای مظهر آیات من که بتحقیق جملهٔ آیات درنزد خدا است که آن نزد خدا حقیقت من است که خدا را نزد مکانی بجز از دل حبیب خویش نیست . پس ازآن فرمود آیا شما را آکاه نساخت ازاینکه در هنکام ظهور معجزه ایمان نخواهند آورد *

بعد ازآن درآیت بعد میفرماید دلها ودیده های آنهارا برمیکردانیم همچنانکه در مرهٔ اولی ﴿ که معجزه‌ها آوردی وشق القمر کردی

وآنها ﴾ ایمان نیاوردند وآنهارا در طغیانهای خود شان ترك مینماییم ودر سرکردانی طغیان بسر برند *

ودلیل براینکه کفار قریش معجزات مخصوصهٔ مذکوره را خواستند همان ذیل آیت کریمه است که میفرماید *

﴿ ولوانا نزلنا الیهم الملائکة وکلمهم الموتی وحشرنا علیهم کل شیٔ ﴾
﴿ قبلا ما کانوا لیؤمنوا الا ان یشاء الله ولکن اکثرهم یجهلون ﴾

واما آیت دویم که صدر آن را ترك نموده وآورده است آن نیز درجواب کفار وبت پرستان قریش است . که کفتند اکر او پیغمبری از جانب خدا است عذابی برما نازل کند ودر این باب استعجال میکردند این است که وحی الهی رسید که *

﴿ قل انی علی بینة من ربی وکذبتم به ماعندی ﴾ تا آخر آیه . وآیات دیکر نیز درهمان صفحه وبعد ازآن نقل کرده است که معجزات مخصوصه خواستن کفار ازمتن آیات واضح است وهمان لفظ آیات‌را در اینجا برای ذکری بیاوریم *

ازآنجمله آیاتی است که بعد ازآیت تحدی بعدم اقتدار جن وانس ازآوردن مانند قرآن چنانکه بزودی تفصیل آنرا میشنوی فرمود *

﴿ وقالوا لن نؤمن لك حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا . اوتکون لك جنة من نخیل وعنب فتفجر الانهار خلالها تفجیرا او تسقط السماء کما زعمت علینا کسفا اوتأتی بالله والملائکة قبیلا . اویکون لك بیت من زخرف اوترقی فی السماء ولن نؤمن لرقیك حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه . قل سبحان ربی هل کنت الابشرا رسولا * ﴾

چون کفار که از نسل شریر یعنی شیطان ومانند آن بودند باینکونه تعبیرات معجزه ها خواستند آن آیت الله علی الاطلاق بامر الهی فرمود ﴿ سبحان ربی ﴾ منزه است خدای من ازاینکه من او را باملائکه برزمین بیاورم . باآنکه خدا را تابع خیالات وخواهشهای شما کنم . یاخود حبیب او پیرو اوهام وهواهای شما کردد . مکر من بجز از رسالت وبشریت اظهار مدعایی در حق خود

بشما کردم *
ازآیات مذکوره اهل ادراك حقیقت حال رامعاینه کنند وهمان عبارت ﴿ کمازعمت ﴾ دلیل واضح است براینکه اظهار آنکونه آیات ومعجزات را از کارهای دیکر ومعجزاتی که دیده بودند استدلال کرده بودند که دعوی قدرت براظهار آنهارادارد • وبدین سبب ازروی امتحان ومکابره آن معجزات رادرمقابل تحدی درامر قرآن خواستند • یعنی پس ازآنکه فرمودند اکر تمامی جن وانس یعنی مخلوقات نهانی وآشکاری ووحشی ومدنی وهمین جن وانس معروف از اکنون تاقیام قیامت جمع بشوند • مانند قرآن را نتوانند آورد وآنکاه که عجز خودرا دراین کارمشاهده کردند وخواستند که بمغالطه وخلط مبحث همچنانکه درهرزمانی کفار ومنکران راپیشه وآیین است قوت آن تحدی راکه درخصوص آنمعجزهٔ عظیمه وآیت قدیمه دارد کردید باآنکونه سخنان بشکنند آنکونه معجزات خواستن راآغاز کردند • وجواب ردشنیدند چنانکه ازمسیح شنیده بودند *

﴿ والله متم نوره ولوکره المشرکون ﴾

پس واضح است که معجزات تابع خیالات وامتحانات نتواند بود • وخدا ومقربان خدا که در نزد خدا هستند وجملهٔ آیات وآثارالهیه در نزد ایشان است هرکز بهواها ومیولات نفسانیه که جاهلان ومنکرانراست رفتار نتوانند کرد • این است که بحضرت خاتم رسل ومتبوع جزؤ وکل فرمود ﴿ ولاتتبع اهواءهم ﴾ وآنحضرت فرمودند ﴿ ان اتبع الا ما یوحی الی ﴾ ودرخاتمهٔ این آیات که شنیدی فرمود ﴿ قل سبحان ربی هل کنت الابشرا رسولا ﴾ منزه است پروردکار من آیامن بجز بشر رسول هستم • ودر آیت دیکر فرمود ﴿ ما کنت بدعا من الرسل ﴾ نمی بینی که مسیح درهنکامیکه باعتقاد مسیحیان مظلوما برسردار بر آورده شد یهودان میکفتند ایلیارامی خواند ومیکوید ای ایلیاچرا مراترك نمودی چرامرا نجات نمیدهی به بینیم آیاایلیابفریاد اومیرسد • وعیسی خدا را میخواند واکر میخواست از دست یهودان

استخلاص هم می یافت اووبامانند اورا بدار نمی توانستند کشید • ودر آن حال نیز قدرت برهر کونه رهایی ازدست آنها وبرهلاك نمودن آنهاداشت وتوانابود ولیك ازجانب خدا مأذون نبود وارادة الله برآن متعلق نشده بود • پس مانند یهودان نباید کفت که چرا معجزی که مادرنظر داشتیم عیسی یا خاتم انبیا نیاورد • وچرا کفتند که بجز علامت یونس بن متی معجزه بمن داده نشده است باآنکه آیات ومعجزات درنزد خدا است *

درخصوص معجزات واظهار وعدم اظهار آن وبیان معجزهٔ حقه که ازجانب خدا است وآنچه بسحر وشعبذه وباستعمال علوم چهارکانه که لیمیا وسیمیا وریمیا وهیمیا است آورده میشود • ودر تحقیق اطوار واوضاع وحقایق وصور وظواهر وبواطن این امور که از جانب خدای قادر حکیم در مظاهر نورانیه وظلمانیه کذاشته شده است • وهمچنین اخبار از مغیبات وتصرف در مکونات که بریاضات حقانیه وباشیطانیه میشود • ودرخصوص سایر متفرعات براین مطلب بزرك در نزد علماء امت پیغمبر که در حق ایشان فرمودند ﴿ علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل ﴾ یا ﴿ افضل من انبیاء بنی اسرائیل ﴾ تحقیقات عجیبه وبیانات بسیار بلند توانی یافت ونمونهٔ آن بیانات در کتب ومؤلفات اسلامیه موجود است وطالبان را طریق رجوع برآنها مفتوح است *

حقایق امور وتحقیقات این مطلب را یعنی اطوار معجزات انبیا واولیا وآنچه مشابه معجزه وخرق عادت از شیطانیان ظاهر میشود کسی تواند دانست که از اهل وحی وشهود اخذ کرده وازسر خلقت موجودات آکاه ومبادی ونهایات مصنوعات رادانسته باشد • ومارا بااینکه دراین مقام دست رسایی نیست واین نامه را اساس براختصار است ونیز شرح وبسط آوردن دراین مطلب دربیرون ازموضوع سخن خواهد بود همانا اشارت برنوع سخن بنحواجمال برای ارباب الباب کفایت کند *

بر مستمعان خدا جوی وخداشناس که آیینه های ادراك ایشان مطالب وبیانات الهیه را باستقامت بینند صاف هویداست که اهل عناد ولجاج بعلت ناراستی واعوجاج که درمرایای دلهای ایشان است مطالب صحیحه وبیانات حقه ومعجزات باهرات الهیه را نار است ومعوج بینند *

عیسویان این معنی را در بقیهٔ کتب آسمانی از اطوار کفار اقوام ومنکران ملل که باانبیاء عظام درقرون ماضیه داشتند توانند فهمید . واز طوایف یهود که در انکار عیسی وبشارتهای عیسی وکرامات ومعجزات عیسی بچه کونه جحود آوردند واصرار کردند وتأویل نمودند نیك توانند دید *

چشم بداندیش که بر کنده باد * عیب نماید هنرش درنظر

ازهمین یك سخن صاحب کتاب که درحق معجزات باهرات حضرت فخر رسل علیه الصلوة والسلام آورد معیار جهل وبی انصافی را آشکارا توانی دانست *

الحاصل صاحب کتاب وامثال او همچنانکه ازهیچ جای در امر دین خدا بی آگاه نیستند . از معنی نبوت ورسالت وازاقتضاءات مقام عبودیت بندکان حقیق واز اسرار مخاطبات دوستان ویکانکان واز نکات عالم وصل واتصال نیز بوبی نبرده اند . پس چکونه توانند قدم بمیدان تحقیق در امر دین کذارند بکدام وحی والهام اتصال آوردند واز کدام روح القدس پرشدند ویا از پرشد کان بروح القدس فهمیدند *

مأخذ سخنان ناقص وابتر آنها بجز از خیالات وتوهمات خود شان نتواند بود . حال انجیل وتورات ایشان رامعلوم کردی وعدم اتصال سند آنهارا که بقیهٔ ازاحادیث حواریان ویامعلمان مجهول الاحوال است بجای محکم الاساسی دانستی . ومع ذلك بی وجود مبین وتفسیر کنندهٔ که ازجانب خدا مخصوص ومنصوص باشد کلمات الهامی

وکتب آسمانی را صاحبان هوا وشهوات تفسیر نتوانند کرد وتأویل کنند کان که بکفتهٔ شمعون الصفا در کتب آسمانی دخل وتصرف کنند مسموع القول درامر تأویل وتفسیر نتوانند بود *

حال معجزات ظاهره ازحضرت سرور کائنات در نزد خردمندان هوشیار بکمتر تدبری معلوم است . ودر اثبات این مطلب کواهی بهتر از مقابله بالمثل که عیسویان درخصوص معجزات عیسی دارند اکنون را لازم نداریم . سند روایات ملت اسلام اتصال بزمان ظهور معجزات از خاتم انبیا علیه وعلیهم السلام داشته ومحکمتر از سند روایات عیسویان است که معلمان دروغکوی دست تغییر درکتب وروایات آنها نهاده اند ومتن کتب آنها که بمنزلهٔ کتب احادیث اسلامیان توانستی بشود . یعنی هرکاه بی تحریف وتغییر باتصال سند بدست ما میرسیدی شاهد بر پریشان کویی ایشان است . واکر انصاف بدهند حقیقت کار را چه درخصوص معجزات باهرات وچه در وقوع بشارات ازمسیح واز جملهٔ انبیا درحق پیغمبر آخرالزمان وچه در ظهور آنحضرت در زمانیکه بت پرستی وکفر وشرك وجهالت جهان را فراکرفته بود وچه درمقهور داشتن آن صاحب الملك والملكوت بت پرستان وکفار را باظهار معجزات ومعجزهٔ باقیه وقاهرهٔ خود وشکستن شوکت کفر وظلمت را بسبب جهادی که پیغمبران کذشته ازآن خبرداده بودند وچه درنهادن ناموس بزرك وشریعت استوار در روی زمین وچه در راستی ودرستی او واطوار وآداب آن صاحب خلق عظیم وهمچنین جملهٔ احکام خداشناسی وخداپرستی ویکانکی خدارا از آنمظهر کلی خدای آشکارا مشاهده میکنند *

وجود پاك آن مخاطب لولاك سراپای معجزه بودی . واکر نصاری یعنی عیسویان درانکار این کار لجاج وعناد کنند کار تازهٔ نکرده اند ولیست باول قارورة کسرت فی الاسلام

فان کذبوك فقد كذب رسل من قبلك جاؤا بالبينات والزبر والكتاب المنير

متابعان هوا و پیروان نفس شریر که از ظلمت زادند ودر ظلمت بزرك شدند همواره درتکذیب اهل حق بوده اند زیرا که تاریکی دشمن روشنایی است چنانکه توریت نوشت *

معیاردویم

سید بزرکواریکه مصداق علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل درعهد خویش ومظهر آیات بینات ومبین علوم ظاهر و باطن بودی دررسالهٔ حجة البالغه که درسنهٔ (١٢٥٨) هجری در ارض اقدس کربلا درخصوص تعیین دین حق در جواب مکتوب سید محمد بن سید حسن حسینی نوشته اند ورسالهٔ بسیار مختصری است وعربی وفارسی اورا طبع کرده‌اند • دراین مطلب حاضر باختصار اشعارفرمودند که تیمنا ترجمهٔ آن رامی نکاریم زیرا که عبارت بزرکان دین را اثری مخصوص دردل تواند بود *

وفیکم والا فالحدیث مخلق * وعنکم والا فالمحدث کاذب

میفرمایند واما سخن شما که از قول شیخ نصرانی کفتید که پس از آن یامولانا آغاز کرد (یعنی آن شیخ که میخواست سید محمدرا هدایت براه تنصر کند) بذکر معجزات عیسی علیه السلام تا آخر کلام شما • پس این کار چنان است که آن شیخ نصرانی کفته است وبتحقیق روح الله عیسی از اولوالعزم از پیغمبران مرسل بودی واورادر نزد خدای شانیست عظیم وقدری است جلیل واواشرف انبیا است • پس ازچهار کس از اولوالعزم واومثل قائم است از آل محمد (یعنی از دوازده سروری که از نسل اسماعیل مژدهٔ ایشان بابراهیم داده شد) واوحی وموجوداست وباآسمان چهارم بالارفته دربیت المعمور جای کرفت • واو ازحاملان عرش است واز بعض ظهورات او بینا کردن نابینایان وشفادادن مبروصین و برانکیزانیدن زمین کیران وزنده کردن مردکان است • ومقام آنجناب بالاتر

وبزرکتر ازاینها است وبالاتر ازآن است که نصاری کویند وماکوییم • ولیك نصاری بشناسایی شایسته اورانشناختند واورا توصیف بغیرصفت او کردند و بعلامت دیکرعلامت ازا وآوردند کاهی اورابخدایی موصوف داشتند وکاهی ابن اللهش کفتند وکاهی او رایکی از تعینات خدا دانستند • ومانند اینها از سخنان مزخرف درحق اوذکر کردند • مکر کسانیکه تابعان شمعون الصفا شدند وآنجناب رابدینکونه توصیف کردند • که او بندهٔ خدا و رسول خدا وروح خدا است که بمریم آنرا القا کرد ومثال اودرنزد خدای مانندآدم است کهآنرا از خاك آفرید واورا کفت (کن) واو موجود ومتکون شد واوعلیه السلام درفخر ودرشرف بالاتر ازآن است که ماکوییم وجمله کویند کان از طبقهٔ رعیت کویند واین امر واضح است وشکی درآن نیست وشبههٔ برآن وارد نیاید • ولکن عیسی استنکاف نمیکند از اینکه نبوت او بثبوت نبوت محمدی علیه الصلوة والسلام نسخ بشود واویکی از رعیتها وامت آنحضرت باشد *

لن یستنکف المسیح ان یکون عبدالله

سخن شیخ نصرانی که کفت واما محمد پس معجزات نیاورد بل بشمشیر آمد • ولکن معجزتی از او نقل شده است اما چکونه معجزاتی که یا ازقبیل چیزهایی بود که اظهار آنها ممکن بود بیك حیلت که قوهٔ بشر بهازعهدهٔ آن برمی آید ویاآنکه ازچیزهایی بود که شهودحال نداشت ویاآنکه ازاموری بود که محال است آوردن انها وعقل آنهارا بعیدمیداند مانند (انشقاق قمر) که حکایت کرده اند وهمهٔ اینها بطوری است که اعتماد بان نمیتوان کرد * پس این سخنان شیخ مزبور کلامی است باطل ومخفی است مجتث وزائل • اما اینکه کفت محمد علیه الصلوة والسلام معجزات نیاورد بل بشمشیرآمد کدام معجزه است هویدا وآشکارتر از قرآنی که اکرجن وانس برآن اجتماع کنند مانند آن را نتوانند آورد • اکرچه همه آنها معاونت همدیکر را نمایندو کدام معجزه بود عیسی راکه تساوی باین معجزه کند بجا مانده که اقوبتر

از آن باشد ٠ پیدا است که ابراء اکمه وابرص را بسا هست که راه شبهه باز میکردد که اطباء ماهر آنرا توانند کرد ٠ مانند احیاء اموات که اتفاق افتاده است از بعض اطباء که مرده تازه را زنده کرده اند ٠ اکرچه آنچه بمعجزه عیسی اورد احیاء میت کهنه بود لکن شبهات را بکلی برنمی دارد مکر بقراین دیکر بخلاف قرآن که همان حروف والفاظی است که هر کس از عرب انرا استعمال میکنند وکثیرة الدو را نست ٠ وچیزی است که برلسان جاری است ماده ومایه آن هوا است وصورت آن تقطیع حروف است وضم بعضی از آنها بربعض دیکر واین سهلترین انچیزها است که برای هر کسی باشد ٠ ومع ذلك کله آورد آن رسول خدای یك تألیف وترکیبی را که عاجز نمود تمامی جهان را از آوردن مانند آن وتحدی کرد برایشان و کفت ﴿ فأتوا بسورة من مثله ﴾ که اکر بیاورند بسبب آن نبوتش باطل شود وحجتش منقطع کردد باوصف این احدی نتوانست یکسوره از مانند آنرا بیاورد یا آنکه جاری سازد کلام خودرا بر آن مسلك ٠ بعلت اینکه قرآن هرکز شبیه ومانند بکلام مخلوقات نشود ٠ نه بکلام منثور ایشان ونه منظوم ایشان ونه خطب ایشان ونه مانند آنهارا از اطوار کلامهایی که استعمال میکنند زیرا که قرآن مانند انسان است هر کاه کسی توانست خلقتی مانند انسان بیاورد قادر برآوردن یك سوره از مثل آن تواند شد ٠ وچون نتوانستند والی الابد نیز قادر برآن نتوانند شد وخدای ایشان را متمکن از این کار نداشت ٠ بعلم یقینی واعتقاد قطعی حقیقی دانستیم وقطع کردیم که قرآن معجزه ایست که جمله معجزه هادر نزد آن پست شد ٠ واز آوردن مانند آن طبایع وغرائز کنك آمد ٠ واین معجزی است باقی ومستمر است تاروز قیامت ٠ وکدام معجزه از معجزات انبیا است که مستمر وباقی باشد بدوام نبوت او ٠ واین کار بجز در پیغمبر ما در هیچکدام از پیغمبران بحصول نیامد ٠ ودراین حال انکار معجز بودن آن یا از کال نبودن انصاف ودخول درظلم واعتساف است ٠ ویا آنکه ازکمی ادراك وفهم وضعف معرفت ونادانی بر مواقع اشیا

بعد از این بیانات دربیان شمشیر آوردن آنحضرت اشعار فرموده اند ٠ که بعضی از آن بیانات ایشان است آنچه درمیزان کذشته از من شنیدی ﴿ کان همه آوازها از شه بود ﴾ پس از آن میفرمایند پس هرکاه انکار کنی دیکر معجزات آن حضرت راوسعت نیست ترا درانکار قرآن ٠ زیراکه آن معجزیاست آشکارتر ٠ واکرمرادراین امر تصدیق نکنی پس مانند آن را ویك سوره از مانند آنرا بیار ٠ ویاری بخواه از همه آنچه بخواهی از انس وجن وساحران وکاهنان واهل جفر جامعه واز هر چیزی که امید واری برای حصول این مطلب از آن توانی داشت ٠ اکرچنانچه آوردی مانند آن را نبوت آن پیغمبر راباطل توانی کرد ٠ واکرچنانچه مبنای کار برپیروی کردن احتمالات بدینکونه باشد هیچ پیغمبری را نبوتی ثابت نتواند شد وهیچ رسولی راشریعتی برقرار نخواهد کردید ٠ پس مطلق دین را باید سلام کفت ﴿ ودین ودینداری را بخدای باید سپرد ﴾ واین امری است واضح وانکار آن مکابره برضروریات ومصادمه بربدیهیات است *

اکر بر پیغمبر ما برخواستن بشمشیر را عیب جویند هرکاه از جهت این است که نبوت اینکونه اقتضارا ندارد ٠ پس ازروی تحقیق دانستی که پس ازاظهار معجزه همین ﴿ یعنی حکم جهاد وجنك با کفار واهل انکار ﴾ ازمقتضیات نبوت است ٠ وکرنه تمامی حدود وتعزیرات وقصاص وآنچه بدان ماند باطل میشد وبطلان این ﴿ یعنی بطلان باطل شدن احکام مزبوره ﴾ معین است زیرا که در کتب آسمانی است که شریعت بدوام آسمان وزمین برقرار خواهد بود ﴾ واکر از جهة این باشد که عیسی شمشیر نکشید پس پیغمبر خدا موسی این کار راکرد ٠ واکر مبنای کار براین باشد که هرچه عیسی نکرد بر سایر پیغمبران حجت کردد نبوت جمله انبیا باید باطل شود ٠ بعلت اینکه عیسی زن نیز نبرد وسایر انبیا از آدم تا بخاتم همه تزویج کردند ٠ وعیسی را اولاد نبود وجمله انبیارا فرزندان واولاد بودی ٠ وهمچنین است سایر احوال واوضاع ٠

که مر پیغمبر را مناط نیست اینکه پیغمبر مخصوصی کار مخصوصی را بجای بیاورد یا فعل خاصی را ترک نماید زیرا که اقتضاءات انبیا و مصالح رعیت ومانند آنها باختلاف خواهد بود ٠ بلکه مناط در پیغمبری آن است که بتحقیق برسد ادعای نبوت وخرق عادتی که با تحدی مقرون باشد ٠ ولی احکام قتل ونهب واسیر کردن وقصاص واقامهٔ حدود بجهة جنایات ومعاصی معلومه وتعزیرات وتمامی این امور از اقتضاءات پیغمبری است واز فروع نبوت است که بی آنها برپا نشود وقائم نگردد ٠ وگاهی بعضی از انبیا برحسب مصالح رعیت خودشان مأمور ومکلف شوند باوردن جملهٔ آن امور همچنانکه ابراهیم وموسی وپیغمبرما علیه وعلیهم السلام کردند ٠ وگاهی مصلحت در آوردن بعضی از آن امور وترك بعض دیگر باشد همچنانکه یحیی وعیسی علیهما السلام نمودند *

اما سخن شیخ نصرانی که گفت معجزات پیغمبرما یا از قبیل آن امور بود که بیك حیلتی که قوهٔ بشریه از عهدهٔ آن توانستی برآید ممکن بودی آورده شود ٠ نمیدانم کدام یك از معجزات را مقصود کرد هرگاه مقصودش قرآن است کدام حیلت در خور بشریت از عهدهٔ آوردن مانند آن برآید ٠ پس چرا آن حیلت را بکار نبردند ونمیبرند ومانند آن را نیاوردند وخلاصی از ذلت وخواری نجستند وعار وشنار را از خود برنداشتند ٠ واز دادن جزیه بدست خود بحالت ذلت ﴿ که بطرزی مخصوص که علامت ذلت بود میدادند ﴾ رهایی نیافتند ٠ واگر از آن معجزات سایه نداشتن آن حضرت را مقصود دارد که در هنگام ایستادن در آفتاب سایهٔ از آن جسد انور نیفتادی ٠ یا تسبیح کردن سنك ریزه در دست مبارك اورا ٠ ویا ناله کردن درخت خشك شده از فراق آنحضرت را ٠ ویا تأثیر کردن پای شریفش در سنك خاره ونماندن اثر آن در ریك نرم وخاك وگل را ٠ ویا ارتفاع و بلند نمودن آنحضرت را از هر کسی که با او ایستادندی که برحسب انظار واقفان با آنحضرت ٠ آنحضرت بلندتر از همه بودند ٠ حتی مرغان هوا از بالای سر مبارك

ایشان نمیگذشتندی ﴿ زیرا که آن حاکم بر جملهٔ کائنات بهترین آدمیان است که در توریة گفت انسان را بصورت خود بیافرینم که بر جملهٔ طیور وحیوانات وجنبندگان در روی زمین ودریا وهوا حکومت وسلطنت نماید ٠ ورعیت رانمی رسد که برتری برحاکم خویش گیرد ﴾ ومامن دابة فی الارض ولاطائر یطیر بجناحیه الاامم امثالکم ﴾ ویا جوشیدن آب از چاه خشك را که آب آن فرو رفته بود بسبب آب دهان مبارك آنحضرت که با آن چاه انداختند ٠ ویا شکافته شدن ایوان کسری در شب ولادت اورا ٠ ویا خاموش شدن آتشکدهٔ فارس ٠ وفرورفتن دریاچهٔ ساوه را در آن هنگام ویا مانند آنها را ٠ معجزاتی که هرگز آنها را احصا نتوان کرد واحدی را استقصای آنها ممکن نیست ٠ پس کدام حیلتی است در خور قوهٔ بشریه که در این امور مذکوره هست ٠ ودر معجزاتی که موسی وعیسی آوردند آن حیلتها نتواند بود *

﴿ مالکم کیف تحکمون ﴾

تاکی با حق وراستی عناد میکنید واز حق وراستی دوری میورزید

﴿ کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة ﴾

واما سخن شیخ نصرانی ٠ که درخصوص معجزات گفت که ٠ یا از قبیل محال است که عقل آنرا بعید میشمارد مانند ﴿ شق القمر ﴾ کدام محال است در انشقاق قمر وبدونیم شدن آن ٠ هرگاه از جهت این است که خرق والتیام روا نیست پس این مطلب را در بسیاری از مباحث خودمان مبرهن داشتیم که این هردو در فلك جائز تواند بود ٠ وبرفرض عدم امکان از انشقاق قمر خرقی والتیامی لازم نخواهد آمد ٠ که ستاره قوه ایست متألف وعارض شده برجسم فلك وتمیز وسوا شدن این قوه موجب خرق والتیام نخواهد شد *

واین مطلب را از روی تحقیق در بسیاری از کتب ورساله ها ومباحثات خویش مبین ومبرهن داشته ایم هرکس بخواهد رجوع بانها نماید ٠ که مرا با وجود کثرت اشغالی که دارم وبعلت تبلبل بال

وزحمات سفر بسبب حل وارتحال که مراهست زیاده بر آنچه آوردم وسعت مقال نیست ・ ولی در آنچه کفته شد علیل را شفا است وتشنه را سیرابی است *

﴿ والله يقول الحق وهو يهدى السبيل ﴾

واکر از جهت این است که نصاری ویهود در کتب خود شان آنرا ننوشتند و در دفترهای خود درج نکردند ・ اکرچه این یکی دلیل بر محال بودن مطلب نیست ・ پس میکویم که سابقا برای تو بیان کردیم ایشان محو کردند وبر داشتند از کتب سماویه آنچیزی را که دلالت بر نبوت پیغمبرما وجانشینی جانشینان واولاد او ﴿ که دوازده سرور موعود در توریة است ﴾ داشت ・ ودر این حال چکونه مینوشتند وثابت میکردند معجزات وآیات وبینات اورا ・ که هرکز منکر معاند نمیکوید وذکر نمیکند چیزیرا که خصم او بسبب آن غالب شود ・ واما تصدیق کنند کان نبوت اوپس حقا نوشتند وکفتند وواضح نمودند ・ واینك کتب تواریخ مطالعه نمای ونکاه کن تا آنکه عیانا مشاهده کنی ・ ونیز در قرآن مذکور است واکر وقوع نداشتی پس چرا انکار بر آنحضرت نیاوردند ﴿ لا والله ﴾ اکر میتوانستند انکار میکردند ولکن بسکه امر ظاهر بود نتوانستند منکر شوند * این است بعضی از کلمات مبارکهٔ آن بزرکوار که از ذریت طاهرهٔ سروران دین است وسمی ﴿ سرور هفتمین ﴾ از دوازده سرور مبشر در کتب سماویه که عالمترین علمای امت پاك در عهد خویش وصاحب دویست مجلد تألیف ومظهر آیات وکرامات بودند ・ وچه مناسب کفت عبد الباقی افندی موصلی رحمة الله علیه قطعهٔ را که در حق آنجناب در محفل عالی ایشان بداههٔ انشاد کرد *

﴿ او ينزل الروح ابن مريم حاكما * فى امة المختار جد القائم ﴾
﴿ وبها ابن موسى والجواد حفيده * وبها ابن موسى الكاظم ابن القاسم ﴾

چون سخن بدینجا کشید کلام دیکر از آنجناب را که در کتاب مذکور

درخصوص پیغمبری راستین ودروغین دستور العمل ادراك وتصدیق وتکذیب تواند بود آورده اند درطی معیار دیکر ترجمه کنیم ・ زیرا که کلام ملوك ملوك کلام است *

﴿ معیار سیم ﴾

﴿ تنبیه ﴾ بدانکه هرکاه کسی ادعای نبوت کند باینکه مبعوث از جانب خدا است از دو حال بیرون نیست ・ یا این است که پروردکار خود را توصیف میکند بصفات کمالیه وتنزیه مینماید اورا از اوصاف نقیصهٔ امکانیه ・ وثابت میکند براو سبحانه محاسن افعال را وتنزیه میسازد اورا از قبایح اعمال ・ ونیز او خود از سلسلهٔ شریفهٔ معروفه است ومردی است کریم الاخلاق وطیب الاعراق ・ مؤتمر است ﴿ یعنی بجا آورنده اوامر است ﴾ بدآنچه امر میکند ・ ومنتهی ﴿ وترك کننده است ﴾ چیزهایی را که از آن نهی میکند ・ بشریعت خود عامل است ・ وعابد است پروردکار خود را وزاهد وتارك است غیر از خدا را ・ رضای اورا طالب است وبمولای خود راغب ・ ویا آنکه باین طورها نیست بل خدای خود را بصفات امکان موصوف میدارد ・ واز عیوب ونقصان تنزیهش نمیکند بلکه ثابت میکند براو جهل وکم وکیف وحدود وقرانات واوضاع واتصال وانفصال وحرکت وسکون ودیکر صفات امکان را ・ ونیز خود مؤتمر نیست بدآنچیزی که امر میکند ومنتهی نیست از آنچه نهی مینماید ・ پس هرکاه قسم ثانی است واجب آید تکذیب او اکرچه از خوارق عادات چندان بیاورد که بجز خدای شمارهٔ آن را کسی نتواند ﴿ چنانکه مسیح درفصل سیزدهم انجیل مرقس کفت زیرا که مسیحان دروغکوی وخبر دهند کان کاذب ظاهر خواهند شد وعلامات ومعجزات خواهند آورد بطوری که اکر ممکن میشد برکزیدکان را نیز کمراه

میکردند اما حذر کنید که پیش از وقت بشما کفتم ﴿
ولازم است حکم کردن براینکه آنکونه خارق عادات سحر است وشعبذه است ومخاریق وحیله ها وتمویهات است ۰ کهاز استعمال علم سیمیا ولیمیا وریمیا وهیمیا آورده میشود ۰ زیرا که ادعای اودلیل بربطلان او است ۰ وآنکونه توصیف او پروردکار خود را دلیل بر کذب او است ۰ بعد از آن ترك نکردن او منهیات خود را وعامل نشدن او برآنچه در شریعت خویش است دلیل است برعدم وثوق او برآن ۰ پس شکی نیست در اینکه او کذاب وخبیث است ۰ وجایز نیست التفات کردن براو واعتماد آوردن براو وبرسخن او ۰ واعتنا نمودن بچیزی از مرام او ۰ ولازم نکرفته است که این مرد جامع باشد جملهٔ اوصافی را که دروجه ثانی کفتیم ۰ بل هرکاه یك خصلت از آنها دراو باشد در لزوم اجتناب کردن ازاو واعراض جستن ازاو والتفات نکردن براو کفایت کند ۰ زیرا که دعوی او را دلالت مستقله برابطال او هست ۰ وهرکاه از قسم نخستین باشد پس موجود بودن صفات حسنه دراو وسمات وعلامات حقه برای او در تصدیق نبوت ورسالت او کافی نخواهد بود بل باوصف اینها ناچار از امتحان واختبار کردن او است باظهار معجزات وآوردن خارق عادات تاآنکه از جانب خدا بودن اومعلوم کردد ودانسته شود که خدا اورا فرستاده است ۰ بعلت اینکه در اخلاق وآداب او وتوصیف او خدای را چیزی نیست که منافی نبوت او باشد ودر اینحال واجب است اختبار او باآیات بینات ودلالات ظاهرات ۰ وبمطالبهٔ خرق عادات اکرچه بزرك وعظیم باشد ۰ زیرا که آن را از پیش خود نمی آورد بلکه بقوهٔ الهیه که پروردکار او بوی عطا کند ظاهر سازد بل فاعل آن خدای سبحانه است ﴿ چنانکه عیسی کفت که این کارها از من نیست بل عامل آنها ربی است که مرا فرستاد ﴿ وخدای را هیچ چیز از امکان درمانده نتواند کرد اکرچه عظیم وجلیل ودشوار باشد ۰ پس هرکاه اقتراح

ومطالبه کند از او خرق عادتی را و آوردن یکمعجزه را واو بیاورد آن را بی آنکه حیلت وچارهٔ بکار برد یا آنکه تفکر وتدبر وطلب مهلت نماید وبمحض خواستن واقتراح آن را بیاورد ومقرون بتحدی نماید ﴿ یعنی بکوید که این برهان پیغمبری من است واکر تصدیق ندارید مانند آن را بیاورید ﴿ پس شك وریبی در این نیست که او از جانب خدا است ۰ وکسی که آنرا آورد پیغمبر خدا است که خدای دروغکوی را تصدیق نکند واغرا برباطل ننماید ۰ زیرا که هرکاه او از جانب خدای نباشد ودر آنحال چیزی که دلالت بربطلان او کند موجود نکردد لازم آید که خدای اغراء بباطل کرده مخلوق خود را مهمل وسرخود کذاشته باشد وآنها را بحیرت انداخته باشد ومر خدا را هرکز این کارها جایز نتواند بود *
واکر کوییم که احتمال سحر در همچنان مقامی برای ردع ومنع کافی تواند بود ۰ میکوییم پس در این حال باچه چیز تمیز داده شود که این احتمال در هر حال جاری کردد ۰ ولازم آید که خدای سبحانه بندکان خود را در حیرت وکمراهی کذارد ۰ والحاصل هرکاه آن شخص ادعای نبوت را کرد وخارق عادات را آورد وبتحدی مقرونش داشت وکسی بمقام معارضت نتوانست برآید ۰ لازم است که قطع وحکم کرده شود براینکه صاحب آن خارق عادت همان پیغمبر خدا است یقینا وبلا شك ۰ وآنچه از خارق عادات آورد بی شبهه سحر وخیانت نیست *
درباب این قاعدهٔ کلیه را وبرخدای شاکر باش ۰ وبسوی راه حق سلوك نمای اکر طالب آن هستی ۰ که بتحقیق برای تو در این مختصر برای اثبات نبوت محمد علیه الصلاة والسلام بیان کردم سهلترین راهها وواضحترین واشکاراترین طرق را ۰ واکر انصاف بدهی وکوش بداری در حالتیکه شاهد وبینا باشی در این مطلب هرکز محتاج بچیز دیکر نخواهی بود ۰ پس نیك بفهم آنچه را که بسوی تو القا کردیم *

والله خليفتى عليك

اين است بعضى از بيانات آن بزرگوار كه در رسالهٔ حجة البالغه درامر اديان باختصار نوشته اند وما آنرا تبركا خواستيم در اين نامه بياوريم . وهركس جوياى مزيد بصيرت باشد برسالهٔ مذكوره رجوع نمايد *

معيار چهارم

مرد هوشيار وخردمند از مطالعه اين دو معيار كه از كلمات مقدسهٔ عالم اسلام بترجمه آورديم دستور العمل دين وعقايد خويش را براستى تواند گرفت . وحال انجيل وتوريهٔ حاضر وپريشان گويى آنها ونسبتهاى نالايق آنها را كه بمقام الوهيت وبندگان خاص وپيغمبران پاك داده اند معلوم كرده عظمت قرآن وجلالت شان آن برهان الهى را باديدهٔ روشن ودل پاك از آلايش مشاهده تواند كرد . وتواند دانست كه بجز دين اسلام درنزد خداى دينى نتواند بود *

ان الدين عند الله الاسلام

چه فائده وچه چاره كه اگر وضع اين مختصر اقتضا ميداشت ومخاطب من كه يك روى جمعيت پروتستانى باحالت انكاراست گوش شنوا ميداشت . ومن گذشته از موانع ديگر ممنوع از بيان بعضى از مطالب واسرار دين در اين نامه نميبودم يارى دوستان خداى از اطوار ظاهر وباطن اسلام وآداب اسلام وشرف اسلام ونتيجهٔ اسلام مجملى در اينجا براى تو بيان ميكردم *

مدح توحيف است بازندانيان * گويم اندر مجمع روحانيان

ميخواهى ازامر قرآن براى نمونه در اينجا اشارتى بياوريم . وليك نه از اطوار فصاحت الفاظ ومعانى وبيان وجزالت كلمات آن كه علماى اسلام كتابهاى بسيار دراينخصوصها نوشته اند . ولى آنچه من براى برادران روحانى عرض خواهم كرد از عالم روحانيان است وگوش

روحانى كه منظر توجه روح القدس تواند بود شايستهٔ استماع اسرار كلام الهى خواهد شد پس براستى بشنو تا مستقيم شوى *

ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة

خيال نكنى كه ملائكه باروح القدس تنها بحواريان مسيح وايمان آورندگان باآنجناب نازل ميشدند باآنكه تنها ايشان را تسديد وتأييد ميكردند كه اگر مراتب خلقت وطبقات سلسه هاى وجود وتفاوت نبودن در آفرينش خداى وساير اطوار اين مطلب را بنحويكه علماى دين مبين نوشته اند ملاحظه نمايى وبفهمى . خواهى دانست كه وجود تو چگونه گوهر گرانبها است كه بخاك وگل آلوده اش كردى . ودل تو چگونه آينهٔ جهان نما است كه برنگ آلايش جهان مكدرش داشتى . روح القدس وملائكه آسمانها وعلويات ترا احاطه كرده اند وتو از ايشان غافلى . يك گوشه از آينه را پاك از كدورات كن تا نمونهٔ جمال پاكان را مشاهده نمايى *

ان الملائكة لخدامنا وخدام محبينا

حكمت عرشيه

در ميزان نخستين دانستى كه مخلوق نخستين وتعين اول واسطهٔ كبرى ونبى مطلق ومبعوث شده بركافهٔ مخلوقات است . ورحمت كليهٔ كبرى خدا است كه خدا باو فرمود وما ارسلناك الا رحمة للعالمين وچون قرآن در آن عالم سرمدى يعنى هنگام هست شدن آن تعين اول كه وجودش مقدم بر زمان وزمانيات است نازل بر آن وجود مقدس شد . پس از آن خداى انسان را يعنى حقايق انسانيه را نازل كرد بعالمهاى پايين كه قدرت خويش را بر آنها واز آنها بنمايد . واسما وصفات خود وادلهٔ حكمتهاى خود را بر آنها آشكار كند . وچون آنهارا هادى وراهنماى همراه آمد يعنى نبى مطلق وصاحب ولايت مطلقه براى بشارت وانذار با ايشان بود آن صاحب الرياستين

که نور الله فی المغربین والمشرقین است والواقف علی الطتنجین ・ درمنزل نخستین آنها که عالم انوار شد قرآن را که نیز بعالم آنها نازل کردید برای ایشان بیان وتعلیم فرمود ・ وقرآن درآن عالم انوار نوری بود لامع وضیائی بود ساطع ・ درهیئت انسانی کامل الشخص ودردست خویش عصایی از نور داشت ・ واهل آنعالم جمله بدینحال وصفت بودند ・ وقرآن ایشان از نسخ خودشان بود ・ پس بتعلیم لسان الهی قرآن را و بیان قرآن راشناختند ・ وفهمیدند بقدریکه استعداد داشتند وبهر کونه که قابلیت ایشان اقتضا کرد ・ پس ازآن عالم بعالم ارواح نازل شدند و نبی مطلق وکتاب مهیمن نیز بعالم ارواح آمدند ・ وتااین عالم معنی آیت کریمهٔ ﴿ وکذلك اوحینا الیك روحا من امرنا ﴾ برامت مخفی بود ・ تا آنکه آن روح جملهٔ ارواح کتاب الهی را که نیز روحانی بود برای آنها تلاوت فرمود و بیان کرد وتعلیم نمود *

﴿ الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان ﴾

آن مظهر رحمانیت الهیه بتعلیم قرآن خلقتی دیکر باآفریدن خدای واحد که بجز او در وجود مؤثری نیست و برآن معلم الهی ماخلقت اذ خلقت تواند کفت درانسان در وجود انسانی ظاهر فرمودی و بیان را براو تعلیم و یادمیدادی که انسان را مالك وممك کرداند ومقصود خدای را از آفرینش انسان آشکار سازد *

این است معنی قرآن که معجزهٔ آن واسطه نخستین الهی است اکر یك ناداني تصور درالفاظ همین آیت مبارکه نماید دور نیست بکوید ・ ﴿ علم القرآن ﴾ نمی بایستی پیش از ﴿ خلق الانسان ﴾ باشد زیرا که تعلیم قرآن فرع برخلقت انسان است ・ والحاصل تدبر درمعنی مذکوره نموده بعالم ارواح مناسبت جوی ودرست بفهم که مقصود من از این تفسیر درآیت کریمه چه بود ﴿ وماهو بالهزل ﴾

پس از آنکه اهل عالم ارواح حسب الاستعداد نصیب خودرا از علم کتاب برداشتند ・ درمنزل سیم رسیدند یعنی بعالم اشباح وعالم ذر

دویم آمدند درآنجانیز نبی مطلق علیه الصلوة والسلام قرآن را برای انهابیان فرمود ・ وقرآن دراین عالم نوری بود سبز برنك اهل آن عالم چنانکه درعالم دویم نور اصفر بودی ・ وپس ازاینعالم انسان بکون ناری درمرتبه چهارم نازل کردید وقرآن درآن عالم نوراحمر بود ・ که ازشدت صفای حمرت چشم را خیره میداشت تا آنکه بعالم کون مائی آمدند وقرآن نیز برنك آنعالم نوری بود لامع تابعالم خاك وجهان صورت ومثال آمدند ・ وآن حقایق کامله دراین خاك تیره که آخر منازل است مستور ومودوع شدند ・ وقرآن دراین عالم برنك نور اخضر ومایل بسیاهی ظاهر کردید *

﴿ سیاهی کربدانی نور ذاتست * بتاریکی درون آبحیات است ﴾

وچون هر مرتبه ازمراتب راکه قرآن طی میکرد مراتب اولی درباطن میماند ・ وهمان ظهور آخری پیدا وظاهر بود ・ این است که قرآن راشش بطن وشش باطن دراین مرتبهٔ اخری موجود کردید * چون درآن هنکام که انسان بعالم ترابی رسید ومعنی آیت کریمهٔ ﴿ لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین ﴾ تمام شد آن عالم ترابی نیز در کمال استقامت بود وکواکب درشرف خود شان بودند ・ وطالع دنیا سرطان بود ・ ودر آنوقت آفتاب در وسط السماء بود وهنکام ظهر بود ومقام ظهور الهی بود ・ وجملهٔ اهل آن عالم درآن محشر حاضر وقائم بودند ・ تا آنکه بتقدیر عزیز علیم از حرکت افلاك وکردش کواکب وپیشی کرفتن شب ظلمانی بر روز روشن وتحقق اقالیم وحصول بعد کامل از خط استوا ・ تغییر درخلقت انسانی حاصل آمد ・ وآن فطرت پاك آلایش پذیرفت ومتبدل شد ・ ودراو ظاهر کردید اطوار اختلاف وایتلاف وخفا وظهور وقوت وضعف ومرض وصحت ولاغری وفربهی وکوچکی وبزرکی ・ وهمه اینها برآن خلقت بسبب مشتهیات وخواهشهای ظاهری آنها راه یافت اکرچه برخلاف خواهشهای حقیقیه آنها بودی ・ وبدینموجب عرضها را حکم غالبیت درایشان ظاهر آمد وآنکونه

امراض مختلفه در ایشان متمکن شد ۰ ودرآن حال قرآن عظیم الشان برای هدایت وارشاددر قالب الفاظ وعبارات وحروف وکلمات واوضاع ودلالات چنانکه توان دیدلباس ظهور را پوشید ۰ زیرا که جهانیان را درآن حال آلودکی یارای تحمل از نورا قدس وفیض مقدس لطف‌الله علی العالمین وخیرة الله فی السموات والارضین علیه الصلوة والسلام نبودی ۰ بعلت اینکه اضمحلال وتباهی درآنصورت بروجود ایشان راه میافت وممکن نبود که آن نبی مطلق بغیر صورة عالم ایشان ظاهر کردد ۰ زیراکه حکمت الهیه باطل می کردید مانند اینکه نطفه را قابلیت تحمل ظهور روح نیست مکر ازپس پرده وازوراء حجاب ۰ وبدین جهات آن‌هادی کل هردو وحی الهی را ازپس پرده بجهانیان میبایستی برساند ۰ این است که‌قرآن نیز ازپس پرده برحسب اقتضای زمان ومکان متشعب ومتفرع کردید بر ﴿ صحف آدم وصحف نوح وصحف ابراهیم وتوریة موسی وانجیل عیسی ﴾ بطوریکه طبایع اهل هر زمانی دراقتضاءات حال ولسان مقتضی میشد *

تا آنکه نورالهی آشکار شد وظهور حق پدیدار آمد وبنیهٔ جهان نضج کرفت ۰ بحدیکه تحمل ظهور آن نور اقدم ونبی اعظم صلی‌الله علیه وآله واصحابه وسلم را توانستی کرد ۰ وقرآن نیز نازل کردید با اوچنانکه می بینی باالفاظ وعبارات واشارات وتلویحات که برحسب اقتضای عالم قشور وظواهر است ۰ ودراین مقام قرآن را هفت بطن وهفت باطن پیدا کردید *

واما آنچه مفسرین درمیان ظاهر الفاظ ومعانی‌واطوار فصاحت وموارد کلام وحدود وقرانات آن که در کتابهای تفسیر نوشته اند واز بسیاری آنچه درهمین تفسیر ظاهری است عددآنهابشماره نیاید ۰ پس تمامی آنها بقدر افهام ومدارك خود شان وبرحسب استعدادی که داشته اندبیان کرده اند ۰ وکرنه امر قرآن عظیم است پس قرآن قدیم چنان نیست که مخصوص بوجهی باشد ودیکر وجه را

شامل نکردد ویاآنکه اختصاص بقومی تنها داشته باشد ۰ یا آنکه اختصاص بحالتی تنها داشته باشد ۰ ویاآنکه اختصاص بوقت وزمانی یااهل ومکانی داشته باشد ۰ زیرا که کلام خدای همیشه زنده است ومانند درخت میوه دار پاکیزه درهرآن ثمرمیدهد باذن خدای تعالی وسخن خدای را مرك وتباهی روی ندهد *

﴿ لایأتیه الباطل من بین‌یدیه ولامن خلفه تنزیل من حکیم حمید ﴾

ای برادران من‌این سخنان باریك را که ازقلم من میخوانید ازمن نیست بل از مکاشفات ایمانیان وازفیض روح قدسی است که روشنائی پرتوی ازلمعات انوار الهیه بواسطهٔ ایشانم بغیراستحقاق رسیده است ۰ ومحض اشارت برآن مقامات عالیه نمونهٔ کمی برای شمادراینجا آوردم اکراستعداد دارید وخواهان هستیداینك کتب ورسائل مقدسه که علمای دین مانوشتند وبیان میفرمایند ۰ خصوصا کتاب شرح القصیده که ازقلم سید سند بزکوارمولانا الحاج سید کاظم اجل‌الله شانه شرف ترقیم یافت ودر شرح بیتی که ذیلا میشنوی در امر قرآن قدیم بعضی ازاسرار رابیان فرمود *

﴿ هذا الزبور وذلك التوریة والـ * انجیل بل‌هذا القران المنزل ﴾

قرآن یعنی همین الفاظ وآیات پاك نوری بود ازانوار قدس درتحت حجاب واحدیت وآن قدیم وسر قدیم است ۰ واین همان نقطهٔ نورانیهٔ الهیه است که درجملهٔ عوالم ومقامات ظاهروهویدا کردید *

﴿ قدطاشت‌النقطة فی‌الدائره * ولم تزل فی ذاتها حائره ﴾

﴿ محجوبة الادراك عنها بها * منها لها جارحة ناظره ﴾

﴿ سمت علی الاشیاء حتی لقد * فوضت‌الدنیامع‌الآخره ﴾

چون اهل این جهان تاریك بجزاز عالم محسوسات ادراك معنیهای باریك ولطیف رانتوانند کرد ۰ برای ظهور آن نور قدیم الهی درقالب الفاظ‌مثالی بیاوریم که‌مطلب راباادراك مانزدیك نماید ۰ نمی‌بینی درخت میوه دار بزرکی را که‌شاخ وبرك ومیوه های آن ترابعجب آورد ازیك حصهٔ تخم است که‌درحال نخستین آن‌شاخ وبرك‌وثمر رادرآن نتوانی دید ۰

نمی بینی ماست و پنیر وروغن وسرشیر واقسام آنچه از شیر حاصل کردد چکونه درغیب شیر بود • ملاحظه کن پنهان بودن صورت انسانی رادر باطن نباتات واوراق وبرکها ومیوه هاودرختها وحبوبات وطعامهـا ودر آنچه دردهان تو بجهة خوراك اسـت ودر کیلوس وکیموس ودرعروق ورکهـا ودراعضا واجزای تو تا آنکه منی شود ونطفه در رحم مادر کردد ونطفه علقه وعلقه مضغه پس عظام شودپس ازآن بمقـام اکتساء لحم رسد وآنکاه بعد ازظهور دراین صورتهـای کونا کون آنصورت الهیه پدید آید *

﴿ فتبـارك الله احسن الخالقین ﴾

الحـاصل اکرد راین نامه بخواهیم کمی از اوصـاف ومقامات کلمـات الهیه بیان کنیم نه مارا یارای چنان بیان اسـت ونه زمان را اقتضای آن ونه اهل را استعدادی بدآنکونه مشهود است *

ای کروه پروتستان وای برادران هواهای نفسانی چرا زحمت کشـیده بیهوده اتلاف زندکانی را درتألیف کردن آنکونه کتابهـا میکنیـد • پولها خرج کرده کتب آنچنانی را طبع مینمایید ومجاناً بمردم میدهید • واکتفا براینهـا نکرده ضعفـا را تطمیع بمـال دنیوی مینمـایید • معلمان وواعظان دراطراف می کارید بخیـال اینکه بکعوام بیچاره را غرور دهید وکـول بزنید وبطریقهٔ خویش داخل کنید • چرا مینویسیـد وترجمه میکنید اینکونه کتابهـا را که مایهٔ رسوایی خودتان است • اعتقاد شما مکر این نیست که محمد بن عبـدالله قرآن را خود ساخت وآوردن مانند آن بسی آسان است • ومیدانیـد که اعظم معجزات که اسلامیان بدان توسل جوینـد قرآن است • ومیدانید که اهل این زمان داناتر وعالمتر وبا قدرت تر از قرنهای کذشته است • ومیـدانید که مردم بنـدکان درهم ودینـار هستنـد • ومی بینید که دشمن ملت اسلام غیرازشما همـه جای دنیا را فراکرفته است •

﴿ از بهر شکست دل من بسته صفی * یار از طرفی وروزکار ازطرفی ﴾

بدین همت که شما هستید واکنون درعرض مدت پانصد سال تقریبا

درهمه جای دنیا بروزکرده وبهر ملتی دستی یافته آید • پس چرا اتفـاق نمیکنید براینکه چاره کار را یکدفعه نمایید • ملتهای مختلفه را جمع آوری کنید واستعـانت ازآنها جویید یاری بخواهیـد ازعرب وازغیرعرب فصحا را انجمن سازید پول بریزید یك سوره تنها ازمانند قرآن بیاورید • ودروغ آن پیغمبر راظاهر سازید وحجت اسلام را باطـل دارید ونفس اسلامیـان را قطع کنید • ودین محمـدی را رسوانماییـد • وهمینکـه این کار شما صورت کرفت یقین بدانیـد اول کسی که شما را تصدیق کند فصحا وبلغـا خواهند بود وسـایرین بالطبع تابع خواهند شد *

چرا همت نمیکنید جان عالم را فارغ نمی سـازید شمس چرا یکدفعـه بدین راه آسـان مردم را بهدایت نمی رسانید جهان را یك کله ویك کله بان نمی سازید • لکن این نکته را هم بشما بکوییم که کله بانها نمی کذارند شما کوسفندان ایشان را بدزدید *

ای اهل ادراك دلیل این کتاب نویس را درابطال امر قرآن به بینید که مینویسد مزدار نام کفتـه است که ممکن است کسی مانند قرآن کلامی بیاورد • حال آنکه مرتد بودن مزدار واعتقادات سخیفهٔ اورا کـه میکفته است خدای رادر روغکویی وکذب ومانـند آن جایز است خود میـداند • ومیـداند که این تجویز کذشتـه ازاینکه مفیـد بحال اونیست لازم نکرده است که بمزدار نسبت داده شود بل خوداو وبرادران اومانند این سخن را نیز تواننـد کفت ولی کفتن تا کردن دوتااست • ومانـند این است که مثل من کسی بکوید من نیز مانـند مسیح مرده را زنده کنم یا آنکه مانـند کلیم چوبی را اژدرها سـازم وازسنك خاره چشمه ها جاری سـازم لکن کووکی وچکونه ؟ *

میکوید فلان انکلیسی کفته استکـه مقامات حریری ومقـامات همدانی افصح ازقرآنست • وبمانند این سخنان که هیچ خردمندی درمقـام انصاف وحق شناسی تکلم بآنکونه سخنـان را جایز نتواند

دید خواست درفصاحت واعجاز قرآنی که حال آرا باجمال دانستی راه ابطال پیدا کند *

الحاصل آن کلام خون آلود الهی که لباس بالاپوش نبوت خاتم الانبیا علیه السلام است ازیکهزار ودویست وهشتاد وهفت سال پیش تاامروز بندای فصیح وآشکار بمسامع جهان وجهانیان میرساند وتحدی میکند. که من برهان محکم ومعجز باهر بر آن صاحب ملکوت جهانم که عیسی و یحیی مژدهٔ نزدیکی آن را آوردند . هرگاه انکار ازاین معنی دارید جملهٔ جهانیان ازجنی وانسی واز پیدا وپنهانی اتفاق کنید ومعاونت بهمدیگر نمایید ویك سورهٔ کوچکی ازمانندم بیاورید وچون نتوانستید والی الابد بدوام ملك خدای نیز نخواهید آورد ومقتدر نخواهید شد . پس از پیروی هواها وشهوات نفسانیهٔ خویش اعراض کنید واز بیعت وتبعیت بشر پردوری جویید . و بیایید بسوی من که شما را در راه راست خدای بمقامات عالیه برسانم . و بیایید بسوی شریعت حقه وآیین محکم اسلام وآن اتفاق وزحمات را که درمذاهب مختلفهٔ خویش دارید باتفاق بااسلامیان دردین پاك اسلام تبدیل نمایید . که بسبب این اتفاق شما با ایشان دین خدای قوت گیرد واستحکام پذیرد . ادیان مختلفهٔ بت پرستان ومذاهب متنوعهٔ مشرکان ازروی زمین برداشته شود. بی دینان وملحدان را بازار گراهی واضلال کساد گردد . جاهلان ونادانان علم دین بیاموزند . وبعلت این همراهی شما بااسلامیان علی التدریج کار توحید وخدا شناسی وخدا پرستی بالا گیرد وعلی التدریج اسباب ترویج شریعت حقه فراهم آید . وظلمات وتاریکیها مبدل بروشنایی ونورانیت شود . ملکوت خدای چنانکه درآسمانها است دراقطار ربع مسکون انتشار واشتهار یابد. ومورد تحسین خدای وآفرین مقربان اوشوید . واگر باوصف دانستن شما حقیت دین اسلام وراستی شرع محمدی را ازروی هوا وهوس و بمقتضیات عادات وطبایع ناراست خویش مخالفت بیاورید واعراض نمایید

وزر و وبال دیگر گراهان جهان وجملهٔ بت پرستان و بی دینان وجاهلان براوزار انکار وکفران شما افزوده شود . ومع ذلك ازاین مخالفت وانکار شما واز اصرار شما درعناد ولجاج خویش ضرری برحال من و برحال اسلام واسلامیان و برخدای اسلامیان نیز متصور نخواهد بود *

﴿ ومن کفر فان الله غنی عن العالمین ﴾

﴿ معیار پنجم ﴾

اما اینکه میزان حق پروتستانی درتفسیر آیت کریمهٔ ﴿ اقتربت الساعة وانشق القمر ﴾ وغیرآن وقوف واطلاعات خود را بیان کرد وخواست بگوید که درقرآن ازمعجزات نبویه مذکورنگردیده است واین آیات دلالت بروقوع معجزات ندارد. پس سخنی است منافی باانصاف وموافق بابی اطلاعی . درصفحهٔ (۲۳۲) شروع بتحقیق کرد ودرتفسیرآیات مذکوره تحقیقات خودرا بجای آورد . ومزهٔ کار در این است که عبارت کشاف را بتغییرونا تمام ذکر کرد و پنداشت که آنچه در تفسیرانجیلها کرده اند در تفسیر آیات قرآنی هم باید بکار برد . وماعبارت کشاف راتنهادر اینجا نقل کنیم وباقی سخن راباداراك هوشمندان محول داریم که تطویل کلام دراین مقام برای امثال مؤلف زایداست ﴿ ترجمهٔ عبارت زمخشری در کشاف چنان است ﴾ که ازبعض مردمان روایت شده است که معنی آن چنان است که ماه در روز قیامت بدونیم شود و قول خدای تعالی ﴿ وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر ﴾ آن سخن را مردود میسازد وکافی است دررد برآن قرائت حذیفه که وقدانشق القمر گفته است . یعنی ساعت نزدیك شدواز علامات نزدیکی آن این است که بتحقیق ماه بدونیم شد چنانکه گویی ﴿ اقبل الامیر وقدجاء البشیر بقدومه ﴾ امیرمی آید و بتحقیق مژده دهنده بقدوم اوآمد . واز حذیفه روایت

شد که اودر مداین خطبه خواند وکفت آکاه باشید که قیامت نزدیك کردید و بدرستی که ماه درعهد پیغمبر شما بدونیم شد ۰ تمام شد ترجمهٔ زمخشری ۰ اکنون اکر کسی بخواهد رجوع بعبارات میزان الحق مذکور نماید و به بیند چه میکوید و بفهمد چه القامیکند * ترجمهٔ ظاهری وتحت اللفظی آیت کریمه ومابعد آیات آشکار میکوید که مقصود از شق القمر همانا معجز حضرت خاتم الانبیاء است وبهیچ وجه دلالت برانشقاق قمردر روز قیامت نتواند داشت ۰ زیرا که در تالی آیت است که میفرماید ﴿ وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر ﴾ در روز قیامت اکر ازجانب خدای همچنان آیتی ظاهر کردد چنان میدانم که اعراض وانکار نتوانند کرد ولب بکفتار ناصواب نتوانند کشود وخدا را متهم باوردن سحر مستمر نتوانند ساخت ۰ نمی دانم باعتقاد من که جمله خردمندان رانیز در این عقیدت باخود شریك میدانم چنان است ۰ واکر پروتستانها ورفیقان ایشان برخلاف ما کویند جواب آنها باخدای توانا است وما را بجز این نیست که این سخن زو رایشان را نیز بسائر سخنان ایشان عطف کنیم واین مصراع را که درغیراین موضعست بخوانیم *

﴿ کاین هم برسر نمازهای لرستان ﴾

بامزه تراین است که میکوید اکر بالفرض قبول کنیم که شق القمر بوقوع آمده است درآن حال نیز معجزهٔ محمد نخواهد بود زیرا که نه در خودآیت ونه من بعد کفته شده است که این امر بوسیله وجهت محمد وقوع یافت تا آخر سخنان او که باقتضای خیالات خویش کفته است *

کاش یکی ازاین مردمی برسید که ترابآیین پروتستانی خودت سوکند میدهم هرکاه در قرآن میکفت که محمد علیه السلام شق القمر کرد وواضح وآشکار این معجزو دیکر معجزات آنحضرت را بتعداد میاورد ۰ آیانبوت اورا تصدیق مینمودی ومیکفتی که چون صریح کفتند که شق القمرومعراج وسایه نداشتن وتأثیرنکردن اثرپای مبارك اودرخاك

وریك وجا کردن آن درسنك خاره ومانندآنها معجزات آنحضرت است وباید قبول کرد ۰ شخص تراکه مؤلف آنکونه میزان الحق هستی نمیدانم لکن ازروی یقین شهادت میدهم براینکه کفار بدیدن آن آیات واضحه وبدیدن معجزه بودن خودقرآن جحودوانکار کردند ۰ کفار این زمان بشنیدن سخن از آنمعجزات چکونه ایمان آورند مکرآنکه عنایت غیبیه آنهارا هدایت کند ۰ وروح قدسی بدلهای ایشان بدمد وپرده را ازدلهای ایشان بردارد دو چشم وکوش ایشان شنواو بینا کرددپس ازآنکه کور وکر بودند *

﴿ صم بکم عمی فهم لایرجعون ﴾

درخصوص آیت کریمهٔ ﴿ ومارمیت اذرمیت ولکن الله رمی ﴾ تفصیل دیکردر ذیل آیت مزبوره آورد که پس ظاهراست که ازچنین الفاظ غیرمعینه نزدعاقلان وعارفان معجزهٔ محمد ثابت نخواهد شد ۰ نهایت بنابرمضمون احادیث مفسرین می نویسند که درغزوهٔ بدر یاحنین محمد یك مشت ریك کرفته بطرف لشکر کفار انداخته است چنانچه چشمهای ایشان ازریك پرشده آنها هزیمت فاش یافته بودند ۰ ومیکویند که آیت مزبوره اشارت بدین واقعه دارد لکن بااحادیث ماراچه کار مباحثهٔ ماباقرآن است وبیان معجزه باتفصیل وتعیین از قرآن خواسته ایم نه از احادیث ۰ تا آخر سخنان او که براین بنیان سست خویش متفرع ساخته است *

ودرصفحهٔ (٢٣٣) نیز مانند این سخن را آورد که میبایست درقرآن یکی یکی معجزات نبویه را بشمارد چنانکه معجزات موسی وعیسی وحواریان وغیرهم در تورية وانجیل بتفصیل بیان شده است *

اکرچه باوجودمعین بودن حال انجیل وتورية محتاج بتفصیل دادن در این مطلب نیستیم ولی اینقدررا برای برادران ایمانی یادآورشویم ۰ که این بیچاره ازوضع انجیلهای خود شان غافل شده اند وندانسته اند که اکرانجیل حاضررامعتبروصحیح توانیم دانست بمنزلهٔ احادیث اسلام

تواند بود • وهمان متن عبارات واسم مؤلفین آنها کهبا آنهـا یعنی باانجیلهـا ونامه ها ورساله ها و غیرذلك است شـاهد صـدق براین مطلب است • وواضح است که ﴿ متی ولوقا ومرقس و یوحنا ﴾ ودیکران آنهارا در بیان سر کذشت عیسی وتاریخ احوال واطوار آنجناب نوشته اند • اقلا انجیل مریم وعیسی را که ازجمله هفتادوهفت انجیـل منسوبه بآنجناب وحواریان و تلامیذ و دعوت کنـند کان راستین ودروغین بود و درمیان این عیسویان بکلی متروك وغیر مصدق است می آوردندو استشهـاد میکردند بازوجهی در این کـونه اعتراض میتوانستند داشت *

﴿ درهمین انجیل لوقادرفصل نهم ﴾ نوشته اند که عیسی بدوازده حواری امر کرد که بدهکده هارفته انجیل را بایشان یاد دهندو تبشیر نمایند • ونیز هنکامیکه یحیی شاکـردان خودرا نزد مسیح فرستاد وازحال اوخبر کرفت آنجناب درجواب رسولان یحیی کفت • انجیل را به بینوایان وعظ میکنیم • ودرجاهای بسیار از انجیل حاضر ازاینقوله سخنان وارداست • پس واضح است که انجیل آسمانی وانجیلی که مسیح آنرا تعلیم میکرد یاشاکردان را برای تعلیم آن مأمور میداشت غیراین انجیلها ونامه ها ورساله ها وغیر ذلك است • که بالاتفاق جملهٔ آنها بعد ازمسیح علـیه السـلام نوشـته شـده است • و یقینا درآن انجیل که عیسی رابود بیان احوالات حاضرهٔ خود مسیح یامعجزات او نبود مکر بعضی ازخطابات الهیـه ووعـد هایی که درخصوص اووایمـان آورند کان بآنجناب بود • واخبار ازکذشته وآینده وازقصص انبیای سـلف وانذار از ترك دین وشریعت • ومواعظ ونصـایح وآداب واحکام ظاهریه وباطنیه • واطوار شریعت وتهذیب نفس ونهی ازقبایح اعمـال وبیان مشکلات آن قوم • والحاصل جملهٔ آنچیزی که برحسب اقتضای اهل وزمان ووضع اموراسباب اصلاح امت توانستی بشـود در انجیل اصل بودی • واین سخن راهیچ منصف آکاهی انکار نتواند کرد *

خیال نکنی که علمای اسلامیان از اطوار امم و کتب منزله برانبیا و رسل آکاهی ندارند که اکر بخواهند حرفا بحرف از آغاز ایجاد عالم بشری تاکنون اسـامی کتب و پیغمبرانی را که صاحبان کتابها بودند واطوار امتهای ایشـان وآنچه راکه بسران کتابهـا آورده اندبرای تو بیان کنند *

والحاصل کلیهٔ کتابهـا که بصاحبان شریعت مؤسسه نازل کردید وبیشتر اشعار برآنهـا درمبحث نسخ شریعت کردیم ﴿ شش کتاب است ﴾ که اینها اصول کـتب سماویه اسـت وآنچه بدیکر انبیا که تابعان اولی الشرایع بودند نازل کردید یکصد وچهـارده وبیك روایت یکصد وسیزده کتاب است که نوشته اند • تمامی آنها توابع صحف وکتبی است که بر صاحبان شرایع مؤسسه نازل شـده است که ایشان ﴿ آدم ونوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد ﴾ علیه وعلیهم السلام‌اند وقرآن اصل واس واسـطقس است برای صحف وکتب منزله چنانکه بیانی ازاین مطلب را شنیدی *

باالجمله سخن دربیان معجزه هابود که باید کتب آسمانی معجزات صاحب کتاب رابشمـارد • وهیچ عاقلی این سخن را نمیکوید که پیغمبر حاضر معجزات بیـاورد وکتابی که ازجانب خدای یاازجانب پدر با ومیرسـد مشتمل باشد بربیان همان معجزات که پی درپی ازاو ظاهر میشود • باین معنی که خدا یاپسر خـدا بکوید که ای پیغمبر من توفلان روز فلان مرده را باین تفصیـل زنده کردی • یاپسر کوید من در فلان وقت ودرفلان مکان فلان نابینـارا بینا نمودم • از اینکونه سخنـان مرا حیرت آید ظاهر قالب وقیـافت ووضع یال وکوپال ونطق ومقـال این طایفه رایعنی منکران دین مبین را که می بینی ومیشنوی وقعی وعظمی درمرحـله نخستین ازایشان مشـاهده مینمایی • وچون تأمل کنی وتعقل ورزی همـانا قالب انسـانی را دارند وبس • بعینه حکایت آن نسناس است • که زیرکانش کلماتی چندیاد دادند ومتاع تاجر بیچاره را بردند وآن حیوان را ترك نمـودند • وهرچه تاجر کفت این خـدام

توکجا رفتند آنجیوان همان سخن خود را مکرر میداشت که • ببرند وبه بینند پسندیدند بردارند نه‌پسندیدند بیاورند *

این بیچارکان بهمان تفصیل که مبین کردید کلماتی از کذشتکان بدست آورده ونام آن را انجیل وتوریة کذاشته اند • وبقول خواجه نصرالدین آنقدر کفته اند که کویا برخود شان نیز مشتبه شده است • وهر مطلبی که بمیان می آید فی الفور تمسك بهمان امام زادهٔ ساخته خود شان میجویند • وبآن سخنان مجعوله بیشینیان خود شان درمطالب واهیهٔ خویش دلیل میکویند • که درفلان ایهٔ فلان انجیل یافلان ایهٔ فلان نامهٔ فلان معلم عیسوی کفته شده است • که خدا برسه کونه است مثلا • اسم است وفعل است وحرف زیرا که کلمات برسه قسم است • کاهی خدا راجسم کنند کاهی کبوتر سازند کاهی بدار کشند کاهی شراب مینامند ومیخورند وکاهی نان میکنند وهضم میدهند کاهی خدارا پسر یوسف نجار میسا زند کاهی تولید اورا در آخور میکویند • والحاصل ازپریشانی ایشانم پریشانی پیداشد وپریشان نوشتم وعذر از برادران میخواهم که مرا ملامت نکنند که آخرشب است واول صبح *

اطف السراج فقدطلع الصبح

جان کلام این است که بیرون ماندکان از خانهٔ اسلام در آغاز دین وعقاید خود شان که شناختن خدای سبحانه وتوحید او تعالی است درغلط مانده اند • چنانکه در بدایات این نامه اشعار کردیم وچون دربنیان کج هستند بناچار بنا نیز کج خواهد بود • این است که درامر توحید تفکر وتدبر بسیار باید کرد وخدا را باید شناخت • تا آنکه اطوار بعث رسل وانزال کتب واصدار معجزات وجملهٔ اوضاع دین وآیین دانسته شود • وازاین است که بزرکان دین مبین فرمودند *

اول الدین معرفته وکمال معرفته التوحیدله

کلمهٔ توحید

اول چیزی که صاحب ملکوت آسمان وزمین فاتح وخاتم پیغمبران وحامل هیئت الهیه برتمامی موجودات حبیب خدا وعبد خدا • بجهانیان را دعوت برآن فرمود وبرای اثبات واستقرار آن دعوت هرکونه محنت واذیتهارا از جهال ومعاندین تحمل نمود وغب الامر چنانکه مقرر بود شمشیر جهاد وقتال را بر آنها نهادهمانا کلمهٔ توحید بود که فرمود *

قولوا لااله الاالله تفلحوا

کاش معنی همین کلمهٔ طیبه را میفهمیدی وپی بحقایق وارواح میبردی • وبیانات اهل حق را درك مینمودی باجمالت کویم که بیانات دراین کلمهٔ مبارکه ازچند وجه است • یکی • در ترتیب حروف وکلمات این کلمه است ودر آوردن استثنا وخصوص همین هیئت تألیفیه وتعیین جزء مقدر که آیاموجود است یاممکن ویامستحق للعباده وباغیر اینها • دویم • درخصوص حروف این کلمه است وبیان بودن حروف آن بعدد معین که دوازده است • سیم • دربیان اصول این حروف در این کلمهٔ طیبه است که آن سه حرف است (ل ا ه) وباقی دیکر تکرار آن سه حرف است وبیان اینکه علت آن چیست ووجه آن کدام است وتکرر هر کدام بطور مخصوص از چه راه است • چهارم • دربیان فرق مابین لااله الاالله ولااله الاهو • پنجم • دربیان باطن وسر این کلمهٔ مقدسه است • ششم • دربیان ظاهر ظاهر آن است • هفتم • درتأویل آن است • هشتم • درباطن باطن وسر سر آن است • نهم • درخصوص حقیقت لام وسر آن وحقیقت الف واطوار آن است • دهم • دربیان لفظ جلالهٔ الله وآنچه متعلق برآن است وآنچه بدان اضافت داده شود • ودراین کلمهٔ طیبه مباحث دیکر هست که نیز متفرع بربحثهای مذکوره است واین اوراق را کنجایش بیان وتفصیل آنها نیست *

فاصفح عنهم وقل سلام فسوف یعلمون

بالجمله معجزات عیسی بجز از راه روایات از بعضی از اصحاب آنجناب باینزمان نرسید که حال آنها وحال روایات آنها نیز هنوز موقع صحت نتواند یافت . وسخنان بسیار درخصوص خود ایشان وروایتهایی که کرده اند هست . ودر خصوص وسایط وسندهای روایتهای ایشان از هزار وهشتصد وهفتاد وسال پیش از این تا اینزمان ودر خصوص نسخه های اصلیهٔ آنها که هیچکدام از نوشتجات ایشان دردست نیست . ودر خصوص اصلاحات وتصحیحات که درزمان سلاطین عیسویه درقرنهای نزدیك بعیسی برای برداشتن اختلافات ودیگر مقاصد ومنظورات که داشتند کردند . وهمچنین درباب ترجمه‌های آنها خصوصا درترجمه های پروتستانها که باتفاق جملهٔ عیسویان واسلامیان محل وثوق واعتماد نتوانند بود . ودر خصوص انجیلهایی که پنهان کرده اند بعلت اینکه اختلافات عظیمه درمیان آنها وبااین انجیلها پیدا بود ودر سایر اطوار واوضاع این انجیلها وفروعات آنها که قدر قلیلی از آنها را دراین نامه برای نمونه شنیدی آنقدر راه گفتگو باز است که یکی از این اعتراضات تنها درموثق نبودن آن روایات کافی است . عجب از این است که درمعجزات عیسی باینگونه روایات در این مدت طولانی باآنهمه انقلابات وباوجود داخل شدن معلمان دروغگوی ومسیحان کاذب درمیان ملل عیسویه وباوجود دشمنی مانند یهود که غالب وقاهر ومحیل وتباه کنندهٔ دین خدای بودند وبدانگونه اختلال ظاهری وباطنی انداختن را درطریقه وکتب عیسی اقتدار داشتند . چنانکه درحق شخص مسیح از هرگونه فساد کوتاهی نکردند . باهمه این تفصیل باید اعتماد آورد وخبرهای مرسل ومنقطع السند کذابی را باید قبول کرد . واز آنطرف معجزات باهرات خاتم پیغمبران را که همان آداب وشریعت طاهرهٔ او واطوار توحید وبیانات خداشناسی . واوامر ونواهی او بی برهانی از خارج بزرگترین دلائل وبراهین برحقیت آنحضرت وراستی شریعت

طاهره ومستقیمه ودائمهٔ او است . وجملهٔ آن معجزات باتصال سند از ثقات ومعتمدین بدایید در این زمان نزدیك بی وقوع صدمات وانقلابات بدست ما رسیده است باید انکار کرد ودلیل بر انکار را چنان باید آورد که چون طائفهٔ نوظهور پروتستانی یامانند آنها بعضی از رسائل مرویه از معلمان مجهول الاحوال یاخود معلوم الاحوال را انجیل نامیده اند . ومعجزات مسیح یکان یکان در آن انجیل مشروح ومبین شده است وقرآن اسلامیان که بمنزلهٔ انجیل است مانند انجیل معجزات محمدی را علیه السلام بدانگونه تفصیل بیان نکرد . پس معجزات حضرت محمد را باید انکار کرد بعلت اینکه کتاب آسمانی باید معجزات پیغمبر صاحب همان کتاب را باید تعداد نماید چنانکه انجیل معجزات مسیح را مذکور میدارد *

نمیدانم تصور میکنی سخنان مزور اینها را ومیفهمی آنچه را که باجمال برای تو میگویم یاآنکه محتاج بتفصیل وشرح وبسط هستی *

آیات بینات ومعجزات باهرات که از حضرت فخر انبیا خلاصهٔ موجودات علیه السلام واز خلفای راشدین وآل طاهرین واصحاب کبار ومؤمنین ومتقیان وعلمای اعلام ورؤسای شریعت مقدسه آن قادرترین مخلوقات . درهر جزء زمان ودرعهد واوان ظاهر گردید وظاهر است وظاهر خواهد شد . درنزد اهل بصیرت وایمان کالشمس فی رابعة النهار واضح وآشکار است . واما نسل شریر وزنازادکان چنانکه مسیح گفت علامات ومعجزات آسمانی را نخواهند دید وقبول نخواهند کرد وایمان نخواهند آورد *

جواب این سخنان پروتستانی را در خصوص معجزات عیسی یهودان چه گونه میگویند مؤلف از آنها بایستی درست تعلیم گیرد ودر انکار خود بر معجزات پیغمبر ما براطلاعات خویش بیفزاید *

درخصوص معجزات دراین مختصر زیاده براین سخن را محتاج نیستیم . در قرآن عظیم الشان مجملا ومفصلا بعضی از آیات ومعجزات بیان شد . ودر احادیث که بسی معتبر از احادیث انجیلیان است

بتفصیل آمد ٠ واکر از معجزات دیکر انبیا چیزی باقی نماند مکر روایات وحکایات بحمدالله تعالی اعظم معجزات پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام حاضر وموجود وحی وناطق است *

﴿ میفرمایند ﴾

وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله وادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین *

قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولوکان بعضهم لبعض ظهیرا *

ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم و یبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا کبیرا *

﴿ معیار ششم ﴾

پروتستان صاحب کتاب سخنی دیکر درانتقام آورد که ضعفای نادان را بلکه مغرور دارد وحاصل آنکلام چنان است که اخبار قبل الوقوع در قرآن نیست ٠ وتحقیقات غیر منصفانهٔ خود را منتهی میسازد براینکه درهنکام وقوع سستی وضعف درلشکر اسلام در غزوات آیاتی را که دلالت برغلبهٔ اسلامیان میکرد میاوردی که بدآن سبب دل آنها را قوی کرداند همچنانکه هر جنکجوی لشکر کشی ازاین کونه تدبیرها در هنکام قتال وجدال بکار میبرد *

این مطلب نیز راجع بمطلب معجزاتست وندانستن سلك دین وکتاب والهامات الهیه وباخود هواهای نفسانی آنها را بنوشتن وکفتن این کونه سخنان واداشت٠ اخبار قبل الوقوع باجمالات وازکارهای عمده در قرآن است ٠ وبتفصیل دراحادیث معتبره وصحیحه که جهة صحت آنها راکفتیم مندرج است ٠ اقتضای حکمت خدا واسرار الهیه ومصالح تکمیلات وسنت امتحان واختبار در تمامی ازمنه واعصار درمخاطبات خدای باپیغمبران خویش چنان بودی ٠ کماز امور معظمه

ویا ازواقعاتی که دراظهار آن حکمتی ملحوظ بودی باجمال یاتفصیلی که نیز یکجهة ابهامی داشتی اخبار میدادند ٠ همچنانکه در تورية وانجیل حاضر نمونهٔ آنها پیدا است ٠ نه اینکه خدای تعالی جمله آینده ها ووقایع ازمنهٔ مستقبله رایکان یکان به تعداد بیاورد ومشروح دارد که دراینحال حکمت خدای باطل میشدی وسنت امتحان بندکان که بزرکترین وسائل برای تکمیل انسان است تباه میکشتی ٠ آیا نمی بینید در میان اقوام وملتها وطوایف اهل ادیان ومذاهب چه قدرها اختلاف وتباین پدید شد٠ ونبود مکر از تأویلاتی که در کلمات والهامات خدای کردند ٠ بسبب اینکه بیانات الهامیه ممکن نیست بغیر آنطورها یعنی غیر قابل تأویل بطور مطلق بوده باشد *

ای پروتستان برای تو مثالی ازکلمات انجیل بیاورم بلکه از این نمونه بویی ازعالم معانی بمشام تو برسد *

﴿ در آخر فصل انجیل یوحنا ﴾ عیسی در حق یوحنا به پطرس کفت که اکر من بخواهم که اوتا آمدن من باقی بماند تو را چه کار است٠ اواین سخن را برخلاف مقصود فهمید که یوحنا نخواهد مرد آنکاه این مطلب در میان برادران شایع کردید *

﴿ پیلی ﴾ نام پروتستان کتابی درخصوص اسناد نوشته وآنکتاب را در سنهٔ (۱۸۵۰) میلادی چاپ کرده اند در صفحهٔ (۳۲۳) میکوید ٠ غلط دویم که بقدمای مسیحیه منسوب است این است٠ که آنها امیدوار برنزدیکی قیامت بودند ومن یك نظیر دیکر قبل از اعتراض بیاورم وآن این است که رب ما در حق یوحنا به پطرس کفت ٠ تا آخر فقرات انجیل که درآن کتاب کفته است واثبات سهو وغلط را بر حواریان وتلامیذ عیسی کرده است *

الحاصل سخن بسیار داریم لکن مقام تنك است واقبال بر سخنکویی بسبب موانع ومشاغل ناموجود ودر آنچه نوشتیم ارباب الباب را کفایت خواهد بود *

سخنی را که مکر رکفتیم بیاد دار که ادراك هر چیزی رامدرك یعنی آلت ادراك ازجنس آن مدرك باید باشد. کلام الهی را کوش الهی میشنود ودلی که منزل تجلیات الهیه است میفهمد *

﴿ ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون ﴾

اما اینکه کفت بجهة قوی داشتن دلها درهنکام جنك آیات آورده میشداین سخن نیز ظاهرالبطلانست. زیرا که اکر چنانچه پیغمبر برحق مأمور بجهاد وجدال شود ووحی آسمانی وعده فتح ونصرت رابراو دهد بجز جاهلان وبرادران شریر آن وحی واقع وآن الهام صحیح الوقوع رابد انکونه تأویلات ناشایست وتوجیهات نالایق تأویل نیاورند *

مکر ازتوریة خودتان آکاهی ندارید که در جاهای بسیاراز اینکونه اخبار داله برفتح ونصرت داده شدمکر درفصل (٢٦)سفرلاویان به بنی اسرائیل کفته نشد که بردشمنان غلبه خواهید کرد ودرپیشروی شما ازشمشیرشمابرافتند. وپنج کس ازشماصد کس ازآنهاراغلبه کنند وصدکس ازشماهاده هزار کس ازآنهارامغلوب سازند. ونیز دشمنان شمادر مقابل شما ازضرب شمشیر شمابرافتند. اکنون اکر کسی بکوید که موسی خودا اینهارا ساخت که دلهای بنی اسرائیل را قوی دارد ودرجنك مستقیم شوند. جواب صاحب کتاب چیست هرچه از روی انصاف در جواب کویند همانا جواب اسلامیان نیز خواهد بود *

درمغلوبیت روم وغالب شدن آنهادر ثانی که درآیات قرآنیه خبرداده شد میکوید. ازروی خورده بینی یعنی حدسیات بود. جواب این سخن نیزا زمراجعت بکتب مصدقهٔ خود شان که از آنکونه اخبار بسیار آورده است واضح تواند شد. ازعیسی که معجزات خواستندو کفت ﴿ برمن معجزه داده نشده است مکر علامت ذوالنون یونس ﴾ درآنجا کفت که شما قراین استدلال برصافی هواو خوبی آن یابارندکی خواهید کرد یعنی اکر معجزات بیاورم واز آینده

خبردهم خواهید کفت که از روی خورده بینی وحدسیات است *
ومع ذلك قرآن عظیم الشان ازمغیبات وازوقوعات آینده بنحوی خبرداد که هیچ خردمند صاحب ادراك آنهارا بر حدسیات محمول نتواند داشت *

یکی در هنکام فتح مکهٔ معظمه است که یك سال پیش آیت کریمه نازل شد وتفصیل آن در کتب تواریخ واحادیث وتفسیرها مضبوط است میفرماید ﴿ لتدخلن المسجد الحرام ان شاءالله امنین محلقین رؤسکم ومقصرین لاتخافون ﴾ هرآینه بخواست خدای البته برمسجدالحرام داخل میشوید وسرهای خودرا میتراشید یعنی اعمال حج را بجامی آورید وحلق وتقصیر میکنیدپس از آنکه درسال اول محرم شدید *

درآیت دیکراز فتح خیبرخبر داد حال آنکه نظر بظاهر اسباب فتح خیبراز ممتنعات بودی. وازغنائم بسیار که از آنجابدست مؤمنان رسید وآیت ومعجزه که درآن غزوه برای مؤمنین ظاهر کردید که عبارت از کیفیت فتح خیبراست پس ازمأیوس شدن اصحاب از تسخیر آن قلعه های استوار آکاه داشت *

چنانکه تفصیل این وقعه درنزد تاریخ شناسان جهان واضح است که چون کار بر اسلامیان سخت شد حضرت پیغمبر فرمودند ﴿ لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله ﴾ ودرآن روز حبیب خدای وحبیب رسول خدای یعنی علی ابن ابی طالب علیه التحیة والسلام در آن جای حاضر نبودندی تا آنکه فرداشد *
اصحاب کرام منتظر بودند که لواء فتح ونصرت راکدام سعادتمند حامل خواهد بود. که ناکاه آنحضرت از راه رسیدودر چشم مبارك ایشان رمدی بود. وازآب دهان مقدس نبوی شفایافت وبیرق اسلام رابردوش پاك نهاد. وبدان تفصیلی که شنیدهٔ در خیبر را که عظمت وبزرکی آن رامیدانی ازجای برکند وبرهوا انداخت. که چون برزمین آمد قلعه های خیبر بزلزله افتاد. وآنکاه مصراع

باب راآن باب مدینهٔ حکمت وعلم بقوت یداللهی کرفت ودرمیان خندق در هوا ایستاد • ولشکر اسلام رابد انسوی کذار داد • این است آن علامت آسمانی که بر کرامت رسول خدای ازآن سرور ظاهر کردید *

﴿ چنانکه میفرماید ﴾

﴿ لقدرضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة فعلم مافی قلوبهم فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحاقریبا ومغانم کثیرة یأخذونها وکان الله عزیزاحکیما وعدکم الله مغانم کثیرة تأخذونها فعجل لکم هذه وکف ایدی الناس عنکم ولتکون آیة للمؤمنین ویهدیکم صراطامستقیما *

آیات برمؤمنین کهموجب هدایت آنها بصراط مستقیم کردید همان تفصیل فتح است چنانکه اشارت برآن کردیم • واینکه فرمودوکف ایدی الناس عنکم مقصود همسو کندان اهل خیبر است که طایفهٔ بنی غطفان وبنی اسدبودند *

در آیت دیکردر خصوص قافلهٔ شام وحجاز بود که فرمود ﴿ واذیعدکم الله احدی الطائفتین انها لکم وتودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم ویریدالله ان یحق الحق بکلماته ویقطع دابرالکافرین ﴾ که غیر ذات شوکه قافلهٔ شام بودی وآن وعدهٔ الهیه درحق آنها انجاز یافت *

درآیت کریمهٔ ﴿ الم غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین لله الامر من قبل ومن بعد ویومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصرمن یشاء وهوالعزیزالرحیم ﴾ تصریح فرمود براینکه روم درادنای ارض یعنی درزمین عرب مغلوب شدند • وپس ازآن در اندك زمانی برفرس غالب آیند • چون فرس درآن زمان مجوسی بودند ورومیان عیسوی بودندومغلوب شدن اینها بمشرکان بمکه رسید خوشحالی کرده بمؤمنان کفتند که شماوعیسویان اهل کتاب هستیدوما وفارسیان امیان هستیم وکتاب نداریم وبزودی ما • نیز برشما غالب خواهیم شد چنانکه برادران ما بربرادران شما غالب آمدند • وآنکاه که اسلامیان را اندوه

پیداشد آیت کریمه نازل کردید که ﴿ من بعدغلبهم سیغلبون ﴾ تاآنکه فرمود ﴿ ویومئذ یفرح المؤمنون ﴾ وچون آیه نازل شدابن ابی خلف نام که از مشرکان بود بحضرت صدیق خلیفهٔ نخستین تعرض جست که این کذب است وبیا باتو کروکان بندیم • که اکراین کار تاسه سال دیکر واقع شد ده نفر شترماده من بتودهم وکرنه تو بمن عطا کن • صدیق بحضرت پیغمبری عرضه داشت که اینکونه کفتکوی کروکان باابن ابی خلف داریم • فرمودند معنی بضع سنین ازسه سال تانه سال است وبد بموجب آنجناب بریکصد نفر شترماده نه ساله باپسر ابی خلف رهان بست • واوپس از برکشتن از غزوهٔ احد فوت کرد ودرسال هفتم غلبه رومیان برفارسیان اتفاق افتاد • وخلیفهٔ صدیق از وارثان ابی بن ابی خلف شترانرا کرفت وبامر پیغمبری آنها راتصدق کرد *

واز اینکونه آیات که درآن زمان دلالت آنها براخبار آتیهٔ قریب الوقوع آشکار بود واکنون نیز در نزد اهل ادراك وآکاهی آشکار است در قرآن عظیم الشان موجود • وهمچنین از خبرهای کلیه ووقایع عظیمه درآن کلام معجزنظام لایعد ولایحصی است *

﴿ وعدالله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لایشرکون بی شیأ ﴾ *

همچنانکه تمامی این کارها بعداز حضرت خاتم انبیا بوقوع پیوست وخلیفهها وجانشینان آنحضرت در زمین بقول مطلق استخلاف یافتند مانند جانشینان انبیای اولی العزم وصاحبان ولایت وسلطنت الهیه • وبرقرار واستوار کرد دینی راکه مرتضی است برای ایشان تاآخر ترجمهٔ آیات • واکرکسی در خصوص معجزات وآیاتی که دلالت براخبار از امور آینده دارد آکاهی کامل را طالب باشد رجوع بکتابهای مفصله وتواریخ مضبوطه که دربیان معجزات خاتم انبیا وجانشینان آنحضرت است نماید • وعلی الاجمال باید دانست که بجز ازاهل عناد ولجاج احدی ازخردمندان درحقیت اسلام وکلیهٔ معجزات

حضرت فخر انام علیه الصلوة والسلام نمیتواند انکار بیاورد *

قد تبین الرشد من الغی

معیار هفتم

میزان الحق در اواخر سخنان خویش آیاتی چند از قرآن که در خصوص اطوار بهشت ودوزخ ومانند آنها است آورده ، و کفت که بهشت محمدیان مجازی و جسمانی است ، بدان طریق که هر لذت وعیش وعشرت نفسانی و جسمانی که قلب انسان میل با آن کند در آنجا یافت میشود ، و واضح است که امید بچنین بهشت دادن آدمی را از تلاش پاکی قلب ونیکی افکار بازداشته بخواهشهای نفسانی قوت وقدرت میدهد ، واینکونه بهشت لایق تقدس خداوندی نیست، ودر این مقام شرح و بسط میدهد سخنان خود را که محض از روی بی اطلاعی از اطوار الهامات وبیانات الهیه و بی خبری از موارد کلام ورموز تخاطب ومدلولات ظاهر الفاظ در همان آیات وغفلت از معانی حقیقیه وروحانیه آنها آورده است *

وهمچنین در ابطال امر قرآن عظیم الشان در فصل (۱) و (۳) کتاب مزبور عنواناتی چند آورده به بیانات ناقصه ونارا است خویش استدلال بر مطالب خود مینماید که اغلب آنها از قبیل سخنانی است که بعینها بر خود او مردود است *

اکرچه همان بیاناتی که در این آخرین میزان در خصوص معجز بودن الفاظ وکلمات قرآنی که جهان وجهانیان از آوردن مانند آن عاجز هستند و بودند وخواهند بود کفته شد ، جواب تمامی اعتراضات اواست وبا وصف آن محتاج بهیچ کونه جوابی خاصه بر منکر معاند نتوانیم شد ، ولی در بیان این مطلب که کفت آیات مزبوره لایق وسزاوار بخدا نیست وتقاضای دل آدمی را رفع نمیسازد و برای فهمیدن کلیهٔ مقصود مجملاً بقدریکه لازم است در این معیار بیاوریم *

بدانکه مطابق بودن احکامی چند یا بعضی از قصه های انبیا که در شریعت اسلام ودر کلام الهی است با کتاب طالموت وکمرا وانجیل مسیح در نزد هیچ صاحب ادراکی اسباب طعن وقدح بر شریعت طاهره یا آنچنان کلامی که بطور اعجاز دعوت براه خدای میکند نتواند بود ، اکر طالموت وکمرا یعنی شرح مسنا ومجموع شرح ومتن یا انجیل عیسی سخنی موافق با الهامات الهیه بیاورند نباید آنها را بمحض انتساب بطایفهٔ یهودان یا فرقه از عیسویان مردود بداریم که این شیوهٔ حقانیت وشعار اهل شعور نیست *

بدانکه مسنا کتابی است مشتمل بر روایات مختلفه از یهود وشرحهای کتب مقدسه باعتقاد آنهااست که میکویند از جانب خدای در کوه طور توریة بموسی داده شد واین روایات نیز با واعطا کردید ، وموسی بهرون تعلیم کرد ویوشع والیعازار آموخت واز ایشان بانبیا رسید ، وبدا بید رسید بیهودا حق دوش ﴿یعنی مقدس﴾ واو در قرن دویم میلاد مسیح در مدت چهل سال آن کتاب را تألیف کرد کما کنون در نزد یهود معمول ومعظم است . واین کتاب مسنا را دو شرح نوشتند یکی را در بیت المقدس در قرن سیم ودیکری را در بابل در قرن ششم از میلاد عیسی ونام این شرحها را ﴿ کمرا ﴾ نامیدند یعنی کمال که مقصود شان کمال یافتن توریة است بسبب آنها وچون متن وشرح در یکجا مجموع ومنضم شد آنرا ﴿ طالموت ﴾ کویند *

این کتابها را نصاری در نهایت دشمن میدارند وعمده سبب در این دشمنی علاوه بر دلائلی که در این مطلب دارند این است که شمعون نامی که میکویند صلیب مسیح را او برداشت و بدست اوکرفتار شد در طریق روایت وسلسلهٔ سند آن روایاتی که مأخذ کتابها است واقع بوده است *

بدین سبب نباید یک کلمه از آن کتابها اعتقاد آورد ، وچون چکونکی بهشت وفرشتکان وسؤال قبر وهفت طبقه بودن جهنم وخبر اعراف وشهادت دادن اعضای انسانی در روز قیامت بر کناهان

بنی آدم وهمچنین آداب غسل وتیمم در جایی که آب نباشد وروزه داری . وتبیین خیط ابیض از خیط اسود که برای روزه ونماز صبح وقت قرار داده شده است . وهمچنین بعضی از حکایات وقصص انبیا که عیسویان باآنها معتقد نیستند ودرقرآن تصریح برآنها شد . ومانند اینها که در اسلام مسلم شده درکتابهای مذکوره یهودان نیز هست . پس باید قرآن واسلام را انکار کرد بعلت اینکه باخیالات واوهام ماموافقت نکردند وباکتابهای یهودان که مارا باآنها عداوت ودشمنی هست موافق آوردند *

حالا بیایید بهمچنان مردمان مطلب حالی کنید واز معانی وارواح الهامات نیز بایشان تعلیم نمایید . همین عناد ولجاج است که هرگونه فساد وتباهی رادر روی زمین ودرهر قرنی از قرون درمیان طوایف وملل احداث کرد . وهمان استنکار ظلمت مر نوررا موجب ساری بودن کدورتها ونا واتیها ومرضهای ظاهری وباطنی درجمله جهانیان شد ودین الهی مستور ماندوراه خدا متروك وانبیا واولیا محجوب ومظلوم ومقهور شدند . اگر این گونه عنادها وانکارها نمیبود وپرده های بی انصافی واعتسافرا برچهرهٔ مقصود الهی نمی کشیدند . وکار را بجایی نمیرسانیدند که جهانرا شرك والحاد وجهالت فرا گیرد رحمة للعالمین را باشمشیر چه کار بود . به بینید وآگاهی جویید از وضع زمان جاهلیت که بعد از مسیح چها کردند . یهودان آنگونه کتابها را درمقابل عیسویان بااخبار وروایات صحیحه ممزوج کرده موافق اوهام وافکار ناقصهٔ خودشان تألیف کردند . عیسویان ومعلمان دروغگوی وگمراه کننده گان بامید ریاسات وبزرگیها علم دعوت را برافراشتند . ودرآن میان بعناد یهودان شریعت را برهم زده آیین دیگر نهادند . وانجیلها ساختند ونامها نوشتند وهنگامها برپا کردند . مجوسان دراین بین که این اختلاف عظیم را درمیان اهل کتاب دیدند برقص درآمدند وخشنودیها کردند . وازآنطرف مشرکان وبت پرستان ودیگر طوایف غیر

کتابیه آنهمه هرج ومرج آنهارا دیده آیین باطل خویش را استوار داشتند . تاکار بجایی رسید که از دین وشریعت بجزا زاسم چیز دیگر باقی نماند . وآنگاه هنگام پیداشدن ملکوت آسمان برحسب بشارت یحیی وعیسی رسید وناچار ازشکستن شوکت باطل بشمشیر شد *

﴿ فوقع الحق و بطل ماکانوا یعملون ﴾

﴿ پطرس وصی عیسی در رسالهٔ خود میگوید ﴾ همچنانکه درمیان قوم پیغمبران دروغگوی بودند درمیان شما نیز معلمان دروغگوی خواهند بود که حق عیسی را انکار کرده عقاید باطلهٔ مستحق برلعنت رابه پنهانی ادخال کنند و برخود شان هلاك عاجل را بیاورند وجمعی بیرو طریقهای مضرت آمیز آنها شوند وشما را از روی طمع باسخنان ساخته خود شان بجای امتعه گذارند *

مبنای کار اسلام درامر دین بمخاصمه وعناد شخصانی نیست . ومعلومست که درکتب وروایات اهل کتاب بل درکتب دیگر اهل ادیان سخنان حق وصواب هست که موافق باالهامات الهیه است . پس جملهٔ آنها را مصدق ومقبول باید داشت . وآنچه را که مخالف باآیین توحید حقیق ونالایق بحضرت احدیت ومقربان درگاه الهی است که بهواهای نفسانی واز آثار وحیهای شیاطین است چنانکه میفرمایند ﴿ وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم ﴾ جملهٔ آنها را مردود وغیر مقبول باید دانست *

﴿ کلام ربانی ﴾

لزوم تناسب مدرك رابامدرك اساس ادراك خویش کن واز این یك باب هزار درازعلم را برروی خویش گشوده دار *

کلام قدیم الهی که بتوسط خلیفة الله علی العالمین پیغمبر مبعوث برهدایت جملهٔ کائنات درمیان امت اودیعت الهیه است . بلسان فصیح احکام دین مبین را بیان میکند . واطوار وآداب شریعت مقدسه را

توضیح مینماید وازاطوار دنیا وعقبی واز اوضاع بهشت ودوزخ آکاهی میدهد *

بیك کلمه جامعه سخن میکوید وشنوند کان بلغتهای کوناکون هرکسی بلسان خویش معانی آنرادرك نمایند واهل ادراك را درایی معنی عجب افزاید *

آنچه در ﴿ باب دویم ﴾ ازاعمال حواریان ازانجیل درعید الخمسین شنیدی که روح القدس بواسطهٔ لمعان آتش محبت ازاثر آواز آسمانی مجمع حواریان را احاطه کرد . وآنهارا پرنمود وبسخن کفتن آغاز کردند . وهرکس ازحاضران سخنان ایشان را می‌شنید وحیران وعجبناك میکردید . ودراینباب سخنان می کفتند وبیکانکان استهزا میکردند ونسبت مستی رابایشان میدادند . جملهٔ اینها ظهوری بود ازآیات قرآنی که در آنزمان بحواریان مسیحی جلوه کرشد *

﴿ هردم بلباس دکر آن ماه برآید ﴾

ای برادران چرا چشم پاك روحانی را بازنمی کنید که حال منکران قرآن را واستهزا کنند کان برآن را مشاهده نمایید . وبدانید که اینان همان استهزا کنندکان بروح القدس وحواریان هستند که اکنون بلباس دیکر بیرون آمده اند همچنانکه روح القدس وصدای آسمانی بظهور دیکر درآمد *

این است معنی آنچه انجیل کفت که بسیاری از پیشی کرفتکان واپس روند وبسی ازعقب ماندکان پیشی کیرند *

﴿ حضرت علی میفرماید ﴾

لتبلبلن بلبلة ولتغربلن غربلة ولتساطن سوط القدر حتی یصبر اسفلکم اعلاکم واعلاکم اسفلکم ولیسبقن سابقون کانوا قد قصروا ولیقصرن قاصرون کانوا قدسبقوا *

کول نخوری که اینها عیسی وانجیل وحواریان را بظاهر لفظ تصدیق کردند که موسائیان نیز بسخن درحق کلیم خدای اذعان

آوردند *

﴿ وکل یدعی وصلا بلیلی * ولیلی لاتقرلهم بذاکا ﴾

الحاصل چون (میزان الحق) سخن ازبیانات قرآنیه که درخصوص بهشت ودوزخ ومانند آنها است بمیان آورد ولازم بود از اطوار معانی کلام الهی شرحی دراین نامه آورده شود . لیکن حیف ازآن معانی است که بکوش مستمع بی انصاف برسد وموجب مزید حیرانی وجهالت او کردد بل برتمسخر خویش بیفزاید . مع هذا برای نمونه تنها یك لغت را درخصوص آیتی ازآن کلام حی وقیوم برای تو بیا وریم تاآنکه بدانی روح القدس ازمنطق حواریان چکونه بیانات کوناکون را آشکار کرد *

بیچاره مؤلف ازاسلامیان شنید که قرآن هفت یاهفتاد معنی باطنی دارد . وچنان دانست که اکر یك معنی را بکیریم معانی دیکر غیر مقصود خواهد بود . وماسابقا اشعاری براین مطلب کردیم واکنون نیز کیفیت ذو وجوه بودن آرا کفتیم . واضح است که جملهٔ معانی غیرمتناهیهٔ قرآن که کلیات آن برحسب طبقات موجودات هفت وبملاحظهٔ ظهور اطوار عشره درهفت هفتاد شود مقصود است واکراینکونه نباشد کلام حی وقیوم نیست *

اکرچنانچه آیتی درحق یك قوم ویایك امری نازل کردد وبعدآن قوم بمیرد ویاآن امر بانجام رسد وآن آیت بسبب تمام شدن آن قوم یاکذشتن آن امر بلامعنی وبلاحکم بماند . قرآن حی وقیوم نخواهد بود . ولکن قرآن حی است وشجرهٔ طیبهٔ الهیه است که اول آن برآخرآن جاری است *

﴿ تؤتی اکلها کل حین باذن ربها ﴾

درآیت کریمهٔ ﴿ والسماء رفعها ووضع المیزان ﴾ یك معنی ظاهری تحت اللفظی برای اهل ظاهر است که آنها بجز ازلفظ رانمی فهمند زیرا که کفتیم تناسب درمیان مدرك بامدرك لازم است ولی درنزد اهل حقیقت وروحانیان قواعدی درتفسیر قرآن هست که آن را

عوام اسلامیان بدون تعلیم ندانند تاچه رسد بآنانی که از لفظ ولغت وحدود کلمات آن آکاهی ندارند . ونمی دانند اطوار آنرا ازمحکم ومتشابه ومطلق ومقید وخاص وعام ومجمل ومفصل واضمار واظهار وکنایات واشعارات وحقایق ومجازات ومقدمات ومؤخرات ومنقطع ومعطوف وحرفی راکه بجای حرف دیکری است والفاظ عمومیهٔ که معانی مخصوصه ازآن مقصود است وبالعکس . ومطالب ومقاصدی را که بعضی از آنها دریك سوره است وبعض دیکر در سورهٔ دیکر . واطوار ناسخ ومنسوخ وآیاتی که نیمهٔ از آنها منسوخ است وباقی آن غیر منسوخ . وآیاتی که نصف آنها خطاب بقومی است ونصف دیکر بدیکران . وآیاتی که ازقبیل ایاك اعنی واسمعی یاجارتی است . وآیاتی که لفظ آن برای قومی وارداست ومعنی آن برای اقوام دیکروآیتهایی که لفظ آنها مفرد ومعنی جمع است وبالعکس . وآیاتی که مخصوصا درحق یك سرور از سروران دین وآیاتی که عمومیت بر دیکر جانشینان پیغمبر دارد . وآیاتی که درحق ظالمان ومنکران واطوار آنها تاهنکام ظهور دولت حق وآمدن قائم آل محمد ومسیح کلمةالله ومانندآنها که تمامادر ظاهر امور جاری است *

پس نمی دانم بااین حال حقایق وارواح را همچنان کسی باوجود کوش عنادی که همراه او باشد چکونه خواهد فهمید . مکر آنکه کوش حیوانی رافروخته وکوش مناسب بادراك حقایق وارواح الهیه بیاورد *

﴿ والسماء رفعها ﴾ سماء بیك معنی حقیقی آسمان پیغمبری وفلك نبوت مطلقه مخاطب لولاك . واسطهٔ ایجاد افلاك است علیه الصلوة والسلام . خدایتعالی باقتضای مصالح بسیار واجرای آیین اختبار وامتحان آن آسمان نبوت الهیه را ازمیان مردم برداشت وبرتری داد . زیرا که عالم بشری عالم ادنا ومقام نقصان کرفتن آنجناب بود که بجهة تکمیل جهان آن ملکوت آسمان چنانکه یحیی ومسیح مژدهٔ آن را دادند درعالم بشری ظاهر آمد *

﴿ از بشری رسته بود باز برای بشد ﴾
﴿ تابکمال آورد پایهٔ نقصان کرفت ﴾

﴿ ووضع المیزان ﴾ دراین جهان میزان دوکفهٔ کتاب الله وعترت را کذاشت وبامر خدای سبحانه جهانیان را مأمور بتمسك جستن برآن میزان ومراجعت کردن بآن فرمود وفرمود *

﴿ انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی ﴾
﴿ لن تضلوا بعدی ماان تمسکتم بهما ﴾

مقصود ازعترت واهل بیت همانا سرورهای بشارت داده شدهٔ براهیم است چنانکه بیشتر بیان آن راشنیدی . واکردل آکاه داری امر اسلام بسی آشکار است *

این وجه یکی از وجوه معانی آیت قرآنی است که بجهة نمونه آوردیم واکر مؤلف را استعداد شنیدن بودی درمعنی آیاتی که برای بیان انهار اربعه بهشتی وارد کردیده است بیاناتی نغز وباریك را میاوردم * ﴿ خدا فرمود ﴾

مثل الجنة التی وعد المتقون فیها انهار من ماء غیر آسن وانهار من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین وانهار من عسل مصفی ولهم فیها من کل الثمرات ومغفرة من ربهم *

میکوید این آیات منافی باشان خدایی است وهمه لذائذ جسمانی است که انسانرا ازسلوك حقیقی بازمیدارد ﴾ *

کاش این بیچاره اقلاصدر آیت کریمه را بنظر میاوردی که میفرماید ﴿ مثل الجنة التی وعد المتقون ﴾ که چون خطاب ظاهر با جسمانیان است باعلا درجهٔ بیان از عالم جسمانیان برای بهشت مثال آوردند . وپس ازآن فرمودند ﴿ ومغفرة من ربهم ﴾ باآنکه دربهشت کناه نیست وبدین کلام اشارت بمعنی باریکی آوردند . واکر بخواهیم یکی یکی آیات را دراینجا تفسیر کنیم وظاهر وباطن آنرا بقدر ادراك خود ومستمعان آن بیان نمایم دفترهای بسیار باید بنویسیم ومقدمات چند ترتیب دهیم . وجنت را بدوقسم کرده هم بیان احوال جنت دنیارا که قرارکاه پدرما آدم

علیه السلام بود چنانکه در باب دویم سفر تکوین درخصوص آن گفت که خدا جنت عدن را در فلان جای کاشت وآدم را که آفریده بود در آنجا گذاشت. ونیز بیان حال جنت آخرت را بیاوریم ولی از وجوه باطنی در انهار مزبوره که مثال جنت موعوده است مجملی برای برادران ایمانی مذکور داریم اگرچه بیگانه را نصیبی از ادراك آن معانی نباشد *

﴿ چهار نهر ﴾ در طبق چهار نهر دنیا است که در توریة در ذیل ذکر بهشت آدم علی نبینا وعلیه السلام تعداد کرد *

﴿ چهار نهر ﴾ معنوی وروحانی از چهار رکن قبهٔ ﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾ جاری میشود بجریان روحانی *

﴿ نهر نخستین ﴾ ماء خالص غیر آسن از میم بسم جاری است ودر زمین بهشت شعبها از آن منشعب گردیده وحوضها پر شده است *

﴿ نهر دویم ﴾ لبن یعنی شیر گوارا که طعم آن تغییر نیافته است ودر اصل فطرت باقی است از هاء الله جاری است *

﴿ نهر سیم ﴾ خمر است لذة للشاربین که از میم رحمن جاری است *

﴿ نهر چهارم ﴾ عسل مصفی از میم رحیم جاری است *

عرش خدای سبحانه که برحمانیت خود بر آن استوا واستیلا دارد از چهار نور که مبدء جملهٔ انوارند ترکیب شده است ﴿ نور ابیض ونور اصفر ونور احمر ونور اخضر ﴾ که تمامی الوان اصولا وفروعا از آن چهار حکایت آورند ومظهریت جستند. گلها ورياحين خاکیان را که در گلستانها وصحراها بینی از نهایات آثار آن گلهای معنوی است *

﴿ قوس الله ﴾ که در هنگام تصفیهٔ هوا با آمدن باران ومیل آفتاب از وسط السماء بواسطهٔ انعکاس آفتاب در آیینهٔ هوا بر حسب موقع ظاهر شود از همان چهار رنك که از عرش با آفتاب رسید ودر شعاع آفتاب غیر مرئی شد در آن قوس ظاهر آید *

حاملان چهار رکن عرش خدای که مصدر آثار چهارگانهٔ اطوار خلقیه است یعنی ﴿ خلق ورزق وموت وحیوة ﴾ چهار ملك است. جبرائیل ومیکائیل وعزرائیل واسرافیل *

در قبهٔ مقدسهٔ ﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾ سه ملك رئیس است وقبهٔ عرش را که مجمل ومحل اجتماع آثار آن قبهٔ مقدسه است چهار رئیس میباشد بتفصیلی که ذیلا می نگاریم *

﴿ رئیس اول ﴾ روح القدس است که سروران دین در حق آن فرمودند روح القدس فی جنان الصاقوره اول من ذاق من حدائقنا الباکوره *

﴿ رئیس ثانی ﴾ روح من امر الله است که در قرآن فرمود ﴿ یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی * ﴾

﴿ رئیس ثالث ﴾ نفس الله است که عیسی گفت ﴿ ولا اعلم ما فی نفسك ﴾ هنگامیکه خدای فرمود یا عیسی تو گفتی که مرا ومادرم را دو خدای قرار دهید بغیر خدای تعالی عیسی گفت اگر گفته باشم تو دانسته باشی که تو بر آنچه در ذات من هست عالمی ومن دانا نیستم بر چیزی که در نفس تست. وسابقا معنی نفس الله وروح الله وذات الله وبیت الله ومانند آنها را بیان کرده ایم. واین نفس مقامش بالاتر از روح است *

﴿ رئیس رابع ﴾ روح علی ملائکة الحجب است که بیان این ارکان ورؤسای آنها وشرح اطوار ومناسبات ومقامات آنها در این مختصر مناسب نیست. ودر کتب علمای اسلام وبزرگان دین مبین مبین است. ومخفی نماند که رئیس کل وزعیم جملهٔ رؤسای اربعهٔ مذکوره روح القدس است که نخستین موجود از روحانیان از یمین عرش است واول کسی است که میوهٔ نورس را از باغ اولیا در جنان صاقوره یعنی اعلی درجهٔ بهشت چشید *

﴿ چهار نهری ﴾ که خدای بهشت خود را بدآنها مثل داشت در جملهٔ عوالم غیبیه وشهودیه بظهورات مختلفه واطوار غیر متناهیه ظاهر گردید. بعلت اینکه بهشت خدای ظهور مقامات وعلامات الهیه است که در تمامی موجودات بر حسب استعداد مراتب آنها جلوه گر گردید *

﴿ وبمقاماتك وعلاماتك التی لا تعطیل لها فی کل مکان یعرفك بها من عرفك ﴾

همچنانکه ﴿ بسم الله الرحمن الرحيم ﴾ که اسم اعظم الهی است درهر عالمی ازعوالم وجود لفظا ومعنا وذاتا وصفة باطوار کونا کون ظاهر کردد انهار جاریه از کلمات چهار کانهٔ آن نیز بتعدد مراتب موجودات واطوار افراد کائنات تعدد خواهد داشت . وهمین چهار است که سرآن درموجودات واشیاء جاری وبهمه جای ساری کردید *

ارکان عرش وحاملان عرش والوان ارکان عرش که مبدأ جملهٔ انوار وروشنا ییها واصل همهٔ الوان ورنکها است . چهار است *

بیت المعمور که در محاذات عرش رحمانی ومظهر آثار فیوضات ربانیه است ومکان روح الله عیسی است . مربع الارکانست *

خانهٔ کعبه که مطاف آدم ابو البشر درمحل آن شد وبتعلیم جبرائیل اعمال ومناسك حج را با آداب اسلام درآنجا بجای آورد وآن صفی الله درصفا ومروه درمروه ایستادند ودرعرفات همد یکر را شناختند . وآن خانه بدست خلیل الرحمن اب الانبیاء والمرسلین واسمعیل پدر پیغمبر آخر الزمان بنا کرده شد . واکنون قبلهٔ اسلامیان ومطاف طوایف ایمانیانست . مربع الارکان است . وآن خانهٔ خدا درمحاذات بیت المعمور است *

اساس دین خدا که اسلام است . کلمات چهار کانه است که از ﴿ تسبیح وتحمید وتهلیل وتکبیر ﴾ خدای آکاهی دهد * سبحان الله * والحمد لله * ولا اله الا الله * والله اکبر *

ارکان دین وایمان حقیق چهار است ﴿ توحید * ونبوت * وولایت * وتولا وتبرا ﴾ لا اله الا الله * محمد رسول الله * خلفاء رسول الله اولیاء الله * اوالی من والوا واعادی من عادوا *

همچنین است اطوار ظاهریه که دراین عالم جسمانی است مانند چهار بودن عناصر * وچهار بودن طبایع * وچهار بودن فصول سال * وچهار بودن کلیات ریاح * که صبا وجنوب است ودبور وشمال *

توحید خدای سبحانه برچهار کونه است که ذیلا مینکارم *

﴿ توحید ذات ﴾ ازآیت کریمهٔ ﴿ لا تتخذوا الهین اثنین انما هو اله واحد ﴾ *

﴿ توحید صفات ﴾ لیس کمثله شیٔ وهو السمیع البصیر *

﴿ توحید افعال ﴾ هو الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شیٔ سبحانه وتعالی عما یشرکون *

﴿ توحید عبادت ﴾ فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرك بعبادة ربه احدا *

راهبی از راهبان نصارای نجران ازیمن باتفاق زن راهبهٔ خدمت ﴿ سرور هفتمین ابو ابراهیم موسی روحی له الفدا ﴾ آمد وبرای شرفیابی ازحضرت ایشان استیذان کرد وبفردای آنروز رخصت قبول یافت . پس بخدمت آنجناب رسید وازمسائل ومطالبی که داشت سؤال کرد وآخر چیزی که پرسید این بود . که خبرده مرا ازچهار حرفی که در آسمان است واز تفسیر کنندهٔ آنها واز چهار حرفی که بر زمین نازل شده است . فرمودند چهار حرف اولی ﴿ بقائم آل محمد ﴾ نازل کردد وتفسیر کنندهٔ آنها اواست ونازل شود برا وآنچه بر پیغمبران نازل نکردید . واما چهار حرف دویمی را برای تو بیان کنم پس ﴿ نخستین آنها ﴾ لا اله الا الله است باقیا ﴿ ودویمین آنها ﴾ محمد رسول الله است مخلصا ﴿ وسیمین ازآنها ﴾ خلفا واولاد پیغمبر است ﴿ وچهارمین آنها ﴾ ایمان آورندکان وتابعان ایشان است . که ایشان ازما هستند ومااز رسول خدا ورسول الله ازخدای سبحانه است . پس راهب بهمان چهار کلمه ایمان آورد وشهادت داد ودرحق مؤمنان بطهارت وپاکی کواهی کرد وکفت . وانهم المطهرون المستبدلون ولکم عاقبة الله والحمد لله رب العالمین *

پس آنجناب ایمان اورا پذیرفت ویکدست لباس مرآن راهب راخلعت داد . یعنی جبهٔ ازخز باقیمت وپیراهنی ازپارچهٔ قوهی ویك طیلسان ویك چکمه ویك کلاه سر که درحدیث بعبارت قلنسوه وارد است . آنکاه نماز پیشین را بجای آوردند ومرراهب را فرمود ختنه نمای عرض کرد اختتنت فی سابعی . وچون کتاب حدیث را حاضر

نداشتم حدیث را تماما در اینجا نیاورده اکتفا بر محل شاهد کردم *
وازاین فقره آخری واضح است که امر ختنه درمیان خواص عیسویان معمول بوده است اگرچه بعلت تغییر دادن معلمان دروغگوی که درشریعت موسی وعیسی بدعتها نهادند متروك شده بود *
الحاصل بیان جمله اطوار نهرهای چهارگانه که برای بهشت جسمانی از اطوار انهار جسمانیان مثال آورده شد دراین مختصر نخواهد گنجید . وجمله این انهار درهر مقامی ازمقامات مثالی ازبرای بهشت خدایی است که درحق آن فرمودند *

﴿ فیها مالاعین رأت ولااذن سمعت ولاخطر علی قلب بشر ﴾

پس بهشت خدارا منحصر بیك گونه بهشت نباید کرد . که هشت درجه بهشت درعالم جسم است ومطابق عالمهای هشتگانه که انسان مختصر ازآن عوالم است وآنها . فؤاد است . وعقل . ونفس . وروح . وطبیعت . وماده . ومثال . وجسم *
چون اهل دوزخ را ازمرتبهٔ فؤاد که آیة الله است نصیبی نیست وفؤاد در دوزخ معذب نخواهد شد این است که طبقات جهنم هفت گونه شد اعاذنا الله منها *
واین تفصیل در سلسلهٔ عرضیه درمقام اجسام است واگرنه ازمراتب سلسله های طولیه نه ماها توانیم فهمید ونه بیان آنرا توانیم کرد وبهشت آنجا ازادراك حواس ظاهره وباطنهٔ ماها بالاتر است . بعلت اینکه آن عوالم ربوبیت است نسبت بعالم ظاهر ومقام مؤثررا آثار درك نکنند . که میان مدرك ومدرك ازوجود مناسبتی ناچار است . وآنچه درعوالم سفلیه دیده شود ازقبیل حکایت ونمونه خواهد بود . وبیان سلسلهٔ طولیه وعرضیه را باجمال در معیار ششم ازمیزان اول آوردیم ودر کتب مفصلهٔ ایمانیان بتفصیل آن آگاهی توانی یافت . ولکن اینقدر بایددانست که همان انهار اربعه در عوالم طولیه نیز موجود خواهد بود بعلت اینکه معطی فاقد نتواند شد واین مطلب در حکمت الهیه مبرهن است ولی انهار

هرمقامی ازنسخ آنجااست .
بالجمله معنی آیات راهرکسی بقدر ادراك خویش ودرخور استعداد حواس خود تواند فهمید . وبالغتهای مختلفه وزبانهای گوناگون سر ملك وملكوت وجبروت را واطوار احکام ناسوت را ازیك کلام بیان میفرماید ومنکرانش استهزا میکنند ونسبت صرع ومستی بوی دهند *

﴿ وننزل من القرآن ماهو شفاء ورحمة ﴾
﴿ للمؤمنین ولایزید الظالمین الاخسارا ﴾

برادر من تو که ازعالم اجسامی وهنوز تکمیل نشدی چون خدای بخواهد مثلی از بهشت برای تو بیاورد بجزاینکه ازعالم ادراك تو سخن گوید راهی نیست . واگرغیراین باشد خلاف حکمت خواهد بود . همانا مانند تکلمات پدراست بلاتشبیه که باطفل خویش کند واو رابزبان او وباندازهٔ ادراك او تلطیف وتربیت نماید وازعالم او با او رفتار وگفتار آورد . چون بخواهد اورا رفتار آموزد دست اورا گرفته بلهجه وحالت او مر اورا ﴿ تی تی پاپی ﴾ گوید وچون قدری بزرگ شد وخواست که اورا بتعلیم علوم وفنون ترغیب نماید بوعده ها وامید واریها ازعالم او سخن گوید ولباسهای رنگین بوی وعده کند وبوی پوشاند پول میدهد وخواهشهای ناقصانهٔ اورا تماما اجرامیکند *
طفل شیرخوارهٔ که هنوز دندان نیاورد وقوای اوقوت نگرفت غذاهای لطیفه رانتواند خورد . مادرا وغذاهارا ترجمه کند یعنی شیرنموده موافق طبع وقوای اوساز دو بوی دهد *
﴿ کلم الناس علی قدر عقولهم * وماارسلنا من رسول الابلسان قومه ﴾
پیغمبران واولیا بمنزلهٔ پدران ومادران جهانند ورفتار ایشان باجهانیان مانند رفتار آباء وامهات ومرضعات باطفال باشد . این است که اقوام وامم درفهمیدن مقصود ازبیانات ورفتارهای انبیا واولیا قاصر ماندند . واهل تلبیس برای ابطال دین وشریعت که باقتضای مصالح

وحکمتهایی که بعضی ازآنهارا شنیدی مطلق العنان دراغوا واضلال بودند هرگونه فساد و تباهی را درمیان آن ناقصان شایع وذایع کردند ٠ وآنهارا ضایع وگراه نمودند وبدین خانهٔ رنگین دنیا آنهارا مغرور داشتند *

﴿ همه اندر زمن بتواین است * که توطفلی وخانه رنگین است ﴾

پس مرخردمندان را پوشیده نیست که بیانات الهامیهٔ الهیه دراحسن ترتیب واکمل بیان بجز درقرآن عظیم الشان پیدا نخواهد شد ٠ واگر بخواهیم ازسخنان ناشایست و نسبتهای غیرلایق ومجعولاتی که ازروی هواها وشرارتهادر کتب متداوله در دست یهودان وعیسویان دروغین مندرج کرده اند بتفصیل در این نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد٠ اگرچه برخی ازآن پیشترمذکور شد ٠ ولی زاید نیست که فقرات دیگررا که اکنون در نظرداریم بنحو اجمال دراینجابیاوریم ٠ تامعلوم گردد که آیا آن کتابها شایستهٔ خدایی خدا هستند ٠ ومناسبت بعالم وحی والهام آسمانی دارند ٠ یا آنکه محض از روی هواها وشرارت برادران شریر کتابهای مقدسه را بآن قالب ریخته وآورده اند ٠ پس درمعیار دیگر مجملی از آنهارا بنگاریم *

﴿ معیار هشتم ﴾

﴿ درمعیار سیم ازمیزان سیم ﴾ حکایت نسبت زنا کردن لوط علیه السلام راباد ختران خود در حالت مستی شدید واولاد آوردن آنها ازپدر خودشان را ازتوریهٔ شنیدی ومیدانیکه ممنوع بودن شراب نیز خصوصا افراط آن در همین انجیل وتوریهٔ مصرح است ولوط راپطرس وصی عیسی در رسالهٔ (۲) خودچنان تمجید کرد٠ که لوط صالحی که ازمعاشرت شهوتناك فاجران بیزاری جست آن مرد صالح کهدرمیان آنها بود وکردارهای حرام آنها را میدید ومی شنید همه روزه برخود جفا کشید ٠

عاشق شدن داود علیه السلام که صاحب زبور است برزن اوریا نام وآوردن اورابخانه اش وزنا کردن بااو ٠ وسهل است شوهراورا بمعرکهٔ جنك بیك بهانه فرستادن وبسر عسکر در جزو نوشتن که این مرد رابکشتن بده ٠ وکشته شدن آن بیچاره بحیلهٔ داود العیاذ بالله مفصلا در معیار مذکور مذکورشد ٠ نیز در آنجا از توریهٔ حکایت بت پرستی وارتداد سلیمان علیه السلام را ومخالفت اورا بامر خدای وناپاکی دل اورا که باکمال بی شرمی نوشته اند ذکر نمودیم *

﴿ درفصل نهم سفر تکوین توریهٔ است ﴾ نوح شراب خورد ومست شد ودر چادرخود برهنه خوابید وحام عورتین پدرش را دید، ببرادرانش گفت سام ویافث پوشاکی برده عقب عقب رفته اوراستر عورت کردند ٠ نوح ازخمار افاقت یافت وازاین تفصیل آگاهی جست آنگاه کنعان پسر حام رالعنت کردو گفت اوبندهٔ بندگان برادرانش باد٠ وسام رادعا کردو گفت کنعان مراورا بنده باد وماننداین سخن رادرحق یافث گفت این است ملخص آنچه درفصل مزبور آورده اند* عجب است که گناه راحام کرد وکنعان پسر اوملعون ومطرود وبنده شد خوب عدالتی است آفرین براینگونه پیغمبر نمیدانم این توریه نویس چرایك نکته دیگررا علاوهٔ برمقال نکرد که این دعاونفرین نوح درحالت خمار بود وگرنه پسر را بگناه پدر نمیگرفتی ٠ واین همان نوح است که در انجیل خودشان از قول پطرس اورا واعظ راستکاری نامیده است عجب راستکاری وعدالت است آری شایستهٔ خدایی آنگونه خدایی که اینان فهمیده اند اینگونه کتابها است وآنچنان پیغمبران است *

﴿ درفصل دوازدهم سفر مذکور است ﴾ که چون ابراهیم علیه السلام نزدیك بمصر شد بزن خود ساره گفت که توزن خوبروی زیباهستی ومیدانم اگرمصریان بدانند که توزن من هستی بطمع تومرا میکشند توبگوی که من خواهر ابراهیم هستم مصریان اورا دیدند وبپادشاه خبر بردند وساره راپادشاه بحرم سرای خویش برد ٠ وباابراهیم

بخاطر اومحبتها کردوخدا بجهة زن ابراهیم بر پادشاه وخانهٔ او بلاهای بزرك انداخت و پادشاه ازا ودست برداشته بابراهیم تسلیم کرد *

به بینید چه میکویند والهامات الهیه را چکونه میدانند . آیامانند این کار را ازشخص بی عاری که فی الجمله ناموس وغیرت داشته باشد میتوان روا دید . حال آنکه ابراهیم علیه السلام ازپیغمبران اولو العزم است وخلیل خداوند غیور توانا است . عجب است که ابراهیم ساره را بدر وغکویی امر کرد واونیز دروغ کفت . ومانند این دروغ را بابراهیم وساره در جای دیکر نسبت داده اند چنانکه در سفر مذکور « درفصل بیستم است » که ابراهیم بسمت ایل جنوب رفته درمابین سوروقادس سکنا کردودرجرار امهمان شد . ودرحق ساره کفت که این خواهر من است . ملك جرارا فرستادوساره را ازاو کرفت . وشبا نکاه خدای درخواب برملك آمد وکفت بجهة این زن که کرفتی خواهی مرد یعنی مرك ترا دریابد زیرا که اوزن شوهر دار است . تاآنکه ساره را بابراهیم پس داد وملك ابراهیم را مخیرکرد که در هر جای از ملك او بخواهد بنشیند . وبساره کفت اینك هزار مثقال نقره به برادر تو دادم . و در ضمن این تفصیل است که چون ملك از ابراهیم پرسید چرا دروغ کفتید که این خواهر منست ابراهیم کفت از ترس اینکه مبادا او را از دست من بکیرند این دروغ را کفتیم ونیز این خواهر مادری من است *

حالا خبر ندارید از کتابی که « ولیم اسمت » نام پروتستان در شرح احوال انبیا از آدم تایعقوب علیهما السلام نوشته ودرسنهٔ (۱۸۴۸) عیسوی آن کتاب را که بزبان اردو است درهندوستان چاپ کرده اند . وچه مزخرفات درآن کتاب درحق انبیا نوشته است که آدم توبه نکرد . وحال ابراهیم تاهفتاد سال معلوم نبود بعلت اینکه درمیان بت پرستان نشو ونما کرد وزیادی عمراو باآنها کذشت . ومعلوم میشود که پدر ومادر او خدای حق را نمی شناختند . و دور نیست که خود اونیز ستایش بت را میکرد . تاوقتیکه خدا

براو ظاهر شد واورا ازابنای زمان منتخب داشت واورا به بندکی خویش مخصوص داشت *

درفقرهٔ ابراهیم وساره میکوید بساهست که ابراهیم چون در دفعهٔ اولی انکار از زوجهٔ خود کرد در پیش خود کفت که دیکر همچنان کناهی را نخواهم کرد لکن بار دیکر بدام شیطان افتاد بعلت غفلت خود که حاصل داشت *

مؤلف مزبوردر آن کتاب نوشته است که ممکن نیست ابراهیم در نکاح کردن هاجر کناهکار نباشد . زیرا که اوخوب میدانست سخن مسیح را که در انجیل است که خدای مردم را ذکور واناث آفرید وبدین جهت است که مرد پدر ومادر خود را ترك میکند وبزوجهٔ خود التصاق میجوید وهردو جسد واحد شوند *

این مؤلف فراموش کرد که کناهی دیکر بکردن ابراهیم بکذارد . زیرا که اومانند اینکه قول مسیح را میدانست قول کلیم را نیز که در توریة است میدانست . که میکوید « خواهر خودرا خواه از پدرت باشد وخواه ازمادرت در خانهٔ تومتولد باشد یادر خارج بزنی قبول نکن » ونیز میکوید هر کس تزویج کند باخواهر خود که دختر پدرش باشد یاخواهر خویش را که دختر مادرش باشد وعورت آنها را بیند یعنی نزدیکی باآنها کند . پس عاری است بزرك وهردو یعنی مردوزن در پیش روی قوم خود شان باید بقتل رسند . بجهة اینکه عورت برادر خود را کشف کرد پس کناه آنها برسر آنها وارد شود *

یعنی کردن هر دو را باید زد وهمچنین موسی کفت ملعون است کسی که باخواهر پدری ویا مادری خود بخوابد . مؤلف مذکور را نمی دانم چرا ازاین کناه فراموشی آورده در آنجا ذکر نکرد . که بکلی جملهٔ پیغمبران را که از نسل ابراهیم هستند العیاذ بالله اولاد زنا کند . وآیین بی دینی را اساس محکمی بکذارد . این کتابها را که سلفهای اینها مغشوش کرده مضامین شرك وکفر وناپاکیها را

در آنها مندرج داشته و نام آنها را کتب مقدسه کذاشتند کفایت در اجرای مقاصد ومفاسد نکرد ۰ کذشتکان بنیان را ساختند وآنقدر یکه توانستند کردند ۰ وایشان اکنون تکمیل آن بنارا می کنند *

﴿ درمیزان سیم ﴾ کیفیت نسبت زنا کردن لوط را باد ختران خود وتولد مواب را ازدختر بزرك وتولد موابیان ۰ از او وزاییده شدن بن عمی از دختر کوچك وپدر شدن او بر عمانیان شنیدی ۰ اکنون در نسب بعضی ازانبیا نظر کنیم وبدانیم که از کتب مقدسه چکونه تقدیس انساب پیغمبران رامیکنند *

﴿ در آغاز انجیل متی ﴾ که میکوید کتاب نسل عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم است ۰ وجدداودرا عوبید میشمارد ومادر عوبید را عوث موابیه است ۰ پس جدهٔ بزرك داود از آنکونه نسل زنایی که پیغمبری بادختر خود در حال مستی کرده باشد خواهد بود ۰ ونیز در آن فصل نسب مسیح رحبعام بن سلیمان بن داود را آورد ۰ که این رحبعام را نیز مادر عمانیه بود چنانکه در ﴿ فصل چهار دهم ﴾ سفر ملوك اول از توریة است ۰ پس نسب عیسی مسیح العیاذ بالله از دوجهة منتهی باولاد زنا تواند شد ۰ باآنکه موابیان وعمانیان بنص توریة داخل جماعت الهیه نتوانند شد ۰ چنانکه در سفر استثنا است یعنی توریة مثنی ودر فصل (٢٣) که هرکس عمانی وموابی باشد داخل جماعت رب نخواهد شد ۰ تاده دهر نیز داخل بجماعت رب نخواهد شد *

یعنی الی الابد این حکم در حق ایشان جاری است ۰ وچون واضح است که درنسب نامه خصوصا در نسب مسیحیه بنص انجیل انتساب مادری معتبراست ۰ بعلت اینکه اکر مسیح از طرف مادر اتصال بداود واسحق و ابراهیم نداشته باشد او را مسیح بن داود ابن اسحق بن ابراهیم نمیتوانیم کفت ۰ واز کتب آسمانی برحقیت اواستدلال نتوانیم کرد ۰ چنانکه برهان بزرك عیسویان

در اینمقام همین کیفیت ترتیب تناسل آنجناب است ۰ ودر ﴿ فصل اول انجیل متی ﴾ تصریح بآن کرد ۰ وصاحب میزان الحق در صفحهٔ (١٧٩) و (١٨٠) شرح وبسط دراین مطلب داده ومیکوید ۰ خدا بابراهیم کفت که عهد خودرا بااسحق وذریت اوثابت میکنم ۰ یعنی آن پیغمبر بزرك ورهانندهٔ موعود از اولاد اسحق ظهور خواهد یافت نه از اولاد اسماعیل ۰ پس انتساب مادری عیسی بداود واسحق این همه شرافت را برای او آورد واینکونه انتساب معتبر شد ۰ فعلی هذا موابیان وعمانیان داخل در نسب مسیح شوند وداخل در جماعت رب شوند بطوریکه کفته شد ۰ بلکه داخل در نسب پسران خدا شدند که داود وسلیمان نیز باعتقاد اینها پسران خدا بودند نهایت عیسی ابن الله وحید است *

سبحان الله چکونه شد که آنکونه نسل زنا که توریة الی الابد دخول آنها را درجماعت الهیه انکار کرد داخل برآن جماعت مقدسه شدند ۰ بلکه پدر جماعت الله شد ۰ بلکه پدر خدای شدند ۰ بلکه خدای خود داخل درآن جماعت زنازاده شد نعوذ بالله تعالی من هذه العقاید ۰

﴿ درفصل (٢٦) سفر تکوین ﴾ مانند همان نسبتی را که درحق ابراهیم علیه السلام درفقرهٔ انکار او زوجهٔ خویش را کفت باسحق علیه السلام داد ۰ وولیم اسمت در کتاب خود درشرح اینفقره کوید ۰ ایمان اسحق نیز لغزش وسستی پذیرفت زیرا که زن خود را خواهر خود کفت ۰ پس ازآن کوید افسوس دارم که این مقربان در نزد خدای محتاج وعظ ونصیحت بوده اند ۰ ودر آنجاها سخنان شایسته بعالم خود آورده است که مرا ازذکر آنها شرم آید *

﴿ درفصل بیست وهفتم تکوین است ﴾ اسحق درحال پیری ونابینایی عیسو پسر بزرك خودرا خواست وکفت پیر شده ام ونمیدانم کی خواهم مرد ۰ بصحرا برو وشکار بکن طعامی بدلخواه من ترتیب نمای که پیش ازمرك بخورم ودرحق تو دعای خیر کنم ۰ مادر یعقوب

اینمطلب را شنید واو را فرستاد واز کله دو بزغاله آورد وآنهار اطعامی ترتیب داد وازلباسهای عیسو بیعقوب پوشاند · وچون کردن ودستهای یعقوب برخلاف برادرش موی دار وپشمین نبوداز پوست بزغالهها پوشاند که اسحق را بغلط بیندازد ویعقوب را ازعیسو باز نشناسد · ودعای خیررا که مقصود نبوت ومبارکی وسروری بود درحق او کند · والحاصل اسحق را فریب دادند وآن دعای خیررا از دست او کرفتند وبدان دعا برکت زمین وآسمان · وفراوانی کندم وشراب ومخدومی ومطاعی درمیان طوایف واقوام مر یعقوب را مسلم کردید · وازجملهٔ دعاهای پدرش این بود که تومولای برادرانت باشی · وپسران مادرت برای تورکوع کنند · لعنت کنند کان برتوملعون شوند ومبارك کنند کان تومبارك باشند · تا آنکه عیسو ازشکار باز آمد ودرآنجا شرح وبسط درفریب خوردن اسحق میدهد · وآنکاه بسیار متحیرشد وکفت برادرت بحیلت آن دعارا ازمن کرفت · عیسو التماس کرد که بمن هم دعابکن مکر برای من ازآن دعاچیزی نکاه نداشتی · تا آخر حکایت آنها که دراینجابطور خلاصه آوردیم واکر کسی بخواهد رجوع بکتاب مذکور نماید *

﴿ درفصل بیست ونهم سفرمذکور است ﴾ یعقوب بدختر کوچك لابان پس ازمخیر کردن او یعقوب را درتزویج دو دختر خویش اظهار میل کرد وبرای مهریهٔ راحیل که دختر کوچك بود هفت سال اجیر شد · بعلت اینکه لابان بوی کفت که بجههٔ برادری بامن لازم نکرفته است که مجانا برمن خدمت کنی · آنکاه یعقوب بجههٔ محبتی که ﴿ براحیل ﴾ داشت هفت سال را مانند اندك زمانی بخدمت بسرآورد · وزوجهٔ خودرا ازلابان خواست عروسی وضیافت کردند وشبانکاه بجای دختر کوچك که خوبروی وزیبا بود ﴿ لیا ﴾ دختر بزرك را که نازیبا بودی وسستی وضعف در چشمان او بود بوی داد · ویعقوب بااوخوابید وچون بامداد شد ودید بجایش کرده اند بلابان کفت این چه کار بود که درحق من کردی ·

چرافریبم دادی مکرمن بجههٔ راحیل خدمت نکردم · لابان کفت منافی باقانون مملکت است که دختر بزرك درخانه بماند وکوچك شوهر کند · تا آنکه مجددا هفت ساله اجیر شد راحیل رانیز کرفت وهردو خواهر را جمع کرد · وحال آنکه جمع بین الاختین بلکه بنص انجیل تعدد ازواج نیز غیرجایز بودی *

پروتستانها عذرهای عجیب ازاین کارها میکویند چنانکه ﴿ ولیم اسمت ﴾ درآنجا کوید که ازاین فقره استدلال برجواز تعدد ازواج نمیتوان کرد بعلت اینکه این کار بامر خداو برضای یعقوب نشد *

﴿ عذربدتر زکناهش نکرید ﴾

نمیدانم از کتب آسمانی این طائفه وازالهامات مقدسهٔ آنها چیزی میفهمی یا آنکه سربرآفرین وتحسین باید جنبانید *

﴿ سر بجنبان که جای تحسین است ﴾

اکرچه هرکاه بخواهیم اینکونه تفاصیل ناشایسته ومن خرفات ازکلام را یکان یکان بیاوریم · باید کتب عهد عتیق وجدید را بعد ازبیرون آوردن کلمات معدودهٔ بسیار کمی از آنهارا بالتمام نقل کرده عمر عزیز راصرف بیانات آنها کنیم · با آنکه باعتقاد خودشان بعد از اصلاحات وتصحیحات بسیار که دراصلها وترجمه های آنها کرده اند باینحال مانده است *

﴿ خوب شد که فصدش کردند ﴾ زهی بی شرمی که این کونه کلمات را نام ازالهام و وحی بکذاری · وقرآن بدان جلالت شان وکلامی بدان پاکی وتقدس را مورد طعن وتعرض نالایق بسازی * ازبی شرمی ابلیس نباید تعجب کرد که درمقابل امر خدای استکبار آورد · وباستدلال برخواست ﴿ خلقتنی من نار وخلقته من طین ﴾ کفت واطاعت نکرد · که سخن او بظاهر بسی برتری برسخنان بعضی ازطوایف خدای نشناس تواند داشت *

والحاصل باوصف اینکه سخن بدرازی میکشد باز فقراتی چنداز کتب مقدسهٔ ایشان بیاوریم تابدانی که تمثیل قرآنی از بهشت بانهار چهارکانهٔ

معلومه شایسته بخدایی خدا وندااست ۰ یاببهوده سخنان بدان درازی لایق بعالم وحی پاك والهام مقدس الهی است ۰ پس بکوش انسانی ازخلاصه‌های آیات توریة وانجیل که اززوی ترجمه‌های خود حضرات پروتستانها و برادران ایشان است مجملی از مفصل وکمی از بسیار را بشنوید *

﴿ در فصل سی و یکم سفر تکوین است ﴾

﴿ راحیل ﴾ درهنکامیکه پدرش لابان برای تراشیدن پشم کوسفندان خویش رفت بتهای پدر خود را دزدید ﴿ ویعقوب ﴾ باهرچه اورا بودی برداشته بی خبراز ﴿ لابان ﴾ فرار کرد و روزسیم لابان فرار کردن او رادانست و برادران خودرا برداشته هفت روزه راه درعقب اوشتافت ۰ وبوی رسید وکفت چه کار بود که توکردی بمن خبرنداده آمدی من که ترابا سرود وسرور ودف وطنبور روانه میکردمی در این کاراحمق کردی ۰ ونکذاشتی من دختران و پسران خودرا ببوسم میتوانم درحق شمابدی کنم لکن خدای پدران شماشب دوشین بمن کفت مبادا سخن خوب وباید به یعقوب بکویی ۰ چرا خدایان مرا دردیدی ویعقوب نمیدانست که زنش آنهارا دزدیده است پس لابان هرچه درچادرها کشت خداهارا پیدانکرد ۰ بعلت اینکه راحیل آنهارا درزیرخود پنهان کرده بود *

وازمفهوم فقرات ﴿ فصل سی و پنجم ﴾ ازسفرمذکور معلوم است که زن یعقوب علیه السلام آن اصنام رابرای ستایش وعبادت خویش دزدیده بود یعنی علاوه بربت پرستی دروغکوی بودی ۰ وهم یعقوب پیغمبر خدای ازخانهٔ خودنیز خبرنداشت ۰ یا آنکه میدانست برای مصلحت یاخواطر زوجهٔ خویش دروغ کفت *

﴿ درفصل سی ودویم ازسفر خروج توریة است ﴾ هرون امر کردبحاضر کردن زینت قوم وآنها جملهٔ زینتهارا آوردند وکوساله برای آنهاساخت ۰ بتفصیلی که این حکایت درحق سامری است نسبت آن را بهرون داده اند ۰ باآنکه جلالت شان هرون وصاحب نبوت وولایت

بودن اودرجاهای بسیار ازکتب سماویهٔ خود شان مصرحست *

﴿ درزبور (۱۰۵) است ﴾ فرستاد بندهٔ خود موسی وبرکزیدهٔ خود هرون را ﴿ ودرزبور بعد از آن است ﴾ وهرون قدیس رب ۰ ومخاطبات الهیه در آیات سفراعداد باهرون درنزد آکاهان ازآنها واضح است *

﴿ درفصل ثانی ازسفر خروج است ﴾ غضب موسی برخدای شدید شد ﴿ تاآنکه کوید ﴾ از پیغمبری استعفا کرد بعد ازان خدا بروی بشدت غضبناك کردید *

﴿ شمسون ﴾ نام که یکی از پیغمبران بنی اسرائیل بودی ودرجاهای چند از توریة از نبوت اوخبر داده اند که از جملهٔ آنها

﴿ آیت (٤) و (٥) ازفصل (۱۳) سفر القضاة است ﴾

﴿ اکنون حذرکن ازشراب ومسکر نخور وچیز ناپاك نخور زیرا که اینك بارور شده پسری خواهی آورد که نباید تیغ بسراو بخورد زیراکه اواز رحم مادر رسول نذیر خواهد شد واسرائیل را از دست فلسطیان نجات خواهد داد ﴾ همچنان پیغمبری بروایت توریة که درفصل شانزدهم همان سفر مذکوراست بغزه رفت ۰ ودرآنجا بایك زن زناکار جمع شد ۰ ونیز درصحرای سوراق زنی بود دلیلا نام شمسون بوی عاشق شد ۰ ونزداومیرفت کافران از اهل فلسطین بدلیلا کفتند ازاوبپرس که چکونه فلسطیان بروی دست یابند واورا می بندند بطوریکه نتواند بکشاید ۰ واورا وعدهٔ پول بی اندازه دادند ۰ شمسون چند باربدروغی یك چیزی کفت وآنها اورا بدانکونه بستند واو بقوت خدایی که داشت همه ریسمانها و بندها را پاره میکرد ۰ تاآنکه رفیقهٔ او دلیلا اصرار کرد واورا بتنك آورد که تودعوی محبت بامن داری ودل تو بامن نیست وسه بار دروغ بمن کفتی وآن زن چند روز اورا آرام نداد ۰ تاآنکه اورا ازآن سر آکاهی بخشید که اکرسر مرا تراشیدند قوت من میرود

ومانند سایر مردمان خواهم بود . آنگاه زد بزرگان مردم فلسطین خبرفرستاد وآنهارا آگاه ساخت . پس سر شمسون را بربالای زانوی خویش گذاشته اورا خواباند ودلاکی خواست وهفت زلف ازسراورا تراشید . بزرگان فلسطین که نقره ها برای آن فاجره آورده بودند . بیرون آمده واورا بستند در حالتیکه او نمی دانست خدا از وی دوری جست . وچشمان اورا درآورده ودرزندان کردند وبا زنجیرها اورا مغلول داشتند . وچندی گذشت بزرگان قوم برای خدایان خود شان ذبیحهٔ بزرگ قرار دادند وقربانیها کردند وبشکرانه برخواستند . ودر هنگامهٔ شادی ﴿ شمسون پیغمبر ﴾ را حاضر کردند که برای آنها بازی ورقص کند واورا اززندان آوردند که برای آنها بازی ورقص آورد . تا آنکه میگوید بستونی که آن خانه را بود راه جست وبرآن تکیه کرد . وآن خانه پراز زن ومرد بودی ودربالای بام بقدرسه هزار کس مرد وزن بودند که بتماشای رقص کردن شمسون جمع شده بودند . وموی سراوهم قدری بلند شده بود ازخدا درخواست کرد که ای خدا این یك بارنیز برمن توانایی ده که انتقام دوچشم خویش را ازفلسطیان بخواهم . پس دوستون میانی آن خانه را حرکت داده وگفت ﴿ یاعلی غرقش کن منهم بجهنم ﴾ که ستونهارا برانداخت وجمله کسانی که درآن خانه وبالای بام بودند وخود اوهلاك شدند . وشمارهٔ هلاك شدگان درآن روز زیاده برکسانی بود که اودر مدت عمرخود کشته بود . واورا برادران وخویشاوندان وی برداشتند ودرقبرستان منوح پدروی مدفون ساختند واومدت بیست سال در اسرائیل پیغمبری کرد *

گایان درحق داود که جدمسیح علیه السلام است قانع نشدند بذکر سخنانی که درسفرتکوین آوردند . وتأکید کردند سخنان نالایق خود شان را بدانچه درفصل دوازدهم صموئیل ثانی است که آنرا سفرملوك ثانی نیز نامند که خدای بزبان ناثان پیغمبراورا تکدیر وتقبیح نمود . که چرا امر

خدایی را تحقیر وعیناك کردی . درنظرگاه من کار زشت را ارتکاب ورزیدی . اوریای حیتانی را کشتی وزن اورا گرفتی وزن خویش نمودی اورا بشمشیر عمانیان کشتی ﴿ تا آنکه گفت ﴾ بلایی بسر تو بیاورم ودرپیش چشم تو زنهای ترا گرفته بکس نزدیك تودهم که درروشنایی آفتاب بازنهای تو بخوابد . تو پنهانی کردی امامن این کار را درحضور همهٔ اسرائیلیان درروز روشن خواهم کرد . داود بناثان گفت بخدای گناه کردم ناثان گفت خدا نیز ازگناه توگذشت وهلاك نشوی . لکن چون دراین کار سبب سب وشماتت شدی که دشمنان خدا رادست آویز شماتت گشتی پسرت که متولد شده است خواهد مرد *

گویا ثمرهٔ این لغزشهای داود وخطاب وعتاب الهی است که درسلیمان نیز ظاهرگردید که او زنان ازدختران بت پرستان وزنازادگان ازموابیان وعمانیان واد ومیان وصیدانیان وحیتانیان . وآنانی که خدای بنی اسرائیل را ازآمیزش با آنها نهی کرده بود . برخلاف امر ورضای الهی تزویج کرد . واورا هفتصدزن آزاد وسیصد کنیز ازآن طایفه های مردوده بودی ودل اورا فریفتند . وسلیمان را تعلق خاطر برآنها حاصل آمد واورا درحق خدایان بیگانهٔ خودشان گمراه کردند . ودل اوناپاك شد وتابع خدایان صیدانیان وعمانیان گردید . وبتخانها برای صنم موابی وعمانی در کوه بیت المقدس ساخت . وهمچنین برای زنان دیگرخویش مانند آن کار راکرد . وخدای بروی غضبناك شد که چون توعهد مرا باطل کردی واوامر ووصایای مرا حفظ ننمودی عصای ملك وسلطنت ترادرهم شکنم وآنرا بیکی از بندگان تودهم *

تفصیل داود ناتمام ماند به بینیم العیاذ بالله زد وخورد خدای باوی بکجا رسید وچگونه انتقام زن اورپارا ازاو کشیدند *

﴿ درسفر صموئیل ثانی است ﴾ جنون پسر بزرگ داود باتامان خواهرپدری خود بطور اجبار زنا کرد . واو بیرون آمده وفریاد

برآورد وداود شنید وبراو سخت ناکوار آمد ولکن بهیچ کدام متعرض نشد زیرا که آنان‌را دوست میداشت *

﴿ درسفر مذکور درفصل شانزدهم درآیت (۲۲) است ﴾ برای ابی شالوم پسر داود که بنای مخالفت باپدر داشت چادری درسطح بام برپا کردند وابی شالم داخل شد برزنان پدرش در پیش روی بنی اسرائیل واین کیفیت در روز روشن بود که خدا اینکونه کفت وپس ازآن باپدرش جنك کرد واز بنی اسرائیل بیست هزار کس راکشت واین جنك در فصل هجدهم سفر مذکور است *

نمیدانم برای نمونهٔ بیانات از کتب مقدسهٔ اینان همینقدرها برای توکافی است · ویاآنکه این نامهٔ پاك را بزیادتر ازاین آلایش بیالاییم · اکر شعور باشد تنها یکی ازاین حکایات بس است واکر مزید بصیرت را طالبی اینك کتابهای مقدسهٔ آنها که بهر زبانی ترجمه کرده اند وبخیالات خود شان نشر اسباب هدایت را نموده اند *

پس هر کاه مرد خدا اشناس موحد ازروی بصیرت وادراك درکتب عهد عتیق وجدید تأمل کند · و بیانات وعقائد اهل کتاب وپروتستانها را معلوم نماید در تشخیص دین خدای وتعیین آیین الهی هیچ محتاج بزحمت ازخارج نخواهد بود *

دراثنای بیانات از این کتاب مستطاب بعضی آیات ومطالب انجیل را که هرکزشایسته بخداوندی خدای وتوحیدباری تعالی ومناسب حال انبیا وحواریان نتواند بود شنیدی · واکر خود همان انجیل را بخوانی البته آکاهی کامل ازآیین ادراك آنها حاصل توانی کرد · خصوصا درحق بی ادراکی ونقصان حواریان وتلامیذ عیسی سخنانی آورده اند که درقواعد وعقاید اهل توحید هرکز روانتواند بود ﴿ پولوس ﴾ نام که نامه های اورا جزو اعظم انجیل حاضر کرده اند وبقدر ثلث انجیل تقریباً رساله‌های او است واوخود صاحب رأی بود · که بی اذن خدای نیز کاهی در شریعت مداخله داشتی · چنانکه

در ﴿ باب هفتم ﴾ رسالهٔ اولی که بقونسطوسیان نوشت وتصریح کرد که امر از خدا ندارم وحکم نهی از طلا قرا بکمان بیان نمود وکفت که ظن من این است · وهمین ﴿ پولوس ﴾ است که در خصوص ختنه سخن رامشتبه کفت وامت را بغلط انداخت · تاآنکه عهد خدای راباطل شد وبدعت ابدی درجای میثاق ابدی الهی که باابراهیم واولاد وذریت او داشت استوار کردید · واین پولوس است مقدس عیسویان وبندهٔ مسیح موهومی ایشان · که درحق وصی نخستین واعلم وافضل درمیان جملهٔ عیسویان تعرضات آورد · ودر نامهٔ خود که جزو انجیل است در ﴿ باب دویم ﴾ بغلاطیان مینویسد که بجهة استحقاق پطرس یعنی ﴿ شمعون الصفا ﴾ برتکدیروتوبیخ روبروی جبره شدم ومقاومت با او کردم · که پیش از آمدن بعضی کسان ازجانب یعقوب بازندیقان معاشرت داشت وچون آنها آمدند ازختنه شدکان ترسیده از زندیقان دوری جست · ودیکر یهودان نیز با او مدارا میکردند · همچنانکه ﴿ برناباس ﴾ نیز ازمدارای آنها کول خورد · ولی چون باقتضای حقیقت انجیل رفتار ناراست وغیر مستقیمانهٔ آنهارا دیدم در حضور همه به پطرس شمعون کفتم که اکر تو باوصف یهودیت مانند زندیقان رفتار کرده وباآداب یهودان راه نمیروی دیکر چرا زندیقان را مجبور برفتار یهودان میکنی · مابالطبع یهودیان هستیم از کناهکاران زندیقان نیستیم *

﴿ متی درحق پطرس درفصل شانزدهم انجیل خود کوید ﴾ مسیح بوی کفت دورشو ازمن ای شیطان تو اسباب لغزش ومعثرت من هستی تو کارهایی راکه از خدا است نمیدانی تو کار مردم را میفهمی *

این حواریان که اقدم وافضل واعلم واعدل ایشان پطرس بود · باعتقاد عیسویان وبقول پروتستانی چنانکه در میزان الحق خودشان نیز نوشتند ودلیلها آوردند پیغمبران بودند · بل افضل از موسی ودیکر

پیغمبران بنی اسرائیل بودند . وروح القدس وخدا وپسر خدا با ایشان یکی شده بود . چنانکه مکررا عیسی کفت همچنانکه خدا بامن یکی شد شما نیز بامن یکی شدید وبقاعدهٔ حکمت نیز چنان است که حال عین محل است *

راستی دیکر کسالت آمد وافسردکی غالب شد . از خدای تعالی درخواست میکنم که مارا . بنکارش وروایت این سخنان نالایق بمقربان درکاه احدیت وتقدس او نکیرد *

﴿ ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذهدیتنا وهب لنا ﴾

﴿ من لدنك رحمةً انك انت الوهاب ﴾

چون اکثری از مطالب میزان الحق پروتستانی در ضمن مطالب وبیاناتی که در این نامه پاك آوردیم باندك تأملی واضح شود وبطلان آن سخنان باطل آشکار کردد . نخواستم که بعضی از سخنان او را که در نهایات کتابش آورد بعینها در این اوراق بیاورم . وهیچ سخنی در کتابها وزبانهای ایشان پیدا نتواند شد که جواب آن در این مختصر نامه بتصریح یابتلویح یا باشارت یافت نشود . که این نامه را از آثار الهامات حقیقیهٔ الهیه که بتوسط الهامات ناطقه برما رسیده است نوشتیم والحمد لله المستعان *

﴿ معیار نهم ﴾

از سخنان متفرقه وپریشان کویی میزان الحق که از روی بی انصافی وعناد در نهایت آن کتاب کفت . واز احادیث طریقین وفرقه‌های اسلام ومسائل مختلف فیها بیان کرد . وسخنانی را که شایستهٔ براهل علم ودانش ولایق مرد دین شناس بل مناسب مقام هیچ خردمند باادب نیست آورد بهتر این است که باغماض بکذریم ومقابله بمثل نکنیم . بعلت اینکه شمشیر اهل علم برهان ایشانست . واینك شمشیر ما که کردنهای آن سخنان مزورا از پیکر انداخته آنها را اجساد

بلا ارواح کند . اینك عصای موسی که ریسمانهای ساحران را فروبرد وآنها را دعوت کند بخدای ﴿ ابراهیم وموسی وعیسی ومحمد ابن عبدالله ﴾ وخدای جملهٔ پیغمبران نیك ذات ونیك کردار که از همهٔ نقایص پاك بودند . ای ساحران که سخنان مزورا در نظر جاهلان جلوه دادید در آغاز نامه . برای پذیرفتن خاصه وعامه . برا درانه نصیحتی کردم که برحال ساحران فرعونی اقتدا جویید . واز تعصب وعناد تبرا کنید وبرخدای سجده آورید *

ای مؤلف توهنوز در کرداب اختلافات مذاهب عیسویه درشرف هلاکتی ترا با اختلاف اسلامیان چه کار . ترا با اخبار واحادیث ایشان چه رجوع * بجان تو که کوسفندان اسلام وتوحید داخل در کلهٔ شرك وتثلیث وبت پرستی والحاد نشوند . مکر از کوسفندانی که بغلط در میان کلهٔ اسلامی که در تحت رعایت شبان اعظم الهی هستند ودر انجیل بیان لفظ آن را شنیدهٔ افتاده باشند *

﴿ تا کریزد هر که بیرونی بود ﴾

ای مؤلف محرف توهنوز در استخلاص جان خویش از ورطهٔ تحریفات انجیل وتوریة خودت پی خس وخاشاك تأویلات وکتابهای کهنه میکردی . ترا با قرآن واختلاف قرائتهای آن . باسخن ضعیف که طایفه از اسلام در کم کردن آن کفتند چه کار . بجان تو که قرآن را کسی تحریف نتواند کرد اکر تحریف او ممکن بودی آوردن مانند آن آسانتر بودی وچون نیست پس نیست *

﴿ لایأتیه الباطل من بین یدیه ولامن خلفه تنزیل من حکیم حمید ﴾

توهنوز معنی اب وابن را نفهمیده معایب این نسبت را در حق مسیح ودر حق خدای مسیح ندانستی . ترا با امی بودن پیغمبر پیغمبران وواسطهٔ ایجاد لوح وقلم چه کار . اکر عقل وادراکت همراه باشد این سخن را نتوانی کفت . از روی بی اطلاعی است که چون شنیدی آنجناب امی بودی چنان فهمیدی که از نقوش وخطوط والسنه ولغات بایستی آکاه نباشد *

حفظت شیئا وغابت عنك اشیاء

کائن اول وموجود نخستین که فرمود «کنت نبیا وآدم بین الماء والطین» درهنکام تولد جسمانی دارای تمامی علوم وخطوط . ومالك ممالك ملك وملکوت . وعالم بر تمامی اشیاء وکل ذرات بود . چکونه میشود که معطی چیزی آنرا فاقد باشد . وچکونه تواند بود که معلولات از علت پنهان شوند . چکونه میشود که روشنایی واشعهٔ سراج ازشعله غائب کردند . از نامهای آن سوار عقل نخستین که یوحنا در مکاشفاتش احساس وجود پاك او را کرد . ودر پیراهن خون آلوداو که نام آن را کلام الله کویند نوشته شده است این اسماء مبارکه است *

«انا ارسلناك شاهدا ومبشرا ونذیرا وداعیا الی الله باذنه وسراجا منیرا» جهان ایجاد از بعض جوداواست . شاهد وجود وآفرینش موجودات وجود مقدس اواست . علم لوح وقلم جزوی ازعلوم آن مدینهٔ علم وحکمت خدا است *

«فان من جودك الدنیا وضرتها * ومن علومك علم اللوح والقلم»

اینکه شنیدی آنجناب امی بود آنرا معنی چنان است که نخوانده میدانست . ونوشته می خواند . وخدای بآن حبیب خویش عطا فرمود چیزهایی را که مسیح درهنکام بشارت ازمقدم او کفت . سلطان این جهان می آید ومرا نیست چیزی از آنچه اودارد . وبااینکه من کلمة الله ام وروح الله ام . ورسول ازاولوالعزم وحامل عرش الله اعظم ورکن اقوی در این جهانم . درهنکام موازنهٔ کمالات من با آنجناب مالك بر چیزی نیستم *

آینه که حکایت از زید متجلی کند واو را بجمال وکمال نماید . واضح است که صورت در آینه را چشم وابر وودست وپای وجملهٔ اعضا مانند زید تواند بود . لکن اکر آن صورت موحد باشد چون ازاو پرسند که آیا تو چشم را مالك هستی کویدنی . واکر پرسند که دست داری کوید حاشا . کویند چیزی از زید متجلی درتو هست کوید لا *

«باوجودش زمن آواز نیاید که منم»

هرکاه آن صورت مشرك شود وبکوید آری من نیز کسی هستم وآنچه اودارد مرا نیز مسلم است «کین منم طاووس علیین شده» آنکاه ازاو پرسند *

«بانك طاووسان کنی کوید که لا * پس نهٔ طاووس خواجه بوالعلا»

بزبان دیکر کویم . که مالك نبودن زید آینهٔ را در مقام نسبت بذات متجلی بچیزی از ذاتیات زید خارج متجلی درست بفهمی *

قائم بودن هرچیزی باچیز دیکر بیرون از چهار کونه قیام نیست . قیام صدوری است . وقیام ظهوری . وقیام تحقق که رکنی نیز کویند . وقیام عروضی . وسخن دراین قیامات بسیار است ولی باجمال دراینجا بذکر آن پردازیم *

«قیام صدوری» درمیان اثر ومؤثر است یعنی قائم بودن اثر را بامؤثر صدوری کویند مانند قیام کلام بامتکلم وشعاع بامنیر وصورت درآینه باشخص مقابل . ولی چنانکه پیشتر کفته شد اثر را بذات مؤثر نه درصدور ونه درقیام ونه در بقا وثبات بوجهی راهی نیست . پس مؤثر که کوییم اسم فاعل مؤثر است که مؤثر قریب است . اکر دراینحال صورت در آینه دعوی تمامیت واستقلال را کند مؤثر قطع توجه ومواجهه ازوی کند واو فو را معدوم کردد *

«ومن یقل منهم انی اله من دونه فذلك»
«نجزیه جهنم کذلك نجزی الظالمین»

«وقیام ظهوری» مانند قائم بودن تجلی واشراق زید است باصورت در آینه *

«ظهور تو بمن است ووجود من ازتو»
«ولست تظهر لولای لم اکن لولاك»

«قیام تحقق» مانند قائم بودن مرکب است با اجزا چنانکه سکنجبین پیدا نشود ومحقق نکردد مکر بسرکه وانکبین *

«قیام عروضی» قائم بودن اعراض است باجواهر ومانند قائم بودن الوان است بامحل آنها . درست بفهم چه میکویم واین سخنهای حکمتی را بازیچهٔ اطفال مدان . این سخنان بکوش

هرکسی نرسد . قدر آنها را بدان وکارهای خدایرا بچشم حقیقت بین دریاب *

کتاب نویس در اعتراض بر اسلامیان سخنی دیگر گفت که بعضی از آیات توریة وانجیل بامضامین آیات قرآنی منافی ومغایر است . اگرچه جواب این گونه اعتراضات در تصحیح سند های توریة وانجیل ومبحث تحریف ودیگر دلائل عدم صحت آنها بطور کلیت گفته شد . که بنابرآن بیانات توریة وانجیل را یکبار دیگر باید تصحیح واصلاح حسابی کرد . وچون سخن حقیت درمیان قرآن وآن کتابها باقی ماند وحال عدم صحت آنهـا معلوم گردید پس قرآن کلام خدا ووحی خدا است . مع ذلك كله آن آیات را که ازقرآن بلکه ازانجیل آورد؛ نفهمیده معنی کرد و بغلط افتاد . وآن غلط را منسوب باختلاف درمیان قرآن وانجیل حاضر داشت *

ازآنجمله درمکان تولد عیسی است که میگوید در انجیل نوشته اند دربیت اللحم ودر اصطبل یعنی آخور تولدیافت . وقرآن گفت درزیر درخت خرمابعالم وجود آمد *

به بینیم قرآن وانجیل درایذباب چه گفته اند واین مرد چه فهمیده است قرآن فرمود *

﴿ فاجاءها المخاض الی جذع النخلة قالت ﴾
﴿ یالیتنی مت قبل هذا وکنت نسیا منسیا ﴾

دردهنگام ولادت مریم را ناچار کرد بر تکیه کردن بردرخت خرمایی وگفت کاش میمردم پیش ازاین و بکلی از فراموش شد گان میشدم . یعنی چون حال تولید نزدیك شد درزیرآن درخت این سخن را گفت . بعلت اینکه بجهة نزدیکی وضع حمل مشاهده کرد حال شماتت وسرزنشهای قوم را وآرزوی مرك را کرد . از کجای این آیت کریمه استدلال بروقوع تولد عیسی درآنجا کردی . اگرچه درواقع مکان ولادت باسعادت روح اللهی در زیر درخت نیز باشد لکن آیت مذکوره صریحا دلالت براین مطلب ندارد همچنانکه

عبارت این انجیل دلالت صریحه بتولد آنجناب درآخور ندارد . وعبارت مذکوره در ﴿ فصل دویم لوقا ﴾ چنان است *

درهنگامیکه آنهـا در بیت اللحم بودند مدت حمل اوتمام شـده بود و پسر پیشتر زاییده شـده خود را بدنیا آورد واورا بقونداغه بسته دراصطبل خواباند که در خانه برای آنهـاجای نبود . پس توانیم گفت که دراین مطلب نیز کتاب نویس انجیل راغلط معنی کرد وقرآن را نفهمید . ودرمیان دوغلط اختلاف موهومی درمیـان قرآن وانجیل ثابت نمود که اگرآن اختلاف واضحاثابت گردد نتیجهٔ عمدهٔ نیز ازآن حاصل نخواهد شـد . وهمهٔ اینگونه سخنان وی برای تغلیط افهام ضعفای ناس ومغشوش کردن اذهان مردم عوام ازاسـلام وغیراسلام است *

زیاده برآنچه را که دراین اوراق مجتمعـاومتفرقا در بیـان احقاق حق وازهاق باطل آورده‌شد . در تطویل ذیل سخن اقبـال ندارم . وفی الواقع برای مرد بصیر سعادتمند درآنچه نوشتیم کفایت است *

﴿ من همه راست نوشتم تواگر راست نخوانی ﴾
﴿ جرم لجـلاج نبـاشـد که توشـطرنج ندانی ﴾

﴿ معیـار دهم ﴾

معیار آخرین ازجملهٔ پنجاه معیار ﴿ میزان الموازین ﴾ است . ومارا در امروز که روز پنجاهم ایام خمسین ازفصل چهارم سال است عید الخمسـین روحانی تواند بود . اینـك آخر سال عربی وشمسی است امیدوارم که طالبان آگاه پس ازمطالعهٔ معانی لطیفه ومطالب شریفه . که بقدر مقدرت و در خور استعداد خویش از بیانات الهیه آوردیم تجـدید سال خویش کنند . وعیسوی خداجوی این عید الخمسین معنوی وروحانی رابجای عید الخمسین جسمانی دانسته . وبدین پنجاههٔ حقیقی تمسك جسته . از پنجاههٔ بدعتی فراغت گیرد *

از خداوند سبحانه مسئلت کنیم که روز وماه وسال مارا بغفلت وبدبختی نسازد *

﴿ یا محول الحول والأحوال * حول حالنا الی احسن الحال ﴾

برادر روحانی من از کلمات صحیحهٔ توریة وانجیل · وازبیانات عقلیه · ودلائل فطرتی · وبراهین حکمتی · حال نخستین انسانی رادانستی وفهمیدی که انسان در بدایت حال که برای مقصود بزرك الهی آفریده شده بود بچه مرتبهٔ پاکی ودرچه درجهٔ طهارت وکمال وقدرت بود · وچکونه مظهریت اسماء وصفات ربوبیت راداشت · وقادر برحکومت در عوالم سفلیهٔ ایجادبود · وچون صانع حکیم کامل توانا برای اکمال صنع خویش · واتمام قدرت کامله خود وبرای اینکه عوالم سفلیه را بمخلوق مکرم خویش نماید · وهمچنانکه خودرا بوی شناسانید شناسایی آفریدکان رانیز در وی پدید کند · وآنچه را که دروی بالقوه بود بالفعل نمایداورا از مقام جبروت وملکوت درمقامات ومراتب سافله تنزل داد · وآن مخلوق مکرم که در صورت خدای یعنی باقتضای قدرت کاملهٔ خدایی تمام وکامل آفریده شده بود درعوالم بسیار سیر کرد تابعالم اجسام ومقام نقش وارتسام رسید * پس ای برادر چون ازآن عالم بالاروی باین جهان خاکی آوردی از بیست منزل عبور کردی · ودر هر کدام از آن منازل عالیه باقتضای اسباب ومسببات بلطف حکمت سبحانیه توقف وسکنا نمودی · وآیات وعلامات وحکمتها ومصالحی که درآن عوالم بودهمه راباد کرفتی · تا آنکه منتهی بعناصر کشتی طبایع چارکانه در تو کار کرد واجزای تو بعضی در بعض دیکر مضمحل ودرهم شد واین مقام آخرین مرتبهٔ نزول تودر سفر خویش کردید * ازاین مقام ترا ندای بازکشت رسید · صعود کردی · ودرنبات استجنان یافتی ودر حبوبات ومیوه ها شدی پس در غذاها آمدی وازهاضمه کذشته از ثفل کیلوس وتعفین کیموس صاف وخالص کردیدی · وآنکاه ازصلب پدر ببطن مادر بیرون آمدی ونطفهٔ تو بتقدیر

معلوم صورت تقدیر پذیرفت · ورباح چهارکانه بدستیاری چهار ملك یعنی ﴿ دبور وجنوب وصبا وشمال ﴾ بتصرف ﴿ جبرائیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل ﴾ برتو وزیدن کرفت قوای اربعه از ﴿ جاذبه وهاضمه ودافعه وماسکه ﴾ که مطابق با ﴿ هوا وآتش وآب وخاك ﴾ ازجهة طبیعت است برای تو حاصل ومقدرشد تا آنکه بمقام نخستین از آخر عوالم سه کانه رسیدی · وناسوتی شدی پس ازآنکه ملکوتی وجبروتی بودی · ودراین مقام که باین دنیای پست رسیدی نسیان ازعوالم علویه آوردی · وفراموش کردی عهود ومواثیق آلهیه را *

﴿ عهدها کردهایم باشه خویش * هیچ ازآن عهدها وفانکنیم ﴾

﴿ بزرکان دین چنان میفرمایند ﴾

آنچه را که در عالم ملکوت وجبروت میدانستی یا آنکه یاد کرفته بودی وجملهٔ احوال واوضاع آن عوالم را وهمهٔ علوم ومعارف واسرار وحقایق وانوار را فراموش نمودی · واین فراموشی یابجهة مخالطت اعراض وغرایب مفسده بود که ترا فاسد کرد · وآنهاهمه از عالم اجسام وکدورات برتو پیوست · یا آنکه ازصدمات در رحم مادر ویااز راه عدم التفات تو بر مراتب عالیهٔ خود ویاخود بسبب حکمتهایی که در فراموش ساختن تو مرآنهارا بود · تا آنکه امر معیشت تو در حال شیرخوارکی وهنکام فطام وایام صباوت تواتمام پذیرد وبحد تمیز ومراهقت برسی *

پس درآن حال بساهست که ازعالم دویم یعنی عالم ملکوت بویی بری وبدآنجا اتصال جویی · ودرآن مقام خدای تعالی انبیاورسل وجانشینان ایشان رامحض ازروی رأفت ورحمت خویش بسوی تو فرستد · که ترابسوی عهد نخستین که در عالم اول باوی بستی دعوت کنند · که نظررا ازبیکانه بازکیر · والتفات باین خانهٔ رنکین مکن · وبازکرد بسوی خداهمچنانکه ازآنجا آمدی *

﴿ فاسر باهلك بقطع من اللیل ولایلتفت ﴾

﴿ منکم احد وامضوا حیث تؤمرون ﴾

هرکاه دراینحال امر خدای را اجابت آوردی ٠ و پیرو داعی حق شدی واطاعت امرا ورا کردی سعادتمند کشتی *

﴿ قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم ﴾

﴿ داعی حق ونبی مطلق ﴾ درهر زمانی ازهر زبانی که خواهد میفرماید ٠ اکر خدای را دوست دارید تبعیت ازمن جوید و تابع ومتأسی برمن شوید ٠ تا آنکه خدای شمارا دوست ومحبوب دارد ٠ وکناهان شمارا که ازعوالم اعراض وجسمانیات همراه دارید بواسطهٔ من بیامرزد ٠ و برحسناتش تبدیل سازد *

﴿ لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة ﴾ تا آنکه بعلت این تأسی کناهان من که شماها واعراض شماهااست بحسنات مبدل شوند ٠ واولاد صالح من باشید ٠ که وجودات امت اعمال آن واسطهٔ کبری ونبی مطلق خدا است چنانکه دراین مقامات بعضی از بیان رادر این نامه شنیدی ٠ وچون دانستی که درمقابل انوار ظلمات را نیز سلطنت ظاهریه داده شد ٠ وهرنوری را ظلی است مقابل وهرحقی را باطلی است برآن مماثل ٠ وهر آنچیزی که در خزائن علویة هست در خزائن سفلیه نیز بحکمت الهیه موجود است ٠ ودر مقابل ملائکهٔ مؤکلین بر هدایات وعلوم حقه ٠ شیاطین مؤکلین برخزینه های شرور وتلبیسات هست ٠ ومانند انبیا واولیا وعلماء حقه ٠ رؤسای شرور وابالسه یعنی شیاطین انسی ودعوت کنندکان دروغین چنانکه احوال بعضی ازآنهارا باجمال شنیدی درهر زمانی باتسلط تمام جهانرا فرا کرفته اند ٠ زیرا که اکنون در این عالم ناسوت تایوم موعود وهنکام ظهور ملکوت کلیهٔ خدای بطور اکمل در جملهٔ جهان ٠ سلطنت واستیلای ظاهری رؤسای باطل نیز داده شد ٠ لهذا در امر دین خویش بابصیرت وهوشیاری باش ٠ واهل تلبیس رابشناس ٠ وتدبر وتعمق در کاردین وامر بازکشت بسوی رب العالمین بکن ٠ وبرخدای اعتماد بسیار این تن خاکی را زبونی ده ٠ دل خویش را که جایکاه خدااست مقدس دار *

﴿ دشمن جان تن است خاکش دار ﴾
﴿ کعبهٔ حق دل است پاکش دار ﴾

این نکته رافراموش نکن * که درامر دین بی راهنمای وراهبری که از جانب خدای باشد بمقصود نتوانی رسید ٠ واین راه باریکرا دراین شب ظلمانی تاریك بی روشنایی جمال هادیان طریق الهی باخر نتوانی برد ٠ واین همه زنك آلایش وکدورات عالم ناسوت را بی واسطهٔ شفاعت شفیعی ازآیینهٔ دل خویش نتوانی زدود ٠ وتابطواف خانهٔ مربع الارکان دین مبین اسلام که درقرای مبارکهٔ الهیه است ٠ بتوسط قرای ظاهره که سیرتودر آنها مقرر است فائز نکردی ٠ خدارا زیارت نتوانی کرد ٠ وبخطاب ﴿ سیروا فیها لیالی وایاما آمنین ﴾ عامل نتوانی شد ٠ وتادست ارادت بدامان پاکان نرسانی ازمایش جهانت تباه کنند ٠ وابالسه وشیاطین ترا کمراه سازند *

﴿ وزنوا بالقسطاس المستقیم ولاتبخسوا الناس ﴾
﴿ اشیائهم ولاتعثوا فی الارض مفسدین ﴾

در اینجا سخن راپایان آوریم که سخن خدای بهترین سخنها است * والحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله وصحبه وعلی المؤمنین المسلمین المسلمین الیهم والجارین علی منوالهم * ونتبرء الیهم من اعداء الدین ٠ ومنکری آیات الله فی کل حین ٠ والله حسبنا ونعم الوکیل ٠ ونسئل الله حسن الخاتمة ٠ وشفاعة محمد شفیع المذنبین ٠ والحشر تحت لواء آل الله الطاهرین آمین *

واتفق الفراغ لمنشیها الحقیر ﴿ نجفعلی بن حسنعلی ﴾
التبریزی بمحروسة قسطنطنیه ٠ فی الیوم الثامن
والعشرین من شهر ذی الحجة الحرام من شهور
سنة (۱۲۸۷) حامدا مصلیا مستغفرا *

﴿ والسلام ﴾

قدطبع فی دارالطباعة العامرة فی (۱۲) جمادی الاولی من سنة (۱۲۸۸)



مبلغ دوازده قران [illegible]

[illegible]

محمد علی آقا داده [illegible] ۱۳۳۷

[illegible] ۲۷ [illegible]

[illegible]

